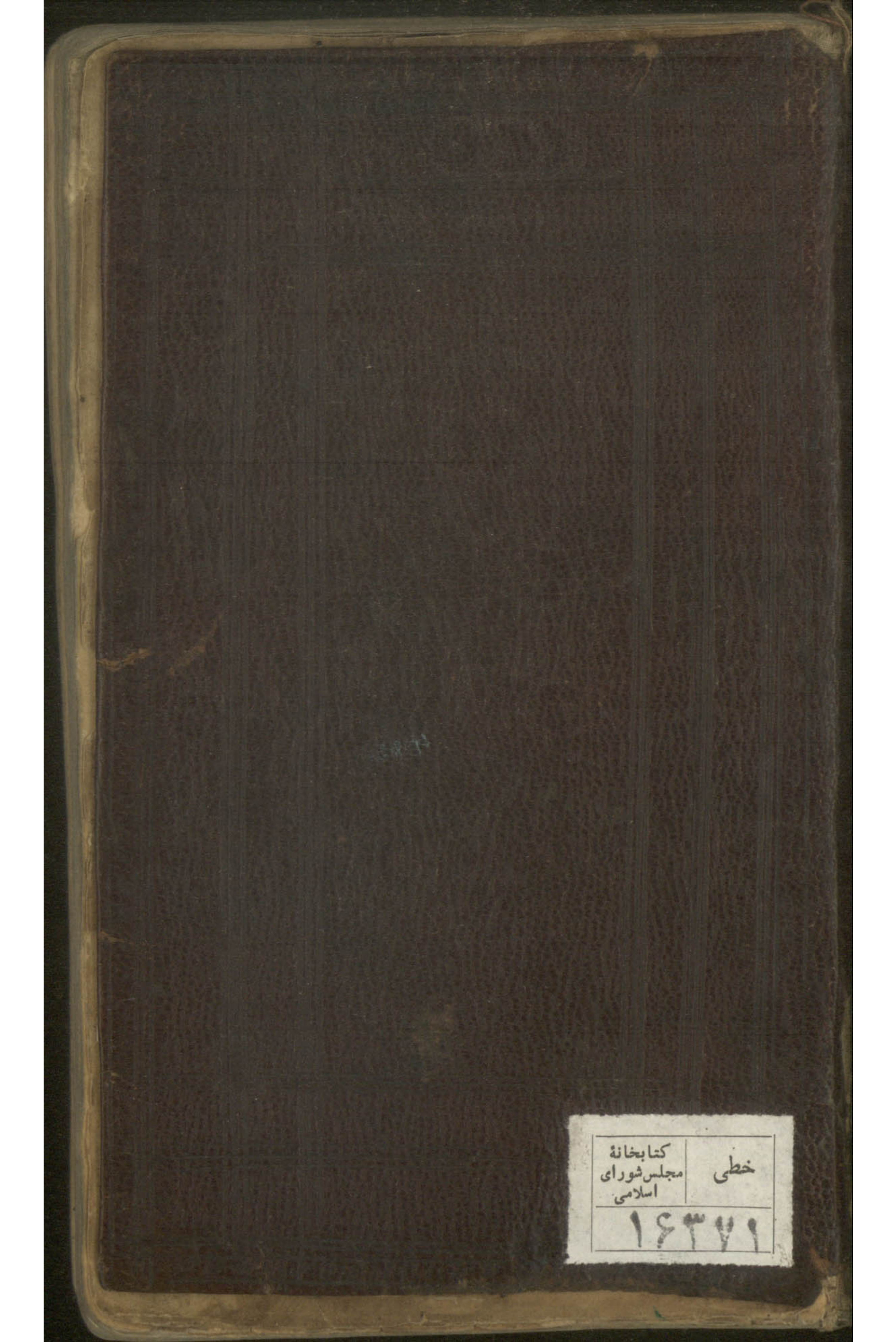
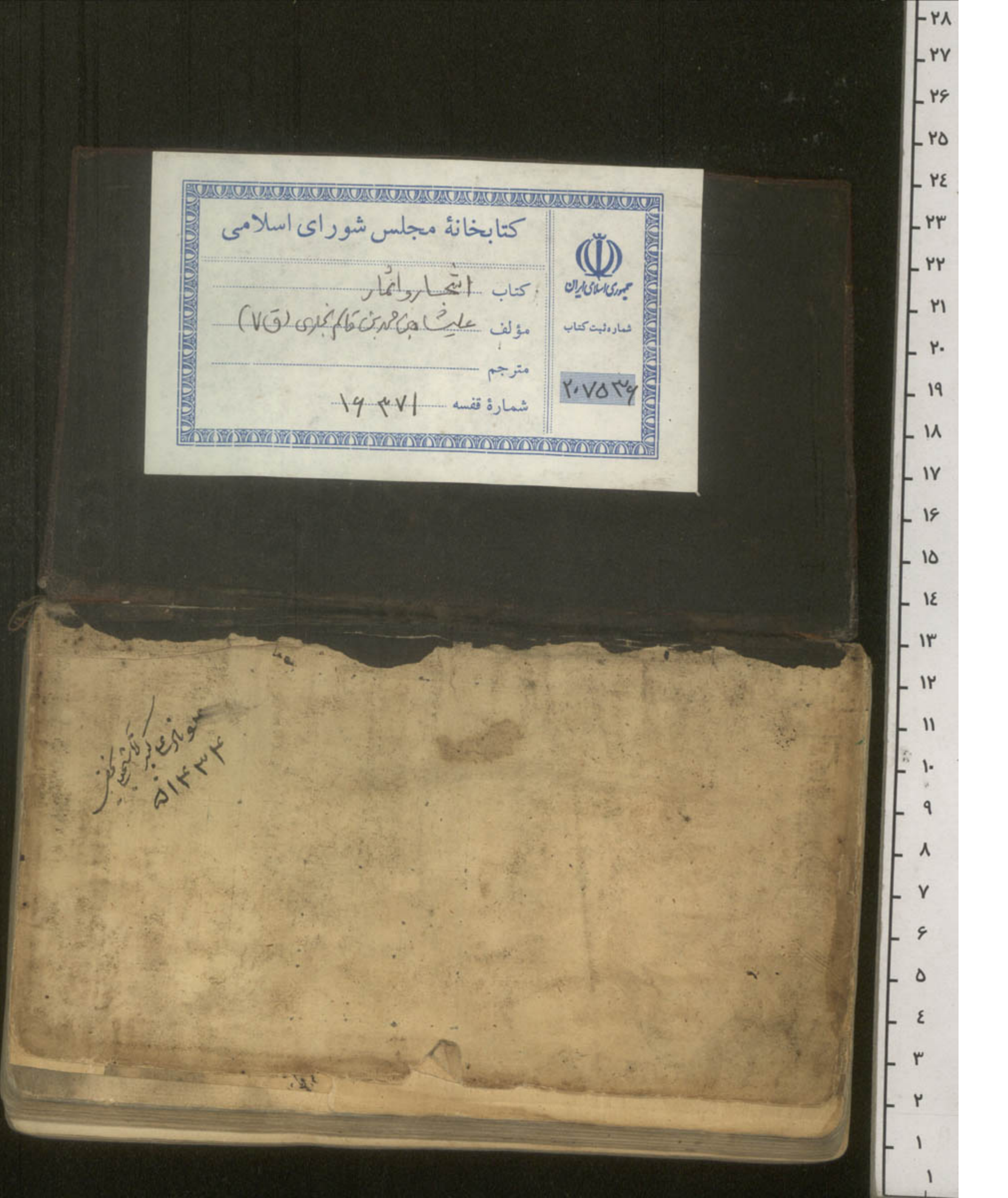

خطی
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۴۳۷۱


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب اشجار و اثمار
مؤلف علی شاه بن محمد بن قاسم بخاری (ق ۷)
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۳۷۱
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۵۳۶



١٦٣٧١
٢٠٧٤٣٦



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

بیخ ز غلبهٔ ظن و شکایت که منجم میان رگ زده و زخم خورده فرق دشوار تواند کرد بلکه نتواند
و میان حقنه و مرده همچنین و اگر کسی گوید که فرق توان کردن او از حقیقت این صنعت خبر ندارد
پس ثابت شد که احکام غلبهٔ ظن است و غلبهٔ ظن شامل بود صدق و کذب را پس نشاید حکم قطعی کردن
بر جزئی چه اگر دانستن کلیات احکام ممکن نباشد و جزویات را نهایت نباشد و چون احکام
دانسته شد وقتی را بر طالع مولودی حکم خواهد کردن نسب و اقلیم و بلد مولود و احوال پدر و دولت
او را معتبر دانند و صفات پادشاه وقت را همچنین اما اگر حکم در امور عالم کنند احوال پادشاه و اقلیم
و ناحیه و شهر و هوای او را نگاه دارند زیرا که هر اقلیمی و شهری و قومی را مزاج دیگر است چون تاثیر
اجرام علوی با اجسام سفلی رسد هر جسمی و موضعی بقدر استعداد خود قبول کند و متاثر شود بدان که ما می‌بینیم
چنانکه آفتاب بر همه کوهها یکسان می‌تابد در کوه بدخشان لعل پرورده شود و کوه دیگر نورنج (?) و گچ
پس معلوم شد که اثر کواکب آنجا ظاهرتر است که استعداد او قوی‌تر است اما اصل مولود را
از آن سبب نگاه دارند که بچه پادشاه هر چند بد طالع بود و سعادت او بیش از بچه یکسان باشد
و هوای اقلیم و بلد را از آن اعتبار کنند که دلیلهای سرما در شهرهای گرم سیر چنان اثر نکند که
در شهرهای سردسیر و رنگ و صورت بچگان ختایی همان نسبت در بچگان هند و روم و احوال
پادشاه را از آن اعتبار کنند که رعیت بر دین و روش پادشاه وقت باشند پس بباید دانست که
تفاوت میان احکام طالع سال عالم و طالع مولود آن بود که آن بعموم خلایق باز گردد و با احوال
عالم و این به شخص معین پس هر که حکم خواهد کردن اول دلیل آن طلب دارد چنانکه کیفیت
آن گفته شود البته بر یک دلیل هیچ حکم نکنند تا دو دلیل یا بیشتر نبود بر یکجا و آنچه گوید از سر
علم و فکر و استقامت گوید و دیانت و امانت نگاه دارد و لطافت (?) ظاهر و فراغت خاطر
و صفای ذهن و پاکی سیرت با آن یار کند و شفقت و راستی و جهت پیش گیرد و جانب حق را
مقدم دارد تا بیشتر احکام او راست افتد و سخن در خور وقت و لایق شخص در مناسب زمان اما
اگر شخصی را سهم الغیب در درجه طالع افتد یا مشتری با سهم الغیب بود یا ناظر بود بر خانه از
خانهای علم یا ازدهم (?) یا عطارد در هفتم بود از طالع یا سعدی آنجا بود و خانه عطارد از نهم یا سیوم و آن

سعد

سعد ناظر بود و احکام آن شخص غالب راست آید اگرچه درین علم کم بضاعت افتاده باشد اما
آن نادر بود و چون این شرایط معلوم گشت بدانند که این فقیر این کتاب را بر پنج اشجار نهاده
و هر شجره را شعبات و اثمار و اشجار و ثمار نهاده شد شجرهٔ اول در صفات و منسوبات بروج و
کواکب شجرهٔ دوم در احکام قرانات و اتصالات دیگر شجرهٔ سیوم در احکام طالع عالم شجرهٔ چهارم
در احکام طالع موالید شجرهٔ ۵ در اعمال و احوال تسیرات و او را اشجار و اثمار نام کرد که این اثمار
از اشجار بوستان روحانی و عالم الهام ربانی رسیده بود بسبب عنایت ازلی و تربیت
استادان مشفق و مهربان کریم پس این فقیر چون این را ایثار کرد از راه فقر و شکستگی نه از روی
پندار و هستی بر محروم زادگان و دوستان تا بعد از این در روش این را پایکار دارند و از
خدای تعالی توفیق خواست در اتمام او والله ولی التوفیق شجرهٔ اول در صفات و منسوبات
بروج و کواکب و انواع و اقسام بروج و ارباع عالم و اقالیم سبعه بر هفت کوکب
و نمودن کیفیت هر یک و اتفاق افتادن حالات و دلیلها طالع در هر وقت و این شجره
بر هفت شعبات است شعبهٔ اول در صفات و منسوبات بروج چهارده ثمره شعبهٔ دوم در طول
و عرض عالم و ارباع عالم و اوتاد طالع و منسوبات بروج و کواکب شش ثمره شعبهٔ سیوم در صفات
و منسوبات کواکب و راس و ذنب نه ثمره شعبهٔ چهارم در اقسام بروج بر کواکب هفت ثمره
شعبهٔ پنجم در نظرهای کواکب چهار ثمره شعبهٔ ششم در مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفهای کواکب
هفت ثمره شعبهٔ هفتم در احوال دلایل با نواع مختلفه نوزده ثمره شعبهٔ اول در صفات و منسوبات
بروج چهارده ثمره ثمرهٔ اول در صفات و منسوبات برج حمل حمل خانهٔ مریخ است و شرف آفتاب
و وبال زهره و هبوط زحل و مزاج گرم و خشک بر طبع آتش و بهاری و مذکر و روزی و شرقی
و منقلب و رنگ سرخ و سپید و خوب صورت و جعد موی و مسکون و سکر (?) و نا باران و
نکاح دوست و تیز شهوت و میانه فرزند و از مردمان دلیلست بر ملوک و امرا و لشکریان
و مبارزان و ارباب سلاح و صرافان و فراهان (?) و اگر منحوس بود دلیل کند بر دزدان و رنود
و اوباش و مفسدان و عیاران و طباخان و قصابان و سلاح سازان و سرهنگان و از

جواهر دلیلست بر مس و آهن و گوشوار و تاج و سربند و از جایها دلیلست بر آتش خانها و کوشکها
و جایهای عالی و مقام مس گران و آهن گران و مطبخها و آتش کوه سعندان و سلاح خانها و از
خویها دلیل است بر تحرک بر مزاج و معاشره و تمازه روی و گستاخی و دلیری و تیز خشمی و کینه
داری و حاضر جوابی و میانه آوازی و از دواب دلیلست بر گوسفندان و نخجیران و اجم
شکافته سم و سرودار و از نباتها دلیلست بر فلفل و دارچینی و زنجبیل و قرنفل و کبابه و مانند
آن و از شهرها دلیلست بر بابل و فارس و آذربایجان و ساری و نیشابور و عراق و کابل
و جرجان و خوارزم و سمرقند و طوس و دریای طبرستان و از اعضا دلیلست بر
سر و روی و گوشتهای اعضا و از بیماری دلیلست بر درد سر و درد چشم و سرخ باد و کلی و کوری
و تنگی و کلفت روی و برج بهیمیست **ثمره دوم** در صفات و منسوبات برج ثور برج
ثور خانه زهره است و شرف ماه و وبال مریخ و حضیض عطارد و بمزاج سرد و خشک و بطبع
خاکی و بهاری است مونث و شبی و جنوبی و ثابت است و برنگ سپید و روشن و دوغ
دوست و تیز شهوت و کم فرزند بود و از مردم دلیلست بر مردم بزرگ باش و معروف
و ملک زادگان و وکیلان و غلامان و انبارداران و خاتونان و مطربان عفیف و
امردان و چون بد حال بود دلیل کند بر مادران و مطربان و خدمتکاران ایشان و مردم احمق
و از نباتها دلیلست بر آنچه شیرین بود و میوها و سبزها و آنچه خورند و از جایها دلیلست
بر سراها و بوستانها و تره زارها و هر جا در روی دواب دارند و بکوه نزدیک بود و دهها که
در وی انبار نهند و از شهرها دلیلست بر دمشق و بصره و بغداد و همدان و عراق عجم و اسکندریه
و فرغانه و هراة و از خویها دلیلست بر حمق و کاهلی و مکر و تهمت و غفلت و نامقبولی و از
دواب دلیلست بر گاو و گاومیش و نخجیران کوهی و از مرغان دلیلست بر کبوتر و فاخته و بلبل
و از جواهر دلیلست بر طوق و حمایل و گردن بند و از اعضا دلیلست بر گردن و حلقوم و
رگها و عصبهای گردن و از بیمار دلیلست بر درد گلو و آنچه بر اطراف گردن حادث شود و
بهیمیست و میانه آواز **ثمره سیوم** در صفات و منسوبات برج جوزا برج جوزا خانه عطارد است

و شرف راس و وبال مشتری و هبوط ذنب و حضیض زحل و اوج آفتاب و زهره و بمزاج گرم
و تر است و بطبع بادی و بهاری است و مذکر و روزی و ذو جسدین و مغربی و برنگ سپید و زرد
زند خوب صورت و میانه نکاح و میانه فرزند و در پارسای میانه و از مردم دلیلست بر اهل دیوان
و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان و دبیران و تجار و عمال و متصرفان و شعرا و اکابر و چون
بد حال بود دلیل کند بر طراران و کیسه بران و شاعران هدیان گوی و کسانیکه در کارها
تعطیل کنند و از نباتها دلیلست بر درختان عالی و میوه دار و درخت جوز و بادام و
میوها با مغز و آنچه درون او را خورند و انواع داروها و از جایها دلیلست بر کوهها و
غارها و منظرها و بادگیرها و خانهای بازیگران و دیوانخانها و دبیرستان و کشتیها و جایهای
مرغان و از شهرها دلیلست بر مصر و رقه و سند و گیلان و موقان و اصفاهان و کرمان
و از خویها دلیلست بر جوانمردی و کفش حکایات و روایات و حکمت و زیرکی و چستی
و تیز خاطری و آمیختن با مردم و از حیوانات بر جانوران پرنده و خانگی و قمری و آنچه
با مردم انس گیرد و از اعضا دلیلست بر بازوها و دستها و انگشتان و از بیماریها دلیلست
بر نشانهای بر روی و زخم انبادها و برج انسی و بلند آواز **ثمره چهارم** در صفات و منسوبات
برج سرطان برج سرطان خانه قمر است و شرف مشتری و اوج آفتاب و هبوط مریخ و وبال
زحل و بمزاج سرد و تر بطبع آبی تابستانی و مونث و شبی و منقلب و شمالی و برنگ اسمر
و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلیلست بر ملک زادگان و ناییان و امیران
آب و کشتیبانان و ملاحان و غواصان و شراب داران و اگر بد حال بود دلیل کند بر جا
و سقایان و فقاعیان و از جایها دلیلست بر ارمنیه صغری و چین و مشرق و خراسان
و بلخ و مرو و از نباتها دلیلست بر آنچه از آب روید چون قصب و مانند آن و از
جواهرها دلیلست بر مروارید ریزه و مرجان و مهرهای مینا و از خویها دلیلست بر بی ثباتی
و دنائت و کم همتی و از اعضا دلیلست بر سینه و پستان و شش و روده و از بیماریها دلیلست
بر کلف روی و کری و کلی و پیسی و سستی اعضا و درد پهلوها و از حیوانات دلیلست بر آنچه

میان

درآب بود و خزندگان زمین و برج گنگست و بی آواز **نمره پنجم** در صفات و منسوبات
برج اسد برج اسد خانه آفتابست و وبال زحل و اوج مریخ و طبع او گرم و خشک و تابستانیست
و مذکر و روزی و شرقی و ثابت و برنگ سرخ و سپید و روشن و نکاح دوست و تیز
شهوت و کم فرزند و از مردم دلیلست بر ملوک و سلاطین و سرداران قوم و
نزدیکان پادشاه و جوهریان و صرافان و سکه داران و رزم زنان و اگر بد حال بود
بر مردم آتش کار و مطبخی و پوکر و رنگرز و از خویها دلیلست بر کبر و گردن کشی و زیرکی
و تیز خشمی و کینه داری و طلب جاه و منصب و از جواهر دلیلست بر لعل و یاقوت
و زر و دیگر صامت و از خانها دلیلست بر تختگاه سلطان و قصرهای عالی و سراهای منور
و دار الضرب و کوههای با جواهر و کانها و شکارگاهها و از شهرها دلیلست بر
اطراف شرق و بلاد ترک و چینی و سمرقند و مکران و دیلم و طوس و سیستان و
بیت المقدس و از جانوران دلیلست بر پلنگ و یوز و شیر و سگان شکاری و
گرزه و گرگ و آنچه درنده باشند و از نباتها دلیلست بر خربزه و آنچه شیرین
باشد و از اعضا دلیلست بر پشت و معده و پهلو و عصبها و خصیه و از بیماریها
دلیلست بر درد معده و درد چشم و پشت و کوژی پشت و گند دهان و برج حیوانیست
و میانه آواز **نمره ۶** در صفات و منسوبات برج سنبله برج سنبله خانه و شرف
عطارد است و وبال مشتری و هبوط زهره و اوج مشتری و مزاج سرد و خشک و طبع خاک
و تابستانی و جنوبی و مونث و ذو جسدین و شبی و برنگ گندم گون و خوب صورت
و کم نکاح و کم فرزند و گویند عقیمست و در پارسای میانه و از مردم دلیلست
بر وزرا و اصحاب دیوان و دبیران و مردم کافی و نایبان و عوانان و حکما و فضلا
و اهل فضل و اهل عقل و تمیز و چون بد حال بود دلیل کند بر دو کیلان و دلالان و دهقانان
و تاوان و بیاعان و در اصل مردم میانه حال و از خویها دلیلست بر خوش گفتاری و
فصاحت و بلاغت و خواندن کتب و اشعار و دانستن معقولات و حفظ کلام و فلسفه

و از نباتها دلیلست بر گندم و جو و ماش و باقلا و آنچه تخم دارد و از جواهر دلیلست بر درم
و دینار و چیزی منقش و ملون و از حیوانات دلیلست بر کبوتر و طوطی و دراج و گنجشک و از
خانها دلیلست بر سراهای عالی و دیوانخانها و کتابخانها و انبار غله و حبوب و کشتزارها
و زمینهای مزروع و بازارها و جایهای برده فروختن و از شهرها دلیلست بر اندلس
و افریقیه و اطراف فرات و کوفه و صنعان و جزایر گرها و میان شکم و مجاریها و درون
و از بیماریها دلیلست بر علتهای شکم و میان و ریختن موی و لاغری و کم عقلی و آنچه در جوانان
حاصل شود و برج انسیست و بلند آواز **نمره هفتم** در صفات و منسوبات برج میزان برج میزان
خانه زهره است و شرف زحل و وبال مریخ و هبوط آفتاب و اوج مشتری و مزاج گرم
و تر و طبع باد و بهارست منقلب و مغربی و مذکر و روزی و برنگ سپید بگندم
گونی زند و خوبصورت و شیرین و بسیار نکاح و تیز شهوتست و بسیار فرزند و نا
پارسا و از مردم دلیلست بر نایبان اکابر و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب
و شریف و متمیز و لطیف و خوش لهجه و مطایبه کننده و طرب دوست و با طاعت
و راست دل و راست کار و راست زبان و اگر بد حال بود دلیلست بر مطربان
و رقاصان و قوادان و از خویها دلیلست بر شکری و سخاوت و درستکاری
و امانت و راست طبع و دوستی کننده بود و غافل و کم جرم و از جایها دلیلست بر
بادگیرها و تابخانه و کوشکها و منظرها و خانها با نزهت و تماشاگاهها و بستانها و گو
با میوه و مجلس خانها و از میوه ها دلیلست بر آنچه لذیذ است و شیرین و خوشگوار
و از جواهر دلیلست بر آنچه از وی زینت کنند و کمر و کیسه و میان بند و از شهرها
دلیلست بر بلاد روم و اطراف آن و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر و ختن
و خوارزم و از جانوران دلیلست بر هزاردستان و مکاوک و فاخته و قمری
و کبوتر خانگی و از اندامها دلیلست بر سرون و نشستن گاه و زیر ناف و رحم و از
بیماری دلیلست بر بواسیر و دردها و باد فتق و زرد گشتن روی و گرفتگی در بینی و برج

[illegible]
و از اعضا دلیلست بر

انثیت و بلند آواز **نمره هشتم** در صفات و منسوبات برج عقرب خانهٔ مریخ و وبال زهره
و هبوط قمر و اوج عطارد و بر مزاج سرد و تر بر طبع آب و تیر ماهی و ثابت و شمالی و
موئث و برنگ سرخ که بسبزی زند و بسیار استوار بود و کم نکاح و بسیار فرزند و نابار
و از مردم دلیل بود بر امرا و لشکریان و مبارزان و دلیران و سپاهیان و سرهنگان
و کشتی داران و اگر بر حال بعد دلیل کند بر مکاران و ساوان و عزیمت خوانان و پیران
راست شونده و مخنثان و خادمان سپید پوست و خدمتکاران و جراحان و دزدان
و نباشان و انگشتان و صیادان و کرباوان و چاه کنان و کسانیکه بر خود رقم کنند
و آتش نهند و خود را رنج دارند و احمق بوند و کاهل و از خویها دلیلست بر خدیعه و
دروغ گفتن و حیلت کردن و ترش روی و کینه داری و از جایها دلیلست بر
کورها و چشمهای کنده و جایها بر آب و باد گیر و جایر و زندان و سیاستگاه و قمار
خانه و دزدخانه و خرابات خانه و از شهرها دلیلست بر بلاد حجاز و دشت عرب
و یمن و خور و قومس و آمل و ساری و نهاوند و تبریز و از نباتها دلیلست بر قصبها و
درختان ارابی میوه بوند در لبهای رود بوند بر او دیر مسهل و از جواهر دلیلست بر جام
و کرکواری و سیخ و عصا و از جانوران دلیلست بر حیوانات آبی و خوک و اژدها
و بویکان مغز و ماران آبی و از اندامها دلیلست بر ذکر و فرج و خصیه و مقعد و
میان ران و مثانه و از بیماریها دلیلست بر سستی قضیب و درد چشم و فساد و بیماریهای
در رحم و احتباس بول و جراحتها و آب رفتن چشم و لکنت زبان و کری و کوژی و کلی
و پیسی و برج گنگست و بی آواز و بعضی گویند سبعیت **نمره نهم** در صفات و منسوبات
برج قوس خانهٔ مشتریست و شرف ذنب و هبوط راس و وبال عطارد و اوج زحل
و حضیض آفتاب و زهره و مزاج گرم و خشک بر طبع آتش و مشرقی و مذکر و روزی
و ذو جسدین و تیر ماهست و در پارسی میانه و برنگ سپید با سرخ گونی زند با کا
فوری و کم نکاح است و کم فرزند و از مردم دلیلست بر ائمه و قضات و فقها و وزرا

و اصحاب صنعو و اگر بر حال بود دلیلست بر نایبان قاضی و زرگران و مس گران و فلس گران و
بیطاران و دوابداران و ریاضت دهندگان ستور و باغبانان بر ده و ستور و در اصل مردم
میانه حال دلیل بود و از خویها دلیلست بر تعصب کردن در کارها و خادمی مسجد و صومعه و مدرسه
و از جواهر دلیلست بر زر و نقره و برنج و قلعی و چیزهای مرکب و از نباتها دلیل بود بر انچه
شیرین بود چون خرما و انگور و امرود و انجیر و انگبین و از حیوانات دلیلست بر اسب و اشتر
و دراز گوشان قیمتی و شتران تیز رو چون ناقه و جمازه و از شهرها دلیلست بر قهستان و
عراق و بغور و بغداد و نیشابور و جرجان و اصفاهان و از جایها دلیلست بر دار الضرب
و دار القضا و صومعه و مساجد و جایهای آسیبان و برده فروشان و حمام و از اندام دلیلست
بر رانها و رکبها و عصبها و از بیماریها دلیلست بر افتادن از دواب و زخم خوردن از
چارپایان و هر بیماری که مستقر شود و نیمه آواز او بهیمیست و نیمه اول انسی است و برج
باآواز **نمره دهم** در صفات و منسوبات برج جدی برج جدی خانهٔ زحل است و شرف
مریخ و وبال قمر و هبوط مشتری و بمزاج سرد و خشک بر طبع خاکی و جنوبی است و زمستانی و
منقلب و موئث و شبی و برنگ سیاه و زردش و بنکاح دوست و تیز شهوت و بسیار
فرزند و از مردم دلیلست بر قلعه داران و رئیسان و لشکریان و امرا و مردم پیر
و مشایخ طریقت و اهل صحرا و جبال و دهاقین و خاندانهای قدیم و اگر بر حال بود دلیل کند
بر کلهبانان و صیادان و مزدوران و برزگران و بندگان و خادمان سیاه و گناه
پیران و گل کاران و کورکنان و مجاوران تربتها و از خویها دلیلست بر درد و اندیشی
و دروغ گفتن و لجاج و فراموشی و بخل و امساک و حیله گری و رازداری و کم همتی و
از شهرها دلیلست بر هند و مکران و شرقی روم و اهواز و از جایها دلیلست بر قلعها
و حصنها و کوهها و خشک و سنگستانها با خار و شورستانها و جایهای خشک و با خوف و
تاریک و سنگهای دور دان و جایهای اسیاست و زیر زمین و گورستانها و زندانها و چاهها
خراب و الکن و کهن و از نباتها دلیلست بر انچه حیوانات خورند و انواع داروها و درختان

بها میوه وخشک واز جواهر دلیلست بر سرب وسنگ مقناطیس وسنگ خاره وگچ و بوره
وشوره واز حیوانات دلیلست بر گوسپند وبز کوهی وگاو کوهی وخر گور وشگال و بوزینه و کوهی
وسنگ پشت واز هر آن زمین آنچه مغز باشد وقوی واز اعضا دلیلست بر زانوها و پیوندها و عصبها
ما واز بیماریها دلیلست بر گنگی ولنگی وکری وسپیدی وکلی وزشت صورتی و این برج بهشت
وضعیف آواز و بعضی گویند سعیت **ثمره یازدهم** در صفات ومنسوبات برج دلو برج
دلو خانه زحل است و وبال آفتاب وحضیض مریخ و مزاج گرم وتر بر طبع باد و مذکر است
ونابت ومغربی ومذکر وروزی وبر بکنا عمل کوای که بسیاهی زند وکم نکاح واندک
فرزند واز مردم دلیلست بر ملکان قدیم وحاکمان ودبیران وحکما ومشایخ طریقت
وپیران پیش قدم در کارها ومتعلمان وعقلا واصحاب ارصاد کواکب واگر بد بود
بود بر عزیمت خوانان وطلسم سازان وافسون گران وفال گویان واآنکه پریها
در جام وبلور وآب بنمایند وآبکشان بر ادویه ومشک وکاریزکنان وحفر آن
وتربت نشینان ودر اصل بر مردم فرومایه دلیلست واز خویها دلیلست بر عقل
وتمیز ورسیدن بغور چیزها وباریک نظری ورستگی ومیسوری واز شهرها دلیلست
بر کوفه وحوالی آن وقزوین وبادیه عرب وحجاز وبحرین واطراف مغرب وبعضی
از فارس وجری از گیلان واز جایها دلیلست بر حصارها بر کوشکهای عالی وجایها
که از ناکرده وبارخانها وآنجاکه رصد کواکب کنند وخانهای بلند ومنارها وخانقاه
وزاویه ودرویشان ودشتها ودرختها و آشیان مرغان وکنج جهودان واز
بناتها دلیلست بر بلیلها وخیار چنبر وخرما هندی وحبوبات مر واز حیوانات دلیلست
بر سنجاب وسمور وروباه وفلاخ وپرستوک ولقلق وعقاب وبوم وجغد وخاد و
ستوران بارکش واز جواهر دلیلست بر مهرهای سفالین وقلاده دواب وهر آنچه کر
مردم کنند واز اندامها دلیلست بر ساقها واستخوانهای ساق وعصبها وآنچه قوی بود واز
بیماریها دلیلست بر لنگی وعیبها وافتادن از بلندیها ودر چاه افتادن وبوی اندام وبهر

علت کار فکرت پدید آید وبرج آتشی است وبلند آواز **ثمره دوازدهم** در صفات ومنسوبات
برج حوت برج حوت خانه مشتریست وشرف زهره ووبال وهبوط عطارد وحضیض مریخ
بود است ومزاج سرد وتر است بر طبع آب وشمالی است ومونث وشبی ورستاخیز و دو جسدین
ونکاح دوست وبسیار فرزند وشهوت ودر بار ساختن میانه واز مردم دلیلست بر وزرا
بر علما وقضاة وحکام واشراف واهل ورع وصوفیان واگر حال بد بود دلیل کند بر غوامان
وملاحان وکشتیبانان وماهیگیران ومردم زهوفروش ومنافق ومزور وسالوس واز جایها
دلیلست بر مدرسها ورباطها وخوابها وسراهای عالی ومسجدها وآبگاهها وحوضها وجویها وکو
که در دریا بود وساحلها ومعمور وصیدگاه واز شهرها دلیلست بر عمان وطبرستان ومازندران
وبخارا وشام ودریای یمن ومشرق وزمین هند واز خویها دلیلست بر خوش خویی وگشاده
روی وسخاوت ولطف وعفت وحماقت ودلیری واز نباتها دلیلست بر پنبه وقصب و
وآبی وشفتالو وآلو ومیوهای شیرین وخوشخوار واز حیوانات دلیلست بر مرغان آبی وماهیان
بزرگ وفیل وگاومیش واز جواهر دلیلست بر صدف ودانه بزرگ وعقیق واز اعضا دلیلست
بر پاها وکعب واز بیماریها دلیلست بر نقرس وبسیار خفتن پاها واختلاجات و
دریاها واین برج گنگست وبی آواز وبعضی گفته اند سعیت **ثمره سیزدهم** در کیفیات
درجات بروج در هر برجی از این دوازده برج درجاتی است بعضی را نیره ومضیه خوانند
وبعضی را مظلمه ومدخنه وبعضی را قتمه وبعضی را خالیه وبعضی را مذکر وبعضی را مونث وبعضی را
سعد وبعضی را نحس وآنها را باتفاق نحس داشته اند آنها را آثار گفته اند اهل بابل واز آن خانها
خواسته اند ودر صفات درجات خلاف بسیار است اما آنچه سعد است ونحس باتفاق آنرا یاد کردیم وآنچه
در وی خلافست بگذاشتیم اما درجات سعد حمل ۱۹ ۱۵ واز ثور ۳ ۱۵ ۱ واز جوزا ۱۵ ۲ وا
سرطان ۱ ۲ ۳ ۴ ۱۵ ۱ واز اسد ۳ ۵ ۷ ۱۷ واز سنبله ۲ ۱۳ ۱۵ ۲ واز میزان ۳ ۱۵ ۲
۲۲ واز عقرب ۷ ۱۳ ۲۰ واز قوس ۱۳ ۲۰ ۲۳ واز جدی ۱۳ ۱۲ ۲۰ ۲۱ واز دلو ۷ ۱۶ ۱۷
۲۱ واز حوت ۱۳ ۲۰ ۲۷ پس اگر در طالع از این درجات افتد یا درجه عاشر مولود سعادتها

عظیم رسد از طبیعت آن بروج با آن دلیل و یکی از آن سعادتها که اصحاب احکام از آن غافل نشسته‌اند
اینست یا درجات نحس از آثار گفته‌اند در حمل نحست ۶ ۱۱ ۱۷ ۲۳ ۲۹ در ثور نحست ۵ ۹ ۱۳
۱۵ ۲۴ ۲۵ ۲۶ در جوزا نحست ۱۳ ۱۷ ۲۶ ۳۰ در سرطان نحست ۱۲ ۱۷ ۲۲ ۲۶ ۳۰ در اسد
نحست ۶ ۱۳ ۱۵ ۱۷ ۲۲ ۲۳ ۲۸ در سنبله نحست ۷ ۱۳ ۱۶ ۲۳ ۲۵ در میزان انهار
۱ ۷ ۲۰ ۳۰ در عقرب نحست ۹ ۱۰ ۱۵ ۲۲ ۲۳ ۲۸ در قوس نحست ۱۲ ۱۷ ۲۶ ۲۷ ۳۰
در جدی نحست ۲ ۳ ۴ ۷ ۱۷ ۲۲ ۲۴ ۲۸ در دلو نحست ۱۳ ۱۷ ۲۳ ۲۹ در حوت
نحست ۱۵ ۱۹ ۲۴ ۲۶ ۲۸ اینست آن درجات که آثار گفته‌اند اینست از اصطلاح
اهل بابل پس اگر یکی ازین درجات درجهٔ طالع افتد یا مرکز عاشر یا موضع آفتاب یا ماه یا
یا موضع سهم السعاده یا موضع دلیلی دیگر بود هیچ سعادتی نرسد و توقع مضرت بود هر
چند که دلیل قوی افتاده بود و بعکس آنچه در درجات سعادت گفتیم و در اختیارات البته نشاید
که قمر درین درجات بود یا درجهٔ طالع ازین درجات کنند یا درجهٔ بیت غرض **شعبهٔ چهارم**
در صفات و منسوبات بروج از طریق عمر کسا از اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالی اند و آنرا عالیه
خوانند از آنکه روز افزون بود در شب و از اول میزان تا آخر حوت جنوبی اند و آنرا منخفضه
خوانند از آنکه شب افزون بود بر روز و از اول برج جدی تا آخر جوزا معوج الطلوع اند و کوتاه
مطالع و از اول سرطان تا آخر قوس مستقیم الطلوع اند و دراز مطالع اما برجهای بادی
دلیلند بر حیوانات از آدمی و غیره و برجهای آبی دلیلند بر حیوانات آبی
و آبها و بارندگی اما برجهای آتشی دلیل اند بر مردم عالی همت و گردن کش و بلند و بروج
خاکی دلیلند بر مردم غافل و احمق و ممسک و دروغ گوی و بروج بادی دلیلند بر مردم شریف
و عاقل و ممیز و عالم و بروج آبی دلیل اند بر مردم خسیس و کاهل و بطال کننده در کارها اما بروج
که بر صورت آدمی اند برجهای بادی اند و سنبله و نیمهٔ اول قوس و بروج با عیب حمل است و سرطان
و عقرب و جدی و بروج زشت صورت ثور است و جوزا و قوس و جدی و بروج خوب صورت و با
جمال حمل است و سنبله و میزان و عقرب و حوت و بروج بریده اندام که از ان مقطوعه خوانند حمل است

ونور و اسد و حوت اما بروج دواب که بهیمی گویند حمل است و ثور و نیمهٔ اول جدی **شعبهٔ دوم**
در طول و عرض ربع عالم و اوتاد طالع منسوب به بروج و کواکب و منازل قمر شش ثمره **ثمره**
اول در طول و عرض عالم و ارباع اما طول عالم باصطلاح استادان از اقصای مغرب تا اقصای
مشرق و آن صد و هشتاد درجه است که نصف دور فلک باشد و حد او بقول متقدمان از جزایر
خالدات است و بقول متاخران از ساحل بحر اقیانوس که او را بحر مغرب خوانند و مابین این
دو صد و ده درجه است اما عرض عالم از خط استوا است تا قطب شمالی و آن نود درجه بود در ابتدا
اما ازین نود درجه شصت و شش درجه معموره است اما موضعی که طول او نود درجه باشد آنرا نصف
عالم است و عرض و سی و سه درجه که نصف معموره است آنجا را خط وسط آبادانی خوانند و طول
قبه اما موضعی که طول و بیش از نود درجه بود و عرض بیش از سی و سه درجه باشد آن موضع را
ربع شرقی شمالی خوانند و او منسوب بود بمثلثهٔ آتشی و شهرهای معروف او بلاد ترکستان و
ترکستان و فرغانه و شاش و خجند و خوارزم و بلغار و روس و دشت قبچاق و روم و روس و بلاد
و ارمنیهٔ صغری اما موضعی که طول او بیش از نود درجه و عرض او کمتر از سی و سه درجه باشد آن موضع را
ربع شرقی جنوبی خوانند و او منسوب است بمثلثهٔ خاکی و شهرهای معروف او بلاد هندوستان
از افق مشرق و جزیره‌های سند و زمین سند و مکران و بعضی از خراسان و کرمان و عمان
و فارس و یمن و بادیهٔ عرب اما موضعی که طول او کمتر از نود درجه باشد و عرض او کمتر از سی و
درجه آن ربع را مغربی جنوبی خوانند و او منسوب است بمثلثهٔ بادی و شهرهای معروف او
جزیره‌های سیاهانست از حبش و زنگستان و کنارهٔ دریای مغرب و زمین مصر و شام و ...
شهرهای که آنرا بعرب باز خوانند اما موضعی که طول او کمتر از نود درجه و عرض او بیشتر از سی
و سه درجه آن ربع را مغربی شمالی خوانند و او منسوب است بمثلثهٔ آبی و شهرهای معروف
او اندلس است و ترخان و افرنج و صقالبه و ارمنیهٔ کبری **ثمرهٔ دوم** در دانستن اوتاد طالع برج
طالع و عاشر و سابع و رابع را اوتاد طالع گفته‌اند و ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل
الاوتاد و ثالث و سادس و تاسع و ثانی عشر را زایل الوتد اند و باز دوم از طالع و ششم و هفتم

زبر حمل

و دوازدهم را ساقط گفته اند پس چهار برج اوتاد اند و چهار مایل اوتاد و چهار زایل اوتاد
و ازین چهار را ساقط اند دو از مایل اوتاد است آن دوم و هشتم است و دو از زایل
وتد و آن دوازدهم و ششم است این چهار را ساقط از آن گفته اند که بطالع نظر ندارند ثمره
سیم در نسبت طالع ارباع او و عمر مولود درجه طالع دلیل مشرق است و درجه عاشر دلیل
شمال و درجه سابع دلیل جنوب و ما بین درجه طالع و عاشر دلیل بر آن ناحیت که
میان شمال و مشرق است و آن ربع را مونث و زایل خوانند و اول ثلث از عمر وقت
جوانی اما از درجه عاشر تا رابع دلیلست بر آن ناحیت که میان مغرب و جنوب است
و آن ربع را مذکر و مایل خوانند و دلیلست از عمر مولود بر زمان پیری اما برج طالع مذکر است
و ثانی مونث و ثالث مذکر و رابع مونث و همچنین است تا دوازده خانه طالع اگر در اصل
مونث افتاده باشد ثمره چهارم در نسبت ارباع عالم ببروج و کواکب مطالع حمل و میزان
در منتصف عمارت بحمل و شمس و زحل منسوبست و مغیب هر دو بمیزان و قمر و مریخ منسوبست
و آنچه ما بین مغیب و مطلع است از جانب جنوب بجدی و زهره منسوبست و از جانب شمال
بسرطان و مشتری منسوبست و عطارد مشارک با هر یک ازین کواکب در آن جهت قول
متقدمان آنست که برج سرطان و مشتری دلیل عراق عجم اند و برج میزان و زحل دلیل روم
و برج عقرب و زهره دلیل عرب اند و برج جدی و عطارد دلیل هند و برج اسد و مریخ دلیل
ترک اما شمس دلیل ترمین است و قمر دلیل مغرب است و زهره و حوت دلیل ماوراء النهر
و حمل و شمس دلیل خراسان و سنبله و مریخ دلیل فارس و جوزا و عطارد دلیل شام و قوس و مشتری
دلیل عراق عرب و زهره دلیل خوارزم و سنبله و عطارد و میزان دلیل دشت قبچاق
ثمره پنجم در احوال منازل قمر و آن بیست و هشت صورتست درین دوازده برج هر یکی
از چند کوکب که آنها را منازل خوانند و نامهای ایشان اینست شرطین بطین ثریا
دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا
اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح بلع سعود اخبیه مقدم مؤخر رشا پس

دلیل عمر ... درجه طالع

هر هفت منازل در ربعی از ارباع فلک البروج اند و بفصلی از فصول سال منسوب و جهتی از جهات
عالم چنانکه هفت اول نسبت به برجهای ربیعی دارند صاعد و از ارباع عالم آن ربع را میان مشرق
و شمالست بدین هفت منسوبست اما هفت دوم نسبت ببرج صیفی دارند شمالی اند و هابط و از
ارباع آن ربع را میان شمال و مغربست بدین هفت منسوبست اما هفت سیوم نسبت ببرج
خریفی دارند و جنوبی اند و هابط و آن ربع که میان مغرب و جنوبست برین هفت منسوبست
اما هفت چهارم نسبت ببرج شتوی منسوبست جنوبی صاعد و آن ربع که میان جنوب و مشرق است
بدین جهت منسوبست پس نود درجه هر ربعی را از فلک البروج و هفت منزل قسمت کرده اند
و هر منزلی را دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و کسری نصیب افتاده است اما بعضی از
منازل سعد اند و بعضی نحس و بعضی ممتزج و بعضی مذکر و بعضی مونث بعضی گرم و بعضی تر و بعضی
خشک اما قول بعضی آنست که هر هفت که بفصلی منسوب اند طبع آن فصل دارند و بعضی گفته اند
که هر دو منزل که در یک برج افتاده اند طبع آن برج دارند و آن منزل که مشترکست میان
دو برج ممتزج است اما اهل بابل و عرب هر چند اختیارات بر منازل قمر نهاده اند اما اهل نجوم
بر کواشی تقویم طلوع منازل نویسند اینست که چون منزل از شعاع بیرون آمده در صبح در
شرق ظاهر شود علامت طلوع او نویسند و درین تاریخ فرغ مقدم را در چهاردهم
اذار ماه رومی علامت طلوع کنند بر اول تقویم و بعد از آن هر یک سیزده روز طالع شوند
در سال کبیسه رومی زبره را در چهاردهم روز نویسند اما انجم بر چهار نقطه انقلاب اند شرطین
در اول حمل است و نثره در اول سرطان و غفره در اول میزان و ذابح در اول جدی ثمره ششم
در دلالت دوازده خانه طالع دلیلست بر تن و جان و غنا و آغاز کارها و تدبیر در مصالح
برانچه خواهد کردن و طلبیدن و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت و از اعضا دلیل بر
سر و روی مولود بیت ثانی بر مال و معاش و یاری گران و کیفیت آن و دخل و خرج و سخا
و بخل و از خوردن و آشامیدن و از اعضا دلیلست بر گردن و حلقوم و اطراف کردن خلق بیت ثالث
بر برادران و خواهران و نقل از جای بجای و نیکی و بدی احوال خویشان و بیان و کتب علم و امو

چیزها و کیفیت هریک و از اعضا دلیلست بر بازوها و دستها **بیت** رابع بر پدران و مادران
و املاک و مقام و ضیاع و عقار و جایگاه و دفن کرده مال و داشتن احوال پدران در قدوم مولود
و عاقبت کارها و کیفیت هریک و از اعضا دلیلست بر سینه و معده و پستان **بیت** خامس
بر فرزند و طرب و هدیه و تشریف از بزرگان و هوای دل و بیت المال املاک و خانه اخبار و
فرستادن و رسول و کیفیت هریک و نیکی و بدی ملبوسات و از اعضا دلیلست بر جانب شکم
بیت سادس بر بیماریها و آفتها و عیبها و داشتن علتها و صحت و سلامتی بیمار و شناختن احوال
بندگان و خدمتکاران و ستوران و ضایع شدن چیزها و کیفیت هریک و از اعضا بر شکم و ناف
بیت سابع بر ازواج و شرکا و خصمان و مخالفان و نکاح و خصومتها و ظفر و هزیمت
و یافتن دزد دیده و گم شده و آنکه مسافر خواهد رفت و کیفیت احوال هریک و از اعضا
دلیلست بر زیر ناف و سرین و نشستن گاه **بیت** ثامن دلیلست بر خوف و خطر و درک
و میراث و باطل شدن چیزها و رسیدن اندوه و نکبت و داشتن ماتم و بیت المال و ازواج
و شریکان و کیفیت احوال هریک و از اعضا دلیلست بر آلات شهوت و مقعد و رحم
و مثانه **بیت** تاسع بر سفرها و دین و ملت و مذهب و ملت و اعتقاد و طاعت
و علوم و خوابها و تعبیر و رای و تدبیر و لطیف طبع و عقل و حکایت و داشتن احوال غایب
و توانگری و درویشی و کیفیت و از اعضا دلیل است بر رانهای مولود **بیت** عاشر
بر سلطنت و رفعت و جاه و پادشاه و اکابر و معروفی و مشهوری و حکومت و احوال
مادران و در قدم فرزندان و شغل و عمل و عزل و کیفیت هریک و از اعضا دلیلست بر
زانوها و پیوند زانو **بیت** حادی عشر بر سعادت و رجا و امیدها و یافتن مراد و دوستان
و دوستی کردن بیت المال سلطنت و دلیل بر وزرا و خلفا و نایبان و آنها که عمل و شغل
طمع دارند و احوال عشق و عاشقی و داشتن دوستی صادق و کاذب و کیفیت احوال هریک
و از اعضا دلیلست بر ساقها **بیت** ثانی عشر بر دشمنان و شقاوت و محنت و شومی و دادن
و گرفتن ستوران و گرفتار شدن و خلاص و غم و تهمت و حسد بردن و شناختن نیکی و بدی

احوال دشمنان و کیفیت احوال دشمنان و کیفیت احوال هریک و از اعضا دلیلست بر سر
پایها **شعبه سیوم** در صفات و منسوبات قمر قمر اصغر است و از فلک اول تا بد و سعد اصغر است
و ملون مزاجست و مزاج حاصل او سرد و تر است و مونث و شبی و برنگ سبزی که با سفیدی
زند با اندک زردی و طعم او شور است که بترشی زند و از بویها آنچه بترشی مایل بود و ملمی است
و از حسها حس باصره و ذوق دارد و از اعضا جانب چپ او راست و معده و شش و پستان
و گردن و پوست نرم و از سنها طفولیت و از بیماریها آنچه از ماده بلغم تولد کند و از مردم
دلیلست بر خلفا و ولی عهدان و ملک زادگان و اگر منحوس بود دلیل بود بر پیکان و جا
سوسان و مردمان سفله و عوام خلق و کودکان خرد و از صورتها دلیل است بر روی
خوب و چشم شهلا و ابروی پیوسته و دندانها گشاده و بر کبر و سروری و دلیلست بر
مادران و دایگان و کنیزان و از خویها دلیلست بر مردم سلیم و آمیزنده و مریض در حق
زنان و مردان و مردم سخن چین و دوستی تزویج و از نباتها دلیل است بر قصب و پنبه
و کتان و خیارین و از جانوران دلیلست بر مرغان آبی و دراج و قمری و از معادن
دلیلست بر انواع مهرها و مروارید ریزه و نقره و از جامها آنچه بر اندام بود و در کار
دارند و از جایها دلیل است بر آبگیرها و شراب خانها و رودها و چاهها و دریاها و باغها
و حوضها و جالیزها و از دینها دلیلست بر بت پرستی و اقلیم هفتم او راست و شهرهای او
بلغار و سقسین و جابلقا و سقلات و روس و اقصی روم و بکدار بر طرف محیط تا
به دریای مغرب **غره دوم** در صفات و منسوبات عطارد عطارد و ممتزج است
با هر کوکب که با میزد طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج برج گیرد و از فلک دوم تا به
و مزاج خاص او گفته اند سرد و خشک و باد انگیز و برنگ ملون است و بوی او آمیخته
بشد و سوداویست و از حسها حس ذوق دارد و از اندامها دلیل است بر
زبان و کام و انگشتان و دماغ و از مردم دلیل است بر اصحاب دیوان و متصرفان
و متکلمان و فرزندان و اهل حکمت و منجمان و مهندسان و اگر بد حال بود دلیل کند

بر شاعران و بندگان امرد و مردمان بیهده گوی و فال گیر و از خویها دلیل است بر زیرکی
و عقل و مکر و حفظ و حرص و دوستی و ثنا و طلب و بیاض و مکر و حاضر جوابی و سخن فروشی
و از سنها دلیل است بر سن پیش از بلوغ و از نباتها دلیل است بر آنچه ساق ندارد و بوی سرکی (؟)
زند و کشمش و باقلا و کدو و گشنیز و درختان با میوه و آنچه او را از جای بجای بر کنند
و گلکردنی و از حیوانات دلیلست بر سگهای شکاری و استر و روباه و طوطی و جوج (؟)
و بوزنه و طیور و آنچه در شهرها قرار کنند و بیاموزند لعب و از معادن دلیلست بر
کهربا و مهرها و زرنیخ و آهک و سیماب و دونه (؟) و جامهای منقش و آلتهای کتابت و از لباسها
دلیل است بر فوطه و جامهای باطن و عبائی و عمامه و از بیماریها دلیلست بر ریختن موی
و صرع و دیوانگی و لکنت زبان و گشتن (؟) سیاه و براندن خون و وسواس و مالیخولیا
و سرفه وی و از جایها دلیلست بر دیوان خانها و کتابخانها و بالاخانها و از دینها
دلیلست بر دین حکما و اقلیم ششم او راست و شهرهای او کوه یاجوج و ماجوج و حاسادوری (؟)
و عسکسان (؟) و منشاء مغولان و اطراف ترکستان و چرکس و روس و بعضی از شهرهای شام
و مصر تا بدریای مغرب **ثمره سیوم** در صفات و منسوبات زهره زهره سعد اصغر است
و از فلک سیم تابد و بمزاج سرد و تر است و مونث و شبی و برنگ سفیدی روشن و
از طعامها چربی و شیرین که لذیذ بود و از خلطها رطوبت غریزی دارد و از حسها
حس شم بخورها خوش بوی و از اندامها شهوت و رحم و گرده و ابرو و سیاهی در
چشم و سیاهی موی و ساعد دست و کف و از سنها سن بعد از بلوغ و از مردمان
دلیلست بر خاتونان و زنان و جوانان خوب صورت و اهل طرب و زینت و
خادمان و چون بد حال باشد دلیل کند بر مخنثان و جامه شویان و مشاطگان و قوادگان
و بدکاران و از خویها دلیلست بر خوش خوئی و گشاده روئی و سخاوت و معاشرت
و طرب و لهو و لعب و هزل و مزاح و سرود و شعر و زدن سازها و موسیقی و عشق بازی
و بسیار نکاح و راندن شهوت و بکار داشتن عطرها و رقص و دلیل است بر مادران

و دایگان

و دایگان و صورتهای فربه و آبادان و سطبر سرین و ران و ساق و فرو دست و پای و باریک
میان و دراز پشت و کوتاه پای و از نباتها بر آنچه خوشتر باشد و شیرین و مقرنسها و انگور و جوز
و شفتالو و آبی و انجیر و از معادن دلیلست بر جزع و مروارید و سنگ یشم و فیروزه و لاجورد
و پیرایه و آنچه بروی آرایش و زینت کنند و از لباسها دلیل است بر آنچه از ابریشم سازند
و آنچه سفید بود و از جایها دلیلست بر سردابها و [از بیماریها] دلیل است بر آنچه از ماده بلغم تولد کنند
و از راندن شهوت سودا و بیماریها عشق و ضعف دل و دماغ و درد مقعد و ریح گرده
و بواسیر و احتباس بول و از حیوانات دلیل است بر خرگوش و ماهی بزرگ و فاخته و هزار
دستان و بلبل و کبوتر و آنچه خوش صورت بود و از دینها دلیلست بر دین اسلام و اقلیم
پنجم او راست و شهرهای معروف او حمص است و زمین تبت و ختن و کاشغر و فرغانه
و بلاس (؟) و خجند و سمرقند و بخارا و نسف و خوارزم و آذربایجان و ارمنیه و روس و عرب
و بابل و حجاز تا بدریای مغرب **ثمره چهارم** در صفات و منسوبات آفتاب آفتاب نیر اعظم است
و بنظر سعد است و بجرم نحس و از فلک چهارم تابد و بمزاج گرم و خشک است و گفته اند
مذکر و روزی و متوسط است میان علویان و سفلیان و برنگ نارنجی است درخشان و بطعم
تیز است و لطیف و از حسها حس بینائی دارد و از اندامها دلیلست بر جانب دست راست
و از سنها سن وقوف و از مردم دلیلست بر پادشاهان و دهگانان و سروران و کریمان
و پیشوران هر قومی و چون بد حال بود دلیل است بر ریسمانان و معماران و استادان و
بوستان و رقیبان و از صورتها دلیل است بر مردم تناور و بزرگ سینه و قوی آواز
طرف بالا سطبر و از خویها دلیل است بر خرد و فهم و ترفع و کبر و حیلت و سرعت
رضا و طلب ریاضت و جمع کردن مال و همت عالی و از بیماری دلیل است بر آنچه از گرمی و
خشکی حادث شود و بدل تعلق دارد و درد چشم و از معدنها دلیل است بر یاقوت و زر و لعل
و زمرد و الماس و فیروزه و از حیوانات دلیل بر اسبان قیمتی و گوسفند کوهی و آهوها
و شیر و پلنگ و باز و شاهین و شنقر و زنبور عسل و از جایها دلیلست بر معدنها و قصرها و سرا

و تختگاه پادشاه و از آلتها بر کلاه و تاج و سربند و کمر مرصع و طوق و جامهای زر و از دینها
دلیلست بر دین نصارا و بعضی گفته اند بر آتش پرستی و اقلیم چهارم او راست و شهرهای او
بلاد کشمیر و چین و کوه بلور و بدخشان و غور و غرجستان و بلخ و زمین خراسان و مازندران
و کوه دماوند و الموت و قزوین و شهر سیاه کوه که او را سپیر خوانند و همدان و شهر
زور و روم و بیت المقدس و قاهره تا بدریای مغرب **ثمره پنجم** در صفات و منسوبات مریخ
مریخ نحس اصغر است و از فلک پنجم تابد و بمزاج گرم و خشکست و تیز و برنگ سرخ و سفید و تیره
و بوی ناخوش دارد و سوداوی است و از عناصر آتش افروخته و از اعضا دلیل است
بر زهره و رگهای ناجنبنده و ساقها و گوشتها و از مردم دلیل بر امرا و ملوک و لشکر
کشان و ارباب سلاح و چون نحس بود دلیل بر اهل شر و فتنه و زندان و دزدان و مفسدان
و خونیان و از خویها دلیل است بر دلیری و شجاعت و دروغ و خلاف و سبکساری و بد
عهدی و از صورتها دلیلست بر مردم بلند بالا و بزرگ سر و اشقر و خرد گوش و
سرخ موی و آبله زده روی و زخم خورده و علامتها بر روی و دندان و از سنها او سن
وقوف و اول کهولیت و از نباتها دلیل بر درختان با خار و چوب هیمه و عود و سپندان
و کندنا و سیر و پیاز و ترب و انواع زهرها و از معادن دلیلست بر مقناطیس
و آهن و مس و از آلتها دلیلست بر انواع سلاحها و زین و ستام و هر آلت که از
آهن کنند و از حیوانات دلیل است بر گوسفند و خوک و بز و یوز و گرگ و شغال
و گرزه و مار افعی و عقرب و خارپشت و از جایها دلیلست بر آتش کدها و لشکر
و جایگاه سپاه و مطبخها و هر جا که حیوانات کشند و از بیماریها دلیل است بر اسقاط
حمل و شکستن اعضاها و تبهای پیوسته و جراحتها و ریشها و آنچه بداغ و نشتر محتاج بود
و زحمت جگر و برانداختن خون و هر علت که از گرمی و خشکی پدید آید و از جامها
آنچه در حرب پوشند و از دینها آتش پرستی و اقلیم سیم او راست شهرهای او بطرف
کشمیر است و لهاور و قندهار و جبال افغان و بعضی از غزنین و زابلستان و کرمان و شیراز

و اطراف او و اصفهان و کوهستان و خوزستان و بغداد و کوفه و بصره و بادیه عرب
و بلاد مغرب تا ساحل **ثمره ششم** در صفات و منسوبات مشتری که سعد اکبر است و از فلک
ششم تابد و بمزاج گرم و تر است و بر طبع حیوة و مذکر است و روزی و برنگ سفید است
که بسبزی یا بزردی زند و بطعم شیرین و خوشبوی و از مردم دلیلست بر پادشاهان عادل
و مردم شریف و قضاة و سادات و ائمه و وزرا و زهاد و بازرگانان بزرگ و توانگران
و مردمان با دیانت و امانت و رقیبان و خزانه داران و چون نحس بود دلیل بود بر زاهدان
زرق فروش و مردم منافق و خویشتن بستادی و کسانی که بجهت اندک چیز نفاق بسیار
کنند و خود را نیک نمایند و از خویها دلیل بود بر تلطف و حلم و زهد و پارسائی و امانت
و امر معروف و نهی منکر و راستی و خوض اصلاح کارها و از بیماریها دلیلست بر آنچه از وی
نقرس نبض و اماسها و بادها که رنگ بگردانند و از نباتها دلیل است بر گندم و برنج و جو و نخود
و کنجد و قرطم و سیب و انار شیرین و از معادن دلیلست بر زر و نقره و سیم و الماس و
برنج و جواهرهای شریف و ارزیر و از حیوانات دلیل است بر آنچه بخورند و حلال بود و لقلق
و طاوس و همای و از جایها دلیلست بر عبادتخانها و مساجد و صوامع و منبرها و عالمان
و واعظان و مقامهای عالی و معمور و خزانه و از صورتها دلیلست بر صورتهای شیرین و
چشمهای فراخ و مویها بور رنگ و از اندامها دلیلست بر خون طبیعی و نطفه و مغز و جگر و حلقوم
و رحم و رگها رجنده و از سنها سن کهولیت دارد و از حسها حس لمس و از لباسها
آنچه کبود و عالمان دارند و فوط و جامهای پاکیزه و از دینها بر همه دینها دلیلست از روی
علم و پاکی و عدل و بعضی گفته اند بر دین ترسائی و اقلیم دوم او راست و شهرهای
مکران است و سیستان و طرف خراسان و صعید و دریای فارس و بحرین و لحسا و یمن
و مکه و مدینه و اطراف مغرب **ثمره هفتم** در صفات و منسوبات زحل نحس اکبر است و از
فلک هفتم تابد و بمزاج سرد و خشک است بافراط بر مزاج موت و مذکر است و روزی و کوهی
خصی است و بطعم ترش است و بوی ناخوش دارد و از مردم دلیلست بر ملکان قدیم و ا

وارباب خاندانها و مردم قلعه دار و رئیس دهها فتی و شبانی کاروبندگان و مزدوران
و کلکاران و خسیسان و مردم سوداوی و بلغمی است و از اعضا دلیلست بر سبزرو و خون
ورود و پوست و پشم و ناخن و بلندی پشت و از بیماری دلیلست بر آنچه دراز کشد
بود و چون استسقا و نقرس و سستی در اعضا و کس سیاه و بلغمهای خام و علتهای
باطن و زمین شدن و آنچه در پیری حادث شود و سبب آن سردی و خشکی بود و از جسمها
دلیلست بر حس سمع گران شده و از خویها دلیلست بر صورت زشت و بزرگ سر و خرد
چشم و پیوسته ابرو و فراخ دهن و ستبر لب و از شهرها دلیلست بر زمین بریها و دشت
بر بدران و جدان و دایه و از حیوانات دلیل است بر آنچه بارکش است و سخت کار و شتر
مرغ و عقاب و کلاغ و جغد و مکس و ملخ و هرچه بر زیر زمین خانه دارد چون موش و مار
و مانند آن و از جامها بر آنچه از پشم و موی سازند و خلقانها و از نباتها دلیلست
بر عقاقیر و حبها و داروها که قابض بود و هرچه کهن و کهنه شده باشد و از معادن دلیلست
بر سرب و روی و آهن کارنابرده و سنگهای بی قیمت و از جایها دلیلست بر
کوهها خشک و بلند و غارها و مقامها خراب و بناها قدیم و شبانستانها و گورستانها
و کورستانها و قلاع و از دینها دلیلست بر دین یهودی و اقلیم اول او راست
و از شهرها او سرندیبست و اقصای هند و سند و جزایر دریای جنوب و زنگبار
تا بدریای مغرب اما در پنج اقلیم خلاف کرده اند چنانکه صاحب مجمل آورده است
که اقلیم دوم شمس راست و اقلیم سوم عطارد راست و اقلیم چهارم مشتری راست
و اقلیم ششم قمر راست و بعضی مریخ را و در اول و پنجم خلاف نیست و قول اول را
اصح گفته اند **غره ششم** در دلایل سعادت و شقاوت و از روی کلیات قمر دلیل
کارهای عالم کون و فسادست و دلیل موجودات و اهل دنیا و تحولات هر یک
از موالید ثلاثه خاصه نفس ایشان و سهم السعاده بدو منسوبست و دلیل سعادتهای خارجیست
چون مال و جاه و شمس دلیل است بر امور آخرت و اهل عقبی و رسیدن موجودات بکمال

و تمام

و تمام شدن هر موجودی و عالم خاصه نفس انسان سهم الغیب بدو منسوبست و دلیل سعادتها
داخلست چون رای و تدبیر و از بیست که موضوعات شرایع برادوار قمر و شمس
نهاده اند اما زحل دلیل نحست کارها ردیوبیت از فسق و فجور و حیل و دزدی و درد
و هر فسادی که سبب شقاوت آخرت باشد و مشتری دلیل امور دنیاویست و طلب سعادتها
این عالم از نماز و نعمت و خوردن و آشامیدن و پوشیدن و زینت و نکاح و توالد و
تناسل و زهره دلیل امور دنیویست و انتباه آخرت و طلب کارهای آخرت و
پسندیده و حسن اخلاق و ادب و پاکی و راستی و صحت دین و صدق و ورع و تقوی و
حسن سعادتها آخرتست اما اگر دو نحس مستولی شوند بر مولودی و بد حال بوند دلیل
کند بر ظهور فساد و سعادتها در دنیا و آخرت و اگر نیکحال باشند صفتها هر دو نحس بقوت
باشند اما بفعل نیاید اگر این نحسان در حظوظ سعدان باشند یا سعدان بدیشان نگرند
این صفتها موجود نشوند و از مولود مگر اندکی یا از قوت بفعل نیاید مادر صور بفعل
اندک پسندیده غاید و باتفاق بود و اما اگر هر دو سعد مستولی شوند بر مولودی و بد حال
بوند دلیل بود بر موجود شدن اندکی از سعادتها دنیاوی و آخرتی و قناعت
کند بدان و اگر نیک حال باشند دلیل تمام شدن سعادتها دنیاوی و آخرتی و اگر سعدان
در خانهای نحسان باشند یا نحسان بدیشان نگرند دلیل ضعف آن سعادتهای وی باشد
و ران و امتزاج سعادت با شقاوت در امور دنیاوی و آخرتی و عطارد مزاج سعود
و نحوس قبول کند و یاری دهد در سعادت و شقاوت و دنیاوی و آخرتی هر یک را مراد
متعلق است بهر دو طرف پس حکم او بر مستولی بر موضع وی بود یا بدان کواکب
بدو ناظر باشند یا او در خانه آن کوکب بود **غره نهم** در صفات و منسوبات راس و
ذنب گفته اند راس گرم و ترست بمزاج مشتری و سعدست و زیاده و او را عقده
جنوبی خوانند و چون قمر براس آید عرض بطرف شمالی افتد از منطقة البروج و چون در
ذنب آید عرض او بطرف جنوب رود و این راس و ذنب دو موضعست که تقاطع کرده اند

فلک ممثل و فلک مایل که بقمر منسوب اند و بعقده ذنب پیوسته در مقابل راس باشد و بعد
میان هر دو شش برج بود **شعبه چهارم** در اقسام بروج و کواکب مشتمل بر اثمار **ثمره اول**
در قسمت خانها این دوازده برج را بر هفت کوکب قسمت کرده اند بچندین نوع و از انجمله
یکی نوع قسمت خانهاست چنانکه آفتاب و ماه را هر یک یک خانه است و پنج دیگر هر یک را
دو خانه و بنا این قاعده بر آنست که شمس پادشاه کواکبست و اسد پادشاه بروج و
ثابت و معراج آفتاب دا شرف عناصر است پس خانه آفتاب را شایسته تر باشد و ماه را
برج سرطان لایق تر بود از آن جهت که منقلب ترین بروج سرطانست و او معراج قمر است
پس اولاترین بماه از بروج دیگر اما گفته اند اول اسد تا آخر جدی بر توالی حیز آفتابست
و از اول دلو تا آخر سرطان حیز ماه و این هر دو حیز را اولایت نیرین خوانند و هر یکی از
خمسه متحیره را در حیز آفتاب یکی خانه نصیب افتاده است و در حیز ماه یکخانه چنانکه زحل را
جدی در حیز آفتاب و دلو در حیز ماه و مشتری را قوس در حیز آفتابست و حوت در حیز
ماه و مریخ را عقرب از حیز آفتابست و حمل از حیز ماه و زهره را میزان از حیز آفتابست
و ثور از حیز ماه و عطارد را سنبله از حیز آفتابست و جوزا را از حیز ماه بر توالی افلاک
نسبت گفته اند سبب سعادت و نحوست کواکب یکی ازین اقسامست و شکل افتادن خانها
ایشان با این دو نیرین چنانکه هر دو خانه زحل چون در مقابل هر دو خانه نیرین اند
و نظر مقابله تمام نحس است و گفته شود پس زحل را نحس بزرگ گفته اند و چون
هر دو خانه مشتری در تثلیث هر دو خانه نیرین اند و نظر تثلیث تمام دوستی است پس او را سعد
اکبر گفته اند و چون هر دو خانه مریخ در تربیع هر دو خانه نیرین است و نظر تربیع نیمه تثلیث
مریخ را نحس اصغر گفته اند و چون هر دو خانه زهره در تسدیس هر دو خانه نیرین اند و نظر تسدیس
نیمه دوستیست پس او را سعد اصغر گفته اند و چون هر یکی از دو خانه عطارد در جوار آن نیرین
هست از خانه او ساقط اند پس او را هم سعدی و هم نحسی نهادند و ممتزج خوانند اما گفته اند که
هر کوکب که در حیز آفتاب بود در قوت و تربیت او باشد تا در آن نصف است چون در حیز ماه بود

در قوت و تربیت ماه بود تا در آن نصف بود اما بقول دیگر سعادت و نحوست کواکب بسبب قرب و بعد
افلاکست از آفتاب و ماه و اطناب آنست که یقین است که اعتدال مزاج اغلب سعادتست و
افراط سبب نحوست پس چون فلک مریخ نزدیکتر است بافتاب از زحل و مشتری در مزاج او گرمی
و خشکی بافراطست خاصه خشکی و ساقطاتست از آفتاب پس او را نحس گفته اند خرد اما فلک
زحل دورترین دو کوکبست از آفتاب مزاج او سرد و خشک گفته اند بافراط خاصه حد سردی
و در تربیع آفتابست پس او را نحس گفته اند بزرگ اما مشتری در وسط است و وسط باعتدال
منسوبست در تسدیس آفتابست پس او را سعد گفته اند بزرگ چون این سه کوکب علوی اند
و سعادت و نحوست ایشان از آفتابست اما علت سعادت زهره قمر است از آن جهت که قمر
نیز اصغر است و میل مشتری و مزاج زهره موافق قمر قمر در خط اوسط و از قمر در تسدیس
او پس او را سعد اصغر گفته اند و اما عطارد چون از قمر ساقط است بفلک او را امتزاجی منسوب
کرده اند اما بسبب سرعت تغیر گفته اند مزاج باد دارد ممتزج باشد و چون دو کوکب سفلی اند
حالات ایشان را بقمر تعلق کرده چنانکه علویان را بافتاب اما از روی حقیقت در کواکب
هیچ مزاجی نتواند بود جهت آنکه بسیط اند لیکن حالات ایشان را علت وجود مزاجها بود
در مرکبات اما صداقت و عداوت هست میان این کواکب و علت آن افتادن شکل
خانهاست چنانکه در سعادت و نحوست گفتیم با نیرین پس هر کوکب که خانه او در دوازدهم
خانه دیگری افتاده است آن هر دو کوکب دشمن همدیگر باشند و حکم تربیع و مقابله
همین است و هر کدام کوکب که خانه او در تثلیث یا در تسدیس دیگری باشند دوست
همدیگر باشند مثلا سنبله دوازدهم میزانست و ثور دوازدهم جوزا پس میان عطارد و زهره
دشمنی باشد و چون سنبله با عقرب و حمل با جوزا در تسدیس افتاده اند میان عطارد و
مریخ دوستی و همچنین میان زهره و مریخ دشمنی بود و میان زهره و مشتری دوستی بود و میان
زهره و زحل دشمنی بود و میان عطارد و زحل دوستی بود و میان نیرین و زحل دشمنی
و با مشتری دوستی بود و با مریخ دشمنی باشد و با زهره دوستی بود و با عطارد نه دوستی و نه دشمنی

ثمرهٔ دوم در قسمت خانها شرف هر کوکبی را برجی خانه شرفست بدرجه معین چون دران خانه
نقل کند قوت شرف او ابتدا کند چون بدان درجه رسد غایت قوت باشد و چون از آن درجه
بگذرد آغاز نقصان قوت پدید آید و بتدریج کمتر شود تا بیرون رود و بس آن قسمت همچنانست
که برج سرطان شرف مشتریست در پانزده درجه و حمل شرف آفتابست در نوزده درجه و جدی
شرف مریخ است در بیست و هشت درجه و میزان شرف زحل است در بیست و یک درجه و ثور
شرف قمرست در سه درجه و حوت شرف زهره است در بیست و هفت درجه و سنبله شرف
عطارد است در پانزده درجه و جوزا شرف راس است بر سه درجه و قوس شرف ذنب است
به درجه اما این قسمت بدان سبب چنین افتاده است که سرطان طالع عالم است و مشتری
دلیل حیوتست شرف او درین خانه لایق تر آمد و آفتاب پادشاه مملکت در عاشر سرطان
که برج حمل است شرف او موافق تر بود و مریخ چون دلیل ضدیتست و هفتم سرطان جدی است
شرف او درخور تر است و زحل چون دلیل کشت و زرع است و عمارت و چهارم سرطان
که میزانست شرف او شایسته تر است اما از روی دیگر آنکه سرطان چون طالع و اوتاد او بروج
منقلب اند آفتاب و هر سه کوکب علوی شرف در اوتاد اربعه او لایق تر بود اما چون قمر خلیفه
آفتابست و از مایل اوتد هیچ کدام قوی تر از یازدهم نیست و آن ثور است پس شرف
قمر در وی موافق تر است و چون زهره سعدست و دلیل ... و مونث خانه سعد بود موافق
مزاج او سرطانست شرف او در حوت شایسته تر بود و چون عطارد دلیل عقل و علم و سنبله
خانه اشتی (?) و خانه او شرف عطارد در وی شایسته تر بود پس قمر در تسدیس هر دو سعد است
و در تثلیث عطارد و مریخ و عطارد در تسدیس مشتری و تثلیث مریخ و مقابله زهره است و زهره
در تثلیث مشتری و تسدیس مریخ است پس ازین اوضاع آن معلوم گشت که بیشترین کواکب از آن
خانها هم دیگر ناظرند خاصه خانه سفلیان بسفلیان و خانه علویان بعلویان اما صور راس از کوکب
نیست شرف او در خانه ساقط ثابت و آن جوزا است و شرف ذنب همچنین و آن قوس
است اما هر کوکبی را خانه ایست که او را بخانه وبال خوانند خانه رنج و زحمت و آن برج هفتم بود

از خانه آن کوکب مثلا زحل را اسد و سرطان هر دو وبال است و از آن سبب است که اسد هفتم دلو است
و سرطان هفتم جدی و وبال آفتاب دلوست و وبال ماه جدی و وبال مریخ از حمل میزانست و از
عقرب ثور و وبال زهره از میزان حمل است و از ثور عقرب و وبال مشتری از قوس جوزاست و از
حوت سنبله و وبال عطارد از سنبله حوت و از جوزا قوس پس تا کوکب در وبال بود در
رنج بود و ضعف حال باشد اما وضع دیگر هبوط است و خانه هبوط برج هفتم بود از خانه شرف
و درجه هبوط همان درجه شرف بود پس چنانکه وبال برج هفتم است از خانه هر کوکب هبوط
برج هفتم بود از خانه شرف کواکب مثلا هبوط مشتری در جدی است بپانزده درجه و هبوط
آفتاب در میزان بنوزده درجه و هبوط مریخ در سرطان و هبوط زحل در حمل و هبوط قمر در
عقرب و هبوط عطارد در حوت و هبوط زهره در سنبله و هبوط راس در قوس و هبوط ذنب
در جوزا و تا کوکب در هبوط باشد در زندان و بند باشد و نیک ضعیف بود ثمرهٔ سیوم در
قسمت ارباب مثلثات این قسمت چنان بود که هر سه برج که بر یک طبع اند از ا مثلثه خوانند
پس چهار مثلثه باشد بر عدد عناصر و هر مثلثه سه کوکب را ارباب آن سه برج خوانند و اصل
این قسمت آنست که مثلثه مذکر را ارباب کواکب مذکر اند و مثلثه مونث را ارباب کواکب
مونث چنانکه مثلثه آتشی که حمل است و اسد و قوس در طالعهای روزی رب اول آفتابست و
ثانی مشتری و در طالعهای شبی رب اول مشتریست و ثانی آفتاب و شریک هر دو بروز و شب زحل
و بعضی کسان شریک را اعتبار نکرده اند و اما جمهور کار داشته اند و اما در مثلثه بادی در طالع
روزی اول زحل و عطارد داده اند و بطالع شبی اول عطارد داشته اند و ثانی زحل را و شریک
هر دو بروز و شب مشتری و مثلثه خاکی در طالع روزی اول زهره و قمر داده اند و در طالع شبی
اول و مثلثه آبی را در طالع روزی اول مریخ و ... و زهره داده اند و در طالع شبی اول زهره
و ثانی مریخ و شریک هر دو بروز و شب قمر اما بیشتر آن در طالع روزی زهره را مقدم داشته اند
لیکن مقدم داشتن مریخ بقیاس نزدیکتر است پس در مثلثه مذکر آتشی و بادی کواکب این ثان

مذکر و در مثلثهٔ خاکی و آبی مونث اند و کواکب ایشان مونث **ثمره چهارم** در قسمت حدود
خمسه متحیره این اقسام حدود بر چند وجه است آنچه مستعمل اهل روزگار است اینست و بطلمیوس
اعتبار کرده اند و او را حدود اهل مصر خوانند و آن چنانست که هر برجی را بر خمسه متحیره قسمت
کرده اند با قسام مختلف و اقل آن دو درجه است و اکثر دوازده درجه و از بروج حدود مختلف
افتاده است و این قسمت را وجهی و
ترتیبی یاد کرده اند او را بجهول فرموده
شود **ثمره پنجم** در تحت وجوه کواکب
سبعه سیاره این قسمت چنانست که هر
برجی را به سه حصه کرده اند هر قسمی ده درجه
و هر قسمی را بکوکبی داده اند بر توالی بروج
و کواکب چنانکه ده درجه اول از حمل نصیب
مریخ است و ده درجه میان نصیب آفتاب
و ده درجه آخر نصیب زهره و از ثور
ده اول نصیب عطارد است و ده میان نصیب قمر و ده آخر نصیب زحل بر همین قیاس
و ترتیب تا آخر حوت با مریخ رسد و این را قسمت وجوه خوانند **ثمره ششم** در قسمت فرح کواکب
و این قسمت بطالع تعلق دارد و چون صورت طالع معین شود افراح معلوم گردد و آن چنانست
که چون عطارد کوکب عقل است و نطق فرح او در طالع است و قمر چون نیر اصغر است
و دلیل حرکت و مطالع این جهان فرح او در ثالث و زهره چون کوکب طرب است و عیش
و سعد اصغر است فرح او در پنجم باشد و مریخ چون نحس اصغر است و دلیل شر ساقط او لیکن
فرح او در ششم بود پس نیر اصغر و سعد اصغر و نحس اصغر را فرح از طالع تحت الارض افتد اما آفتاب
چون نیر اعظم است و خانه نهم دلیل سعادت است آفتاب و مشتری فرح او در نهم باشد و مشتری
سعد اکبر است و دلیل سعادت و امید و اصدقا فرح او در یازدهم افتاد و زحل چون نحس اکبر است

دلایل

و دلیل رنج و مشقت و سختی فرح او در دوازدهم باشد پس نیر اعظم و سعد اکبر و نحس اکبر را
خانهای فرح فوق الارض بود اما هر دو نیر در مقابله یکدیگر و در تثلیث و تسدیس طالع
هر دو نحس در مقابله یکدیگر نه ساقط از طالع **ثمره هفتم** در اثنا عشریات بروج و کواکب
این عمل بطالع نسبت دارد و آن چنانست که هر برجی را بدوازده قسمت کرده اند و هر
قسمی دو درجه و نیم پس قسم اول صاحب بیت را بود و قسم دوم رای صاحب برج دوم
همین طریق تا هر دوازده برج داده شود طریق عمل آنست که اگر اثنی عشریه طالع خواهند
بنگرند تا طالع چند درجه است و آن درجات را در دوازده درجه ضرب کنند
و از طالع سی کان سی کان بیفکنند انجا که کمتر از سی بماند اثنی عشریه طالع آنجا باشد
و حکم همه همین است و این عمل در استخراج ضمیرها بکار دارند هر کجا اثنی عشریه طالع وقت
افتد ضمیر آنجا بود و این بجای نظر طالع است اما اثنا عشریه کوکب را بنگرند تا کوکب
در برجی که بود چند درجه قطع کرده است آن درجات را در دوازده ضرب کنند و سی
سی از برج کوکب طرح کنند انجا که کمتر از سی بماند اثنا عشریه کوکب آنجا باشد مثلا زهره
در حمل یازده درجه و چهار دقیقه بس از ضرب یازده در دوازده صد و سی و دو درجه
حاصل آید و از ضرب چهار دقیقه در دوازده چهل و هشت دقیقه از برج اسد اما اگر همین
یازده درجه زهره را بجهار برج دهند چنانکه دو و نیم بثور دو و نیم بجوزا دو و نیم بسرطان
بر قاعده اول که شرح دادیم تا درجه مستغرق شود و یکدرجه و چهار دقیقه باقی ماند پس یکدرجه را
در دوازده ضرب کنند دوازده حاصل آید و از چهار دقیقه چهل و هشت دقیقه و این
نصیب اسد باشد مناسب عمل اول اما حکم اثنا عشریه کوکبی افتد چنان بود اگر بصاحب
اثنی عشریه ناظر بود یا در خطی از خطوط او بود و بودن اثنا عشریه کوکب در برجی چنان
باشد که صاحب اثنا عشریه در آن برج بود و اثنی عشریه مزاج صاحب خود دارد و بعضی گفته‌اند
دلایل رانند و تسییر رانند اگر چه اهل روزگار را و را اکثر استعمال کنند و بکار دارند اما
یاد کردیم تا کتاب بی فایده نماند اما اقسام دیگر است چون نه بهر و هفت بهر و نیم بهر

و دریکان و آذرجان و جابجان و مانند این قسمتها بر قول هندست و درین عهد متروک
ما نیز یاد کردیم بتحقیق سواد را ثمرهٔ هشتم در نسبت ایام کواکب سیاره روزی کرد در فلک
مستقیم است اول روز بقول شرع از طلوع صبح صادقست و بقول اصحاب احکام
از طلوع نصف قرص آفتابست و نزدیک منجمان از دایرهٔ نصف النهار اما اول شب
باتفاق از غروب نصف قرص جرم آفتابست و طلوع سیاهی از افق مشرق
پس ایشان شبانروز را به بیست و چهار قسم کرده اند راست و هر قسم را ساعتی خوانند
و ساعت بر دو نوع بود مستوی و معوج مستوی آنست که هر یکی ازو بیست و چهار
جزو دایما پانزده درجه مطلعی باشد بدین سبب او را ساعات مستوی نام کردند اما عدد
او در روز و شب مخالف باشد و او را ساعات معتدله نیز خوانند اما ساعات معوج
آنست که هر یکی وسعت از دوازده جزو روز یا شب پس اگر روز دراز تر شود عدد او
از دوازده کم و بیش نشود اما نقص او کم و زیادت شود از پانزده درجه مطلعی بسبب
زیاده و نقصان از زمان او را معوج خوانند و زمانی نیز خوانند اما از هفته هر روزی را
بکوکبی نسبت کرده اند و هر شبی را بکوکبی و ساعت اول آن روز از ساعات معوج بدان
کوکب داده اند چنانکه روز یکشنبه منسوبست بآفتاب پس اول ساعات ازین روز او راست
و ساعت دوم زهره را که بخت اوست و سیم عطارد را و چهارم قمر را و پنجم زحل را و ششم
مشتری را و هفتم مریخ و هشتم باز آفتاب و نهم زهره را و دهم عطارد را و یازدهم قمر را و
دوازدهم زحل را چون دوازده ساعت روز یکشنبه بر زحل تمام شود و ساعت اول
از شب دوشنبه مشتری را بود و ساعت دوم مریخ را بهمین قیاس بر همین قیاس میکرد
تا ساعت دوازدهم از شب دوشنبه بعطارد رسد و ساعت اول روز دوشنبه قمر را
بود دوم زحل را برین قیاس شب سه شنبه زهره را بود و روز سه شنبه مریخ را و شب چهارشنبه
زحل را و روز چهارشنبه عطارد را و شب پنجشنبه آفتاب را و روز پنجشنبه مشتری را
و شب آدینه قمر را و روز آدینه زهره را و شب شنبه مریخ را و اول ساعت از روز یکشنبه

ساعات مستوی و معوج

آفتاب را

آفتاب را بهمین ترتیب دوری کند اما اهل بابل و بزرگان را تتبع کرده اند چون آکی کندی و ابو
معشر بلخی و دیگران بنا استخراج ضمیر بار ارباب ساعات نهاده اند و در طالعها ابتدا را دوار صاحب
ساعت کنند و مختار بود در هر روزی کاری که بکوکب او منسوب بود در ساعتی که بصاحب او
تعلق دارد مثلا روز یکشنبه بآفتاب منسوبست و مدار پادشاه و آنچه با آفتاب تعلق دارد
نیک باشد و حکم شب و هر ساعتی از روز و شب همین باشد تا تمام هفته ثمرهٔ پنجم در نظرهای کواکب
بعضی بعضی چهار انظار ثمرهٔ اول در کیفیت نظرهای هفته کواکب را در دوازده برج با همدیگر
نظرهاست و آن پنج نوعست بهشت قسم قسم اول قرانست چون دو کوکب در یک برج و درجه
و دقیقه برابر شوند قران باشد دوم تسدیس ایمن سیم تربیع ایمن است چهارم تثلیث ایمن پنجم
مقابله و یک تثلیث و یک تربیع و یک تسدیس دیگر در ایسر است مبلغ شش اما اتصال ایمن آن بود
که بر توالی رود چون از طالع سیوم و چهارم و پنجم و ایسر آن بود که از نهم بطالع و دهم و یازدهم
و اتصال ایمن را بود بر ایسر تفوقست و اما قران سعدین سعد است و قران نحسین نحس چنانکه
گفته شد اما نظر مقابله آنست که کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر آید و درجات و دقیقه برابر
شوند و صد و هشتاد درجه بود در است یعنی شش برج که نیمه دور فلک است پس چون
هر یک در خانه ضد همدیگر بود در مقابله این نظر را نحس و تمام دشمنی گفته اند اما نظر تربیع از
برج چهارم کوکبی افتد و صد او نود درجه است که ربع دور فلک است و او چون نیمه مقابلست
او را نحس و نیم دشمنی گفته اند اما نظر تثلیث از برج پنجم کوکب بود صد و بیست درجه که ثلث
دور فلکست و البته تثلیث از دو برج اتفاق افتد که بر یک طبع باشند چون حمل اسد قوس
بسبب آن موافقت او را سعد و تمام دوستی گفته اند اما نظر تسدیس از برج سیم کوکبی افتد و بعد
او شصت درجه است که سدس دور فلک بود و او نیمه حد تثلیث باشد او را سعد و نیم دوستی گفته اند
ثمرهٔ دوم در انواع اتصالات و اوضاع کواکب را اتفاق افتد و کیفیت آن اوضاع
کواکب در صورت اتصالات بسیار نوعست آنچه لایق این مختصر است و بیشتر واقع میشود و
بکار دارند دوازده نوعست ا قبول ب رد ج دفع قوت د دفع طبیعت ه انکار و نقل النور

اتصال ایمن

ر انکاث ح بعید الاتصال ط خالی السیر ی وحشی السیر یا توسع طبیعی یب دستوریه اما نظر
قبول آنست که کوکبی در حظوظ کوکبی دیگر بود و آن خانه است یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه با صاحب
آن حظ اتصال کند پس آن صاحب حظ او را قبول کند چون در حظوظ خود بیند او را و این نظر
دلیل بود بر روا شدن حاجت و یافتن مرادها و دعای مجیب میان دو کس اما رد آنست
که کوکبی ضعیف گشته باشد چنانکه در وبال یا در هبوط خود یا راجع یا محترق پس نظر کوکبی را که
برو پیوندد از خود دور کند که قوة قبول ندارد و مثل شخصی که خود درمانده بود بعلتی یا زحمتی
شخصی دیگر خواهد که با او تدبیری کند او را از خود دور کند و حکم این ضد قبول باشد از نا
برآمدن حاجت و نایافتن بار پیش بزرگان فرو ماندن کارها اما دفع قوت آنست که
کوکبی در حظوظ خویش بود کوکبی دیگر او را بیند صاحب حظ او را قوت اگر هر دو در حظ
خویش باشند هر یک قوت خود بیکدیگر دهند چنانکه قمر در سرطان بود و زهره در ثور این حیلت
دفع قوت بود و دلیل باشد بر دوستی میان دو کس و از دو طرف و تمام شدن کارها جد
و جهد اما دفع طبیعت آنست که کوکبی در حظ کوکبی بود و دیگری در حظ آن کوکب و
یکدیگر را بینند هر یک طبیعت خود بدیگری دهد و بعضی کسان دفع قوت خوانند این را و این
وضع قوی تر از دفع قوت بود و اثر او در سعادت عطیت امیدها و رسانیدن امید کلی
زیادت از همه اوضاع دیگر باشد اما انکار آنست که کوکبی دیگری را بیند از وبال یا هبوط او
پس آن کوکب این را انکار کند چون در وبال و هبوط خویش بیند و این ضد دفع طبیعت است
و اگر هر دو در وبال یا هبوط یکدیگر بود انکار از هر دو جانب باشد و اثر او ضد اثر دفع طبیعت
باشد اما نقل النور آنست که کوکبی سبک کوکبی دیر رو را بیند و چون از و تمام منصرف شده
باشد دیگری را بیند پس نور اول کوکب بثانی دهد و اگر چه هر دو کوکب از یکدیگر ساقط باشد
و این بعنایت اتصال بود میان دو کوکب مثال آنست که کوکبی در حمل بود و دو دیگر در
عقرب و کوکبی رونده تر از هر دو در سرطان باشد اول آن کوکب را بیند که در حمل است
و هنوز از وی منصرف نشده باشد جان کوکب پیوندد که در عقرب است پس نور کوکب اول

بدوم

بدوم نقل کرده باشد و این دلیل باشد بر توسط کارها و رسالت میان کسان و حجابت و امثال
این اما انکاث آنست که کوکبی سبک رو خواهد که کوکب گران رو را بیند هنوز بمرکز
نرسیده بود که کوکب سبک رو راجع شود یا کوکب راجع خواهد که بگران رو پیوندد و مستقیم
شود و اتصال تمام نکند و این دلیل شکستن عهد بود و پشیمانی از کارها و نومید شدن از
جایگاهی که امید داشته باشد اما خالی السیر آنست که کوکبی در اوایل برج کوکبی را بیند و هیچ
کوکبی دیگر نپیوندد و در آن برج قوت این کوکب ضعیف باشد و بوتر آن بود اگر آن کوکب
نحس بود اما بعید الاتصال آنست که کوکبی در برجی آید با اوایل برج هیچ کوکب را نه
بیند و در آن حال کوکب ضعیف بود اما وحشی السیر آنست که کوکبی در برجی آید و بوقت رود
و هیچ کوکب نه پیوندد و این حال قمر را بسیار افتد و او نحس بود و بدتر آن بود که این
قمر را در قوس افتد که او از برجهای غریب در قوس از همه ضعیف تر است جهة آنکه از هبوط
برون می آید و روی بوبال می نهد و باز از برجهای غریب بهتر از جوزا نبود که از شرف
برون می آید و روی بخانه می نهد اما مریخ عکس این باشد درین دو خانه و این دلیل بود بر فرو ماندگان
کارهای خیر و نفع و این همه بحسب خانها طالع بود و نظرهای مودت و عداوت اما تربیع
طبیعی آنست که عطارد در جوزا بود و کوکبی را بیند که در سنبله باشد و کوکبی را بیند اگر در
جوزا بود و این تربیع بقوت چون تثلیث باشد و این حال مشتری را باشد در قوس و در حوت
اما دستوریه بچهار نوع است یکی نیک بعید است یکی نیک ضعیف اما بعید آنست که صاحب
مجلس یاد کرده است پس دو نوع دیگر آنست که نزدیکتر است یکی آنست که صاحب
طالع در عاشر افتد و صاحب عاشر در طالع نوع دیگر آنست که کوکبی در وتدی باشد و این وتد
خانه یا شرف او باشد و کوکبی دیگر را ببیند آن کوکب هم در وتدی بود و آن خانه یا شرف
او باشد دستوریه کمال قوتست و دلیل سعادتهای بزرگ و حکم بر سلطنت باشد و حکومت
و شهرت و توانگری و بلندی قدر و جاه و کمال سعادتهای داخلی و خارجی ثمره سیوم
در اتصالات مجملی این اتصالات غیر اتصالات نظریست و او را انتاظر نیز خوانند و اتصالات

شناختن اتصال

بطلمیوس گویند و بجای اتصالات نظر نگاه دارند اگرچه باهم ناظر نباشند واین اتصالات
سه نوع بود تسدیس و تربیع و مقابله و تثلیث واز دو نوع بود یکی بنسبت موافقت مطالع
دوم بنسبت درازی روز واین چنان بود که بعد دو کوکب از دو نقطه اعتدال برابر اتفاق
افتد آن بجای نظر نشینند مثال آنکه کوکبی در بیست درجه حمل بود و دیگری در ده درجه حوت
میان هر دو تسدیس بود این هر دو جزو موافق اند در مطالع جهت آنکه بعد هر دو از اول
حمل مساوی است بر توالی حمل و برخلاف توالی حوت پس اگر دو کوکب درین دو جزو باشند
بجای تسدیس نشینند و همچنین اجزاء ثور با دلو در مطالع موافق اند ثور بر توالی دلو برخلاف
توالی واین تربیع بود و بجای تثلیث نشینند واجزاء جوزا با جدی موافق اند بر توالی و خلاف
توالی واین بجای مقابله نشینند و همچنین اجزاء سرطان با قوس و اسد با میزان و اگر
ابتدا این حساب از میزان کنند حکم همین باشد اما آن اجزا که موافق نهند در درازی روز بعد
ایشان از دو نقطه انقلاب برابر باشد چنانکه اجزاء سرطان با جوزا سرطان بر توالی
جوزا برخلاف توالی پس اگر کوکبی در بیست درجه سرطان بود و دیگری در ده درجه جوزا
میان هر دو تسدیس باشد بهمان طریق که در دو بعد از نقطه اعتدال گفته شد جهت آنکه درازی
روز بیست درجه سرطان همانست که ده درجه جوزا و همچنین اسد را با ثور و سنبله را با حمل و
میزان را با حوت و عقرب را با دلو و قوس را با جدی و اگر از نقطه جدی این ابتدا کنند
حکم همان باشد اینست حقیقت اتصال و حمل ثمره چهارم در حدود اتصالات و اجرام
کواکب از پیش و پس اتصالات را حدیست که تا بدان حد نرسد اتصال آغاز نشود و حدی دیگر
است که تا از ان نگذرد باطل نشود و بنا آن بر اجرام کواکب است که هر کوکبی را مقدار جرم
معین کرده اند از پیش و از پس و آنرا انوار نیز خوانند پس نور جرم آفتاب یه درجه است
و نور جرم قمر یب درجه است و نور جرم زحل و مشتری ط درجه است و نور جرم مریخ ح
درجه است و نور جرم زهره و عطارد هر یکی را ز درجه است و عقده راس و ذنب را هر
یک را ب درجه است اما اتصال از حال بعد هر گاه که نور کوکبی بکوکبی رسد آغاز اتصال

بود و چون بعد میان هر دو بنصف جرمین رسد آغاز قوت بود اتصالات را و چون مرکز بمرکز
رسد غایت قوت اتصال بود و چون کوکب سبک رو بگذرد آغاز انصراف بود و چون بنصف
جرمین رسد نهایت قوت اتصال بود و چون جرم از جرم منقطع شود تمامی اتصال بود اما اعتبار
نصف جرمین را بود در جمیع اتصالات و بعضی گویند نصف جرم کمتر معتبر باشد مثال آنست که
جرم مشتری نه درجه است و جرم قمر دوازده درجه پس دوازده با نه درجه جمع کنند بیست و یک
درجه باشد نصفش ده درجه و نیم بود پس هر گاه که میان ماه و مشتری بیست و یک درجه
بعد مانده نور هر دو بهم رسد و آن آغاز اتصال است و چون ده درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت
بود و چون مرکز بمرکز اتصال تام و غایت قوت بود و چون بنصف جرمین رسد نهایت قوت
بود و چون بیست و یک درجه بعد شود قمر منصرف گشته بود اما اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند
چون چهار درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و قول اول محکم تر است شعبه ششم در
مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفهای کواکب هفت اغاز ثمره اول در شهادتها اصحاب این
صناعت گفته اند که خداوند حظ را از علیم گویند و شاهد گویند و قوت او را در حظ خود
شهادت خوانند و شهادات از پنج نوعست و هر یکی را مقدار نموده اند چنانکه گفته اند
صاحب خانه پنج شهادت است یعنی پنج قوت از روی تقدیر و صاحب شرف
را چهار است و صاحب مثلثه را سه شهادتست و صاحب حد را دو شهادت و صاحب
وجه را یک شهادت و درین خلاف هست آنچه حکیم کوشیار آورده است خلاف اینست
اما اگر کوکب در خانه خود بود شهادت او که پنج است مضاعف شود یعنی ده گردد
و حکم صاحب شرف و دیگر شواهد همین است اما گفته اند هر برج که صاحب او در و نبود
چون بدنی باشد بی جان و اگر صاحب او در وی باشد چون جسمی باشد زنده از و هر چه لایق
او بود طلب کنند حاصل باشد و اگر کوکبی غریب در وی باشد هر چند از نامعقول بود و قوت
دهد اگر از ارباب حظوظ او کوکبی بود و ناظر بود قوت قوی تر دهد ثمره دوم در قوتها
ذاتی کواکب قوتهای کواکب در حصر نیاید اما آنچه در حساب آورده اند شصت و شش قوت است

در بیان قوت و ضعف کواکب

از ذاتی و عرضی و قوی و ضعیف و میانه و انچه از ان مبلغ عظیم است سیزده نوعست
ذاتی و قوتهاء ذاتی آنست که کوکب در خانه خود بود یا در شرف یا در مثلثه یا در حد
یا در وجه خود مستقیم بود و علویان شرقی باشند و سفلیان غربی و کوکب در بهره خود بود و کوکب
مذکر در برج مذکر و مونث در برج مونث و زاید بود در سیر و صاعد بود در افلاک خود
اما زاید آنست که بهتاد در شبانروز بیشتر از حرکت وسط او بود و صاعد آنست که از
نقطه حضیض روی به اوج دارد تا بذروه فلک تدویر و حیز آنست که کوکب روزی
بروز بالا زمین باشد و کوکب شبی بشب بالا زمین باشد اما قصیم را یکی از قوتها نهاده اند
و صمیم آنست که بعد کوکب کمتر از شانزده دقیقه بود وقتی که مرکز او بمرکز افتاب رسد
در احتراق تا این مقدار بگذرد از مرکز و صمیمی عطارد قوی تر باشد که غیابت دو شمس
بوند و این در همه اتصالات بود کواکب را اما گفته اند قوتهای ذاتی کوکب دلیل
سعادتهای باطنی باشد در مولود چون عقل و فهم و ادراک و فراست و کیاست و مانند
این **ثمره سیوم در قوتهاء عرضی** قوتهای عرضی انست که بسبب طالع پدید آید چنانکه طالع
اتفاق افتد و کوکب در وتدی بود از اوتاد طالع و از همه قوی تر طالع است پس عاشر
پس سابع پس رابع و چون کوکب در وتد بود قوت او از روی تقدیر دیناری بود و در
مایلی الوتد چهار دانگ و در زایل الوتد دو دانگ پس اگر در مایلی الوتد بود چهار دانگ
قوت دهد و از همه قوی تر تاسع است و باز ثالث و ساقط را مقدار ننهاده اند اما
وجهی دیگر آنست که کوکب در حظوظ سعدان بود یا سعدان برو ناظر بوند بنظر مودت
بودن کوکب هم در فرح هم قوت عارضی بود و این قوتها دلیل سعادتهاء ظاهر بود چون
مال و جاه و حرمت و عزت و شهرت و مانند این اما وقتی باشد که کوکب را هم قوت
ذاتی بود و هم قوت عارضی چنانکه طالع حمل بود و مریخ در جدی که خانه شرف اوست و عاشر
از طالع و قیاس دیگرها همین است **ثمره چهارم در ضعفهاء کواکب** چنانکه قوتهای کواکب در حصر
نیاید ضعفها نیز اما آنچه در حساب آورده اند پنجاه و پنج نوع گفته اند انچه از ان مبلغ ظاهر است

بجده

بجده نوعست و آن چنانست که کوکب در وبال خود یا در هبوط یا راجع یا محترق یا تحت الشعاع
و هر دو نیر در کسوف باشند یا خسوف یا در عقده ذنب و بودن قمر در طریقه محترقه و آن از نوزده
درجه میزانست تا سه درجه عقرب یا قمر خالی السیر یا وحشی السیر یا کوکب در عقده ذنب
بود یا ناقص در سیر یا هابط در افلاک خود یعنی از نقطه اوج یا ذروه فلک تدویر روی بحضیض
دارد یا در طالعی بخانهاء بد افتاده یعنی در خانهاء ساقط یا در وبال یا در هبوط کوکبی بود
و خاصه که آن کوکب بدو ناظر باشد خاصه بنظر عداوت یا در برجی یا برجی افتد بر خلاف
مزاج او باشد یا در حظوظ نحسان بود یا نحسان بدو ناظر خاصه بنظر عداوت اما اگر کوکبی در
وتدی از اوتاد طالع افتاده بود و آن موضع وبال یا هبوط او باشد این ضعف او زیادت
از قوت عرضی است **ثمره پنجم در تشریق و تغریب کواکب و حدود آن** هر کوکب پیش از افتاب
بر آید او را شرقی گویند و چون بعد از افتاب فرو رود او را مغربی خوانند و حد تشریق و تغریب
کواکب علوی شصت درجه است یعنی چون افتاب از احتراق ایشان بگذرد تا بسدس ایشان
رسد مشرقی باشد و چون شصت درجه بعد مانده تا افتاب بایشان رسد در حد تغریب آیند
و بیرون ازین حدود نه مشرقی باشند و نه مغربی اما حد تشریق و تغریب زهره چهل و پنج درجه است
و حد تشریق و تغریب عطارد بیست و یک درجه و بیشتر نیز گفته اند و حد قمر دوازده درجه
ثمره ششم در دانستن کوکب مستولی بر مواضع طالع و دانستن کوکب مبتز و مستعلا مستولی
ان کوکب باشد بر موضعی از دوازده خانه طالع را در حظوظ خمسه بیشتر از آنچه نمودار یا ناظر
بود بر جزو مطلوب و اگر هیچ ارباب حظوظ در برج مطلوب نبوند یا ناظر باشند صاحب
بیت مقدم بود در استیلا و دیگران از ان شریک او کنند و اگر چهار یا سه یا دو باشند انرا که شهادت
زیادت بود مقدم دارند اما اگر هیچ کوکب از ارباب حظوظ در ان خانه نبوند یا ناظر
نباشند آن جزو را مستولی نبود و اگر کوکبی غریب در ان خانه افتاده بود او مستولی است و او را
دلیل آن امر ها کرد هر چه در ان خانه ضعیف و نامقبول است و اگر کوکب غریب هم نباشد در روی
وهم ساقط باشند آن برج مجهول بمانی بود بی روح چنانکه در پیش گفتیم اما اصحاب احکام را

اعتماد در مستولی بیشتر بر همه او از فلک نه بر صاحب بیت خاصه که صاحب بیت ساقط افتاده بود اما
آنکه کوکبی غریب در برجی شاید که مستولی بود است که اگر شخصی در خانه شخصی دیگر بود حکم او را بود
بر تنها و بدان خانه روی آورد و اگر ناظر باشد بدان ماند که شخصی خانه شخصی را محافظت میکند اما
مبتز آن کوکب بود که در صورت طالع آراسته باشد و قوتهای ذاتی و عرضی و قوی تر همه آن بود
که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب شرف طالع در طالع بود یا ارباب دیگر یا صاحب عاشر
در عاشر بود یا صاحب شرف عاشر در عاشر یا صاحب حادی عشر یا صاحب شرف او در روی
بود همچنین در سابع یا رابع یا خامس یا تاسع یا ثالث اما اگر کوکبی قوتهای ذاتی دارد و از
طالع ساقط بود و از او هم ناظر اما وقت باشد که هرچند کوکب شایسته بود یا بیشتر از دیگر قوی را
مقدم دارند و دیگر از اثر یک او کنند پس مدار احکام کلی بر مبتز باشد بعد از ان بر مستولی بعد از ان
بر صاحب طالع اگرچه ساقط بود بعد از ان بکوکب غریب که ناظر باشد اما مستعلی آن کوکب
بود که در وقت قران بذروه فلک تدویر یا اوج خود نزدیک تر بود یا عرض او در شمال
بیشتر از ان کوکب دیگر بود یا کوکبی در عاشر طالع افتاده باشد او مستعلی بود اگر
در حادی عشر یا ثانی عشر باشد و مدار احکام در قران بر کوکب مستعلی باشد و کوکب مبتز و مستولی
بر او و قران ثمره هفتم در امتزاج کواکب بطریق تشبیه و تمثیل انجام از احکام است
امتزاج کواکب است و آن چنانست که بعضی کواکب علت گرمی اند و بعضی علت تری
و همچنین سردی و خشکی و سعادت و شقاوت و امثال این پس چون دو یا سه بیشتر از دلایل
جمع آیند در طالع یا جای دیگر واجب کند که امتزاج دهند تا از ان همه مزاجی معلوم
شود که از همه نسبت دارد و از ان همه بیاشد و این را مثال آنست که اگر پاره شیر
یا اندکی صبر و پاره خون با آب بیامیزند رنگی و مزاجی و طعمی از ان حاصل آید که بهر چهار مثال
این از کوکب آنست که اگر مولودی را زحل در طالع اتفاق افتاده بود و مشتری و زهره و مریخ
و زحل دلیل سیاهی و ترشی روی و صوری و سرد و خشک است و مشتری سپید است که بزردی زند
و گشاده روی است و نیکو خلق و کرم و تر است و زهره دلیل سپیدی است و روشن و لطیف طبع

و معاشرت و خوبی صورت و سرد و تر است و مریخ دلیل سرخی است و غضب و خیانت
و تندی و گرم و خشک است پس واجب کند با امتزاج این چهار دلیل که رنگ مولود سرخ و سفیدی
بود دگر گندم گونی زند و حلم و صبر و غضب و تندی در اعتدال باشد و پاکیزه باشد و نیکو اعتقاد
بود در دین و خوش طبع باشد و عشرت و خیانت کند در نهان و آن را مستور دارد
و متعصب بود و شیرین صورت و مزاج معتدل باشد مایل بخشکی و برجی که در وی بوند دلایل
آن نیز اعتبار کنند که موافق مزاج هر کوکب را باشد مدلول آنرا ظاهر تر گرداند و از
کواکب هر کدام که شهادت بیش دارد اثر او ظاهرتر بود و اگر دو یا سه قوی باشند اثر آنرا
بقوت فکر بیامیزند و هر کدام که ضعیف بود و نامستقبل اثر او کمتر باشد و نهان تر اما اگر در
برجی یک کوکب بود مزاج کوکب با برج بیامیزند و اگر کواکب با او ناظر باشند بقدر قبول
ورود امتزاج دهند و اگر کواکب همچنین در خانه مال اتفاق افتد چون منسوبات هر یکی را
از نبات و جواهر و حیوانات و طعام بسیط و اثر به مال و بازیگران او را از ان استدلال
کنند و باقی بیوت دیگر را قیاس همچنین دانند و در حقیقت آنست که هر کجا که اعتدال است
دلیل سعادت است و صحت بدن و هر کجا که مزاجی با افراط است دلیل نحوست است و مرض
مثالی دیگر و تشبیه آنست که اگر زهره در ثور بود چون خاتونی بود مطرب با جامه در سرای
خود و اگر قمر با او بود چون ملکزاده بود در مملکت خود با او در طرب و اگر عطارد با او
بود چون ندیمی بود و کلی با مزاحی و اگر مریخ با او بود چون رندی عربده کننده بود و در
خصومت افتاده و بدل از این اجتماع معلوم شود که زمین باشد در سرای سلطانی ملکزاده تا خسبان
و هر دو با هم مایل بوند و دوست جهت آنکه هر دو درین موضع قبول دارند چون عطارد صاحب
بیم و دوم است از ثور هر دو را ابتهاج و ندیمی در فرح میدارد و زحل و فرح ایشان را
می شناسند و چون مریخ صاحب دوازدهم و هفتم است دشمن و صواب است فتنه و ترکی
انگیز بود و از ان خود در زحمت است و هر دو را قصد میکند اما اگر آفتاب ساقط بود
از پادشاه باید که خایف بوند و اگر با مشتری ایشان بود یا ناظر بنظر مودت ایمن باشند اما اگر

مشتری ساقط بود از منفعتی و محبت نا ایمن بود و اگر بنظر عداوت بود خایف شوند و مجلس
کم طرب بود اما اگر زحل از ایشان بود یا ناظر بود بنظر مودت رعایت حال ایشان کند و اگر
بعداوت نگرد قصد پریشانی و برزم ایشان کند **مثال و تشبیه دیگر** آنست که اگر مریخ در عقرب
بود و زهره با او و چون قحبه بود در مانده بدست اسیری یا زنی بیگانگی و اگر عطارد با ایشان بود
چون دوستی بود آن مرد را و دشمنی آن قحبه را و اگر قرانی بود چون مساوی بوده در ان
محبوس مانده بود پس بسبب وبال و ضعف زهره اسیر او و چون قحبه است و بسبب قوت و منزل
مریخ است که او چون امیر است و عطارد چون صاحب خانه یازدهم عقرب است دوستدار نخست
و چون صاحب خانه دوازدهم زهره است عطارد زهره را دشمن می دارد و چون قمر صاحب
نهم عقرب است مانند مسافر است درین خانه و چون در هبوط است محبوس است و در مانده
و کواکب دیگر را همین نسبت نگاه دارند در هر مثال و مسئله اینست شرح طریق امتزاج
کواکب پس تامل و تذکر واجب دارند از سر ذهن و عقل تا تمام تا فایده حاصل
آید و بیشتر احکام راست رود و الاحکم بر صواب افتد **شعبه ششم** در احوال دلایل بنوع مختلف
نوزده اثمار **ثمره اول** در کلیات اصول احکام نجوم دانستن خیر و شر است پس هرگاه سعدان
غلبه کنند بجرم یا بنظر دلیل برآمدن کارها و امیدها بود باسان ترین وجه و هرگاه نحسان
غلبه کنند یا ناظر بوند دلیل فرو ماندن کارها بود و افتادن خلل در مطالع و دور افتادن
غرض و پیش آمدن دشواری فی الجمله سعدان دلیل سعادت‌اند و نحسان دلیل شقاوت **ثمره
دوم** تثلیث و تسدیس دلیل دوستی بود و راحت و آسانی و برآمدن کارها و مقابله و تربیع
دلیل دشمنی بود و رنج و دشواری در امور و نظرها قبول دلیل تمام شدن کارها بود و رد
نحوستی خاصه از او تا دو نظرها رد با قبول دلیل فرو ماندن کارها خاصه از زایل الوتد
یا ساقط **ثمره سیوم** نظرهای عداوت کواکب سعد را فرو ننشود چنانکه نظرهای مودت
نحس را نفع نشود **ثمره چهارم** دلیل کار اگر با همدیگر ناظر باشند بنظرهای مودت دلیل
کند بر تمام شدن آن امر و مدت بقا او بود بوجه احسن و اگر بنظر عداوت نگرند دلیل تمام

شدن بعضی بود از آن امر سختی و دشواری **ثمره پنجم** اگر سعد ضعیف بود چنانکه راجع باشد یا محترق یا در
جایگاه بد بود فرو ماند از رسانیدن سعادت و از ینجا گفته‌اند که سعد مقبول مثل شخصی کریم و توانگر
بود و سعد نامقبول مثل شخصی کریم و درویش باشد و اگر نحس قوی بود چنانکه در خانه یا شرف یا حظوظ خود
بود و مستقیم نحوست و بدی دور کند پس نحس مقبول بهتر از سعد نامقبول است **ثمره ششم**
اگر بر جایگاه امن خوف و خطر سعد مستولی گردد اندوه رسد از جاهای نیکو کار رسد طمع
بدی نباشند از ایشان و اگر نحس مستولی گردد بدی و غم رسد از کسانی که ظالم‌اند توقع بدی باشد
از ایشان **ثمره هشتم** اگر طالع مولودی بموضعی که از آنجا نحسی افتاده باشد در دیگر طالع مولودی
همو را آن جزو سعدی افتاده بود این هر دو جزو ضد یکدیگر باشند و آن شخص که نحس در طالع او
بود بدان شخص دیگر بدی و ضرر رساند و آنکه سعد در طالع بود بدان دیگر خیر و نفع رساند اما
اگر هر دو را سعد در یک موضع افتاده بود میان ایشان مودت و محبت باشند و بهمدیگر
نیکی و خیر رسانند اما اگر هر دو را نحس در یک جزو افتاده بود قاصد و ضد یکدیگر باشند و
بهمدیگر بدی رسانند چنانکه اگر سعد و نحس هر دو را در خانه مال افتاده بود نفع و ضرر هر دو از سبب
مال بود و معاش و یاری گران و اگر در عاشر افتاده بود سبب جاه بود و شغل سلطانی و باقی
بروج را قیاس همینست **ثمره نهم** اگر در دو مولود آفتاب در یک برج افتد میان آن دو
شخص دوستی بود و حکم قمر همینست و اگر در تثلیث و یا در تسدیس افتند دوستی پدید آید میان آن
دو کس و اما اگر در مقابل افتند دشمنی پدید آید و حکم تربیع همین بود اما لیعلم بهم السعادة در
یک برج از دو مولود میان هر دو کس بسبب طمع داشت و امیدها بر آید **ثمره دهم** اگر طالع زن
هفتم طالع مرد افتد یا طالع مخدوم دهم طالع خدمتکار یا طالع معشوق یازدهم طالع عاشق
میان این جماعت موافقت و محبت بغایت رسد و فایده با همدیگر مدتها آمدید و برخورداری
یابند از همدیگر و اگر دلایل ضد این افتد حکم بر عکس شود و قیاس باقی بروج همین است اما اگر
هر دو شخص را با همدیگر پیوستگی شود و صحبت اتفاق افتد بنوعی از انواع و طالع هر دو از یک
مثلثه باشد چنانکه طالع یکی حمل بود و دیگر را اسد یا قوس میان ایشان در اغلب چیزها موافقت

بود و بروزگار دراز مانند یکدیگر **ثمره یازدهم** آفتاب را نحوست و زیان از مقارنه مریخ
بود و مقابله زحل و ماه را نحوست و زیان از مقارنه زحل بود و مقابله مریخ **ثمره دوازدهم**
بوترین نحسهای آن بود که هر دو نحس پیش از آفتاب برآیند بوقتی که هنوز در شعاع بوند یعنی از ماه برآیند
بوقتی که ماه نور ربوبیت ایشان رسانیده بود **ثمره سیزدهم** نحس شرقی دلیل کند بر آفت و نحس
مغربی دلیل کند بر علت و آفت آن بود که ناگاه چیزی حادث شود که بسبب فسادی بود یا تن
یا بمال یا بجاه و علت آن بود که چیزی پدید آید در بدن که بسبب بیماری شود و عارضه که دیرتر ا
بشد **ثمره چهاردهم** کواکب علوی به تثلیث قوی تر آیند و کواکب سفلی به تسدیس قوی تر نه
ثمره پانزدهم پیوستن کوکبی بکوکبی دلیل کند بر ابتدا آن کارها و رغبت کردن بچیزها و در طلب
آن بودن چنانکه اگر صاحب طالع بصاحب عاشر پیوندد دلیل کند بر مایل شدن بخدمت
سلطان و اکابر و مهتران مولود را و فرمودن عمل اما اگر کوکبی دیگر بصاحب طالع پیوندد
قیاس همین باشد یا صاحب طالع بدیگری اما از پیوستن آن میخواهیم که کوکب سبکرو و
بگران رو رسد و تدبیر بدو دهد و ازین جهت است که کوکب سبک رو را دافع تدبیر خوانند
و گران رو را قابل تدبیر گویند **ثمره شانزدهم** اوتاد طالع دلیل کند بر قوت ظهور چیزها
و با تمام رسیدن آن خاصه طالع و عاشر و مایلی الوتد دلیل کند بر توسط اکثر چیزها و تمام رسیدن
بعضی بیشتر آنکه خاصه حادی عشر یا خامس و زایل الوتد دلیل کند بر طمع و امیدواری بچیزها و
و ساقط دلیل کند بر پوشیده ماندن امیدها و آنچه باطل گشته باشد یا خواهد گشت **ثمره**
هفدهم در دلالت از دو جهت خاص و عام دلالت چیزها بر دو قسم است عام است و خاص
عام آنست که برج اسد و آفتاب دلیل پادشاه اند و ثور و زهره دلیل ازواج و زنان و برج
حمل و مریخ دلیل لشکرها بر همین قیاس چنانکه در منسوبات بروج و کواکب یاد کرده ایم اما خاص
آنست که طالعی افتد بیت العاشر و صاحب او دلیل پادشاه بود و هفتم او دلیل زنان و
ازواج است پس اگر طالع دلو افتد هفتم او دلیل زنان و ازواج است اسد باشد و آفتاب و این
دلیل خاص است بدین طالع تعلق دارد یا طالع جدی بود برج میزان و زهره دلیل پادشاه افتد

پس

پس اگر طالع او دلیل خاص و عام او موافقت کنند مولود را بکمال رسانند و آن دلیل ظهور
مدلول بود در تمامی و بقا او بغایت و نهایت **مثال** مولودی را طالع او عقرب افتد
اسد عاشر او بود پس آفتاب و اسد او دلیل پادشاه اند از روی عام اینجا از روی خاص هم دلیل
پادشاه اند پس دلیل عام و خاص موافقت کرده باشند و اگر آفتاب درین خانه بود دلیل سلطنت
کند و سروری و طول مدت و بقا اما خانه هفتم عقرب ثور است و زهره صاحب او اینجا نیز
دلایل خاص و عام موافقت کرده باشند و اگر زهره اینجا بود دلیل سعادت باشد و برخورداری
از روی زنان و مناکحت قیاس بروج و کواکب دیگر همینست **ثمره هجدهم در اثرهای کواکب**
اثرهای کواکب علوی عظیم است و مدت او مدیدتر خاصه در بروج علویان و بروج ثابت و اوتاد
طالعها و اثر کواکب سفلی حقیرتر است و مدت او قصیرتر خاصه در بروج سفلیان و بروج منقلب
و زایل اوتاد طالعها اما گفته اند اثرهای کواکب علوی بعد از امتزاج پدید آید که افلاک ایشان
ازین عالم دورتر است و اثرهای کواکب سفلی زودتر ظاهر شود که افلاک ایشان بدین عالم
نزدیکتر است اما آنچه در مدت روزگار خود تجربه شده آنست که همه احوال کواکب پیش از امتزاج
اثر میکند و آنچه عظیم اثرتر است زودتر حادث میشود و دیرتر میدارد و آنچه حقیر اثرتر است
چون با امتزاج نزدیکتر میرسد ظاهر میشود و زود منقطع میشود و هیچ شک نیست که اثرهای
زحل پیش از امتزاج می افتد و حادث میشود بجز از آن امتزاج او توقع میباشد و ابو المحامد غزنوی
در کفایه آورده است که زحل از پیش اثر میکند در حوادث و ازپس میکند و ما را بتجربه قول او
محقق شده است و اگر کسی این قول را قبول نکند اگر تجربه کند باور دارد اما بی شبهت از مریخ
پیش از محاربت ظاهر میشود از آن جهت که او پیش می رود و واقعات را اما چون اثر
کوکب علوی مدید مدتست و اثرات ترا بعد از وقوع می بیند گفته اند اثرات ایشان بعد
از امتزاج باشد و چون از سفلیان اندک مدتست گفته اند اثرات ایشان بعد از امتزاج
بود و حقیقت آنست که گفته شد همه احوال کواکب که از امتزاج ایشان توقع است پیش از آن
امتزاج می بینیم و بعد تمادی آن امتزاج می بینیم تا اثر آن می بینیم در آن وقت بقدر قوت آن

در آثار کواکب علوی و سفلی در حال امتزاج و انفراد

منتخب علامات ذوات الذنب

آثار علوی

امتزاج و چهار قران علویین در مثلثهٔ هوائی و در قران نحسین در سرطان و قرانات دیگر از سعدین
و نحسین در برج دیگر و چندین انواع مختلف افتاده باشد مدتهای مدید همه آن بوده باشد که
اثرهای آن از پس دیده شده است و از بس تیز چیزی دیده شده اینست حقیقت آنکه از استادان
ما رسیده است و در اندک عمر تجربت افتاده **ثمره نوزدهم در شرح علامات شهب** که در زیر
فلک قمر حادث شود و آتشها که در هوا پدید آید هفت نوع باشد و انهار انواع نجوم خوانند
و همه را ذوات الاذناب خوانند و هر یکی را علیحده نامیست صورت اول چنانکه نیزک خوانند
و دوم را شهاب و سیم را عمود و چهارم بوک و پنجم را غابه و ششم را ذوذوابه و هفتم را ذوذنب
و این نحس است و در هر شهری و ناحیتی و اقلیمی که هر یکی ازینها ظاهر شود سبب فتنه و حرب
و قتل و موت سلاطین و اکابر بود و در آنجا قحط شود و تنعز و وبا پدید آید و علت آن این
بود که چون مریخ بسببی از اسباب بران ناحیت یا شهر مستولی شود از زمین را خشک گرداند
و آبها دران زمین کم شود و بخارهای دخانی بسیار خیزد و غلیظ باشد و چون بفلک اثیر رسند
بیفروزد و از وی صورتی ظاهر شود از آنچه گفته شد در کشت و زرع نقصان افتد لابد
قحط پدید آید چون غذاها متفاوت گردد بیماریها حادث شود چون هوا بد شده باشد وبا
افتد و اما از استیلاء مریخ قوت غضبی بر خلایق غالب شود و مردم مایل شوند بافعال
بد چون خیانت و بد اعتقادی و دزدی و فتنه انگیختن بسبب تغیر مزاجها و بهانها قایم شود
و لشکرهای بیگانه که قصد آن اقلیم و ناحیت کنند و بادهای مضر بسیار جهد و ولایتها روی
بخرابی نهد و ملوک و سلاطین آن ولایتها باطل شوند و مردم درویش گردند و ازین هفت
صورت ذوذوابه چون سر آدمی بود و از وی چون گیسوها آتشی پدید آمده و اما ذوذنب
آتشی بود گرد و او را دم باشد و گفته اند از هر طرف که دم او باشد فتنه از آن جهت
خیزد و بعضی گفته اند از آن جهت خراب شود که دم او بود گفته اند ذوذوابه هر آینه صبح
طالع شود و ذوذنب شبانگاه پدید آید و خلاف این دیده شده و هر دو را سیری [illegible]
هر دو هر کدام که ظاهر شوند اگر درنگ او بیشتر باشد فتنه بسیار تر دارد و سخت بود و بزرگی

و صدر

و خوروی همین حکم دارد اما اثر آن پنج و دیگر اندک کمتر باشد بدان سبب که بقای او کمتر بود گفته اند
خلیفگان و نایبان کواکب اند این آتشها در عالم اجسام و طبیعت ایشان مثل کواکب بود
ذوذوابه و ذوذنب بر طبع زحل و مریخ اند و عطارد شریک ایشان مثل از آن کوکب زیر
فلک قمر در حادثهای عالم و باقی شرح آن گفته شود از آنچه مشاهده افتاده است در شعبه
آثار علوی **التنجیم الثانیه در احکام قرانات و تسدیسات و تربیعات و مقابلات** و
احتراقات و مجاسدات راس و ذنب و سایر احوال قمر در کواکب دوازده شعبات
شعبه اول در احوال قرانات چهار اثمار **شعبه دوم** در احکام قرانات کواکب با زحل چهار
اثمار **شعبه سیوم** در احکام قرانات کواکب با مشتری چهار اثمار **شعبه چهارم** در احکام قرانات
با مریخ چهار اثمار **شعبه پنجم** در احکام قرانات عطارد با زهره چهار اثمار **شعبه ششم** در احکام
قرانات سعدین و نحسین دو اثمار **شعبه هفتم** در احکام تثلیثات و تسدیسات چهار اثمار **شعبه**
هشتم در احکام تربیعات و مقابلات سه اثمار **شعبه نهم** در احکام احتراقات پنج اثمار
شعبه دهم در احکام مجاسدات شش اثمار **شعبه یازدهم** در احکام قرانات قمر با کواکب هفت
اثمار **شعبه دوازدهم** در مزاجات قمر شش اثمار **شعبه اول** در قرانات چهار اثمار **ثمره**
اول در ذکر احوال کلیات بباید دانست که بر احوال کلیات عالم دو دلیلست یکی ادوار
دوم قران مشتری و زحل اما ادوار چهار قسمست اعظم و اکبر و اوسط و اصغر دور اعظم
آنست که هر هزار سال شمسی یکدرجه حرکت کند و یک برج انتها و این برج انتهاء الوف
خوانند و الوف را بنام برج نسبت کرده اند چنانکه گویند الوف حملی یا ثوری و صاحب
برج را مدبر الوف خوانند و صاحب درجه تیسیر را قایم الوف خوانند اما دور اکبر
آنست که هر صد سال شمسی یکدرجه حرکت کند و یکبرج انتها و این درجه را قسمت کری خوانند
و این برج را انتهاء مائین و مائین را بنام برج نسبت کنند چنانکه در الوف گفتیم و اما
دور اوسط آنست که هر ده سال شمسی یکدرجه سیر کند و یکبرج انتها اما دور اصغر آنست
که هر یک سال شمسی یکدرجه سیر کند و یک برج انتها و این دوریست که او را در طالعها بکار

[illegible]

وارند اما دور دیگر است و آن چنانست که سیصد و شصت سال شمسی را یکدور نهاده‌اند
چنانکه سال را چهار فصل است پس تبدل شدن دوری بدوری دلیل است بر گشتن دولت
از قومی بقومی و تبدل شدن فصل بفصل دلیل است بر انتقال دولت از خویش بخویش در همان
دولت قایم اما چون دور بدور حمل شود اگر کواکب سعود مدبر آن دور باشند در مدت
آن دور پادشاه عادل و منصف ظاهر شوند و خلایق آسوده حال گردند و اگر کواکب نحوس
مدبر دور باشند در مدت آن دور پادشاهان قهار پدید آیند و مردم در شدت افتند و حکم تبدل
شدن فصل همین است اما کمتر از دور باشد و اگر در وقت تبدل شدن دور قرانی اتفاق افتد
این دو کوکب علوی از آن دور بکمال رسد در خیر و شر و حکما اوایل ادوار عظیم
اعتبار کرده‌اند خاصه اهل هند و ما برین قدر ختم کردیم غره دوم در قرانات بقول
بیشتر اصحاب احکام از قرانات عظیم تر است از ادوار و موثرتر و مدبرترین
قرانات قران مشتری و زحل است و قران این دو کوکب از چهار نوعست اعظم
و اکبر و اوسط و اصغر چنانکه ادوار اما قران اعظم آنست نخست قران کنند در اول
حمل و بعد از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند در مدت دو هزار و نهصد و چهل
سال شمسی در چهار مثلثه سه دفعه هر دفعی چهل و نه قران و گاه بود که بیشتر و کمتر باشد
بسبب کسورها پس در هر مثلثه دوازده قران کرده باشند و در بعضی سیزده چون
این مقدار تمام شود باول حمل باز رسد و تفصیل آن اینست که چون در اول درجه حمل
قران کنند و قران دوم در دو درجه و نیم قوس افتد جهت آنکه هر قرانی در دو درجه
و نیم بیشتر افتد پس قران سیم در پنج درجه اسد بود و قران چهارم در هفت درجه و نیم
حمل و همچنین تا در یک مثلثه آتشی دوازده قران تمام شود در مدت دویست و چهل و
پنج سال تقریب و از قرانی بقرانی بیست سال است بتقریب قران سیزدهم در مثلثه خاکی
نقل کند و آن از اول ثور باشد پس آن قران اول را در مثلثه خاکی قران اوسط خوانند
و درین مثلثه خاکی نیز دوازده قران کند یا که بسبب کسور سیزده قران کند و بمثلثه بادی نقل

کنند

کند و قران اول را نیز درین مثلثه قران اوسط خوانند و همچنین دوازده یا سیزده قران کند
در مثلثه بادی و بمثلثه آبی نقل کند و قران اول را قران اوسط خوانند پس در چهار مثلثه قرانها
کرده باشند مبلغ چهل و نه قران بود کم و بیش و این در مدت نهصد و شصت سال باشند
بتقریب باز ابتدا از اول دقیقه اسد کنند باز ابتدا از اول اسد کنند پس آن قران را قران اکبر
خوانند که اول قرانست در اول مثلثه آتشی و یکبار دیگر چهار طبع را قطع کند بهمان نسبت
که گفتیم و آن کرت ثانی است که ابتدا از مثلثه آتشی کرده‌اند باز قران در دو درجه و نیم
اسد بر همان قیاس دوازده یا سیزده قران کنند و باز باول سنبله و همچنین در هر چهار مثلثه
قران کنند تا به اول قوس رسد قریب چهل و نه قران دیگر کرده باشند و از اول قوس
ابتدا کنند که این قران اکبر ثالث و بهمان ترتیب قران میکنند تا در هر چهار مثلثه قرانها تمام
کنند و باز باول حمل رسد در آن مدت که گفتیم پس قران اول حمل هم قران اعظم و هم اکبر و هم
اوسط و هم اصغر از آن جهت که چون اول قرانست در حمل اعظم است و چون آغاز
از مثلثه آتشی اکبر است و چون نقل قران در اول مثلثه است اوسط است و چون یک
قران است از دوازده قران اصغر است پس در هر یک قران اعظم سه قران اکبر است
و دوازده اوسط است از مبلغ صد و چهل و هفت قران اصغر و این همه بحرکت سیر
اوسط است اما آنکه از قران واقع شود آنرا تقویمی گویند و عدد و مدت این بنسبت کم
این هر اما وقت [illegible] سه و چهار و پنج و شش کوکب در برجی بوند آنرا اجتماع کواکب
خوانند ممکن است که هر هفت جمع آیند اما در یکدرجه سخت نادر بود و اگر باشند در وقت
قران اعظم بود و شش کوکب در میزان دیدیم غیر مریخ و شش در جدی غیر قمر دیگر است
سه و چهار و پنج دیدیم در برجی نه در یکدرجه و در عصر استاد انوری اجتماع بوده است در میزان
شش کانرا او شعرای آن وقت یاد کرده‌اند از آن سبب که حکم او بر طوفان باد نهاده بود بنز
و سهو عظیم رفته است حکم این را پس اگر این اجتماعی نزدیک تحویل در روی افتد با فصل
از پس عظیم باشد هر که طالع آن برج افتد پادشاهی شود که اقالیم در حکم آرد و قیاس است

چنگز خان دران وقت آمده است بر طالع میزان و برین جا دلایل و حجت بسیارست
که چنین است از روی تجربت و قیاس و از تاریخ آن اجتماع **نمره سیم در تاثیر احکام قران**
قران از قران اعظم است که طوفان حادث شود و احوال عالم متبدل گردد و شهرها
آبادان و آبادانیها خراب گردد و بیابان و خلقت مردم بر نسق دیگر پدید آید مناسب
صورت طالع قران اعظم و مستعلی و دلایل دیگر بیرون آیند پادشاهان جبار دعویها
بزرگ کنند و کارها قوی بدست ایشان بگذرد و اثر این قران باشد تا قران اعظم دیگر
و آن مدت دو هزار و نهصد و چهل سال شمسی باشد بتقریب اما اثر قران اکبر آنست که
بعضی احوال عالم تبدیل شود و بیرون آیند کسانی که دعوی پیغمبری کنند و ملت
و شریعت نو نهند و بیشتر از معتاد ایشان شوند و بعضی از رسوم و قواعد قران
اعظم را نگاه دارند و اثر این قران نیز تا قران دیگر بدارد و آن مدت نهصد و
هشتاد سال باشد بتقریب و چهل و هشت کس پادشاهی کنند اما اثر قران اوسط
آنست که بیرون آیند پادشاهان که کمتر از اقالیم را در حکم آرند بر دین و شریعت
صاحب قران کبری اگر رسوم پادشاهی نهند بر مقتضی قران اوسط تاثیر این
قران دویست و چهل و پنج سال باشد بتقریب دوازده سیزده کس پادشاهی کنند
اما اثر قران اصغر آنست که دولت و حکومت از خاندانی بخاندانی نقل کند
در همان قبیله که دولت او قایم بود چنانکه از برادر به برادری و بعم و بعمزاده و مانند
این چنانکه یاد کردیم در سه قران و مدت تاثیر در حوالی بیست سال باشد اما اگر قرانی
اصغری قوی افتد و بعضی دلایل اصل موافق دلایل شخصی بود دولت بران شخص
قرار گیرد و انتقال کند بخری دیگر و اگر ضد این باشد خارجیان غلبه کنند دران و قرانها
جز دو جوزها افتد خاصه اگر مریخ دران قران دلیل حرب افتاده باشد و احکام کردیم
قرانی را که در برج دلو بود کرت دوم که قران ششم است با مراد وسط و چهارم را
بحکم تقوی درین مثلثه **نمره چهارم در طالع قران** بدانکه قران اصل است و طالع سالی

قران

احکام از طالع القران

قران که در یافتن حکم بیشتر مدار اسباب طالع سالی را که قران در روی افتد طالع قران
نهاده‌اند و هیچ کس بیشتر از آن که این طالع مستعمل است اما خلاف بزرگان نتوان کرد بر قول ایشان
اعتراض نتوان و آن بیشتر که طالع آن زمان را در نتوان یافت غرض آنست اگر بتحقیق در
نتوان یافت پس اعتماد در اثبات آن نباشد پس بنیاد بر طالع سال قران باید نهاد اما چون
قرانی واقع شود بنگرند که مستعلی کدام است از زحل و مشتری پس او مدبر احوال قران
بود بنای قران بر مستعلی باشد و مستولی بر جزو قران و صاحب برج قران چنانکه گفته شد
است بعد از آن بطالع بنگرند و دلایل او و ممتزج و مدبر و قابل تدبیر هر یک و امتزاج
دهند دلایل طالع را با دلایل قران و احکام کنند بر مقتضای آن پس اگر احوال فلک
مضطرب بود البته انتقال دولت کنند بسبب مزاج قران و اگر بخلاف این حکم نتیجه بدگرد
بر انتقال دولت و نیکو معلوم کنند که قوت کدام کوکب راست از این دو کوکب
یعنی کدام در طرف شمالی است از آن دیگر بعرض شمال در و هر یک را بنگرند در برج قران
و در طالع سال قران بحسب احوال این دلایل حکم کنند پس اگر مستعلی زحل بود دلیل
کند بر شدت و زحمت خلایق در مدت آن قران خاصه در سال قران و ناایمنی و تنگی
و بیماریهای دراز کش و اگر دلایل طالع موافقت کنند با زحل کار بر ترتیب و اگر زحل
مقبول باشد قحط شود و وبا و اگر دلایل طالع سال قوی افتاده باشد فساد کمتر بود یا باشد
اما اگر مشتری مستعلی بود دلیل کند بر بسیاری راحت و فراخی سعادت مردم و امن
و فراغت و اگر دلایل طالع با او موافقت کنند سعادت حال عالم و مردم بکمال
رسد تا قران دیگر واقع نشود حکم حالها عالم از این قران و دلایل او کنند و هر سال
بنگرند برج انتها و سالخداه تا چهارم رجعت از برج قران و سالخداه که افتاده است
قوت یا ضعیف در وقت چگونه بوده است از آن احکام سالی کنند چنانکه گفته
شد اما در اوایل قران احوال عالم روی بفساد نهد و اضطراب احوال سلاطین
و اکابر بود دران جهت که عالم کون و فساد است و پنج کون از امتزاج بهر دو کون

وفساد و اضطراب شود و هرچه اندک سبب بسیار ظاهر گردد و دران اثر کند چون او مستعد شده است
قبول آن را امثال شخصی که مزاج او مستعد عارضی شده باشد هرچه اندک چیزی بکار دارند که منفوی
آن عارضه باشد بسیار زیادت کند دران نتیجه این آنست که هرگاه که قوت قرانی با حوادث سعد
باشد و قران دیگر حادث شود قوت آن بفساد خواهد انجامید تا وقت این قران دیگر موجود شخص
بی مستعد باشد فساد و سعادت آنکسان را دولت ایشان دران قران قایم بود باشد درین وقت
مستعد فساد شده باشد پس چون این قران فواید که قوت او ظاهر گردد و کون باید انچه در طول
او باشد پس هرچه روی بفساد نهاده باشد و ضعیف تر بود باطل گردد و آنچه استعداد فساد او در
وسط بود دیرتر باطل شود و آنرا که اندک تر باشد باطل شود مگر بعد ازان وقت اسباب دیگر آمده
که آنرا باطل گرداند والا آنچه تمکن باشد بماند مثال آنکه سه شخص رنجور شده باشند و فساد مزاج یکی
در حد کمال بود و ازان دیگری در حد وسط و ازان دیگر در حد اقل چون فصل سال بگردد و هوا
مخالف شود زود دران شخص باطل گردد که مزاج او در حد کمال بود و بعد ازان دیگری در
حد وسط بود باشد بعد ازان ثالث را اگر سبب دیگر حادث شود باطل شود و دران ایام
با مزاج فصل خو کرده باشد صحت پذیرد یا چنان بماند اثر فساد انجا ظاهرتر بود که دولت
او ازان پیشتر و قوی تر شده باشد و ازان جهت است که فساد و انقلاب بر پادشاهان رسد
و نزدیکان او و انگاه قومی دیگر بدین سبب است که چون دولت شخصی روی بترقی نهد
هرحکم سعادت که بروی کنند راست آید و چون روی بانحطاط نهد حکم فساد که بروی نهند
راست آید شعبه دوم در احکام قرانات کواکب چهار است ثمره اول در قران کواکب
با زحل در مثلثه آتشی قران مشتری و زحل دلیل کند بر خروج کسی که در دین و دولت سخن گوید
و انتقال دولت شود و فرو رفتن سفلگان و تشویش در اکابر و اشراف و احکام و تباه
گشتن هوا و تفاوت نرخها و بودن بیماریها و خشکی سال و تفاوت نقود و تغیر بعضی عادات
و این تاثیر اغلب در شرق بود و در اقلیم دوم قران مریخ و زحل دلیل کند بر تشویش و جمعیت
لشکرها و افتادن حرب و بزرگ شدن فرومایگان و ساختن سلاحها و خرابی جایگاه و موت

وفوت

و موت اکابر و زدن درم قلب و فلس و نقصانی بارندگی و مکروه سلاطین و معارف و ظلم و تاریکی
هوا و بد گشتن مزاجها و خوف و هراس در خلایق و بیماریهای خونی و فتنها و تاثیر او بیشتر در شرق
بود و در اقلیم سیم قران زهره و زحل دلیل کند بر سرما در وقت و آفت بیماریها در زنان و
خادمان و اصحاب طرب و بر آمدن نکاحها تیز و پیروز و شدت وضع حمل و بودن خصومتها
میان زنان و شوهران و تفاوت نرخها و بودن ابر سیاه و فساد بعضی میوهها و لهو و طرب
در مشایخ و اهل صحرا و آمدن کاروانها و بودن بارانهای بی نفع و تغیر هوا بر سرما و رعد و برق
در وقت و فساد کشت و زرع و بیماریها از انواع صرع و بیع غلامان و عقاقیر قران
عطارد و زحل دلیل کند بر تباه گشتن حال ارباب قلم و اهل دانش و پدید آمدن عسرت و کسی در
اندر کار ایشان و زیان صناع و تجار اندر تجارتها و خلاف و عداوت افتادن اندر میان
مردم اندر باب تجارتها و بسیار گشتن مکر و حیله و سحر و آمدن بادها و رعدها و برق و تاریک
گشتن هوا و افتادن اراجیف و زیاد گشتن مشغولیها ثمره دوم در قران کواکب
با زحل در مثلثه خاکی قران مشتری و زحل دلیل کند بر بزرگ گشتن خداوندان ضیاع
و عقار و قوت حال مشایخ و سعادت حال خاندان قدیم و فراخی طعام و رغبت خلق
بر زراعت و عمارت و بودن اشتعال دولت و افتادن زلزله و اراجیف و توسط
بارندگیها و فساد بعضی نباتات و اختلاف هوا و سرما در وقت و بیماریها [illegible]
و این تاثیرات میان شرق و جنوب باشد و قران زحل و مریخ دلیل کند بر بدی حال
امرا و کدخدایان و برخاستن فتنه و حرب فرومایگان و بدی احوال دزدان و عیاران و
خاینان و بیماریهای بد و قطع اعضا و مصادره و موت اکابر و شدت و هراس در مردم
و نقصانی بارندگیها و آبها و فساد اشجار و مزرعها و حیوانات و بیم زلزله و خسف باشد
و پدید آمدن مور و ملخ و بسیاری اراجیف و قصد بهمدیگر و اغلب این تاثیرات در اقلیم
سیوم بود و زمین روم قران زهره و زحل دلیل کند بر رنج زنان و خادمان و بیماری درین
طبقه و بسیاری وضع حمل و ناسازگاری زنان با مردان و رغبت مشایخ بطرب و نکاح

وزیدن و فساد نباتات و میوه و عمارتها و تفاوت نرخها و سرما در وقت و تاریکی و بسیاری
ارزانی نرخها و کمی باران و این تاثیر در اقلیم پنجم بود و آذربایجان و دشت عرب قران
عطارد و زحل دلیل کند بر مکدر خاطر دبیران و ارباب قلم و عمال و تجار و وکیلان و متصرفان
و محترفه و اراجیف و دروغ و تهمت و غمز و بودن بیع و ضیاع و عقار و بدی تجار و کسادی
بازارها و فساد کشت و زرع و نرخها و سرما و باد در وقت و بیماریها از انواع جرب و
مرگهای ناگاه. عقده سیوم در قران کواکب در مثلثه هوایی قران مشتری و زحل دلیل
کند حال اهل ادیان و رفتن بحثها در دین و مذهب در برج دلو بحث و مناظره بود در
علوم دقیق و تفاوت نرخها اگر در برج جوزا بود علم و خط و بلاغت و نجوم فاش
کرده و خروج مدعیان بود و شعر و مصلحان بسیار شود و بادها جهد و بیماریها در انسی
و اگر در برج میزان بود و سکی بدید آید و بحث علم موسیقی و خواندن شعر و فقها بسیار شوند
و عزت مردم شریف باشد و بارندگیها باندازه بود و پادشاهان عادل پدید آیند
و خاندانهای قدیم برونق بود و اغلب تاثیرات در مغرب قران مریخ و زحل دلیل
کند بر فتنه و حرب و اراجیف و بدگشتن هوا و بیماریها خفی و عداوتها و خطا شدن
معالجها و احکام نجوم و خواست و هراس و بیم در خلایق و حرب و قتل در معارف
و بزرگان و خشکی هوا و رفتن آتشها در هوا و جستن بادها بد و فساد اشجار
و خرابی مواضع و فساد حال دزدان و بدکاران و سستی مردم در کار دین و بودن
سرمای در وقت و تفاوت نرخها و کسادی بازارها و اغلب این تاثیر در زمین
مغرب بود و اقلیم سیم قران زهره و زحل دلیل کند بر نکبت زنان و خادمان
و افسونگران و ملی صحت ازواج و شرکا و فساد عطاران و بزازان و بزازیان
و برآمدن ابرهای سیاه در وقت و بارندگی سرما و شدت وضع حمل و فاش گشتن اصوات
و فساد اهل طرب و برده و عشق آوردن مشایخ و برآمدن نکاحها و قران عطارد و زحل
دلیل کند بر بیماریهای بزرگان و علما و اهل فضایل و موتهای ناگاه و شدت در اهل دیوان

وعمال

و عمال و تجار و محاسبان و بودن اراجیف و گواهی دروغ و کسادی بازارها و گرانی طعام
و آمدن کاروانها و فساد نباتات و اشجار و بودن سرما و بادها و بارندگیها در وقت و میل
کردن بعلوم دقیق و راست رفتن احکام عقده چهارم در قران کواکب با زحل در مثلثه
آبی قران مشتری و زحل دلیل کند بر رفعت مردم فرومایه و سفله و نقل دولت بمردم عوام و دون
و خلاف کردن قومی با ملوک و بزرگان خود و بسیاری آبها و تفاوت نرخها و فساد
حال مسافران و دریا و کشتیها و بودن سرما و بارندگی و خرابی از آب در وقت و اغلب تاثیر آن
در جهت شمال بود و قران مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و تشویش و خلاف قومی با بزرگان
و حبس مردم سفله و دست بالایی کردن مادادن و قتل بزرگان خرد و افتادن حرب
و ترس خلایق و پریشانی مردم و خرابی جایها و نکبت دزدان و فساد کشتیها و مسافران
دریا و بدکاری لشکریان و اگر در برج سرطان بود کار بدتر باشد و مدعیان غلبه کنند
و باطل نشود و اگر در عقرب بود از دزدان خرابی باشد و لشکرهای بیگانه و فرومایه قوت
کنند و زحمت رسد بخاندان قدیم و بزرگان و مردم صحرا و آبهای دریا و اگر برج حوت
بود وزرا و علما و قضاة را زیان رسد و مسافران دریا را بار انها خراب کننده
باران و فساد جواهر آبی باشد و اغلب تاثیر در اقلیم سیم و طرف شمال قران زهره و زحل
دلیل کند بر غلبه کردن آبها و قوت سرما در وقت و شکستن گرما و زیان میوهها
و دخلها و نباتات و بیماریها از سردی و خراب گشتن جاها از آب و علتها در زنان
و خاتونان و بسیاری کشت و زرع و فراخی طعام و اگر برج حوت بود زحمت طفلان
بود و اهل نسب و توبه اهل طرب و اگر عقرب بود فساد حال زنان بزرگان باشد و در
سرطان خلاص محبوسان بود و سفرهای دریا قران عطارد و زحل دلیل کند بر ابرهای
سیاه و بارندگیها و سرما در وقت و زیان نباتات و فساد مسافران دریا و کشتیها
و آمدن کاروانها و کسادی بازارها و اراجیف و رونق آب کاران و دهقانان و
بستانبانان و بیماریها در ارباب قلم و تجار و زحمت این طایفه در هنگام سال بعد دیگر

سو آمد و نرخها تفاوت کند و تزویر و خطوط دروغ نویسند و گواهی دروغ دهند **ثمره سیوم**
در احکام قرانات کواکب چهار اثمار **ثمره اول** در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه
آتشی **قران مریخ و مشتری** دلیل کند بر قوت احوال ارباب سلاح و امرا و جمع آمدن لشکرها
و تعصب دینی و قصد وزرا و قضات و سادات و اشراف و ائمه و افتادن قتلها بوجه
قصاص و عدل پادشاه و زدن درمها و گرمی هوا و فراخی طعام و بیماریها از حرارت و آ[غلبه]
تاثیرات در مشرق و خراسان و عراق و اقلیم دوم **قران زهره و مشتری** دلیل کند بر عفت
و صلاح زنان و خادمان و توبه اهل طرب و بسیاری نکاح و امانت در مردم و قوت
دین و اسلام و بودن لهو و طرب بر علما و سادات و قضاة و وزرا و راستی در عدل
و اجابت دعا و اعتدال هوا و تن درستی خلایق و فراخی طعام و میل مردم بتجارت و آمدن
مسافران از اطراف **قران عطارد و مشتری** دلیل کند بر رونق کار رهبانان و
مناعان و دبیران و تجاران و راستی و امانت درین طبقات و آمدن کاروانها
و بسیاری بیع جواهر و اخبار خوش و نوشتن خطها و بیع و شرا با نفع و ارزانی و راست
رفتن معاملات و احکام و گفتن سخنهای راست و حق **ثمره دوم در قران کواکب**
با مشتری در مثلثه خاکی **قران مریخ و مشتری** دلیل کند بر فتنه در میان بزرگان و اراجیف
و نکبت قضاة و سادات و ائمه و فساد اطعمه و اشجار و گشتن هوا از حرارت و زبان از ربع
از بلخ و دیگر حوانات و بیماریها از گرمی و خشکی و قوت ارباب سلاح و دزدان اگر در
برج ثور [illegible] فساد نباتات و اگر سنبله بود فساد اغذیه و طور دنها و اگر جدی بود
قوت حال لشکریان و امرا و زیان بزرگان و ائمه **قران زهره و مشتری** دلیل کند بر نیکوی
احوال اهل طرب و زینت بر علما و سادات و ائمه و فقها و اهل آن طایفه و لهو و طرب
و نکاحها و جمعیتهای خیر و اجابت دعاها و فراخی و بسیاری نعمت و شربها و ملبوسات
و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و امن و نیکی کشت و زرع و عمارتها اخیر **قران عطارد**
و مشتری دلیل کند بر رواجی بازارها و فراخی و ارزانی و نیکویی نباتات و قوت حال

وزرا و سادات و اطبا و اهل تنجیم و صناع و تجار و اهل بازار و آمدن اخبار خوش و گفتن
حق و راستی در متصرفان و ایمنی راهها و بحث در علوم و نقصان بارندگی **ثمره سیوم**
در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه بادی **قران مریخ و مشتری** دلیل کند بر فتنه و آز[ار] [حیف]
و خصومتها اکابر و سادات و قضاة و علما و بگشتن هوا و جستن بادهای ناخوش و بیماری
از رخ باد و آبله و مانند این و قتلها و مصادره و بسیاری خیانت و فساد اطعمه و برق
و توسط بارندگی و خیانت عدول و کاتبان و خطا شدن فتوىها **قران زهره و مشتری**
دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان و جمعیتهای خیر و اجابت در دعاها و راستی در
امانت و لهو و طرب در اشراف و قیمت عطر و ملبوسات و جستن بادهای خوش
و تن درستی در مردم و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه و ارزانی و بارندگی در وقت
قران عطارد و مشتری دلیل کند بر سعادت حال وزرا و عمال و تجار و اهل بازار
و بسیاری بحث و رونق مدرسها و آمدن تجار و آوردن برده و جستن بادها و اعتدال
هوا و تن درستی در خلایق و نیکی و نیکوی اشجار و اطعمه و راستی احکام و علاج و رونق
کار فضلا و راستی در خلایق و رفتن سخنان حق و گواهی راست **ثمره چهارم**
در قرانات کواکب با مشتری مثلثه آبی **قران مریخ و مشتری** دلیل کند بر بدی
سفرها و قصد جاهلان بر وزرا و سادات و ائمه و دبیران و مستوفیان و عمال و تجار
و اهل بازار و بسیاری بحث در علوم و مجادله و بی رونقی درسها و نقص کار روانها اگر در برج
عقرب بود قوت حال لشکریان و راه داران و اگر سرطان بود خلاص محبوسان و قوت کار ان
و قوت کار رفو مایکان و سفلگان و اگر حوت بود فساد حال قضاة و برگشتن ایشان
و مخالفت میان اکابر و ائمه و معارف و افتادن فتنها **قران زهره و مشتری** دلیل
کند بر قوت حال وزرا و قضاة و سادات و ائمه و اشراف و خاتونان و خادمان و بسیاری
بارندگی و اعتدال هوا و تن درستی خلایق و ایمنی و فراخی و ارزانی نرخها و نیکویی
سودها و دریاها و نباتات و میوه و در حوت دلالت کند بر جمعیتهای خیر و نیکی حال زنان

واهل نسب واجابت دعاها و تزویج بزرگان و رونق دین و اسلام و اگر عقرب بود دلیل کند
بر توبه بدکاران و خلاص محبوسان و در سرطان دلیل کند بر صلاح وزرا و نیکی حال عوام و
مسافران و قران عطارد و مشتری دلیل کند بر خوبی احوال مسافران در دریا و رواست ترافعی
معاملات مردم و نیکوی اهل بازار و بیع و تری در نباتات و کاغذ و ادویه و جواهر آبی
و رونق اطبا و خشکی هوا و بارندگی و ارزانی نرخها و فراخی طعام و میوه و قوت نباتات
و اخبار خوش و بیع ضیاع و آب کاریز و اجتماع بزرگان جهت صلاح کارها و مناظره و
دعویها و خلاص محبوسان و نیکی حال دبیران و مردم انگار شعبه چهارم در قران مریخ با کواکب
چهار اثمار ثمره اول در قران سفلیین با مریخ در مثلثه آتشی قران زهره و مریخ دلیل کند بر فساد
میان زنان و شوهران و حرب و قتل و فسق و فجور و رغبت مردم بکارهای ناستوده.
و بیماری خونی و اسقاط حمل و نکاح تزویر و دلیری زنان بر کار و نقصان بارندگی و بد
گشتن هوا و غلبه دزدان و غلبه هوا و قران عطارد و مریخ دلیل کند بر ساختن
آلت حرب و حرکت لشکر و غضب در مردم و حرمت ارباب قلم و تجار و اهل بازار و غم
و تهمت و خیانت متصرفان و بسیار اراجیف و اخبار و فتنه و غوغا و فساد قلب کاران
و ظهور کیمیاگران و غلبه دزدان و خشکی و بدی هوا ثمره دوم در قران سفلیین با مریخ در مثلثه
خاکی قران زهره و مریخ دلیل کند بر دلیری کردن دزدان و بسیاری فسق و فجور و لهو
و طرب و فساد نباتات و بد گشتن هوا و تاریکی و تفاوت نرخها و بیماری زنان و نا
سازگاری زنان با شوهران و طلاق و فراق بسبب عاشقی و اگر برج ثور بود فساد دزدان
و بدکاران و اگر جدی بود قوت حال لشکریان و گرفتن ولایت و اگر سنبله بود فساد اطعمه
و رنج دزدان و زنان حامله و خدم و دبیران و تجار قران عطارد با مریخ دلیل کند بر خروج
فضولان و ناایمنی راهها و غلبه دزدان و طراران و فساد حال تجار و زرع و اطعمه و بسیاری
و آمدن خبر اراجیف و بدحالی عمال و متصرفان و اهل دیوان و آفت در دواب و نقصان
بارندگی و اگر در برج جدی بود دلیل کند بر ترتیب کارهای لشکر و ظهور حکما و اگر در سنبله

بود ظلم و جراحت و فساد زرع اگر در ثور بود فساد حال زنان و نباتات و دواب ثمره
سوم در قران سفلیین با مریخ در مثلثه بادی قران زهره با مریخ دلیل کند بر فساد حال مغنیان
و فجور میان زنان و خادمان و آفت نباتات و اشجار و میوه در وقت و بیماری که مردم
و اسقاط حمل و فساد بزرگان و زنان و اختلاف هوا و آشکار شدن فواحش و دلیری
زنان بر کار و اگر برج میزان بود ضعف دیگر بود و بادها جهد قران عطارد و مریخ دلیل کند
بر زحمت دبیران و متصرفان و اهل بازار و عمال و تجار و اندوه اهل فضل و شعرا و سخن‌ران
و دروغ و بسیاری اراجیف و هلاک دواب و برده و بد گشتن هوا و بیماری در دواب و زحمت
مردم از باد سرخ و بر انداختن خون و نوشتن خطهای تزویر و اگر برج جوزا بود بدی
مکر و مکر و فساد حال خطاطان و نقاشان و منجمان و اگر دلو بود ظهور حیلهها و طلسمها
و اگر میزان بود فساد حال اهل طرب و زنان و خادمان و ندیمان ثمره چهارم در قران
سفلیین با مریخ در مثلثه آبی قران زهره و مریخ دلیل کند بر فساد آبها و حیوانات
آبی و بدی حال زنان و سقوط جنین و فساد تزویج و بسیار و بارندگی در وقت و اختلاف
هوا و آفت نباتات و اگر برج سرطان بود خلاص محبوسان باشد و اگر عقرب بود خلل زنان
و اگر حوت بود تهمت منادیم و اهل نسب و فساد مسافران دریا قران عطارد و مریخ
دلیل کند بر فساد کشتیها و متصرفان و اراجیف و حوادث تجارها و تاریکی و بیماری از
شدن اعضا و کندی زبان و رطوبت دماغ و ظلم و جراحت و غم و تهمت و اگر
برج حوت بود و بد تر باشد کار سفر دریا و رنج دبیران و ظلم اگر عقرب بود نیکی حال کشتیها
و اگر سرطان بود در روبندها و خیانتها بسیار افتد خاصه در سفر دریا شعبه پنجم در قران
زهره و عطارد چهار اثمار ثمره اول در مثلثه آتشی قران عطارد و زهره دلیل کند بر
رونق کار زرگران و نقاشان و عطاران و بزازان و اهل بازارها و بسیاری برده
و دواب و اعتدال هوا و بخار و تاریکی و رعد و برق و افتادن عداوتها و فتنهها و غضب
و خصومت میان خلایق و ارزانی گوشت و دواب ثمره دوم در مثلثه خاکی قران

زهره و عطارد دلیل بر بسیاری بیع و شرا اطعمه و حیوانات و بسیار شدن جامها و جایهای و نیکوی
نباتات و غله و ارزانی و فراخی و نیکوی کشت و زرع و حرکت تجار و مسافران و خبرها
فرش و بسیاری خصومت و عداوت و بدی حال وکیلان و متصرفان و نیک حالی مستعدان
و بازیگران و کمی سرما و باران در وقت و اگر سنبله بود و الطوبخت ارزان گردد
ثمره سیوم در مثلثه بادی قران عطارد و زهره دلیل کند بر رونق مسافران و عمال و تجار
و بسیاری بحث علوم و تیزی بازار برده و عطر و جامه و رواج کار شعرا و اهل فضل و اجتماع
زنان و کودکان و کوشش عشق نامها و نیکوی اشجار و میوه و رفتن بادهای خوش و ارباب
ثمره چهارم در قران سفلیین در مثلثه آبی قران عطارد و زهره دلیل کند بر آمدن مسافران
دریا و بسیاری جواهر و ساختن باغ و بستان و سردابه و تغیر هوا و بسیاری آب و باران
بارندگی در سرما در وقت و رونق کار ارباب آن و ملاحان و غواصان و تجرد
و لهو و طرب میان عوام و فرومایه و عداوت انگیزی مردم سفله و اگر در برج عقرب بود لواط
و فواحش رود و اگر سرطان بود بیع جواهر آبی بود و طرب عوام و اگر برج حوت بود نیکی
حال کشتیها و نیخ و صلاح درماندگان و سلیط شدن زنان و بارندگیها شعبه ششم در احوال
قران نحسین و سعدین دو ثمره ثمره اول در قران نحسین ازین قرانات دو قران مؤثر
تر است بعد از قران علویین یکی قران مریخ و زحل در سرطان و دوم قران زهره و مشتری
در حوت و قران نحسین در حوالی هر دو سال یکبار واقع شود در هر برجی و باشد که در برجی سه
قران اتفاق افتد بوقتی که مریخ راجع شود و بدترین قران این دو نحس بشد که در
سرطان کنند در حوالی هر سی سال یکبار و بدی او جهت آن بود که هر دو در سرطان بد حال و نا
مقبول اند یکی در هبوط است و دوم در وبال و مار هر نحسی دیگر مبتلا شود و از
فساد و فتنی ظاهر تر است و منحوسات و بد حال و نامقبول ازینجا گفته اند که نحس بد حال
مار دم بریده را ماند و نحس مقبول گرگ آموخته را بس تاثیر قران این دو نحس در سرطان
آن بود که معیان بیرون آیند و مردم دون و سفله قوت کنند غلو عام شود و مردم دیر نیف

و بزرگ بکشند سعد و فتنهای عظیم انگیزند و زود باطل شوند و اضطراب احوال ملوک و سلاطین
باشند و اکابر و معارف حربها کنند و فتنها بود و خرابیها شود و این قران در حد هر کوکب که افتد
دوری افتد یا نزدیک انتقال دولتی یا نزدیک قران علویین اثر او عظیم بود و در نزد اثر
حربها بسیار افتد در آن وقت و ما احکامی کرده ایم در شهور سنه ثمانین و ستین و سبعمایه
خواهد شد در آخر ایام قرانی که علویین در دلو خواهد شد ثمره دوم در قران سعدین و این
قران در حوالی هر سال یکبار اتفاق افتد و قوی ترین قران آنست که در حوت بود و این
هر دوازده سال یکبار بود و بهترین قرانها از آن جهت که هر دو سعد در حوت مقبول اند
یکی را خانه است و دیگری را شرف و اگر از قران نزدیک انتقال دور یا انتقال دولتی یا
آخر قرانی اتفاق افتد دلیل راحت و آسایش خلق بود و عدل پادشاه و امن و فراخی و
رفاهیت خلق شعبه هفتم در اتصالات و احکام تثلیثات و تسدیسات چهار اختر
ثمره اول در اتصالات کواکب با زحل ب و سه با ل دلیل کند بالفت میان ملوک
و اعیان دولت و وزرا و صلاح پذیرفتن امور مملکت و رغبت پادشاه بعدل و
میل خلایق بخیرات و فراخی طعام و امن و راحت مشایخ و خاندانهای قدیم سه و ب ۲
با ل دلیل کند بر ترحم ملوک بر سروران و اکابر و وزیر بر دستان و ضعفا و رعیت و فقرا
و رونق خاندانهای قدیم و نیکی حال مزارعان و رونق کار احتساب و پدید آمدن حق
از باطل و عمارت حصنها و دوستی کردن اهل فتنه با مشایخ و گوشه نشینان و خشکی هوا
و توسط حال معمولات سه و ب سه با ل دلیل کند بر یافتن ریاست مردم فرومایه و
نقصانی جور و ستم و فراخی طعام و میوهها و عنایت ملوک با اکابر و تغیر هوا اگر ما
و سرما در وقت ب و سه ه با ل دلیل کند بر موافقت میان زنان و شوهران
و فرح مشایخ و دهاقین و سیع بزرگان و فراخی طعام و ارزانی لباسها و اعتدال هوا در
تابستان و سرما و بارندگی در زمستان ب و سه ی با ل دلیل کند بر قرار کارها و بر
کشتن عهدها و نوشتن عهدنامها و رونق اهل بازار و ظهور سخنان دروغ و مقالات و سیع

املاک وغلامان ورونق کارها وحکمها وتغیر هوا وسرما وبارندگی ثمره دوم در اتصالات
کواکب بامشتری ب و سه ج با ب دلیل کند بر قوت حال امرا ورعیت بحرات وایمنی
ودادن صدقه وارزانی نرخها وگرمی هوا وشکستن سرما ب و سه ا ب دلیل کند بر قوت
حال ملوک وسلاطین وسروران وافزونی جاه وحرمت وزرا ونزدیکان بادشاه
وایمه وقضاة وحکما واشراف وداد وعدل وروایی نقود وبسیاری خیرات از بادشاهان
واکابر وفراخی وارزانی نعمت وگرمی هوا ب و سه ه ب دلیل کند بر رونق اهل ادیان
وفرح وایمه وقضاة واشراف وتوبه اهل طرب وسعادت زنان وعزت برابر و
ملبوسات وخوشی معیشت خلایق وارزانی نرخها واعتدال هوا وبارندگی در وقت
ب و سه د ب ب دلیل کند بر رونق اهل فضل وقوت حال دبیران ومستوفیان ومتصرفان و تجار
وراستی مردم در کارها وبازرگانیها وتیزی بازارها وایمنی راهها وافتادن اخبار خوش
وگفتن کلمات حق وکوشش خطها وحسابها وراستی در عدول وراست رفتن احکام و
ارزانی نرخها ورفتن بارهای خوش ثمره سیوم در اتصالات کواکب بامریخ ب و سه
با ج دلالت کند بر رعایت بادشاه با امرا وساختن کار لشکر وآلت حرب وایمنی وفراغت
وقوت حرارت ویبوست در مزاج بزرگان وگرمی هوا وفراخی نعمت ورونق دار الضرب
وروایی نقود ب و سه ه با ج دلیل کند بر نکاحها وشرکتها ودوستی میان اهل طرب
وبودن سورها وضیافتها وزفاف ونو برشکستن اهل زهد واعتدال هوا وبارندگی
در وقت وعزت گوشت وارزانی طعام ب و سه د با ج دلیل کند بر رونق دیوانها
وعمل متصرفان وعمال وظهور کیمیاگران وساختن آلت حرب وافتادن اخبار نیک وقوت
حال زاهدان وتیزی بازار سلاح واصحاب احکام ثمره چهارم در اتصالات عطارد
بازهره ب و سه د با ه دلیل کند بر لهو وطرب در وزرا واصحاب دیوان ومتصرفان
واهل بازار وتجار وندما وشعرا وتیزی بازار برده وعطر ولباسها ومصالحه میان متکلمان
ودوستی ومحبت میان زنان وامردان ورونق عطر امیری وساز موسیقی وفرح در حکام

واهل فضل وهنر وشعرا سبعه ششم در تربیعات ومقابلات سه اثمار ثمره اول اتصال کواکب
بازحل ع و ا با ل دلیل کند بر مخالفت میان علما ومشایخ وقضاه واندوه سلاطین وکشش
کشتن خیانتها وبودن عداوتها میان بزرگان وظلم وجور ناکسان وسرما وبیماری سعال
وتوانگران ووابی خانها وتغیر حال ممالک وتعصب میان اکابر وبرگشتن هوا وتفاوت
نرخها ع و له ج با ل دلیل کند بر فتنه وقتلها وافتادن عداوتها وبدی حال وزرا وقضاه‌ها
در بزرگان وخلایق وبدی احوال اهل صحرا وجبال واهل سلاح وبیماریهای مهلک ونا
ایمنی راهها وفساد دواب ومزرعها واندوه خاندان قدیم وظلم وجور وبرگشتن هوا
ع و له سه با ل دلیل کند بر غصب ملوک واکابر ومعارف وظلم وستم وخواسته وخیانت
وکیلان وفاش گشتن خیانتها وانگیختن عداوتها وخصومتها وبیماریها در ملوک واکابر
وفساد نقود ورنج رعیت ومهتران وحیرت خلایق وتغیر هوا وسرما وگرمهای نامناسب
ع و له ه با ل دلیل کند بر مخالفت میان زنان وشوهران وبیماری وموت زنان
ودشواری وضع حمل وفاش شدن اسرار وخیانتها وبودن فتنه وامر معروف وبری
بازارهای برده وتهمت بر مشایخ وفساد طعام ومیوها وتغیر هوا وابرهای سیاه وسرما
وبارندگی ویخچه وظلم بر اهل طرب ع و له د با ل دلیل کند بر دعوهای باطل وخطهای
دروغ وگواهی ناحق وفاش شدن خیانتها وعداوتها وزحمت اهل دیوان ومتصرفان
ومردم بازاری وتجار وافتادن اراجیف وتهمت بر غلامان وخیانت وکابین وکیلان
ومتصرفان وبیماریهای درازکش وخشکی هوا وسرما وبارندگی وفساد بعضی نباتات
در وقت ثمره دوم در اتصال کواکب بامشتری ع و له ج با ب دلیل کند بر قصد امرا
ولشکریان وبزرگان وعزل وزرا وقضاه وسادات وایمه وخلافها میان اکابر
واشراف واعیان ملوک وتوانگران وشدت وقتل وقید وظهور عداوتها وخصومتها
وفتنه وغدر در بزرگان وفساد حال طالبان ونقود وتنگی نرخها ومیل قضاه وحکام
بفسق وفجور وبر شدن هوا وبیماریها وفساد اطعمه ع و له سه با ب دلیل کند بر غضب ملوک

بر وزرا و معارف و مصادرهٔ توانگران و اندوه علما و قضاه و حیرت اکابر و اشراف
و تفاوت نرخها و طعام و فساد دار الضرب و خواست و گرمی هوا و ظلم در صورت عدل و طلب
اسرار اکابر و ظاهر شدن خیانتها ع و له باء دلیل کند بر آشفتگی میان زنان و بچگان
و شوهران و رغبت اهل ورع و علما بطرب و زینت و بیجا شدن و طلب حقوق شرعی
و تهمت بر ائمه و قضاه و وزرا و افتادن معصیت و تفاوت نرخ طعام و شیرینها و اعتدال
هوا و آمدن بادهای خوش و نیکی نباتات ع و له باء دلیل کند بر جدل و مناظره
و تعصب اهل ادیان و نفاق بزرگان و نوشتن فسونهای مرور و دوروی کردن اهل
ورع و تفاوت نرخها و در میان افتادن خطها بوجه رخصت و تزویر و خیانت متصرفان
در صورت راستی و رفتن بادها و بودن غمها ثمرهٔ سیوم در اتصال کواکب با مریخ ع
و له سه باح دلیل کند بر خلاف لشکریان و امرا و افتادن عداوتها و فتنه و حرب مفسدان
و بکشتن شدن خیانتها و افتادن حرب و معامله و بسیاری اراجیف و هراس مردم
و دزدیها و خرابی خانها و درماندن دزدان و خایفان و نکبت ملوک و بد گشتن
هوا و خشکی سال و بیماریهای اکابر و موت بزرگان و ظهور جواهران و حرامیان
و کیمیاگران ع و له باح دلیل کند بر بسیاری زنا و فسق و فجور پنهانی و عداوت
میان زنان و شوهران و اسقاط حمل و تفاوت نرخها و علتها در میوه و تغیر هوا
و کدورت و بادها و مضرت و فضیحت زنان بدکار و پیدا شدن تخلیطها ایشان پیش
بزرگان و فساد حال این طایفه و تنگی و شدت اهل طرب و خادمان و بدنامی خاتونان
بزرگ و رسیدن سختی بر ایشان و حیرت و خسارت ایشان ع و له باح دلیل کند
بر عداوتها و غمها میان امرا و ارباب قلم و متصرفان و طلب آلت حرب و ظلم لشکریان
با اصحاب حرف و اهل بازار و تجار و خیانت عمال و بسیاری دزدیها و بدی راهها و ضرب
و بند و مصادره و خطا شدن علاجها و فساد کیمیاگران و ساوان و بسیاری اراجیف و
نوشتن خطها مزوره و اندوه دبیران و اهل فضل و پیدا شدن لوطیان و دروغگویان

این طایفه

این طایفه شعبهٔ نهم در احراقات پنج اثمار ثمرهٔ اول در احتراق زحل در مثلثهٔ آتشی دلیل
کند بر نکبت ملوک و سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و قتل و جهت بزرگان و فساد نقود
و اضطراب احوال خاندانهای قدیم و مزارعان و بیماری دراز کشش و تغیر هوا و اگر مشتری
انجا بود و یا ناظر بود فراخی طعام بود و خشکی هوا و اگر مریخ بود خلاف لشکرها باشد و موت حیوانات
و فساد دار الضرب و اگر زهره بود بیماری و موت زنان باشد و بارندگی و سرما و اگر عطارد
بود دانهٔ اهل قلم باشد و اندوه آتشکاران و کیمیاگران و تغیر هوا و سرما و نم و این همه احکام
مناسب وقت باشد و سال و فصل و مناسب کواکب دیگر ناظر با و و نظرها از سعود و نحس و قبول
و رد و در مثلثهٔ خاکی دلیل کند بر فساد حال ملوک و اکابر در جهت جنوب و رفتن خراسان
و فساد حال نباتات و ماکولات و بیماری در مردم و حیوانات و بدی حال مسافران و مزارعان
و سرما و تغیر هوا و اگر مشتری باشد یا ناظر بود و فسادها کمتر بود و هوا معتدل و میوهها و نباتها
نیکو و فراخی بود و اگر مریخ انجا بود سال خشک بود و فساد اطعمه و بودن فتنه و خرابی کهریزها
و اگر زهره بود بیماریها باشد در زنان و ناسازگاری با شوهران اما نباتات نیکو باشد و تغیر
هوا و سرما بود و اگر عطارد باشد انجا بیماری نانک بود و فساد خوردنیها بود و خوف از سرما
و مور و ملخ و زلزله و اگر قمر باشد بارندگی بود و رنج مسافران و پیکان و آمدن کاروان
و اخبار و در مثلثهٔ بادی دلیل کند بر فتنه در ملوک و اشراف و اکابر مغرب و علما و بد
گشتن هوا و بیماری در حلقها و آمدن بادهای ناخوش و سرما و فساد اشجار و اگر مشتری
انجا بود و یا ناظر باشد بادهای خوش وزد و قوی ترجهد و میوه و اطعمه نیکو باشد و مردم آسوده
تر باشند و اگر مریخ بود در زمین مغرب و اقلیم سیوم تشویش افتد در خراسان و اگر
زهره بود اهل طرب و زنان را زیان باشد و میوهها کم افتد و اگر در آن زحل بود که فساد
اشجار و نباتات بود در سرما و تفاوت نرخ اطعمه پدید آید و اگر عطارد بود علوم دقیقه را
کساد یابد و اهل ناموس و اعیان را اعتبار نشود و تغیر هوا بود و اراجیف افتد و اگر قمر بود بارندگیها
بود و فوت حال نباتات بود و خوف سرما در وقت و رنجوریها در مثلثهٔ آبی دلیل کند بر علت

ورنج مردم ملوک بطرف شمال و اقلیم چهارم و فساد مسافران دریا و بارندگی و سرما آید
در وقت و فرو رفتن قومی و اگر مشتری بود یا ناظر بود سفرهای دریا بهتر باشد و احوال
بازرگانان نیکو باشد و بارندگیها نافع شود و اگر مریخ بود خوف بود از فتنها و قید و قتل و
برگشتن هوا و آبها و اگر زهره بود بارندگی و سرما باشد و گشتن هوا و منع و علتها از
ماده بلغم و اگر عطارد بود بازار جواهر آبی تیزی کند و کاروان برسد و تغیر هوا و اگر
قمر باشد سیلها آید خراب کننده و سرما سخت بود و حرکت مسافران باشد قمره دوم
در احتراق مشتری در مثلثه آتشی دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین در مشرق
و اقلیم چهارم و نکبت توانگران و وزرا و اشراف و قضاة و ایمه بود و فتنها
پوشیده افتد و عزت نقود و گرمی هوا بود و داد و عدل و فراخی طعام باشد
و اگر مریخ انجا بود یا ناظر باشد قتل افتد در مشرق و خراسان و اقلیم دوم و بسیاری
غضب ملوک بود و خصومتها و فساد دار الضرب و ساختن آلت حرب و اگر
زهره بود هوا معتدل باشد و فساد اطعمه و میوه بود و اگر عطارد بود بازار
عطرها و دواب تیزی کند و باشد که سکه رکار کردد و هوا متغیر شود و بازارها
رونق یابد و اگر قمر بود غمها و ابرها باشد و هوا اعتدال کیرد در مثلثه خاکی دلیل کند
بر نیکی حال ملوک جنوب و انصاف و عدل نمودن و باشد که مکروه رسد بوزرا و اهل
زرع و قضاة و سادات و ایمه و فراخی طعام و شیرینها و اگر مریخ بود یا ناظر باشد
دزدی و خیانت و ظلم و خواست پدید آید و خشکی هوا و فساد اطعمه و حرکت لشکرها
و اگر زهره بود اطعمه نیکو باشد و میوه و خوش و سرما بود در وقت و اگر عطارد بود قحط و سرما
سخت باشد و تغیر هوا قوی تر بود و تفاوت در نباتات و بودن بیع جواهر آبی و دواب
و اگر قمر باشد سرما و نم بود و فساد حیوانات و زحمت مسافران و ازدحام عوام الناس
در مثلثه بادی دلیل کند بر توسط حال ملوک مغرب و بکار داشتن ناموس و نفاق
در اکابر و فراخی معاش و نیکوی اشجار و میوها و صحت خلایق و بودن انصاف و میل بعلما

و خرابات و رفتن بادهای خوش و گرمی هوا و اگر مریخ انجا باشد یا ناظر بود فساد اشجار بود و بیماری
در مردم از باد گرم و علامت بهمت افتد و لشکر حرو ابا جنگ و اگر زهره بود انجا بود
و معاش و ارزانی میوها و تغیر هوا و غمها باشد در وقت و اگر عطارد در انجا بادهای سخت ورزد
و رونق کار اهل فضل باشد و حکیمها و دبیران و تیزی بازارها و اگر قمر باشد باد و بارندگی
بوقت و میوهای نیکو بود و صحت مردم در مثلثه آبی دلیل کند بر نیکوی احوال ملوک و
سلاطین و سلامتی بزرگان و اعتدال هوا و خوبی حال مسافران دریا و بسیاری آبها و قوت
مردم سفله و اگر مریخ انجا بود یا ناظر باشد فساد کشتیها بود و جنبش اهل شر و فتنه و نقصان آبها
و فساد حیوانات آبی و اگر زهره بود بارندگی و آبها بسیار شود و جواهر آبی ارزان
گردد و فراخی پدید آید و ابرهای سیاه و سرما بود در وقت و اگر عطارد بود بسیاری
میغ بود و آمدن کشتیها و کاروان و بارندگی و تغیر هوا باشد و اگر قمر بود سیلها بر
آید و خرابی کند و نباتات نیکو بود و مسافران مستعجل باشند قمره سیم در احتراق
مریخ در مثلثه آتشی دلیل کند بر غضب ملوک و افتادن مقاتله در مشرق و اقلیم سوم و
چهارم و بودن خونهای پنهان و نکبت اکابر و خلاف لشکرها و تندی کردن و بودن
مرگ حیوانات و فساد جانور و دار الضرب و اگر زهره انجا بود یا ناظر هوای معتدل
بود و زنها ارزان و فرح بزرگان باشد اما فساد حال زنان باشد و اگر عطارد انجا
باشد یا ناظر بود رعد و برق و رفتن آتشها در هوا و بیع جواهر و زدن درم و تیزی
بازارها و اگر قمر انجا بود غمهای و بخارها و آتشها در هوا رود و بیع مهرها و سلاح
در مثلثه خاکی دلیل کند بر نکبت ملوک و اکابر در جهت جنوب و قتلها و فرو رفتن
قومی و کشتن در زندان و میل کردن لشکر با خلاف کنند و دزدی و دروغ پدید آید و وبائی
فرزندها و جایهای عالی بود و اگر زهره انجا بود یا ناظر باشد میوهای نیکو باشد و پنبه و کتان
و انواع لباسها و شیرینها و سرما بود در وقت و اگر در و عطارد بود خلاف هوا بود
و سرمای خشک و بیماریها باشد در بهایم و بیع و شرای نباتات و حیوانات و اگر قمر بود بارندگی

و سرما باشد در وقت و قوت نباتات بود و حرکت مسافران در مثلثهٔ بادی قتل و بیماری
ملوک مغرب و افتادن تشویش و اراجیف و بیماریها و موی و سرخ باد و اختلاف هوا
و خشکی و بدی حال امرا و لشکریان و مخالفان پادشاه و فروغ بدکاران و دزدان و اگر
زهره آنجا باشد یا ناظر بود بارانهای خوش و بارندگی بود و اعتدال هوا و تن درستی خلایق و
فراخی طعام و ارزانی اثواب و برده بود و بودن فرح در مردم و اگر عطارد بود اراجیف
بسیار افتد و تغیر هوا بود و خشکی و بودن علامات شهب و رونق بازار برده و قوت
دستکاران و اطبا و اگر قمر بود بارندگیها باشد و بادهای مخالف و غلبهٔ عوام در مثلثهٔ آبی
دلیل فتنه بود و خلاف در جهت شمال و قوت صعلکان و شبیخون بودن و فساد آبها و در
ماندن خانیان و اگر زهره آنجا بود یا ناظر باشد ابرهای سیاه بر آید و بارندگیها بود و سرما
در وقت و نیکی نباتات و فراخی و اگر عطارد بود نیکو بود حال مسافران دریا و بارندگی
و سرما و رونق دستکاران کشتن هوا و کسادی بازارها و اگر قمر باشد سیلها باید
و از باران زیانها رسد غره چهارم در احتراق زهره در مثلثهٔ آتشی دلیل
بیماریها باشد در زنان و خادمان در جهت مشرق و اقلیم پنجم و افتادن فتنه بود و لهو و خلق
نغمها و بر آمدن نکاحها و طرب در ملوک و لباسهای ابدان و قیمتی حاصل آید و هوا معتدل
باشد و اگر عطارد در آنجا باشد زدن سکه باید و نقش بستن کارخانها و نقصان بارندگی و بسیاری
بیع جواهر و دواب و اگر قمر بود هوا گرد آن باشد و نم بود در وقت و خشکی در مثلثهٔ خاکی
دلیل فساد نباتات بود و خاتونان و اهل طرب و خدم و حشم در جهت جنوب و اقلیم هفتم و
بر آمدن بیماریها در زنان و دواب و فساد اطعمه و میوهها و شکوفه و اگر عطارد آنجا بود کسو
تشویش و اراجیف و سرما باشد و بیماریها در نباتات و حیوانات سم شکافته و تفاوت نرخها
و افتادن عداوتها و اگر قمر بود بارندگی بود و فراخی طعام و گرما در وقت و نیکی حال مسافران
در مثلثهٔ بادی دلیل رنج خواتین و خدم بود و بیماریها در جهت مغرب و اقلیم هفتم و
فساد برده و جستن بادهای خوش بجهت وقت و بسیاری نکاحها و سورها و اگر عطارد آنجا بود

بیع و شری برده بسیار بود و رونق کار مزامیر و اوتار و قوت حال حکما و اهل فضل و دبیران
و متصرفان و بیاعان و اگر قمر بود هوا خوش گردد و فراخی بود و میوهها نیکو باشد در مثلثهٔ
آبی دلیل توالد و تناسل بسیار بود و رنج زنان حامله و اگر برج عقرب بود فساد زنان نیکوکار
بود و اگر سرطان باشد ارزانی جواهر آبی باشد و اگر حوت بود نکاحهای بزرگان باشد و ستوران
بر آید و کار سود دریا نیک باشد و قوت بود در جهت شمال و اگر عطارد در آنجا بود بارندگیها
قوی باشد و آمد شد مسافر دریا و بیع و شری حوض و جوی و مانند این باشد و اگر قمر بود سیلها
آید و آبها چنان بود که خرابی کند در وقت غره پنجم در احتراق عطارد در مثلثهٔ آتشی دلیل کند
بر رونق دواوین و نهادن خراج و خواست در جانب مشرق و اقلیم سیم و رنج متصرفان
و عمال و نوشتن مثالها و بیع جواهر و مرصعات و بیماریها در طبقات عطارد و بحکم آن و اگر
قمر آنجا بود و یا ناظر باشد غمها بود و کدورت هوا بود در وقت و بیع جواهر صعب شود
چون مهره و آبگینه و مینا در مثلثهٔ خاکی دلیل تغیر هوا بود مناسب وقت و فساد
طعام و نباتات و رنج کاروانها و بیماری دواب و اهل علم خاصه در جانب جنوب و خشکی
هوا بود و اگر قمر آنجا بود یا ناظر بود غمها بود و کدورت هوا و سرما و تغیر هوا مناسب وقت
در مثلثهٔ بادی دلیل کند بر قوت اکابر مغرب و قوت حال وزرا و تیزی بازارها و رونق کار
تجار و جستن بادهای سرد و عمل متصرفان و اهل فضل و دبیران و بیاعان و اگر قمر آنجا بود
یا ناظر باشد بارندگی بیشتر بود و میوههای نیکو و اخبار خوش برسد و فراخی بود در مثلثهٔ
آبی دلیل فساد کشتها بود و غلهٔ آبی و ابرها و تغیر هوا و بیع جواهر آبی و آفت میوهها در وقت
و اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد سیلها آید و آبها بسیار بود و نیکی نباتات باید و عمارات باغها
و جویها شعبهٔ شانزدهم در احکام مجاسدات شش اثمار غره اول زحل با راس دلیل
کند بر قوت حال مشایخ و دهاقین و خاندان قدیم و افزونی عز و جاه ایشان و تازه شدن
دولتهای قدیم و خروج مدعیان در کرامات و سخنان غیبی و تسخیر جن و جمع آوردن پریان
در جام و مانند آن و فراخی معاش وزرا و حیوانات و میل مردم بزهد و ناموس و زیارتها

و نیکوئی کار ملوک قدیم زحل مع ذنب دلیل بر ضد آنچه گفته شد و برگشتن حال دولت
بازکنی و بیماری در مشایخ و اهل جبال و اکابر از جستن جنوب و موتها از زهر و فساد مزارع
و رنج کودکان از دیو و هراس مردم ثمره دوم مشتری مع راس دلیل کند بر بسیاری
خیرات و طاعات و قوت اهل ادیان و میل خلایق بزیارتها و اجابت دعاها و داد
و عدل پادشاهان و حاکمان و قضاة و سادات و فراخی و ایمنی در اقلیم دوم و خوشی
عیش خلایق و دادن صدقات و مشتری مع ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد
و برگشتن هوا و کم دیانتی مردم و بیماری اکابر و نفاق و دوروئی کردن بزرگان و تزویر
مفتیان و باطل کردن حقوق شرعی و محروم شدن مستحقان ثمره سیم مریخ مع راس
دلیل کند بر توبه بدکاران و فاسقان و بدید آمدن پارسایان بی علم از بزرگان
و لشکریان و اطبا و مردم خویشتن پرست و بهتر شدن بیماران رنجمند در اقلیم سیوم
و سوداها بر افتادن در سر فرومایگان و بدید آمدن عزیمت خوانان و جمع آوردن
برهان مریخ مع ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بهتان خیانتها و قصد بزرگان
و بیماری از سودا و زدن دیو و مصروع شدن و بدید آمدن عیبها و افتادن فتنها و نا
ایمنی و آفت در بزرگان و لشکریان و بدی حال رنود ثمره چهارم آفتاب مع راس
دلیل کند بر داد و عدل ملوک و سروران و افزونی در ممالک و بیرون آوردن جواهر
نیکو از کانها و میل بزرگان بخیرات و صدقات و زیادتی جاه و عز و مقربان خاص
در اقلیم چهارم و تندرستی در خلایق شمس مع ذنب دلیل بر ضد آنچه گفته شد و رنجوری
معارف و درد چشم و مکروه بزرگان از مردم معیوب و کنس و خشک شدن بعضی جاها
و فساد چرندگان ثمره پنجم زهره مع راس دلیل کند بر حکومت خاتونان و خادمان و دولت
اهل طرب و رونق بازار عطر و مروارید و برده و جستن بادهای خوش و اجابت دعاها
زهره مع ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و اسقاط حمل و بیماری در زنان از درد
و ریشها و علّه و بیرون آمدن زنان ساحره و افسون سازان و بدید آمدن ثمره ششم عطارد

مع راس دلیل کند بر قوت حال اصحاب دیوان و عمال و متصرفان و اصحاب حرف و ظهور
مردم فصیح و محتال و رغبت خلایق بخواندن اخبار و درست رفتن احکام نجوم و طب و نیکی
معاملات مردم و راستی دفترها محاسبان و امانت عدول و قیمت کاتب و آلت کاتب
عطارد مع ذنب دلیل کند بضد آنچه گفته شد و مردم منافق و دروغگوی بیرون آیند
و دعوی کنند خاصه میان اهل دیوان و حکما و فضلا و گفتن عجایبها و بیماریها از بادها
بد و دیوانگی و رفتن رعاف و زدن دیو کودکان را و کوفتن خانها و هیکلهای تزویر
شعبه یازدهم در قرانات قمر با کواکب سبعه سیاره ثمره اول در قران زحل در حمل دلیل
کند بر تغیر هوا و بخارها و فساد حیوانات و بدی حال عوام و زحمت لشکریان و در ثور دلیل
کند بر انده اکابر و بزرگان و زیان محترفه و فساد نباتات و دواب و سرما و در جوزا
دلیل کند بر جستن بادهای مضطرب و مکروه عوام و مردم فاضل و سستی بازارها و تیرگی هوا
و در سرطان سرما بود در وقت و بارندگی و مکروه بزرگان و بدی حال مسافران دریا
و بادهای سرد و در اسد فرو رفتن کار عوام و مکروه بزرگان بود و در سنبله نکبت
مسافران بود و زحمت متصرفان و سرما در وقت و فساد طعام و اخبار بد و در میزان
بادهای مخالف جهد و فرستادن رسولان جهت نکاح و بیع برده و ابر و نم بود و در
عقرب فرو ماندن مسافران و در ماندن جاسوسان و بارندگیها و سرما و گرفتاری
کاران و در قوس بیماری افتد در مردم و حیوانات و مکروه زنان و ابرها و بخارها [illegible]
و در جدی بدحالی مسافران و جاسوسان و فساد زرع و حیوانات و درستی هوا و سرما و در
دلو رفتن بادها و مکروه بزرگان و مشایخ و حکما و بارندگی و سرما و هراس عوام در حوت
ابرها بود و بخارها و بارندگی در وقت و فساد مسافران دریا و مکروه علما ثمره دوم در
قرانات قمر با مشتری در حمل دلیل کند بر گشادن هوا و گرمی و امن و نیکی راه مسافران و
بیع شری حیوانات در ثور قوت حال حیوانات بود و عوام و فرح بزرگ زادگان و نیکی
راه مسافران و رسیدن کاروان و دواب در جوزا رسیدن اخبار خوش و اجتماع خیر و اعتقا

هوا نوشتن خطها در سرطان نیکی حال عوام بود و فرح و جمعیت خیر و بیع جواهر آبی و آمدن
مسافران دریا در اسد عزت عوام و بیع جواهر کانی و طاعت ملوک و روا شدن نقود
در سنبله بسیاری جمعیت بزرگان و اهل دیوان و حکما و نیکویی زراعتها و بیع ماکولات
و آمدن کاروانها و مسافران در میزان جستن بادهای ناخوش و نیکویی میوهها و اخبار راست
و خوشی جمعیتهای اشراف و علما در عقرب آمدن بارانها و توبه بدکاران و اعتدال هوا و
سکونت مسافران در قوس جمعیت قضاة و سادات و ائمه و بیع دواب و نیکی حال
عوام و گرمی هوا و طلب امور دینی در جدی ایمن شدن مسافران باشد و آمدن ایشان
و اعتدال هوا و اجتماع بزرگان بضرورت در دلو رفتن بارها و بودن جمعیتها مشایخ و
حکما و ساختن طلسمات و خواندن عزیمت در حوت منصب عوام و جمعیتهای خیر در علما
و قضاة و سادات و آمدن مسافران و بارندگی غره سیم در مقارنه قمر و مریخ در حمل هوا
گرم شود و خصومتها شود میان عوام و لشکریان و تشنیعها رود و فساد حیوانات بود
در ثور غلبه عوام بود بر لشکریان و در ماندن خاندان و تشنیع مسافران از ظلم دزدان در
جوزا اخبار دروغ بود و فتنه میان عوام و اهل فضل و ارباب قلم و تجار و رفتن بادهای بد
در سرطان غوغای بود و فساد برزگران و زحمت مسافران دریا و تجارها در اسد و [illegible]
رسولان و جاسوسان بود و گرمی هوا و فساد حیوانات و اندوه ملوک در سنبله اخبار
دروغ بود و ظلم بر اهل دیوان و تجار و زحمت بازاریان از لشکریان در میزان خطر
مسافران بود و ریخ(?) زنان و اهل طرب و جستن بادهای بد و تشنیع زنان و شوهران در عقرب
فساد مسافران بود و قتل و بند و خاستن غبارها و کدورت هوا در قوس گرمی هوا و
داغ دواب و خصومت میان اکابر و کردن کارهای آتشی و کاهلی عوام در دین در جدی
گرفتار شدن پیکان و جاسوسان و عوام و زحمت لشکریان و خصومتها در دلو جستن بادها و
بیماری مشایخ و بری(?) هوا و توقف مسافران در حوت فساد کشتیها و حیوانات آبی و مسافران
دریا و اندوه عوام و اشراف غره چهارم در اجتماع آفتاب در حمل تغیر هوا بود و اندوه ملوک

دلرا

و امراء و تشویش در عوام و غضب در زیردستان در ثور فساد نباتات و حیوانات و حرکت
مسافران و نهادن بناها و زحمت زنان مطربه و بستان بانان در جوزا دلیل کند بر بادها و
نوشتن فرمان و امثله و فساد اشجار و میوهها و تغیر هوا در سرطان بزرگی گران عوام و بارندگی
و تیرگی هوا و آمدن مسافران خاصه از دریا در اسد اجتماع ملوک و بزرگان بود و گفتن
اسرار و گرمی هوا و آمدن مسافران و قاصدان ملوک در سنبله حضور مسافران بود و آوردن
نامهها و نوشتن مثالها و بر کار شدن عوام در دیوانها و بازارها در میزان اندوه ملوک
و آمدن رسولان و رفتن بادها و بر آمدن نکاحها و بارندگی و غم در عقرب بارندگی بود
و سرما و در ماندن جاسوسان و مسافران و تاریکیها و فساد آبها و کشتیها در قوس اختلاف
هوا بود و مکروه بزرگان و فقها و بیع و شرای برده و حیوانات و کارهای آتشی در جدی
دلیل سرما بود و در ماندن جاسوسان و پیکان و فساد حیوانات و اندوه عوام در دلو
اندوه ملوک بود و اکابر و سروران و سرما و غم و جستن بادها و بدی حال مسافران و زحمت
مشایخ و حکما در حوت دلیل بارندگی بود و بزرگی عوام و رسیدن مسافران خاصه از دریا
غره پنجم در قران قمر با زهره در حمل بارندگی بود و بیع پیرایه و زنان زرینه و مهمانی و ز
و معاشرت در ثور قوت برزگان زادگان بود و خاتونان و اهل طرب و اجتماع زنان
و آمدن رسولان و مسافران و سرما در وقت در جوزا بادهای خوش جهد و نوشتن خطوط
چون مهرنامه و مانند آن و آمدن نامه و خیر و نیکی حال دبیران و ظریفان در سرطان
فراوانی جواهر آبی و نیکی مسافران و طرب عوام و بارندگی و نیکی حال کشتیها و سور و مهمانی
در اسد اعتدال هوا بود و بر آمدن نکاحها و طرب در ملوک و خوانیتن(?) و زدن پیرایه
و ساختن حیلها در سنبله نیکی حال مسافران و پیکان و جاسوسان و نکاحها و زور
و طرب در وزرا و اهل قلم و بیع برده و عطرها و جامها در میزان رونق اهل طرب بود
و بر آمدن نکاحها و فرحها در زنان و مجلسهای عشرت و رفتن بارهای خوش و دلجویی
مسافران در عقرب بارندگی بود و در ماندن مسافران و مکروه زنان و اهل طرب و خدم

در قوس طرب علما بود و میل عوام بزهد و بیع برده و دواب و رواجی درهم و فلوس در جدی
آمدن مسافران بود و رستن از جهت و خوف فساد جهان سرما در دلو بادها بود و نم و عفونت
در مشایخ و حکما و برآمدن نکاحها و بعضی طربها در حوت بارندگی بود و سیلها و جمعیت
خواهش و طرب در بزرگان و اشراف و ائمه و قضاة و فرح عوام ثمره هشتم در قران قمر با
عطارد در حمل بیع دواب بود و سلاح و کشتن هوا و بخارها و اخبار دروغها در ثور سرما بود
و بیع طعام و دستور عمارت و زرع و آمدن مسافران دریا در جوزا رونق پیران بود و
نقاشان و نوشتن خطوط و آمدن نامها و اخبار و جستن بادها و بیع برده در سرطان فرستادن
رسولان بود و حرکت کشتیها و مسافران دریا و نفع جواهر آبی و بارندگی و تاریکی در
وقت و دلخوشی عوام در اسد حرکت ملوک بزرگ و سلاطین و رسیدن قاصدان
پادشاه و اخبار ملکی و رفتن شکار و بیع جواهر کانی و طلب مال در سنبله حرکت
پیکان و جاسوسان و رونق دیوانها بود و بازارها و بیع غله و حیوانات و برده و
کتاب در میزان جستن بادها بود و بیع برده و نم و آمدن اخبار خوش و رونق حکما
و شعرا و اهل طرب و ندما در عقرب ابرها برآید و کدورت هوا و افتادن اراجیف
و فساد حال مسافران و درماندن جاسوسان در قوس بیع برده و حیوانات بود درکی
هوا در وقت و بخارها و خلاص محبوسان و مناظره در جدی فزونی مسافران بود
و پیکان و بیع ستوران و برده و اختلاف هوا و سرمای در وقت و بحث حکمت در دلو
بادهای مخالف بجهد و مردم عام خایف گردند از اخبار و نم و بحث علوم دقیق و طلب
طلسمات و نوشتن هیکلها در حوت حرکت کشتیها و مسافران دریا و تیرگی هوا و بارندگی
و رونق صیادان دریا و بعضی کارهای شرع و خلاص از حبس قاضی ثمره هفتم در بودن
قمر با عقده قمر مع راس دلیل بر نیکی احوال عالم و دل خوش شدن عوام و یافتن برکت
از ملوک و اکابر و اشراف و روائی کارها و بازرگانیها و اخبار خوش و رفتن بازارها و میل
عوام بخیرات و طاعات و اجابت دعاها قمر مع ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد

وبیمارها

و بیماریها در کودکان و زنان در معامله و گفت و گوی میان عوام و افتادن اراجیف
و فساد میوهها در وقت و خروج تهمت و فساد مسافران و پیکان و بد شدن احوال زنها
و جانوران و دردهای جسم و زدن دیو ثمره دوازدهم در اتصالات قمر با کواکب
شش گانه ثمره اول در اتصال قمر با زحل س و سه ربال دلیل بر دلخوشی میان زنان
و مردان و فرزندان و بد شدن هوا و نیکی اهل صحرا و مشایخ و مزارعان و سعادت
حال صیادان ع و له ربال دلیل افتادن خصومتها بود میان عوام و دیدن شدت
و رنج مسافران و مکروه میان پدران و فرزندان و تغیر هوا و سرما و بیماری خاصه در
کودکان و تفاوت نرخها ثمره دوم در اتصال قمر با مشتری س و سه ربا ب دلیل غیبت
عوام بود بخیرات و طاعات و نیکی احوال مسافران و امانت و عدل و ایمنی و فراخی
و برآمدن کارها و حاجتها بآسانی و پیشی بزرگان ع و له ربا ب دلیل مکروه خاطر
قضاة و سادات و ائمه و بودن از عوام الناس و ظهور دعوهای شرعی و افتادن
خصومتها و مناظره و مجادله و اندوه توانگران و اشراف و وزرا ثمره سیوم در اتصال
قمر با مریخ س و سه ربا ح حرارت بود در طباع و حرکت لشکرها و فرح در مردم و آتش و شکار
کردن و سواری و بکار داشتن انواع سلاح و خلاص محبوسان ع و له ربا ح دلیل مکر عوام بود
و ظلم لشکریان و خصومتهای رندان و عوام و قصد یکدیگر کردن و بیماری کودکان و وبای راه
و مقاتله و علاج جهاز داغ و شق ثمره چهارم در اتصال قمر با شمس س و سه ربا سه دلیل
بر عدل ملوک بود و با رغبت و عوام طلق و عنایت بندگان با خوردان و گرمی هوا
و دلخوشی میان پدران و فرزندان و زنان و شوهران و روائی کارها و برآمدن حاجتها
و شکستن سرما و رونق علما و خلفا ع و له ربا سه دلیل غضب ملوک بود و قهر و سیاست
نمودن و فاش شدن بدیهای مردم فرومایه و عوام و تغیر هوا و شکستن سرما و بودن تبها
ثمره پنجم در اتصال قمر با زهره س و سه ربا ه دلیل بر بسیاری فرح و طرب در مردم و سورها
و مهمانیها و برآمدن نکاحها و نیکی حال اهل طرب و زنان و خادمان و مسافران و عوام

واعتدال هوا ع و له ر باه خبرها از خطر بود و مکروه زنان و کشتن خیانت زنان و اعتدال
هوا غره ششم در اتصال قمر با عطارد سه وسهم بای دلیل تیزی بازار میوه و کاغذ و غلامان
و نوشتن نامهها و فرستادن رسولان و آمدن خبرهای خوش و راست رفتن علاجها و نجوم
و بسیاری برآمدن بهاها و فرح منصرفان و تجار و دبیران و اهل بازار ع و له ر باء دلیل
کسادی بازارها بود و اخبار دروغ و خیانت رسولان و بسیاری مجادله میان عوام
و اهل بازار و محاسبه و کیلان و منصرفان و پیدا شدن خیانتهای ایشان و تغیر هوا و نوشتن
خطها بدروغ اما اصلی دیگر آنست که چون امتزاج کواکب و دفع تدبیر و قابل تدبیر و
احوال اتصالات معلوم گشت وقتها که دو کوکب یا سه یا بیشتر با همدیگر جمع آیند ما
در یکنظر باشند آنرا امتزاج باید دادن چنانکه یاد کردیم در غره سیوم که بوجوه اول
منسوبست و سخن بر طبیعت از کوکب باید گفتن که قوی تر باشد و اینجا در شرایط پنجم گفته شده است
آنرا بجای آرند و مانع و معطی را بشناسند و نظرها بر رد و قبول واجب باید کرد و نگاه دارند
و از آن میان حکمی بیرون آرند و بدانند که جمیع اتصالات و مواضع کواکب و دلالات
هر یکی در وقت تحویل سال یا فصل اثری قوی تر کند خاصه که در اوتاد افتد و مدة آن اثر
سال یا فصل بر دارند و حکم طالع اجتماع و استقبال همین باشد که در سال و فصل است اما اصلی دیگر
آنست که قمر چون از اجتماع بیرون آید بهر کوکب که پیوندد که طبیعت آن گیرد تا باستقبال
رسد در احوال و مزاج آن کوکب گذرد و از تغیر هوا و احوال مردم و نرخها و این همه
بحسب نظرات کواکب بود و سعد و نحس و حکم بیرون آمدن از استقبال همین بود و در هر
اجتماع و استقبال این را نیز نگاه دارند شجره سیوم در احکام طالع تحویل سال
عالم و فصول احوال کلی و جزوی سال و فصول و عوارض که حادث شود و رخ در احوال اصناف
و کدورت هر یک مشتمل بر شش شعبه اول در احکام طالع یازده اثمار شعبه دوم در گرانی و ارزانی
و خرها ده اثمار شعبه سیوم در آثار احوال علوی چهارده اثمار شعبه چهارم در احوال مرض
و وبا دوازده اثمار شعبه پنجم در احکام انتهای طالع قران و برج قران پنج اثمار شعبه ششم

در احکام

در احکام طالع سال عالم یازده اثمار ثمره اول در مقدمه طریق استخراج درجه طالع سال عالم در
همه نوعها که استادان آورده اند و ما برج و درجه عمده چند نوع یاد کرده ایم اما هرگاه که طالع برجی
ثابت افتد حکم همه سال بران طالع کنند و اوضاع کواکب و دیگر دلایل او و اگر برج ذو جسدین
افتد حکم دو فصل بهار و تابستان از آن حکم کنند و بوقت تحویل سر میزان طالع استخراج کنند و حکم
دو فصل خزان و زمستان از آن طالع کنند و دلایل او را و اگر طالع برج منقلب افتد طالع
هر فصل دیگر استخراج باید کردن تا هر فصلی را علیحده طالع باشد و حکم هر فصلی از طالع او کنند و اگر طالع
سال برج ثابت یا ذو جسدین افتد حکم چهار فصل کنند مکرر آید و اگر حکم یازده روزی کنند
از طالع اجتماع و استقبال و اتصال او بکوکبی نظرهای مودت و عداوت چنانکه گفته شده است
ارشین و سایر اتصالات علوی را با آن فهم کنند و امتزاج دهند و همه طالعها را حکم بیک طریق بود
اما بوا شد که طالع را دو نسبت باشد یکی شهری که طالع با فق او بیرون آورده باشند احکام آن
شهر از آن طالع کنند و دوم آنکه بعوض منتصف عمارت طالع استخراج کنند و تقویمات
کواکب بر طول بود بران احکام نهند و این حکم عام باشد ثمره دوم در احکام کلیات عالم
بدانکه احکام شناختن احوال موجودات است باز تحریک اجرام علوی و متاثر شدن اجرام
سفلی بران تحریک جهة کون و فساد و بنای شناختن این احوال بر دلایل است پس واجب آن
کند که بهر جزوی او دلیل طلب دارند در قوت و ضعف او نیکو تامل کنند اگر دلایل بیشتر
بود امتزاج دهند چنانکه نمودیم و احوال هر یک از اصناف خلایق در صورت طالع از آن
برج بنگرند که بدان قوم منسوب باشد و صاحب و متولی او و آن کواکب که دلیل آن صنف باشد
چنانکه احوال پادشاه را از برج عاشر و صاحب و متولی او بنگرند و اگر طالع روزی بود آفتاب را
شریک او کنند و اگر شبی بود قمر را او مناسب سعادت و نحوست هر یک احکام نهند و احوال
وزرا و نزدیکان پادشاه و مال و لشکر او را از برج یازدهم بنگرند و صاحب و متولی او و مشتری
و عطارد و مریخ را شریک کنند و رای و تدبیر و اعتقاد و عدل او و از سهم الغیب و صاحب
و مستولی او بنگرند و احوال رعیت را از درجه طالع و صاحب و متولی او و از ماه بنگرند و احوال

و در احکام تحویل طالع سال عالم

مال و کسب و معاش را از برج دوم و صاحب او و مستولی برو و از سهم السعادة و صاحب مستولی برو
از مشتری و صاحب بنگرند و احوال نکاح و شرکت و خصومتها و تهمت و دعویها از خانهٔ هفتم
و صاحب و مستولی بروی و زهره و شمس و سهم التزویج و صاحب او بنگرند و احوال زنان و
فرح و طرب و اخبار و لباسها را از خانهٔ پنجم و صاحب و مستولی او و از سهم الاولاد و صاحب او
و زهره و عطارد در اشرکنا و کنند و احوال ارتفاعات و املاک و عمارت و زراعت و عواقب
کارها از خانهٔ چهارم و صاحب و مستولی بروی و از سهم هر چیزی که خواهند و صاحب او و زحل
و مشتری و احوال دواب و قرض و عداوتها از خانهٔ دوازدهم و صاحب و مستولی و سهم
هر یک و صاحب وی و زحل بنگرند و احوال بیماری و بندگان از خانهٔ ششم و صاحب او
و مستولی و زحل و عطارد و قمر و سهم هر یک بنگرند و احوال مرگ و اندوه و نکبت از خانهٔ
هشتم و دلایل او و مشتری و زحل بنگرند و سهم الخوف و صاحب وی و همچنین هر خانه را و دلایل
وی ضعف و قوت وی را بنگرند و نظرهای سعد و نحس و قبول و رد اعتبار میکنند پس هر
کدام خانه را که دلیل او قوی تر بود بقوتهای ذاتی و عرضی و هر بهدیگر ناظر باشند ظاهر از
او تا دحکم بر سعادت آن قوم کنند هر بدان دلایل منسوب اند و آنچه معلول آن باشد
از اجناس و اگر بر خلاف این بود حکم بر طرف ضد افتد و اگر آفتاب در وقت تحویل قوی
حال باشد و مشتری ناظر بود بمودت دلیل عدل پادشاه بود و امانت و انصاف و نیکی
احوال خراج و اگر بعداوت بود عدل و انصاف او نماید اما موجود نباشد و اگر زحل
ناظر بود بنظر مودت ظلم کند بر صورت عدل و اگر بنظر عداوت بود ظلم بود و جور
مریخ باشد چون طالع تسبی باشد و الی قران حکم او همین بود اما مکثر از شمس و اگر بر سهم الغیب
مستولی باشد رایهای پادشاه بصواب بود و نظر بر عدل و رحمت دارد و خیرات و اگر
نحسی مستولی افتد حکم بر ضد بود و اگر زحل نیکو حال بود و کثرت و زرع بسیار بود و اگر مشتری
خوشحال بود خوردنیها نیکو باشد و اگر مریخ بد حال بود بر عکس این باشد و قیاس کواکب دیگر همچنان باشد
با منسوب هر یک اما از این کواکب هر کدام روی بخانهٔ شرف خود دارد یا در شرف خود بود

آن

آن قوم را کار را بالا گیرد و اگر بخانه یا خطوط دیگر چنین اتفاق افتد سعادت مناسب آن رسد
اما اگر روی از خانهای نیکو بخانهای بد دارد یا در آن خانها بود دلیل افتادن باشد
از سعادت مناسب جایگاه النحس میان دو نیر زیان کم کنند نیکو متصل بود از دو باشد
و نیز میان دو نحس دلیل امور پنهانی بود مناسب برج اما انصراف و اتصال هر کوکبی را
از سعود و نحس حکم همین باشد و این جمله حالات را در وقت تحویل سال یا فصل اعتبار کنند اثر
آن عظیم تر باشد و مدت آن مدیدتر ثمرهٔ سیم در احکام ثوابت بدانکه هر کوکبی راجع
بود دلیل حیرت باشد و پشیمانی و در ماندن کارها و رایها و خطا و کم ثباتی در منسوبات او
اما اگر محترق بود دلیل بیماری باشد و موت و نکبت و اندوه در منسوبات او و زیان رفتن
ثمرهٔ چهارم اگر آفتاب در عاشر طالع سال یا فصل باشد قوت حال پادشاه بود و اگر در
خانهٔ نهم بود سفری کند پادشاه و اگر در خانهٔ چهارم بود ساکن باشد در مملکت خود و اگر در
خانهٔ ساقط بود از رعیت دور افتد و هر خانه را قیاس همین است و اگر طالع تسبی باشد حکم قمر
۱۲۹۶۲
همین باشد ثمرهٔ پنجم اگر صاحب طالع در طالع بود قوت حال مردم باشد و اگر در رابع بود و مقبول او
مردم در آن شهر با خوشی باشند و اگر نا مقبول بود بی رضا و اگر در هفتم بود مردم بگریزند
از ضمان و اگر در عاشر بود در طلب صحبت پادشاه و اکابر باشند و جستن جاه و دولت
و اگر در ششم بود خایف باشند و نکبتها بینند و اگر در هشتم بود بیماریها حادث شود
و قیاس خانهای دیگر همین باشد ثمرهٔ ششم اگر صاحب دوم در عاشر باشد یا در حادی عشر
مال و معاش مردم بسلطان باز گردد و اگر در خانهای سعدان بود یا سعود باشند بالطف
از رعیت خواهند و اگر در خانهای نحسان بود یا کواکب نحس باشد بعنف ستانند و مال
و معاش ایشان بزیان برند ثمرهٔ هفتم اگر صاحب نهم بصاحب طالع بود و بنظر مودت
مردم سفر کنند برضا و خوشی و اگر بنظر عداوت بود سفرهای ضروری افتد اما اگر صاحب
طالع بصاحب نهم بود بنظر مودت مردم مایل شوند بسفر و اگر بنظر عداوت بود بگریزند
اما اگر کوکب زحل بود از شدت و قحط و تنگی بگریزند و اگر مریخ بود از لشکرها هراسند و دزدی

و نحوس

ونا ایمنی بگریزند و اگر کوکب سعد ان بود سفرهای با راحت بود با خیر و نفع و مقامهای بر
روند خاصه که نظر سعد بود و اگر همچنین صاحب طالع بصاحب پنجم پیوندد مردم بطلب فرزند بوند
اگر نظر مودت بود فرزندان بسیار زایند و بزیند و اگر صاحب پنجم بصاحب طالع پیوندد همین حکم
بیند و اگر از اوتاد بود دلیل بسیاری تولد زنان حامله بود خاصه که کواکب نیکوحال باشند
و در برج بسیار فرزند و اگر بخلاف این بود حکم بضد نشینند و حکم طرب و کیافت و اخبار
همین باشد **ثمره هشتم** سلامتی صاحب هشتم دلیل سلامتی مردم باشد و اگر خانه نحس باشد یا نحس شده
بیمارها بر بود آید از مزاج کوکب نحس که نحس کننده پس اگر مشتری و عطارد و ماه در صورت طالع
نیکوحال باشند خاصه عطارد در اوتاد باشد خاصه در عاشر بیماران علاج پذیرند **ثمره
نهم** اگر صاحب ثامن محترق بود یا ناظر بنحسان افتاده باشد موتها باشد خاصه صاحب سادس
ناظر بود به نظر عداوت و صاحب طالع و قمر هر دو بدحال بوند هر کوکب که صاحب ثامن
بود یا منحوس یا محترق شود موت الطبیعت آن کوکب حادث شود و اگر آن کوکب زحل بود
مرگ از تنگی و قحط و ظلم باشد و بیماریهای مضر و دراز کشد و آنچه بزحل منسوبست و اگر مریخ
بود قتلها و بیماریهای خونی و طاعون و آنچه بمریخ منسوبست اما اگر برج ثامن خانه زهره بود
بیشتر مرگ زنان بود و حیوانات و اگر خانه عطارد بود مرگ کودکان بود و طبقات
عطارد و در قیاس دیگر حیثیت اما اگر برج حمل است بیماریها در سر و دماغ و اطراف او باشد
و در گوسفندان و اگر در ثور باشد بیماریها در گلو باشد و اطراف او در گاو و گاومیش و اگر جوزا
بود بیماریها در بغل باشد و دستها و باقی بروج و قیاس حیثیت **ثمره دهم** در صورت طالع هر
کوکب که بقوت ذاتی و عرضی آراسته بود حکم همه سال با فضل از طبیعت او کنند و اگر
مشتری کواکب نیکو بوند احوال عالم در این سال فصل انسال همه بر سعادت بود و امین و تن
درستی و فراخی و بسیاری کسب و مال و معاش و نیکی ارتفاعات و میوهها و داد و عدل و سازگاری
خلایق و توالد و تناسل و بودن فرزندان مقبل و افتادن سفرهای با خیر و اگر احوال کواکب
ضد این بود حکم بر عکس افتد **ثمره یازدهم** اثر اتصالات نیکو در اوقات امن و آرام عالم

عظیمه بود که از ان جهت که مقوی این دلایل شود پس در افزاید راحت و فراغت و دولت و ایمنی
پادشاه و خلایق و اثر اتصال بد در بن وقت خوف و تشویش را اثر قوی تر و ظاهرتر
بود که قصه را تمام گرداند چنانکه در پیش ذکر رفت **شعبه دوم در احوال گرانی** و ارزانی نرخها
ده اثمار **ثمره اول** در مقدمات بدانکه پیوسته گرانی از زحل بود و فراخی و ارزانی از مشتری
و اثر هر دو بوقت قران ظاهر بود **ثمره دوم** بنگرند بطالع اجتماع و استقبال مقدم در تحویل
سال فصل و بطالع و قمر اگر این سه دلیل سعود بوند و هر دو کواکب بجایگاه نیکوحال
افتاده باشند و زاید باشند در سیر و صاعد باشند در افلاک خود نرخها گران کند و اگر این
دلایل بکوکبی ناظر بوند که در وسط السماء باشد کار قوی تر باشد و اگر احوال دلایل بر خلاف
این باشد نرخها ارزان گردد **ثمره سیوم** در صورت طالع هر کوکب که بقوتها ذاتی
قوی تر بود منسوبات آن برج که کوکب در وی بود گران کند **ثمره چهارم** اگر کسوف
برج و اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع یا فصل در ثالث بود یا در تاسع و مقبول
باشد آنچه منسوب بدو بود ارزان گردد **ثمره پنجم** اگر مشتری را در طالع مقدم بر تحویل حظی
بود و صاحب طالع بمشتری ناظر باشد یا بزهره و صاحب ثانی نظر دارد بطالع یا
بصاحب طالع در آن سال فصل فراخی باشد خاصه که صاحب طالع سعد بود تا سعد شده
باشد اما اگر تنها بتجربت افتاده است که مشتری چون راجع شد طعام نایافت گشت
و چون مستقیم شد فراخی پدید آید خاصه در بروج ارضی **ثمره ششم** اگر قمر از اجتماع برون
آید یا از استقبال بزحل پیوندد و زحل صاعد بود در فلک تدویر و آن بعد از اجتماع
دلیل گرانی کند و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر مؤکدتر بود و آن چیز که گران شود از
منسوبات زحل بود و موضع او با عطارد و موضع او **ثمره هفتم** صاحب ثانی اگر در سیر
زیاده بود و صاعد در افلاک خود و در یکی از اوتاد و اخذ غذا را شاید گران شود **ثمره
هشتم** زحل چون در سنبله بود و او نهم یا دهم از طالع سال فصل بود گرانی خوردنیها
بود و اگر زحل در میزان باشد و قوی تر بود و مشتری طلب کند **ثمره نهم** اگر صاحب

طالع در وتدی بود و صاعد در افلاک و زاید در سیر و صعود حساب دلیل کند بر کرانی اما بوقت پدید آمدن کرانی را بدانند در سال اگر چنانکه کوکب دلیل در طالع بود اول سال کرانی کند یعنی در بهار و اگر در وسط السما بود در تابستان کرانی کند و اگر در سابع بود در خزان و اگر در رابع در زمستان و اگر در زایل الوتد بود اندک تفاوت کند ثمره دهم

موت دلیل که از صعود بود و زیاده در سیر و بودن در اوتاد دلیل طلب باشد همین سبب که چون زحل بمیزان رسد طلب معاش کنند از خوف قحط و کران شود همچنین اینجا صاعد است در فلک خارج مرکز و هر آینه وقتی کرانی بکمال رسد که زاید بود در سیر اما ضعف دلیل از هابط شدن باشد و نقصان در سیر و بودن او در زایل الوتد یا ساقط دلیل ارزانی و خواری بود بودن او در وبال و هبوط دلیل کم التفاتی مردم باشد سبب سیوم در آثار علوی

چهارده اثمار ثمره اول در مقدمه بدانکه دلیل بادها بروج بادی باشند و شمس و مشتری و عطارد دلیل باران و آبها بروج آبی اند و زهره و قمر و عطارد پس اگر بوقت تحویل این کواکب در آن برجها باشند در آن سال یا فصل بادها وزد و بسیار خاصه از جهت عرض کواکب و بارانها بارد و بیحساب خاصه که قمر زاید النور بود پس اگر مریخ با دلایل بادها باشد باد سخت باشد و با سرخیها بود و اگر زحل بود بادهای خراب کننده باشد و اگر زهره بود بادهای خوش وزد و معتدل و باشد که خشک باشد و بانم و حکم قمر همچنین و اگر زحل با دلیلهای باران بود باران آهسته آید و سرد شود و بجه با برف و با باران بود و اگر مشتری باشد بارانها رمانه بود و بزرگ و هوا معتدل بود و بادهای خوش جهد و اگر مریخ باشد بخارها خیزد و رعد و برق باشد و قوس قزح در برج بادی و آبی نقصان آبها بود و در تابستان سموم جها وزد و اگر عطارد دلیل باران باشد و برق و رعد ثمره دوم فتح الباب آنست که دو کوکب بهم نگرند که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر بود پس اگر فتح الباب از عطارد و مشتری بود بادها وزد خوش و نرم و اگر یکی در برج آبی بود باد و باران باشد و اگر در برج خاکی باشد باد و سرما بود و اگر در برج آتشی باشد ابرهای پریشان و باد گرم و تاریکی و گرمی هوا مناسب وقت اما اگر قمر از زهره منصرف

شها

در آثار علوی از عالم علوی

شود و بمریخ پیوندد تغیر هوا و سرما مناسب بروج و اگر یکی در برج آبی بود بارندگی باشد و در بروج بادی باد و چنانکه از پیش گفتیم و اگر زحل باشد در برج بادی باد سخت جهد و اگر در برج خاکی باشد سرما سخت تر باشد و اگر در برج آتشی باشد تاریکی بود و شکستن سرما در وقت و اگر در برج آبی بود بارندگی با سرما و باد در زمستان و برف و دمه و اگر آفتاب در برج آتشی بود کمی بارش و اگر در برج بادی بود و بادهای گرم وزد و اگر در برج آبی بود ابرها و بخارها بر آید و زود متلاشی شود و اگر برج خاکی بود سرما بشکند و در تابستان اعتدال شود اما اگر قمر در برج آبی بود سیلها بود و در برج خاکی سرما و خشک در وقت و در برج بادی باد و در برج آتشی تاریکی و این همه بحسب وقت و زمان بود و از آن هر چیزی از باد و باران و سرما و گرما اما بموسس قمر بر زحل و در برج آتشی دلیل کند بر تاریکی و در برج خاکی دلیل سرما بود و در برج بادی باد و در برج آبی باران بود و سردی اما اگر دلایل دیگر در این میان افتد در بدل او از بادت کند مناسب طبیعت خود اگر فتح الباب نزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک در تربیع قمر با شمس که آن امر کرها خوانند دلیل تغیر هوا بود و بارندگی بسیار خاصه که آن دو کوکب یکی صاحب اجتماع یا استقبال بود و طالع برج آبی یا بادی باشد اگر برج خاکی بود سرما سخت تر باشد و اگر آن دو کوکب راجع بود تغیر و بارندگی بغایت بود و اما عطارد چون در برجی بسیار ماند هر جا که بود ابرها انگیزد و علتها در هوا قمر در زیادتی آبها دلیلست چون زاید بود در سیر و نزدیک بود با اجتماع و استقبال و صاعد بود در فلک اوج خود و این از پس تربیع اول بود اما آفتاب با مقاطعه و از پس برج ثانی با اجتماع چون احوال قمر را نزدیک تحویل سال یا فصل اتفاق افتد و قمر میان طالع و وسط السما بود و یا برجی که مقابله اوست دلیل بسیاری آبها بود در آن سال یا فصل و اگر کواکب جمع شوند در برج آبی دلیل باران بسیار بود و آبهای فراوان بود خاصه در حوت بوقت و در برج بادی دلیل بادهای مخالف شوند چون زهره مغربی بود بوقت باران و در برج آبی دلیل باران بسیار ثمره سیوم صاحب طالع با فصل یا اجتماع یا استقبال چون از کوکب باران

بود و کوکب دیگر از بروج آبی بود و ناظر بوند دلیل بارانهای بسیار بود در وقت خاصه
طالع آبی بود پس اگر آن کوکب اگر قمر بود سیلها بود و بارانها سرد و اگر زهره بود ابرهای
سیاه بر آید و تاریکی بود و بارندگی باندازه بود و اگر عطارد باشد رعد و برق بسیار باشد
و تاریکی و بارندگی اندک بود و اگر زحل باشد باران ریزه و آهسته و اگر مشتری بود تغیر هوا
بود و بخارها و گرمی و بارندگی نرم بود **ثمره چهارم** عطارد چون از برجی به برجی نقل کند
هوا متغیر شود مناسب وقت و برج اگر سرما و گرما و باد و غم اما هر کوکبی را اثر ثابت
در وقت تحویل هر برجی و لیکن از عطارد ظاهرتر بود چون در وقت تحویل سال زهره و عطارد
و قمر در حوت باشند دلیل آبها و بارانها بسیار بود در ان بهار و در ان سال سردی هوا
ثمره پنجم بوستن قمر با زهره از خانهای عطارد ابرها و بارانها باشد و باد و اگر عطارد با زهره
بود یا ناظر تحت ترباشد **ثمره ششم** اتصال عطارد با زحل یا زهره دلیل سرما بود و بارندگی و د
و رعد و برق در ان احکام و غیر آن دلیل شکستن گرما و از تغیر و تاریکی خالی نباشد
ثمره هفتم اگر زهره بایشان مشرقی بود گرما بشکند و ابرها بر آید و بارندگی بود و اگر نزدیک
تحویل آفتاب بجدی و زهره مشرقی بود خاصه در غایت تشریق زمستان سرد بود و بارندگی
و دم و یخ بندان اگر در فصل بهار مشرقی بود زود سرد گردد و نهایت کند روزه بود
باحتراق که از نکمر کنند و نزدیک با آفتاب در سرطان مریخ در حوت تشریق بود کرما قوی
بود و علامات شهب افتد و اگر بوقت تحویل آفتاب بجدی در حوالی آفتاب بود مشرقی
با موبی اثر مارا اشکند **ثمره هشتم** زحل در بروج آبی دلیل خنکی سال بود و در بروج
آتشی در تابستان دلیل سموم باشد و در زمستان دلیل شکستن سرما باشد و در بروج
بادی حکم همین بود اما کمتر و در بروج خاکی دلیل شکستن حر ما بود بوقت سرما و خشکی و در
تابستان دلیل شکستن گرما بود **ثمره نهم** نظر آفتاب با مشتری یا مریخ دلیل گرما بود خاصه آن
برج آتشی یا بادی او شکستن سرما بود و نظر مریخ با مشتری یا قمر با این دو کوکب حکم همین دارد
ثمره دهم اگر بوقت تحویل سال فصل مشتری و زحل بجرم باهم بوند در برجی هوای بادها جهد

در برج

احکام زلازل

در برج خاکی سرما بود خشک در برج آبی سرما بود و بارندگی و در برج آتشی شکستن سرما
بود و کدورت هوا و گرفتگی و در تابستان گرمای باعتدال بود **ثمره ١١** زحل در رابع طالع
سال فصل یا اجتماع و استقبال دلیل بود بر خسف و زلازله خاصه اگر در برج خاکی بود و اگر
قمر با عطارد بود و یا هر دو بهم ناظر بوند بنظر نحس بحث تر بود احتراق زحل در برج خاکی و قران
نحسین و نظر هر دو همین حکم دارند **ثمره ١٢** مریخ در عاشر طالعها دلیل نمودن آتشها بود
در هوا خاصه که آن برج بادی باشد یا آتشی و منحوس شده باشد و اگر عطارد با قرانات بود یا
ناظر عداوت بحث تر باشد و ذو ذوابه پدید آید و ذو ذنب چون یکی ازین علامات پدید
آید و ذو دست چون یکی و جرم شمس سیاه بود یا برخی نماید از فتنه زود تر ظاهر شود و قوی تر
بود پس اگر ذو ذوابه از طرف مشرق پدید آید فتنه و تشویش از آن طرف بود زود تر در آن
جهة اثر عظیم کند و حکم جهت دیگر همین باشد اما گفته اند که ذو ذنب در جنوب ظاهر شود اثر
او دیر تر پدید آید از هر جهت که دم او بود آن جهت خراب کرده و لشکرهای بیگانه از آن
طرف در آیند و پادشاه و سروران و الکاران و لایتها را نکبت رسد و بقتل آیند و آبها در آن
بلاد نقصان کنند و قحط شود و هوا بد گردد و بیماریهای صعب پدید آید و وبا افتد و مرگ
مفاجات و دزدیها و خیانتها آشکارا گردد و حربها واقع شود چنانکه در پیش شرح دادیم
اما اثر او در ان اقلیم و ناحیت و بلد ظاهر تر بود که او برسمت او گذرد یا او را بینند و در
شهرها که منسوب بود بدان برج که او در وی طالع شده است یا مثلثات و اوتاد عاشر آن
شهرها و اثر او عظیم باید داشتن در فساد عالم اما آن بزرگ **ثمره** بطلمیوس اثر آن را
غیر مولانا نامی معظم حکایت میکند در آن کتاب که وقتی ذو ذوابه نمود در مصر و قرب
یکسال بداشت سلطان وقت بقتل رفت و رود نیل خشک شد و لشکرهای بیگانه در
آمدند و مبالغت فسادی میکند از وبا و قحط و وبا و خیانتها اما آنچه ما دیدیم آن بود
در بیست و هفتم رمضان سنه ٦٦ هجری ذو ذوابه پدید آمد و در مشرق از طالع اسد در
صبح آفتاب در اواسط اسد در شب کسوف بود تحت الارض قریب یازده اصبع و بزرگی

دو و دوا به مقدار سر آدمی بود و از وی دودی سر بالای بود و چنان می نمود که می سوزد و
دود از وی ببالا می رود و می بگسترد و مسکان پیشوند و او بر زمین بنشست و بلاد شرق و
ترکستان و ختن و کاشغر و خانه و ماوراء النهر و خراسان گذشت و بر جانب غرب فرو نشست و بود و از
طرف جنوب قبله غارب گشت بیست و دوم ذی الحجه و مده مکث او هشتاد و پنج شبانروز بود
و چون در اسد پدید گشته بود از اوان آن بوقتی در شرق خلافها پدید آمدند و حربهای قوی و
پادشاهان را نکبت رسید و هلاک شدن و قحط و وبا و بیماری پدید شد چنانکه گفتند که گیاه
در آن زمین نمی روید از خشکی و آنچه از پادشاهان انتقام زنده ماندند روی بترکستان
نهادند گریخته و دزدی و خیانت آشکار اشدند و راهها در بند آمد شفقت مادر از
فرزند برخاست و ناایمنی و دزدی و ظلم پیدا شدند و لشکرهای بیگانه آمد در ماوراء النهر
خرابی می کردند و ملوک و اکابر او بقتل آمدند و تقاتمران درویش شده اند و هر سال وبا و قحط
می بود و در خراسان اثر کرد که براق از جیحون گذشت و شهرها غارت کرد و قتل و اسیر
بیرون آورد و حربهای قوی رفت و شکسته و نومید باز گشت و بماوراء النهر رسید
و بعلت اکل و فالج باطل شد بعد از نه سال لشکر از خراسان درآمد و قتل عظیم کردند و باقی
خلایق را بطرف جیحون روان کردند و بعد از آن غارت بزرگ کردند سیزده کرت
اللهم احفظنا من هذه الشر آید غره سیزدهم تغیر هوا سبب قرب و بعد کواکب از آفتاب
چون از اجتماع بیرون آید تا بتربیع آفتاب رسد تری کند و از تربیع تا استقبال
گرمی کند و از آنجا تا بتربیع دیگر خشکی کند و از تربیع ثانی تا اجتماع سردی کند اما
قمر از اجتماع تا استقبال زاید النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور است و قول
دیگر آن است که قمر از تربیع اول زاید النور است تا بتربیع ثانی و از آنجا ناقص النور است
تا بتربیع اول چنانکه نور و ظلمت بوقت هر دو تربیع در جرم او مساویست چون از تربیع
اول بگذرد نور غالب شود بر ظلمت تا تربیع ثانی و از آنجا ظلمت غالب شود تا تربیع اول
تا سه کوکب علوی چون از احتراق بیرون آیند تا بمقام اول تری کنند و از آنجا تا بمقابله شمس گرمی

کنند

کنند و از آنجا تا بمقام اول تری کنند و چون راجع شوند باز تا احتراق در جهت گرمی کنند و از
احتراق تا باز مستقیم شوند خشکی کنند و از آنجا تا باحتراق سردی کنند اما اگر کوکبی دلیل
تری و دیگری دلیل خشکی کند حالهای مخالف در هوا پدید آید بحسب قوه و ضعف هر کوکبی و امتزاج
ایشان پس در آن وقت احتیاط باید کردن و احکام مناسب امتزاجات کوکب کردن و فرق
کردن قوت هر یک را از دیگری تا احکام صواب رود و نگاه باید داشت هوای ماحت را
چنانکه در دیباچه یاد کردیم و امتزاج کواکب را چنانکه گفته ایم و فصول سال را غره چهارم
در تغیر حال هوا در وجه طبیعی اگر هوا صافی باشد وقت طلوع و غروب و دایرها نماید گرد او اگر
لونی و رنگ او سرخی آتشی ماند و با شعاع او کشیده ماند دلیل بادها بود و اگر سیاه لون نماید یا
سبزی زند یا در پیش او سپیدی نماید یا گرد او دایره باشد و دلیل باران کی بود و سردی هوا
اما پیش اجتماع یا استقبال سه روز بنگرند که در موضع قمر همان صفتها که در شمس گفته شد در قمر طلب
دارند اگر موجود بود حکم همان است که در شمس گفته ایم و اگر گرد او دایره نماید این دایره
چنان نماید بنداری که حرکت میکند از او فزون تر باشد اما اگر کواکب ثابته از آنجا باشد
بزرگتر نماید دلیل بادها باشد و بارندگی و اگر آتشهای دراز بیند که آن را شهب خوانند دلیل
بادها بود از آن جهت که او بود و اگر هر جهتی بینند بادهای مضطرب جهد و بی ترتیب اما نمودن
قوس و قزح در غروب بوقتی که هوا صافی بود دلیل صفای هوا باشد و در شرق دلیل
سرما بود سبعه چهارم در احوال فتن و حرب دوازده اغار غره اول در دلایل حروب
از وجه کلیات دلیل فتنه و حرب مریخ و زحل و عطارد و اتصالات نحس میان این دلایل
و موضع مریخ و زحل و سهم حرب اما آفتاب دلیل پادشاهست و مشتری دلیل مدعی و خارجی
و زهره دلیل مصالح و قمر دلیل رسول پس اگر بوقت قران میان این دلایل نظرهای بد
افتاده باشد در مدت آن قران حربها و فتنها افتد پس اگر مشتری مستعلی بود بر مریخ در قران
مدعی و خارجی را وجه نباشد و اگر مریخ بوقت تحویل سال قران یا زمان قران در
خانهای مشتری بار مدعی و خارجی لشکر جمع آیند اما وقت پدید آمدن این احوال آنگاه بود که

انتهاء طالع سال قران با انتهاء برج قران یکی از دو خانه مشتری رسد پس اگر مریخ در برجهای
انتهاء یا طالع سال بود رعیت و عوام یار مدعی و خارجی باشند و اگر مریخ بمشتری ناظر بود
قوت بیشتر کند و اگر مشتری در عاشر طالع سال بود خارجی بتخت ملک رسد و اگر در دیگر
خانها بود قوت نیابد و اگر خانه نهم بود بگریزد و اگر در چهارم بود دران بلد و ناحیت باشد
و اگر در دوازدهم بود در ماند و بگریزد و اگر در هشتم بود باطل گردد اما اگر مریخ در هبوط
بود مشتری اتصال کند بزحل و عطارد در حال بود و زهره ساقط فتنها در عالم پیدا گردد
و حرب و قتل افتد اما اگر مشتری ضعیف بود بار در وقت قران و مستعلی زحل افتاده
مدعی نباشد و خروج بدکاران و فرومایگان بود و زود باطل شوند اما اگر مریخ در خانهای
زحل بود بار بوقت قران مدعی و خارجی را زود باطل کنند مگر در جدی که اندک قوت
دارد اما اگر در وقت خروج مدعی اگر زهره نیکو حال باشد صلح رود اگر دران وقت نظر
علویین باشد بود سیم دلیل صلح و خیر بود و اگر زهره و قمر نیکو حال باشند رسول فایده دهد
الا نه هر اگر بدحال بود سبب فساد شود **غره دوم** در دلایل جزویات تربیع و مقابله
مریخ و زحل در وقت تحویل سال یا فصل دلیل حرب باشد دران سال یا فصل و از تربیع
کمتر باشد و این احوال وقتی پدید آید که تسییر مریخ بزحل رسد یا بشعاع تربیع یا مقابله او تا
از اوتاد طالع هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه مثل حرکت وسط افتاب بر توالی
و بدتر آن بود که بعد میان مریخ و زحل همان قدر بود که میان و تد و نحسی یا شعاع نحسی بر توالی
پس اگر چنان باشد و بدان مدت که تسییر مریخ بزحل رسد تسییر ان وتد بر جرم ان نحس رسیده
باشد یا شعاع نحس پس فساد در این وقت ظاهر تر شود و از اثر قران نحسین زود تر
شود و دیر تر بدارد و خاصه در اول فصل تابستان بود خوف طغیان و غارت میان بود **غره**
سیم مریخ تحت الشعاع در ابتدا سال یا فصلی فتنها با حرب انگیزد و پنهان رود و قتلها
در نهان و اگر و تدی بود و آن و تد برج منقلب باشد تحت الشعاع باشد خاصه را رونده بود مریخ شعاع
و تدر آنگاه بود را اتفاق افتد در انتهاء برج قران **غره چهارم** اگر مریخ در تربیع افتاب بود

بوقت

بوقت تحویل سال یا فصل قومی با پادشاهی خلاف کنند و عداوت اندیشند و اگر مقابله
افتاب بود دشمنی و مخالفت اشکارا بود و حربها و قتلها افتد خاصه که مریخ در برج
منقلب باشد و هر آینه مریخ در ین وقت راجع شود پس اگر مقابله افتاب از حمل بود مریخ
در میزان بود مخالفان بدی کنند و خرابی جایها بود و خوف باشد و پشیمان شوند و
بگریزند با مراجعت کنند در وقت استقامت مریخ اما اگر مریخ سالخداه بود و انتهاء
برج قران یا خداوند طالع سال بود دشمنان را ظفر کنند بر پادشاه خاصه را در موضع
بد بود و دیگر گردانند و حربها انگیزد پس اگر مریخ و افتاب از برج اتشی نگردد دشمنان
پادشاه از قبل مشرق بیرون آیند و سه جهت دیگر اهمین است حکم و اگر مریخ در تربیع
خداوند خانه افتاب بود قیاس چنین دانند و مریخ را از خانهای عرب سبح خانه
بهتر از جوزا باشد و چون از وبال بیرون آید و در وی گذرد روی بهبوط می دارد
و هیچ خانه از خانهای عرب بهتر از قوس نیست که از خانه بیرون می آید روی بشرف
دارد فی الجمله آنست که ضعف مریخ در ابتدای سال و فصل از زحل دلیل فتنها و شورش
و قتل بود **غره پنجم** چون مریخ بوقت تحویل سال یا فصل بسهم السعاده یا بسهم الغیب نگرد
عداوت دلیل دزدیها و خیانتها بود و کشتن و راه زدن و فتنه و حرب و اگر نسل بجای
مریخ و با افتد تنگی و خواست و ظلم **غره ششم** در ابتدا سال یا فصل بنگرید و در برج انتهاء
طالع ولادت پادشاه و انتهاء عاشر و انتهاء طالع جلوس او هر کدام از اینها
که موجود بود و مریخ در وتدی باشد و در طالع خاصه در عاشر دلیل فتنه و اضطراب
احوال پادشاه بود و بدتر ان باشد که وتد موافق طالع سال افتاده باشد **غره هفتم**
اگر مریخ بوقت حرب در ربع شرقی بود از طالع پادشاه ظفر او را باشد و اگر در برجهای
شرقی بود ظفر شرقی را بود و سه جهت دیگر را حکم همان است و اگر چند مریخ ضعیف بود
او را پس نیست دارد و این قول ابومعشر است اما ابونصر مظفری که از اصحاب احکام است
میگوید مریخ از ده درجه ثور تا ده درجه اسد مشرقی بود و از انجا تا ده درجه عقرب

جنوبی بود و از انجا تا ده درجه دلو مغربی بود و از انجا تا ده درجه ثور شمالی بود پس مریخ در
هر ربعی که بود از این ارباع ظفر لشکران طرف را باشد و این قول را از اسرار مریخ شمرده‌اند
و ابو المحامد غزنوی در کفایت آورده است **غره هشتم** اگر وقت آنکه مریخ دلیل
فتنه و حرب خواهد گشت در اول سال فصل سعدی بوی نگرد خاصه بنظر مودت فتنها هم بقوت
بود اما بفعل نیاید اگر بفعل آید بالا نگیرد و اگر آن سعد مقبول و قوت دارد مانع از طبیعت
آن سعد و موضع او بود و اگر مریخ در خانه سعدی بود چون آن سعد راجع گردد مفسدان از
فساد باز مانند و اما ظاهر شود بدی ایشان و اگر مستقیم مانند ظاهر نشود و اگر بود بجای
نرسد **غره نهم** در استخراج سهم بدانکه دو سهم است که دلیل حرب اند یکی را بروز و شب
از درجه آفتاب گیرند تا درجه هفتم و از طالع بیفکنند پس اگر و دوم را بروز و شب از درجه
مریخ گیرند تا قمر و از موضع شمس بیفکنند پس اگر مریخ با یکی از این دو سهم بود یا بنگرد بنظر
عداوت فتنه و حرب ظاهر شود خاصه که در وتد بود و اگر و تد برج آتشی باشد **غره دهم**
اتصالی شمس با مریخ از حظوظ سعدان نصرت پادشاه را باشد و لشکر و نظر عطارد با مشتری
بمودت دلیل بسیار شدن خزانه پادشاه باشد و راستی مستوفیان **غره یازدهم** قوت زائی
مستولی بر سهم السعادة و سهم الغیب دلیل راستی و درستی ملوک و سلاطین و خلایق باشد
و قمر با رأس در وسط السما زیادتی دولت و ملک پادشاه بود خاصه که قمر مقبول باشد
و فرزندان این سال مقبول زایند و با دولت آفتاب در وسط السما دلیل ظفر ملوک
بود بر اعدا خاصه در نظر مشتری باشد **غره دوازدهم** قمر چون از اجتماع یا اتصال مقدم
باز گردد اگر بسعدی پیوندد دلیل خیر و سعادت و تن درستی خلایق باشد که نظر مودت بود
و مقبول و اگر بنحسی پیوندد حکم بر ضد این باشد در آن سال یا فصل اما این عمل در هر اجتماع
یا استقبال نگاه دارند حکم هر پانزده روزی از طبیعت آن کوکب کنند و سعادت و نحوست
نظر قمر با او چنانکه مذکور است در پیش اما بوستن قمر با عطارد و دقتی که از آفتاب منصرف
شود بار نظر شود دلیل راجیف باشد و اخبار و کذب و بازار خاصه در نظر عطارد نحس باشد

واگر

و اگر از نحس منصرف شود بعطارد پیوندد دلیل شدت بود در خلایق و تفاوت نرخها خاصه
که نظر نحس بود و اما اگر آن سعدی منصرف شود و بعطارد پیوندد دلیل اخبار خوش بود
و تیزی بازارها و فرح عوام و ارزانی نرخها و خوشی خلایق **شعبه پنجم** در احکام انتها
طالع قران و برج قران پنج اغاز **غره اول** در دلایل کلی دلایل قران اصل است و دلایل کل
فرع از و دلایل فصل فرع سال و دلایل اجتماعات و استقبالات فرع فصول و معظم
ترین دلایل در احکام سال عالم انتها برج قران است و صاحب او و سالخداه است و صاحب
الدور را از آنجهت بر طالع قران و برج قران و دلایل دیگر هر چه وعده کرده باشند در وقت
قران آنچه از قوت بفعل آید و هنگام موجود شدن آن مواعید آنکه انتها برج قران
یا طالع قران بموضع آن جز رسد و دلایل دیگر همچنین پس واجب آن کند هر سال نگاه
کنند در انتهاات و سالخداه بعد از و بصاحب دور از کوکب هشتگانه و احکام کلیات
سال از این دلایل کنند و از این قران اصل میخواهم که حکم بیست سال از وی باشد چون این مقدم
معلوم گشت در اول سال برج انتها معلوم کنند از برج قران که بر دی استعمادی شمس است
و سالخداه و صاحب الدور دلیل بر قوت پادشاه بود و اکابر و خداوندان دولت مضاعف
گردد و سعادت پادشاه و عالمیان خاصه اگر سعدان ناظر باشند و سالخداه و برج
انتها با صاحب دور خاصه اگر مستعلی مشتری بوده باشند یا مستولی با صاحب دور یا انتها
برج قران رسیده بود اما اگر زحل مستعلی بود بر مشتری در این وقت مریخ بود و نگرد هم
فسادها ظاهر شود از محاربه و مقاتله خاصه اگر نظر عداوت بود و تنگی پدید آید و انده
خلایق و شدت پادشاه اما اگر در وقت قران قوی بوده باشد و در این سال ضعیف بود
و نقصان حال صاحب دولتان بود و آنچه منسوب بود بد گردد اما اگر در قران در وقت
ضعیف بوده باشد و در این وقت قوی بود احوال پادشاه و خداوندان جاه بالا گیرد و قرار
بود خاصه اگر انتها با زحل رسیده بود و اگر سعدان ناظر بوند کار قوی تر بود اما اگر دلایل
در قران وسطی نگاه دارند حکمش همین طریق بود اما آن قوی تر باشد قیاس دو قران دیگر

اما اگر آن سالخداه کوکب مستعلی اتفاق
افتد با همی ابر جزو قرانی بالها ج
دور هم

صاحب ادوار

همین است ثمره دوم در دلایل جزئیات چون انتهاء طالع قران یا برج قران بدوم رسد
صاحب دور آن کواکب بود که فلک او تحت صاحب طالع قران و برج قران بود
سال سیم آن کوکب که فلک او تحت آن دیگر باشد قیاس همین است تا سال هشتم صاحب
دور باز کوکب اول شود پس اگر برج انتها دوم برج قران باشد و او مسعود بود و سالخداه
قوی و صاحب دور سعد دلیل فراخی باشد دران سال و بسیاری زرع و تیزی بازارها
و روای معاملتها و معاودت مردم با همدیگر و اگر این سه دلیل بدحال بوند حکم برعکس
بود چون انتها بخانه سیم رسد و سالخداه قوی حال بود و صاحب دور سعد دلیل سازکاری
مردم باشد با خویش و پیوند و بسیاری حرکتها و طلب علم و طاعات و نیکی انتقال
و بازگشتنها با نفع و اگر دلایل بدحال باشند حکم برعکس این و انتقالات اقتضای اختیار
اما چون انتها بخانه چهارم رسد و سالخداه و صاحب دور سعد یا مسعود بوند دلیل آبادانی انتها
بود و نیکی ضیاع و عقار و بسیاری کشت و زرع و قوت کار و بسیاری ارتفاعات
و عواقب کار محمود بود و آسودگی خلایق در اوطان و اگر دلایل بدحال بوند
مردم جایها خراب کنند نا امید آبادانی و خرابیها پدید آید و حال ارتفاعات و
کشت و زرع بد بود قیاس در دوازده برج همین است و سالخداه واجب.
ادوار چون منسوبات بروج معلوم شده است و از آن‌جا طالعها احکام مناسب
آن برج نهند که انتها بدو رسیده بود چنانکه مثالش تا برج چهارم نموده ام
بار سال سیزدهم انتها برج اصل رسد اما در نوبت انتها سیم برجها و کواکب این
اصل نگاه دارند اگر این برج انتها در وقت قران قوی بوده است یا ضعیف
و صاحبان و سهمان و درین سال چگونه است ضعافت یا خلاف آن پس اگر در
وقت قران برجی مسعود بوده باشد چون نوبت بدو رسد آن سعادت ظاهر شود و اگر
منحوس بوده باشد همان نحوست حقه ظاهر کند مناسب طبیعت حقه اما اگر مسعود
بوده باشد و درین وقت نحس بود فساد افتد در منسوبات او از مردم و اجناس او و اگر

سعد بود

سعد بوده باشد درین وقت نیز سعد بود عزت مدلولات او بکمال رسد اما اگر برجی منحوس بوده باشد
و درین وقت نیز نحس بود احوال منسوبات او بدتر بود و اگر درین وقت سعد بود کار منسوبات
او بهتر شود و قوت گیرد مناسب طبیعت او و حکم کواکب سالخداه و صاحب دور همچنین است اما
هر سال که برج انتها مسعود بود و سالخداه دلیل صلاحت احوال خلایق بود و ایمنی و فراخی و تیزی
بازارها و روانی بازارگانیها اما اگر در برج انتها کوکبی بود نحس فساد در حال منسوبات او بود از
طبیعت آن کوکب از مردم و اجناس و احوال هوا همچنین و اگر کوکب سعد بود عزت مدلولات
آن برج بود و آن کوکب و نیکی حال خلایق و هوا و نظرها سعد و نحس کواکب را در برج انتها
بوقت قران افتاده بود نیکو اعتبار کنند درین وقت و درین وقت اگر چه دران برج کوکبی
نبوده باشد که شعاعات را اثری عظیم است ثمره سیم اگر برج انتها طالع قران یا برج قران
موافقت کند یا طالع پادشاه یا با انتهاء طالع یا عاشر او یا با انتهاء طالع جلوس او یا با طالع
تحویل او دلیل قوت حال پادشاه بود و افزونی ممالک و قوانین و اگر دلایل سعد بوند بوجه احسن
و نظر بعدل کند و انصاف و اگر نحس بوند جور و ظلم کنند و مکروهات رسد بمردم ثمره چهارم
اگر درجه قران یا طالع قران یا برجی که در روی بوقت قران سعدی بوده باشد خسوفی کلی یا
کسوفی اتفاق افتد درین وقت یا آن موضع طالع کسوفات افتد یا دران جایها قران نحسین
شود یا از دو نحس یکی بذنب رسد بدی احوال پادشاه بود و خداوندان دولت و خوف و
مکروهات خلایق و اگر این احوال را او قران واقع شود پادشاه را نکبت رسد و [illegible]
اکابر بود و تغیر احوال صاحب دولتان و توانگران باشد ثمره پنجم در هر برجی که سعدی بوده باشد
در وقت قران یا نظر سعدی چون نوبت انتها بدان برج رسد سعادت پدید آید از جهت آن
سعد و اگر نحسی بوده باشد سعادت رسد از جهت آن نحس و حکم احوال پادشاه از آن برج همین بود
اما در برجی که یکی از دو نیر بوده باشد بوقت قران خاصه نیر اعظم چون انتها بدان برج رسد
زیادتی قوت حال پادشاه بود و نزدیکان پادشاه و معارف عهد و بزرگان و خواجگان خاصه
که آن برج موافق او تا طالع پادشاه بود و حکم سهم السعادة همچنین است و اگر سهم الغیب بود تدبیرها

کند در کار ممالک و سعادت او دلیل راهها نیک باشد و نحوست او دلیل راهها بد بود والله اعلم

باب بیست و ششم در احکام خسوف و کسوف و غیبت آثار **غره اول** در دلایل کلی کسوف را اثری عظیم است
در احوال عالم خاصه آن اگر در وسط السما بود بذات خود مضرت رساند بملوک و سلاطین
و اکابر و حاکمان و مقربان ملوک و توانگران و جواهر و نقود و منسوبات برج کسوف و طالع او
و خسوف بذات خود مضرت رساند بخلق [illegible] و نواب و خاتونان و خادمان و زنان حامله
حامله و بچگان و مسافران و نبات و آبها و منسوبات برج خسوف و طالع و کمیت مضرت کسوفات
بقدر کمیت کسوفات بود مثلا اگر کسوف یا خسوف کلی باشد اثر او عظیم بود و اگر کمتر بود اثر او کمتر
باشد و در آفاق چندان موثر نبود اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر طالع کسوف و خسوف و
برج او و پس او مدبر باشد باحوال کسوفات پس وقت باشد که مدبر یک کوکب بود یا بیشتر حکم بود تر
قوی تر شناسند و دیگر در مزاج شریک افکنند اما اگر کواکب متناسبه وقت باشند اگر کوکبی مدبر باشد
بود فعل او ظاهرتر باشد و اگر دو کوکب علوی از سفلی قوی تر بود و کیفیت مضرت
بر صفت مدبر باشد اما کوکب نابه شاید که مدبر بود اگر کسوف یا خسوف در درجه طلوع او
اتفاق افتد یا در درجه ... او اما اگر مدبر زحل بود مضرت از ظلم باشد و تنگی و هراس و فساد ...
از مردم زحلی و زحلیان مستولی شوند و از ایشان مشقت و رنج رسد اما اگر مدبر مشتری بود مضرت
او از امر معروف بود و نهی منکر و راندن حدود و قصاص و طلب حقوق شرعی و ارزانی چیزها
خاصه اطعمه و اشربه ... و زور و ارزان گردد و طبقات مشتری مستولی گردند اما اگر
این هر دو کوکب علوی مستولی باشند ظلمی پدید آید در صورت عدل و خوبی پدید آید در صورت
امن و قحطی در مزاج رخصت و قیاس کواکب دیگر همین است اما اگر هیچ کوکب مستولی نباشند
مضرت از مزاج آن برج بود و از ذات کسوف یا خسوف و امکان دارد که چون کسوف
کلی یا بیشتر او منکسف گردد در برجی آتشی از ذوات الاذناب چیزی ظاهر شود و مضرت
آن کسوف با فراط گردد و فسادها افتد و حرب و مقاتله شود و پادشاهان را نکبت رسد و تبدیل
احوال دولتها چنانکه در مقدمه گفته شد خاصه اگر شمس در حال بود یا تحویل ... خاصه در ... قران ... آنکه

دولتی

و دولتی یا دولتی که جهان مستعد فساد شده باشد **غره دوم** اگر کسوفی یا خسوفی بر ده درجه طالع تحویل اتفاق
افتد زیانی رسد بتن و جان آن شخص و بیم نقصان بصر بود و رفتن چشم خاصه اگر در عقده ذنب
باشد و اگر بر مرکز عاشر افتد بدی احوال عمل و دولت بود و الم از پادشاه و اکابر و اگر در بیت المال
افتد فسادهای مال بود و معاش و خوردن چیزهای مضر و حکم بیوت دیگر همین است و اگر کسوف
یا خسوف در موضع نیرین یا سهم السعاده اتفاق افتد مولود را خوف بیماری بود و علتها و هلاک و فساد
از خارجی و داخلی و اگر در موضع سهم الغیب افتد فساد قوتهای باطنی بود و در نفس عقل و عقول و نقصان
رای و تدبیر **غره سیوم** فاعل مضرت در کسوفات برج او بود و طالع او در موضع مدبر بر درد
پس اگر مدبر در برجهای بادی بود مضرت او در مردم و در هوا و حیوانات و انواع طیور و رفتن
بادها زیانکار و بودن غمها و اگر در برجهای خاکی بود مضرت در حیوانات سم شکافته بود و
نباتات و عمارتها و خوردنیها و بیم زلزله و خسف و برهادی راهها و اگر در برجهای آبی بود مضرت
در آبهای باشد و مسافران دریا و حیوانات آبی و جواهر آبی و بارندگی بسیار چنانکه خرابیها کند
و اگر در برجهای آتشی بود مضرت در معادن پدید آید و جواهر و فساد زر و سیم و بودن گرما و گشتن
سرباد وقت هر یک و فساد در سباع و گوسفند و بز و اسب و چهارپایان و دواب بارکش
و مردم شریف پس اگر مدبر زحل بود ضعف و شکوفها و گنجها بدیها رسد از انواع گلها و
میوها و اگر در میزان بود فساد میوها و تیر ماهی بود و تغیر هوا و اگر در برج انقلاب افتد قوالی
جابها بود و تغیر عادتها و مضرتها از سرما و گرما **غره چهارم** اگر مدبر زحل باشد فساد از انواع بیماریها
بود از زحل منسوبست و بوی آید در هوا و درستی و سرما و ابرها و میغها و بیم وبا و قحط بود و
مضرت در حیوانات بزرگ و بارکش و فساد حال نتایج و دهاقین و خاندانهای قدیم و فقرا و گوشه
نشینان و اگر مشتری مدبر بود مردم را برانگیزد و بطلب مال و معاش و دوست و جاه و فراخی پدید
آید و نتاج حیوانات بسیار بود و هوا باعتدال گذرد و غمها باشد و بادهای خوش جهد و اگر مریخ
مدبر بود فسادها پدید آید از خشکی هوا و افتادن خصومتها و قتلها و بیماریها که بمریخ منسوبست چون
تبهای دایم و بر آوردن خون و اسقاط حمل و آنچه یاد کرده ام و بودن دزدیها و خیانتها و حدوث سموم

بود در وقت و نقصان بارندگی و غنودن آتشها و هوا و فساد حال انجار و تغیر حال لشکرها و بعضی رها
در گوسفند و اسب و بز و گاو و شکستن سرما در هنگام او و بودن اراجیف و اگر زهره مدبر
بود فعل او مناسب فعل مشتری باشد و در مردم ظاهر شود طلب تزویج و طرب و معاشرت و کم دستی
مردم و دوری مضرت نباشد مگر تسلیط شدن زنان و ناسازکاری کردن و ارزانی برده و
ملبوسات و خوردنیها و اگر عطارد مدبر بود مزاج آن کوکب و آن برج که در او بود و پیوسته باشد
با مزاج موضع خود ظاهر شود از فعل آن کوکب و آن برج و تغیر حال هوا باشد و بارانهای
مضطرب و گرد باد و مردم تیز خاطر و حیلتها سازند و اراجیف بسیار افتد و قحطها و دغاها
و نامها و حرزها بسیار نویسند و خیانتها کنند اما حکم کلی آنست که چون مدبر کسوف و خسوف
سعد بود موضع خود را اسعد گرداند و تاثیر او بخیر مایل بود و اگر نحس باشد موضع خود را انحس گرداند و
تاثیرش بشر مایل باشد و اگر مدبران بنظر سعدان مسعود بوند فساد و مضرت کمتر باشد و اگر بنظر
نحسان منحوس باشند تاثیر ایشان در شر زیادت گرداند از طبیعت خود ثمره پنجم در تاثیر مکان اثر
کسوف و خسوف و آن شهرها بیش بود که منسوب باشند ببرج کسوف و خسوف و طالع آن دو
و مثلثات هر یک را نموده ایم در مقدمه پس بنگرند در برج کسوف و خسوف و طالع هر یک تا از
کدام مثلثه است و آن مثلثه دلیل کدام ربع است از ارباع عالم و بدانند که تاثیرات
دران ربع بیشتر باشد و بلاد او دیار کنند با او آن شهرها که ببرج کسوف و خسوف و طالع
هر یک منسوبات بود ثمره ششم در مدت تاثیر کسوف و خسوف مدت تاثیر کسوف از ساعات
تمام هر یک معلوم شود یعنی از ساعات ابتدا تا انتها و پس هر ساعتی را در کسوف شمس یک سال
حساب کنند و هر دقیقه را شش روز و در خسوف قمر هر ساعتی ماهی حساب کنند و هر دو دقیقه را
روزی مثلا اگر ساعات تمام کسوف یکساعت بود و دو دقیقه مدت تاثیر او یک سال بود و
دوازده روز و در خسوف قمر یک ماه بود و یک روز ثمره هفتم در معظم تاثیرات این تاثیر ابتدا
وقتی است که اثر او در آن وقت قوی تر است و اگر او [illegible] در دانستن آنست که ساعات
زمانی که میان موضع کسوف و طالع کسوف است استخراج کنند بدان طریق که بنگرند درجات

مطلعی میان موضع کسوف و طالع کسوف چند و بر ساعات معوجه کنند چنانکه در زیج گفته
آمد و بنگرند که از دوازده چه نسبت دارد بهر نسبت که این ساعات معوج را بود بر دوازده
همان نسبت وقت معظم تاثیر را با ساعات تمام کسوف مثلا اگر ساعات زمانی ٣ ساعت باشد
نسبت او از دوازده ربع بود پس معظم تاثیر کسوف بعد از گذشتن ربعی بود از تمام ساعات
کسوف یا خسوف شده باشد والله اعلم شعبه چهارم در احکام طالعها مولود بدلایل کلیات
و جزویات و مفردات و مرکبات و عام و خاص در سعادت و شقاوت خارجی و داخلی
دوازده خانه در شانزده شعبات شعبه اول در کیفیت احوال موالید پنج اثمار شعبه دوم
در اخلاق مولود و شش اثمار شعبه سیوم در صورت و مزاج مولود سه اثمار شعبه ٤ در احوال
حواس و قوتهای نفسانی یازده اثمار شعبه ٥ در احوال عمر مولود هفت اثمار شعبه ٦ در احکام
طالع شانزده اثمار شعبه هفتم در احکام خانه دوم شش اثمار شعبه هشتم در احکام خانه سیوم
چهار اثمار شعبه ٩ در احکام خانه چهارم پنج اثمار شعبه ١٠ در احکام خانه پنجم هفت اثمار
شعبه ١١ در احکام خانه ششم پنج اثمار شعبه ١٢ در احکام خانه هفتم شانزده اثمار
شعبه ١٣ در احکام خانه هشتم سیزده اثمار شعبه ١٤ در احکام خانه نهم یازده
اثمار شعبه ١٥ در احکام خانه دهم هشت اثمار شعبه ١٦ در احکام خانه یازدهم
پنج اثمار شعبه شانزدهم در احکام خانه دوازدهم یازده اثمار شعبه اول در کیفیت
احکام موالید پنج اثمار ثمره اول در مقدمه این شعبه طالع مولود عبارت از آن برج است
که بر افق مشرق بود بزمان ولادت در آن وقت که بچه از مادر جدا شود و دانستن درجه
آن برج را با آلت حاجت باشد و هیچ آلتی بهتر از اصطرلاب نیست اما اگر ولادت بروز
بود ارتفاع شمس گیرند و اگر بشب ارتفاع کوکبی از انجم بر اصطرلاب رسم کرده باشند
اما بعد از اصطرلاب آلات دیگر هست که بدان ارتفاع گیرند و ساعات معلوم کنند
از روز یا شب و از آنجا طالع استخراج کنند و این همه علما در زیج شرح داده اند اما اگر منجم
حاضر نبود و آلتی نبود باشد و آن زمان فوت شود و در یافتن آن ممکن نبود پس استادان

این صنعت طریقها آورده اند وانها را نموداران خوانند تا بدان علمها درجه طالع محقق
شود بوقتی که منجم را خبر داده بودند از زمان ولادت پس منجم آن زمان را چنین کند و بگوید
که از روز یا شب چند ساعت گذشته بود و از ان ساعت درجه طالع و اوتاد ثبت کنند
و بر نموداری عرضه دارند اگر موافق افتد با طالع تخمین بران طالع اعتماد نماید و الا بدان نمودار
که خواهند طالع درست کنند و باید که تفاوت جز و بیش از نیم ساعت و یا کم از نیم ساعت
نبود و جز این اصلاح دشوار پذیرد اما در طالع تخمین عمل نمودار است چوان میزانی
و معیار است و نمودارات بسیار است انچه بردی اعتماد است نمودار مسقط النطفه است
که منسوب بهرمس حکیم و در بیشتر روایات این هرمس ادریس پیغمبر است ع پس قول او
آنست که موضع قمر در وقت مسقط نطفه طالع مولود گردد و طالع مسقط نطفه موضع
قمر در وقت ولادت و بعد از وی نمودار بطلمیوس است پس قول او آنست که هر
گاه که درجه طالع وقت مثل تقویم کوکبی شود که مستولی بود بر جزو مقدم اجتماع یا
استقبال شخصی از ایشان در وجه آید و بعد از وی نمودار تیر است و آنرا ابزر
دشت باز خوانند و دیگر بزرگان از والیس اسکندرانی و ماشاء الله مصری و اهل
هند و غیر ایشان هر کسی نموداری یاد کرده اند و اما این عمل را از جهت آن ثبت کردیم
که مطلوب این مسوده احکام است و لکن در زیج عمده هر یک را از نوش گفته ایم و مثالها
نموده و طالعها ارتفاعی نهاری و لیلی و آنچه بکار شمع آورده ایم ثمره دوم در معرفت
احوال مولود بوقت زادن قول بطلمیوس آنست که بنای آفرینش آدمی بر هفت قوت
و هر قوتی منسوب بکوکبی اول قوت طبیعی است و او بقمر منسوب است دوم قوت حیوانیت
و او بشمس منسوب است سوم قوت شهوانیت و او بزهره منسوب است چهارم قوت تفکر
و تذکر است و او بعطارد منسوب است پنجم قوت غضبی است و او بمریخ منسوب است ششم
قوت نفسانی است و او بمشتری منسوب است هفتم قوت ماسکه است و او بزحل منسوب است
پس این هفت کوکب بر آسمان بر مثال هفت چشمه اند بر روی زمین چنانکه ثمره هفتم

چشمه از زمین که سنت جاری است در جوف زمین می رود و از اینجا بجبل و عروق اشجار می رسد و بهر یکی
بقدر استعداد نصیب قوت خود میگیرد و از ان رسیدن و قبول کردن نشو و نما حاصل می آید همچنان
از قوت نفس کلی هفت کوکب می بویند (؟) بواسطه افلاک کواکب ثوابت و از گذر انوار
کواکب بارکان اربع محسوس و از ان اثر موالید موجب می شود و مولود را این هم قوتها و
استعداد قبولیت آن قوتها در زمان تولد کسب می گردد بقدر هیأت فلک و اشکال و
کواکب و حالات هر یک دران زمان و ثمرات آن بمرور ایام ترجیحات این اوهام از قوت
بفعل می آید هر یک در وقت خویش بمقدار قوت موثر در مبدا حال و استعداد قبولیت
متاثر که مولود است پس چون حقیقت شد که حیات و ممات و سعادت و شقاوت و خیر
و شر و نفع و ضرر و امثال این را از صفات انسانیت آدمی را برین قوتهاست و این
قوتها از انوار کواکب است واجب آن کند در ابتداء حال احوال کواکب در قوت
و ضعف و موافقت و مخالفت معلوم کنند تا از انجا حالات مولود را استدلال گیرند
و حقیقت آنست که سعادت مولود از قوت و موافقت کواکب و شقاوت از
ضعف و مخالفت پس هر کدام کوکب که با قوت تر بود در مبدا آن حال اثر او در
مولود ظاهرتر باشد اما حالات وقت زادن اگر مریخ در وتد طالع مادر بود و آن برج
مذکر باشد وضع حمل او آسان بود فاگر مولود مذکر بود و نیرین در برج مذکر خاصه شمس آن
فرزند بسلامت ماند و اگر مولود مونث بود و نیرین در برج مونث خاصه قمر حکم همانست
و اگر زحل در وتد طالع مادر بود دلیل دشواری وضع حمل است و تباه شدن مولود
و اگر زحل در پنجم بود حکم همین باشد و اگر در ششم بود مادر بعد از وضع حمل بیمار شود و هم
عجب که مولود بماند و اگر در هشتم بود خوف مرگ باشد و قمر و مریخ و ذنب درین سه خانه
نیز بد باشند ثمره سیوم در صحت طالع ولادت حکم هر مولودی از طالع آغاز وجود او
کنند و آغاز وجود مولود در زمان سقوط نطفه باید در باشد و دریافتن آن زمان در وضع
هم بنا به اگرچه بنمودار مسقط نطفه معلوم میشود اما اعتماد بر طالع ولادت بیش باشد

وطالع سقوط نطفه را اثری بعد بی شبهه اما تا وقتی که مولود در رحم بود و چون موجب کشت
از حالی عظیم بحالی دیگر رفت که از آن عظیم تر است پس حکم از آن برخاست و برین نشست
پس شناختن کمیت و کیفیت حالات مولود و قابلیت صفتهای حمیده و ذمیمه از او درین
وقت ضروری باشد چون این اصل معلوم شد واجب شد بر هر عاقل که بزیور عقل و فضل
آراسته بود دانستن احوال کواکب و بروج در زمان ولادت تا از آنجا دلیل کند بر سعادت
و شقاوت مولود از داخلی و خارجی در حیات و ممات و هر صفت که آدمی زاد را بود

ثمره چهارم در احوال مولود بعد از ولادت بچه بعد از آن که از مادر جدا شود ثمرات
غوره باشد از آن جهت که آدمی بر مثال نباتست در قوتهای طبیعی پس چنانکه بر غوره حکم انگوری
نتوان کردن تا آنگاه که در وی صفتهای وی تمام نشود بر مولود نیز هیچ حکمی نشاید کردن
تا وقتی که در وی بیشتر خلقت انسانی تمام نشود چون حرکات و سکنات و بر آمدن دندان
و قوت نطق و امثال این و این در مدت چهار سال شمسی باشد و این چهار سال را مدت
تربیت خوانند اما دلیلهای تربیت مولود درین مدت دو نوع است خاص و عام
خاص درجهٔ طالع است و صاحب او و مستولی و ارباب مثلثات و عام شمس است
و قمر از آن جهت که بقای شخص بقوت این دو نیر است و قمر خود مخصوص است باحوال
بچگان از آن روی که بچه مزاج قمر دارد که سریع التغیر است خاصه که صاحب نوبت
قمر باشد و اگر روزی بود صاحب نوبت شمس باشد از روی قدر است پس اگر طالع و
صاحب او و هر دو نیر و ارباب مثلثات طالع خاصه رب اول مسعود باشند و بعد دیگر
ناظر خاصه که در اوتاد بوند و هر یک در جایگاه خود مقبول پیوسته تن درست بود
و با اشتها و دراز عمر و عزیز در میان عشایر و مردم و یابنده تربیت تمام اما اگر بعضی
دلایل نیک حال بوند یا هم میانه حال باشند تربیت مولود و احوال او در وسط کردد مناسب
آن دلایل و مواضع هر یک اما اگر وقت دلایل یکی از نیرین خاصه نیز نوبت بکسوف
یا خسوف منحوس باشد یا بجذا او دیت تامی با رابع اگر آن کوکب نحس بود یا منحوس کردد

خاصه در وتد طالع آن مولود زود بمیرد اما اگر صاحب طالع یا رب مثلثهٔ اول محترق بود
یا منحوس کردد بجذا او بنده تامی یا رابع خاصه که آن کوکب نحس بود مولود زود بمیرد خاصه که
صاحب تامی یا رابع مریخ بود اما اگر نحسی در دوم طالع باشد مولود غذا دشوار پذیرد
و اگر قمر پیش از اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع یا بعد از ولادت منحوس کردد خطر
قوی باشد و اگر مسعود بود نفع او قوی تر بود اما اگر این دلایل یا بیشتر او در وبال باشند
یا هبوط یا راجع یا ساقط یا محترق مولود بی مربی ماند و اگر قوی ترین دلایل یا قمر محصور
بود میان دو نحس در یک برج یا دو برج خاصه در وتد باشند مولود زود بمیرد و باید که
مرباان بدو رمانند و معیوب کردد و خوار و عیب او در آن عضو بدید آید که بدان برج
منسوب باشد خاصه اگر برج قمر معوج الطلوع باشد و بدتر آنکه خانه ششم بود و اما اگر قمر
یا دلیل دیگر در میان سعدان افتد بسیار کسان تربیت او کنند بشفقت و نیابد تربیت
تمام اما اگر زهره و قمر از طالع ساقط باشند مولود از مادر تربیت نیابد و بدتر آن
بود که خانهٔ عاشر یا رابع و صاحب هر دو بحال بوند و منصرف از صاحب طالع یا از طالع
ساقط باشند اما اگر بعد از سه روز قمر بسعدی پیوندد در وتد خاصه که آن سعد زهره
بود مادر یا دایه او را شیر بسیار بود و نیکو باشد و مولود غذا انیکو قبول کند و اگر بنحسی پیوندد
یا بذنب رسد نیز نقصان کند و مولود غذا قبول نخواهد کرد ثمره پنجم در اقسام
تربیت مولود تا مدت چهار سال رب مثلثهٔ اول از طالع دلیل تربیت مولود است از
وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه و رب ثانی دلیل تربیت اوسط است و آن
بعد از یکسال و چهار ماه است تا دو سال و هشت ماه و رب ثالث دلیل تربیت اواخر است
و آن بعد از دو سال و هشت ماه است تا تمام چهار سال پس هر کدام ازین ارباب مثلثات
قوی حال و سالم بود از مناحس مولود در نوبت تربیت او نیز درست باشد و تربیت نیکو
می یابد و اگر بد حال بود حکم بر ضد شنید خاصه که این کوکب صاحب سادس یا ثامن بود و اگر رابع
بود مادر یا دایه ترک او کنند و اما اگر این کواکب در عاشر بود و نحس یا منحوس یا ساقط بود

در افلاک خود باشی یا دیگر بود برین صفت مولود از جای بلند در افتد خاصه اگر آن کوکب مریخ
زحل باشد و اگر برج آبی باشد در آب افتد یا در چاه و اگر برج بادی باشد از درون خانه یا از درخت
در افتد و اگر برج آتشی بود در تنور و آتش دان افتد و اگر خاکی بود از دیوار یا بام خوف
بود و اگر آن کوکب صاحب تاسع باشد مولود غرق شود و اگر صاحب سادس تعلق بیش در روی
جویی آید در آن عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد و از آن نمودیم که حمل دلیل سر است
و اطراف او و برج طالع مثل او تا دوازده خانه اما اگر آن کوکب سعد بود یا نظر
بسعدی مسعود شده باشد و بصاحب طالع بصحبت ناظر بود مولود را آفت نرسد و اگر رسد
صحت یابد و اگر نحسی در او تا دید بود یا در ششم یا هشتم مولود بسلامت ماند و از جمیع نجات یابد

شعبه دوم در اخلاق مولود و کیفیت آثار **ثمره اول** در دلایل کلی اخلاق مولود

خلق مردم قوی مردم بود و خویها بسیار است و هر یک حالات یکدیگر چنانکه صورتها
مردم لکن اصل هم سه قوت است یکی عقلی که منسوب بعطارد دوم غضبی که منسوب بمریخ سیم
شهوانی که منسوب بزهره و فروعات این سه اصل حد ندارد و سبب امتزاجات این
سه کوکب با همدیگر و با کواکب دیگر و بودن ایشان در بروج هر یک اما امتزاج عطارد
با مشتری دلیل قوت عقل است و رایها صواب و طلب علوم نافع و غموض دیانت
و امانت و حق گذاری و عدل و انصاف و نظر بحقایق اشیا و امور آخرتی و مانند
این اما امتزاج عطارد با زحل دلیل رایهای رسید باشد و خط و حسن علوم مطولات و در سنده
بود بغور معانی و باریک اندیشی بود در کارها و چیزها اما اگر امتزاج با مریخ کند رایهای
او بمکر و حیله بود و طلب حروب کند و خدیعت و نیرنجات و کیمیا و مانند این و سخت
دل بود و موذی باشد و بسیار غضب اما اگر امتزاج بشمس کند رای او برتری بود و ملکی
و امیدی و دانستن علم سیاست و زور کننده باشد و متکبر و نظر او بکارها و حکومت بود اما
اگر امتزاج با زهره کند رای او بمعاشرت بود و مناکحت و طلب شعر و موسیقی و اصوات
و الحان و مزامیر و اوتار و تلطف و خوش سخنی و کند خواهی خلایق و نظر بامور دین اسلام

دارد

دارد اما اگر امتزاج با قمر کند رای او بسفر بود و سیاحت و حرکت و علم مساحت و ملاحی
و نظر بامور اسفار دارد اما اگر در مزاج با سه کوکب اتفاق افتد با عطارد مزاج همه را ترکیب
باید دادن چنانکه در اول کتاب نموده ایم و غالب را از مغلوب جدا کردن و معطی را از
مانع و بنا احکام بدان نهادن و دیگر از اثر یکسا ساختن و بر حسب آن اتفاق حکمی
راندن اما اگر عطارد بذات خود قوی حال باشد در صورت طالع مولود او پیشوای قوی گردد
و مردم رای و تدبیر او تمسک سازند و قول او حجت باشد اما اگر او ضعیف باشد مولود کم تدبیر
بود و از شاگردان یکی باشد اما اگر قوت عرضی دارد مولود قوی حال بود در علمی باشد و
در آن مشهور گردد و محترم و با جاه اما اگر بسعدی مسعود بود از هر علمی و روشنی که دارد منفعتها
گیرد و اگر منحوس بود بنحسی مضرت بیند از آنچه بداند **ثمره دوم** در دلایل خاص و عام بر اخلاق
بدانکه دلایل خاص و عام درین قضیه دو نوع است اما عام را دلیل کواکب است و بروج
و کواکب عطارد است و زهره و مریخ و قمر هر یک ایشان اما از بروج جوزا و سنبله و
میزان دلیل فکرت اند و اسد و عقرب و جدی دلیل غضب و سنبله و میزان و قوس دلیل
عقل اند و ثور و عقرب و حوت دلیل حق اند و دلایل خاص طالع است و صاحب و متولی
او و کواکب مستولی و قابل تدبیر قمر و قوی ترینه کواکب مستولی خاصه که در وتد طالع یا عاشر بود
و آن موضع خانه یا شرف باشد بعد از وی کوکب مستولی خاصه که صاحب طالع بود بعد
از آن قابل تدبیر قمر پس هرگاه که کوکبی در صورت طالع مستولی بود مدار خلق مولود بر
مزاج آن مستولی باشد اما اگر مستولی نبود مدار خلق بر مزاج مستولی باشد بر طالع و موضع او
و اگر مستولی نبود مدار خلق بر قابل تدبیر قمر باشد و موضع او و اگر قابل تدبیر قمر هم نبود
مدار خلق او بر طالع بود و صاحب او و اگرچه ساقط باشد پس بنگرند اگر دلیلهای خلق مولود
که عام اند در بروجی باشند که موافق مزاج شان بود از وجه عام پس حکم اخلاق آن
مولود از وجه عام و خاص کنند مثلا چنانکه عطارد رأس شریفتر است از دیگر کواکب بعقل
و او در برجی بود که بعقل منسوب است از آنچه گفته ایم مولود در عقل بکمال باشد خاصه که عطارد

جسد افتاد به نحو بسی هر جا که دلیل خاص و عام جمع آید مدلولات آن بکمال رسد چنانکه در ثمره
امتزاج شرح آن داده ایم پس از دلایل خاص و عام هر کدام که بذات خود قوی تر باشد اثر
آن در خلق مولود ظاهرتر بود و آنکه ضعیف تر باشد اثر او پنهان تر باشد ثمره سیوم در دلایل
جزوی بر اخلاق بدانکه دلایل جزوی بر اخلاق بسیار است آنچه قریب است آنست که در دلایل
خلق بیشتر آن در برج ثابت باشند مولود ساکن بود در کارها و با وقار و آهسته و برای
خود ایستاده و متواضع اما اگر در برج ذو جسدین بود مولود رنگ آمیز بود و مضع و خوض
کننده در کارها و فغان و اگر در برج منقلب افتد مدح و ثنا دوست دارد و زیرک تمش بود
و بی التفات و خواهد که از هر صنعتی و علمی چیزی بداند و آمیزنده بود با مردم اگر دلیلها خلق
بالبیستان در بروج بهیمی باشند مولود خلوت جوینده و متنفر بود از خلایق و اگر دلیل راجع بود
راه گردان باشد و بر یک چیز قرار نکند و در کارها متحیر ماند و اگر بر موضع دلایل خلق نحسان
مستولی بوند مولود چیزهای بی طعم و بدمزه را دوست دارد و بویهای ناخوش را خوش
کند و فعلها و شیوه‌های ناپسندیده را قبول کند و اگر زهره و مریخ از طالع ساقط بوند خاصه در
برج بهیمی بوند مولود احمق باشد و ابله و بدگو و بدخلق و تهمت نهنده و دروغ ساز اما اگر
مریخ قوی بود و زهره شریک او مولود مایل بود بطرب و فسق و فجور و لهو و زینت و ساختن
طبق عنف و زور و عربده کننده باشد اما اگر قوت زهره را باشد دلیل همان کند بلطف
و شیرین سخنی و مزاح و بازی و اگر قوت مریخ را بود و شرکت عطارد مولود دروغ گوی
بود بحث و خصومت و خلاف کننده سخن چین باشد و بران مجتهد ارد و در سخن تند و تیز بود
اما اگر عطارد قوی بود و مریخ شریک او مولود غمز کننده باشد و مکر کننده و منافق پیشه و نمام
و راغب تهمت و تنوت اما اگر قوت زهره را بود و شریک او عطارد مولود جوینده عزلت باشد و
خلوت و طالب حکمت و حق گفتن و سخنان خوش و شیرین معنی و شعر و قول و داننده موسیقی و رود
ساز و اگر قوت عطارد را بود و زهره شریک او مولود شاعر بود و مشاعره و مناظره و منادمت
مایل و سخنان نمکین و خوش گوید و طرب انگیز باشد و با موسیقی آشنا و در قالب خاصه که دلایل

دربرج

در برج میزان بود یا طالع برج میزان اما اگر عطارد در برج باآواز بود مولود شعر خوان باشد
و اگر زهره در برج باآواز بود مولود قوال شود و خوش خوان عظیم بود خاصه در میزان اما این
قوتها را از روی ذاتی و عرضی تفاوت کند بسیار احتیاط باید کردن در معارضه و تقویت آن
و مستخرج بودن بوقت احکام ثمره چهارم در حکم مفردات باید دانستن که جهادت طبع در
کارها از قوت دلایل خلق است و حماقت طبع از ضعف دلایل خلق و منفعت از چیزها که
بسعادت دلیلست و مضرت از نحوست او و شهرت یافتن از وتد و رفعت از صعود
در افلاک و خمول و کم نامی از سقوط دلایل و حضیض و عزت از شرف و ذلت از هبوط و راحت
و بهجت از خانه و برج و زحمت از وبال و شادی از فرح و اندوه از ترح اما اگر در صورت طالع
دلایل موصوف باشند بصفات پسندیده و در مواضع نیکو و قوتها ذاتی و عرضی دارند
مولود نادره جهان بود و آراسته بصفاتی و اخلاقی که شرف و کمال و فضیلت انسان است
از خارجی و داخلی اما اگر دلایل ضعیف و منحوس و ساقط و تحت الارض بوند خاصه که هیچ
کوکب در طالع ناظر نبود مولود در مرتبه بهایم بود و بی قدر و خسیس و بدتر آنکه دلایل در برج
بهیمی بوند یا برج گنگ که نه گفتن داند و نه شنیدن ثمره پنجم اگر عطارد در خانهای
زحل بود خاصه در دلو مولود فکر تنها صواب کند و طلب علم فلسفه و طلسمات و هندسه
و مانند این دوست دارد اما اگر در خانهای مریخ بود دشنام دهنده باشد و بدانگیز
خاصه در حمل و غدرساز و کید کننده بود و خدیعت دوست دارد اما اگر در خانهای
زهره بود خاصه در ثور مولود هزل گوی بود و دروغ زن و تهمت نهنده و بخود مغرور
و عجب آرنده و در میزان لطیف طبع بود و زیرک و بسیار مزاح و اگر در خانهای
مشتری بود خاصه در قوس مولود دبیر بود و مدرس و در حوت حکیم و داننده علوم دقیق
باشد و اگر در خانه قمر بود مولود معاملت ساز بود میان عوام و کافی و اگر در خانه آفتاب
بود مولود تیز خشم باشد و تند و بزرگ منش و اگر در سنبله بود صاحب رای بود و بیشی
بزرگان و متولی و فاضل و دبیر و اگر در جوزا بود داننده حکمت بود و کم ثبات و زیرک

وفاضل ونویسنده یا نقاش **ثمره ششم** هرگاه که طالع شخصی سنبله اتفاق افتد وعطارد در و
بود وسعود آن شخص مصالح خود را خفا سازد چنانکه بمرتبهاء عالی رسد بخود از عقل
وکفایت ودرایت چون وزارت ونیابت وماننداین واگر در قوت بود حکم همین باشد
لیکن مولود خود را بمنصب قضا وحکومت رساند واگر طالع جوزا بود در کارها تعجیل
کند وزیان برد وخود را از مراتب عالیه باندازد واگر طالع قوس بود حکم همین باشد
اما اگر طالع حمل اتفاق افتد مولود خود را بدست هلاکت دهد بسبب خیانت وکارهای
ناکردنی واگر طالع میزان بود حکم همین باشد ولکن بسبب زنان وراندن شهوت
اما اگر طالع ثور بود مولود خود را رنجه دارد وشیره کار بود ودر رنجها اندازد وسبب
بیماری وعلت شود ومکروه از زنان وشهوات وطالع عقرب مثل او باشد لکن بسبب
مبارزت وخیانت ومکروه از فساد وشر اما اگر طالع دلو بود مولود دشمن انگیز باشد
وذواب دار ومکار ورنجند واگر طالع در جدی بود مولود کاسب باشد وبخشنده کل
در جمع مال وجهد نماینده بود در جمیع امور ونگاه دارنده بود اما اگر طالع سرطان بود
رسالت دوست دارد وسیاحت والفت کند با عوام واگر طالع اسد بود مولود
ریاست طلب کند وسروری او بیش وای وصحبت ملوک واکابر اما این حکم مفردات
طبیعی در مرکبات تفاوت کند **شعبه سیوم** در صورت ومزاج مولود وسه اثمار
ثمره اول در بیان دلایل او بدانکه صورت ومزاج مولود از روی کلیات چنانکه بران
اعتماد افتد بر طبیعت مشتری بود یا بر طبیعت مستولی یا بر طالع یا مستولی بر موضع قمر یا بر صاحب
طالع پس اگر در صورت طالع کوکبی مشترک باشد قوی ترین دلیل بود برین احوال واگر مشتری
نبود مستولی که بر طالع مدبر این احوال باشد واگر این هردو دلیل نباشد حکم مستولی که بموضع
قمر بود واگر او نیز نباشد مدبر صاحب طالع بود واگر این هر چهار دلیل حاصل آید آنرا که قوی تر
بود مقدم دارند ودیگران نزدیکا او باشند چنانکه نمودیم چون این مقدمه معلوم شد دلایل
مفرد نیز یاد کنیم وبالله التوفیق **ثمره دوم** در صورت ومزاج مولود بدلایل مفرد بدانکه اگر مدبر

برین حال زحل باشد واو مشرقی بود مولود سیاه چرده بود یا اکیبن رنگ وآبادان تن وسیاه موی وسبز
او موی ناک باشد وبردبار بود ومعتدل الاوکان طبع وغالب بر مزاج او سردی باشد واگر مغربی باشد
مولود گندم گون بود وسیاه چشم ولاغر تن وخرد اندام واندک موی وغالب بر مزاج او سردی
وخشکی بود واگر مشتری مدبر افتد واو مشرقی باشد مولود سپید اندام بود وپاکیزه وبسیار موی
وبزرگ چشم ودراز بالا وساکن وکم سخن وکم آواز وغالب بر مزاج او گرمی وتری باشد
واگر مغربی بود رنگ او سپید بود ونیکو لون نباشد وموی بکثر دارد وشهلا چشم وخرد اندام و
وغالب بر مزاج او تری باشد واگر مریخ مدبر ومشرقی باشد رنگ مولود سرخ وسفید بود
وازرق چشم ونیکو قامت وآبادان تن ومیانه موی وغالب بر مزاج او گرمی وخشکی
باشد واگر مغربی بود خرد اندام باشد وخرد چشم وسرخ موی وسرخ رنگ واندک موی و
کوتاه گردن وغالب بر مزاج او خشکی بود واگر زهره مدبر باشد ومشرقی باشد مولود پاکیزه روی
وشیرین اندام بود وخوب صورت ومعتدل قامت ونازک تن وسیاه موی
موی واندام او بزنان ماننده بود ومقبول بود ونیکو شکل وخوش حرکات وتیز شهوت
وسیاه چشم یا شهلا چشم ومزاج او معتدل میان سردی وتری واگر مغربی باشد رنگ او سپیدی
بود که بزردی زند ومعاشرت دوست دارد وجامه زیب ولطیف طبع بود ونیکو قد
وبسیار موی وسیاه چشم ومولع براندن شهوت ناپاک وغالب بر مزاج او تری بود
واگر عطارد مدبر بود ومشرقی رنگ مولود گندم گون باشد مایل السیاهی ومعتدل اندام
بود وباریک تن ونیکو الفت وخرد چشم ومیانه موی وغالب بر مزاج او خشکی
باشد واگر مغربی بود رنگ او بسبزی زند از گندم گونی ولاغر تن بود وخرد اندام وباریک
آواز وچشم او در مغاک رفته وصورت او ماننده حدقه بز وتیز فهم وغالب بر مزاج او گرمی
وخشکی باشد واگر شمس مدبر بود مولود لاغر تن باشد ورنگ او بزردی زند وبزرگ سر بود
وموی بسر ومعتدل قامت وباشکوه وهیبت وغالب بر مزاج او گرمی وخشکی بود واگر
قمر مدبر بود ومشرق باشد مولود سپید رنگ بود که بسبزی زند ونیکو منظر ومتحرک وپاکیزه اندام و

وغالب بر مزاج او سردی بود و اگر در مغرب بود فربهی و سست اندام و نیکو معیشت و بیمار تن
و رنگ او مایل بود بزردی و تن دراز موی بود و اعضا را او در حرکت و تیز کام و غالب بر مزاج
او تری بود اما یاری دهد دیگر کواکب را چنانکه آفتاب یاری دهد در هیات و مجاوره
فربهی و زردی قامت و در گرمی و خشکی مزاجها و قمر یاری دهد در اعتدال صفتی و تری مزاجها
و حرکت ثمره سیوم در احکام مولود بحالت کوکب خمسه متحیره چون در اول تشریق بوند
مولود تا اوربود و توانا و قوی جثه و چون مقیم و راجع بوند مولود قوی تن و معتدل قامت بود و جلد
و چون راجع بوند مولود خرد تن بود و ضعیف و چون مقیم استقامت بوند مولود معتدل تن باشد
و چون در شعاع شمس بوند مولود خسیس [illegible] دون همت و ترآوافتها بود اما اگر صاحب طالع
بر ذروه فلک تدویر بود مولود کشیده بالا [illegible] تن آور و طرف بالای او قوی تر بود و اگر
در حضیض بود مولود کوتاه قامت [illegible] و خرد اندام و طرف زیر او قوی تر و اگر در میان ذروه
و حضیض بود یعنی در یکی از دو مقام مولود معتدل اندام بود و قوی میان و مگر گاه و اگر اتفاق
چنان افتد که صاحب طالع در اوج بود و یا نزدیک اوج و در آن وقت هم بذروه تدویر بود
بالای مولود از حد اعتدال بگذرد در درازی و اگر این اتفاق در حضیض افتد بالای او در غایت
کوتاهی بود اما اگر درجه طالع از اوایل برج افتد مولود دراز بالا بود و اگر از اواخر افتد کوتاه
بالا بود و اگر از اواسط افتد باعتدال بود و اگر بسیار دلایل بدرازی یا کوتاهی یا فربهی و لاغری
و قوت و ضعیف و مزاج و رنگ چون با همدیگر موافقت کنند مولود را از حد اعتدال بگذرانند
در آن صفت و هیات و مزاج و رنگ والله اعلم شعبه چهارم در احوال حواس و قوتهای نفسانی
یازده اثمار ثمره اول در حواس ظاهر پنج حس است آدمی را اول حاسه سمع یعنی شنودن آوازها
و الحانها بتوسط هوا [illegible] و صورت آن از گوش است و تربیت کننده او زحل است از کرکت
مریخ دوم حاسه بصر است یعنی دیدن الوان و اشکال و صورت او از چشم است و تربیت کننده
او شمس است از کرکت قمر سیوم حاسه شم است یعنی بوییدن چیزها و دانستن بوی خوش از
ناخوش بسبب هوا و صورت آن از بینی است و تربیت کننده او زهره است از کرکت مریخ چهارم

حاسه ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن تلخ از شیرین و بامزه از بی مزه و صورت آن
از زبان است و اطراف دهان و تربیت کننده او عطارد است از کرکت قمر پنجم حاسه لمس است
یعنی دانستن نرم از درشت و گران از سبک و این قوت در همه اعضا پراکنده است و بیشتر
او در سر انگشتان است و تربیت کننده او قمر است از کرکت زحل اما هر کدام از این کواکب
که قوی بود و دور از خانه ششم و هشتم و از نحوس خالی آن حس که بدو منسوب است بکمال باشد و
اگر ضعیف بود یا در آن دو خانه باشد یا بنحسی منحوس آن حس ناقص بود و یا باطل و اگر همه دلایل
بوند از نحوس و قوی حال [illegible] ایشان بهمدیگر ناظر بوند و در اوتاد یا مایل الاوتاد باشند
دلیل سلامتی هر پنج حواس بود و برترقی بودن آن قوتها اما اگر دلیل قوت حسی از نحسی منصرف
شود و بسعدی متصل گردد یا از موضع بد بیرون آید و بموضع نیک رونده بود یا از حضیض
روی باوج دارد یا راجع بود و مستقیم یا از شعاع آفتاب بیرون آید آن حس که بدو
منسوب بود قوت او زیادت شونده بود و هیچ وقت نقصان نپذیرد و فوت
موت و اما اگر دلیل از سعدی منصرف شود و بنحسی متصل گردد یا از موضعی نیک روی بموضع
بد دارد و یا رونده بود بحضیض یا راجع خواهد شدن یا در شعاع خواهد رفتن آن حس
که بدو تعلق دارد خلل پذیرد و در نقصان افتد و اثر آن وقتی ظاهر شود با قوت گیرد دگر نوبت
تربیت نوعی از انواع بدو رسد و آن از جهت قوت و ضعف آن دلیل [illegible] وقت
تربیت او ثمره دوم در حواس باطن همچنانکه حواس ظاهر پنج است حواس باطن نیز پنج است و در اسم
و صفات ایشان خلاف بسیار است [illegible] آنچه مشهورتر است آنست که اول قوت جمعیت است
و او را [illegible] نیز خوانند دوم قوت مصوره است و او را خیال نیز خوانند سیم قوت متفکره است
و او را مدبره نیز خوانند چهارم قوت حافظه است و او را [illegible] نیز خوانند پنجم قوه ذاکره است
و او را ناطقه نیز خوانند و این حواس باطن اگرچه هر یکی بصفتی و فعلی مخصوص است چنانکه حواس
ظاهر اما افعال این حواس مسلسل است بیکدیگر و یک فعل را تعلق [illegible] زد به یکدیگر و آن بدیگر
و موصوف نشود بدان صفت بمیانجی عقل و نفس عالم محسوس [illegible] علوم غیری نشود و ما را غرض

ادبی بیت غرض آنست که هر یکی از پنج حس بکوکبی منسوب است از جمله متخیره چنانکه قوت وهم منسوب
بمشتری و قوت مصوره منسوب است بمریخ و قوت متفکره منسوب است بزهره و قوت حافظه
منسوب بزحل و قوت ناطقه منسوب بعطارد پس هر کدام کوکب که قوی حال بود از پنج کواکب
بقوتهای ذاتی آن حس که بدو منسوب است بکمال رسد و اگر ضعیف بود آن حس نیز ضعیف باشد
و چون کواکب بقوتهای ذاتی و عارضی آراسته باشند حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان باشند
اما قوت و ضعف این حواس را هم بدان طریق استدلال کنند که در حواس ظاهر گفته شد در اتصال
و انصراف و دلایل و حالات دیگر بزیادت و نقصان **ثمره سیوم** در دلایل عقلی دو قوت دیگر
هست در آدمی یکی را عقل عملی خوانند و معاش و دوم را عقل نظری و غریزی گویند پس آدمی بعقل
تواند شناختن نیکی از بدی و ظلم از عدل و بدین عقل معلوم او شود مصلحت او در کدام امر
بهتر است از امور دنیاوی و عالم شاهد تا شخص بدان قیام نماید و او را بنامهای دیگر نیز گفته اند
و او منسوب است بقمر **دوم عقل** نظریست که بدو شناسند ذات و صفات خدای تعالی و حقایق اشیا
و معقولات رسد و توفیق کند میان حدوث و قدم و ارواح و اجسام و او را نامهای
دیگر نیز گویند و او منسوب است بآفتاب پس هر کدام از این دو نیر که قوی حال بود در مولود آن عقل
بکمال رسد اما اگر قمر بقوتهای عرضی موصوف بود اثر او عظیم تر باشد و اگر آفتاب بقوتهای ذاتی
آراسته بود اثر او قوی تر بود و اگر این هر دو نیر بهمدیگر ناظر بوند بنظر مودت و بطالع نگرند یا
بصاحب او یا بهر دو خاصه از مولود این هر دو قوت از مولود بغایت و نهایت رسد و مولود
در امور دینی و دنیاوی زیرک بود و دانا و هر مصلحت را در وقت او گذارد و دیگران را در خانه
باید و دارنده ناموس باشد و اگر نظر عداوت بود کارها بعنف سازد و در علم سیاست نیک باشد
و اگر هر دو ضعیف باشند و از طالع و صاحب ساقط مولود در کارهای دنیاوی و آخرتی بی
تدبیر بود و جاهل و مجهول ماند **ثمره چهارم** در نسبت قوتهای کواکب قوتهای نفسانی بر سه قسم نهاده اند
که تربیت دهنده بودن اشخاص را **اول روح** طبیعی است که موضع او در جگر است و نتیجه او بر سه قوت است
اول قوت غذا دادن دوم قوت بالیدن سیوم قوت توالد و تناسل تا نسل این روح در جزوها

کثرت طلبیدن است و شهوت و تعطیل در کارها و کاهلی و آرزو جستن و در ناز و نعمت بودن و از نگاه
داشتن شهوتهای و صبوری و او از تاثیرات قمر است بشرکت مشتری **دوم روح** حیوانی است
و موضع او در دلست و نتیجه او دو قوت است اول فعل کردن و دوم دریافتن چیزها اما هر چه آدمی
خشم راندنست و قهر کردن و بغض و حسد و کینه و طمع و شماتت و تفوق جستن و تحمل و تفاخر
بدین روح تعلق دارد و از تاثیر آفتاب است بشرکت مریخ **سیم روح انسانیست** و او را ناطقه
نیز خوانند و قول بعضی آنست که موضع او دماغ است اما در حقیقت او را اهل تنا یاد کرده اند و هر
قومی را در وی قولی است و محققان گفته اند سر او از علم غیب است و ارواح و تعلق او در آدمی
نه چون قوتهای دیگر است و این قوتیست که آدمی را از حیوانات جدا کند و او را باری تعالی
بخود اضافت کرد که **و نفخت فیه من روحی** و دیگر فرموده است **قل الروح من امر ربی** و هر مطلب
علم است و ادب و حکمت و سعادت آخرت و جستن نجات از ضلالت و رستگاری و طلب دانستن
از عالم طبیعت تا به پیوندد بعالم آخرت و معاد قصد و صفا اوست باری عقل نظری بعضی
گفته اند سر او همان عقل نظریست و تربیت کننده او عطارد است بشرکت زهره پس هر کدام
از این کواکب قوی حال باشند و بقوتهای ذاتی و عرضی [illegible] ناظر و نحس ساقط در مولود
آن روح بکمال بود و اثر او ظاهر تر باشد و نتیجه آن بنهایت رسد و هر کدام که ضعیف بود اثر
او پوشیده تر باشد اما اگر کواکب بهمدیگر ناظر بوند و در اوتاد باشند این هم قوتها عظیم
بود و در [illegible] و ظاهر اما آن اهل [illegible] از این جایگاه دارند که در ثمره حواس ظاهر گفته شد
در زیادت و نقصان بسبب اتصال و انصراف و دیگر حالات و دلایل **اما قوتی دیگر هست** که
آن را خارج طبیعت خوانند و آن قوت سبب فساد مزاج است و [illegible] و او خاص بزحل
تعلق دارد و بعضی کسان گفته اند که تربیت او قمر است و از جوزهر [illegible] کوکب است
که دلیل موت باشد در صورت طالع چنانکه عقده **ثمره پنجم** در عارضه ها و آفتهای حالات
از ساقط بودن قمر و عطارد است از همدیگر و سقوط هر دو از طالع و صاحب او و اگر در چهار
بهیمی بوند بدتر باشند و مولود سخت احمق بود و جاهل و اگر نحسان بدین هر دو ناظر بوند تا ان منحوس

بوند در مولود بیمار بها پدید آید از انواع صرع اما اگر طالع روزی بود و زحل بر مرکز وتد باشد
خاصه وتد طالع مولود را جنون پدید آید خاصه که برج ثور بود اما دیوانه ساکن بود و کم آزار
و خاموش و اگر طالع شبی بود و مریخ بر مرکز وتدی باشد خاصه در طالع حکم همان بود اما مولود را
دیوانه شود و دیوانه مضر باشد و متحرک و آن بدتر بود که قمر و عطارد چنان بود که گفتیم ثمره
ششم اگر مریخ بود زحاق و تربیع و زحل بسبب خاصه اگر یکی ازین دو نحس در سرطان باشند
یا سنبله یا حوت یا بعضی ازین دلایل در طالع بوند در سر و دماغ مولود رطوبت غلبه کند خاصه
آن نحسی مستولی بود بر موضع قمر و قمر منصرف از اجتماع یا استقبال خاصه در عقده رأس بود
و در عقده ذنب بدتر بود پس مولود را دیو زده و پری زده خوانند و هر علت را سبب عشق
کردن و هذیان گفتن بود ظاهر شود و ترس و بددلی و هزیمت پدید آید خاصه اگر مریخ در
طالع بود و حال یا راجع و بدتر آن که سعود از وی ساقط باشند یا او با ذنب بعکس ممکن
باشد مولود خود را از ترس و خیال بد انگیختن باطل کند و یا مصالح خود را بسیار زیان
برد ثمره هفتم بودن نیرین در برج مذکر را افزایند در تذکیر مردان و در طالع زنان
مایل کردانند ایشان را بفعلهای مردان و اگر نیرین در برج مونث باشند مایل کرداند
مردان را بافعال زنان و زنان را بافعال مردان ثمره هشتم بودن زهره و مریخ در برج
مذکر در افزایند آنچه گفته شد در افعال مردان و زنان خاصه در قران هم بوند و اگر در برج
مونث باشند در تانیث زنان زیادت کنند و مردان را بفعل زنان برند ثمره نهم اگر طالع
مرد عقرب بود و زهره در طالع و نحس بر وی ناظر مولود فعل زنان کند یا مخنث باشد و اگر مریخ
در ثور بود و طالع نیز ثور باشد حکم همان بود و زینت کننده باشد و اگر زن را طالع برین
صفت باشد از عقرب یا ثور زن سحق کند و عقرب قوی تر باشد و لباس و روش بر
شکل مردان دارد ثمره دهم اگر عطارد و زهره و مریخ در برج مونث باشند خاصه
در سنبله یا حوت یا عقرب و زحل بدیشان ناظر بعداوت خاصه زهره با عطارد مولود
اگر مرد بود عنین باشد و اگر این دلایل در بروج مذکر بوند و مولود زن باشد عقیم بود و بر آن

بارغبت

بارغبت خاصه در سنبله یا در میزان که هر دو برج عقیم اند و اگر این سه دلیل در بروج مذکر
و مونث باشند و با همدیگر ناظر و منحوس بوند و بعضی در هفتم بوند و بعضی در طالع و زحل در هفتم
بود یا صاحب طالع در هفتم بود مولود فاعل و مفعول باشد ثمره یازدهم بودن زهره و مریخ
در بروج مونث و عطارد بهر دو ناظر و یکی از ایشان در ششم مولود تا بیان او خدمتکاران
مایل بود و بسیار غیرت باشد در کسان خود خاصه اگر دلایل ضعیف بوند و اگر زهره ساقط بود از
طالع مولود کم شهوت باشند و اگر این دلایل یا بعضی بصاحب ششم یا بصاحب یازدهم نگرند
مولود عاشق شونده بود بر امردان و اگر این دلایل در برج مذکر باشند و ناظر بطالع مولود
عالی بود در این فعل و تیز شهوت باشد اما اگر طالع خانهای مریخ بود مولود دلیر باشد در این فعل
و اگر خانهای زهره بود مکر کند و پوشیده تر و اگر خانهای عطارد بود فعل او بر توسط بود
و امردان او را دوست دارند اما اگر مریخ در خانهای زهره بود یا زهره در خانهای مریخ
یا هر دو در خانهای یکدیگر مولود تیز شهوت باشد و پلیدکار و هر نوع بر وی روا بود و حکم
طالع زن همین باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود یا زهره و آن برج بهیمی باشد یا طالع
یا صاحب طالع هفتم ناظر باشد مولود با حیوان جمع آید و معانقه انزال کند و لذت
از خفه ساز دخاصه که عطارد با زهره بود یا نظر دارد شعبه پنجم در احوال عمر مولود و پنج
اثمار ثمره اول در مقدمه این اصول هیچ شبهت نیست در شناختن احوال عمرها عند اهل
نجوم و دوس اما بزرگان این صنعت شریف بتجربه و قیاس اصولی یاد کرده اند و آن دو دلیل است
یکی هیلاج دوم کدخدا و هیلاج دلیل روحست و کیفیت عمر و کدخدا دلیل جسمست و کمیت
عمر اما اول کسی که در کمیت و کیفیت عمر سخن گفته هرمس بود و بعد از وی بطلیموس
که تلمیذ اوست و بعد از آن بزرگان دیگر پس چون هیلاج دلیل روحست و کدخدا دلیل
بدن و بعضی گفته اند هیلاج دلیل بدنست و کدخدا دلیل روحست و اصح آنست بنظم و موافقت
هر دو بقا شخص باشد اما حکمای طبیعی گفته اند که عمرها مولود همچون لباسیست بمرات
رود و چندانکه عمر پدر و جد و قبیله او بود باشد عمر مولود نیز همان قدر باشد یا جزوی بیشی و کم

در [illegible]

وابومعشر در کلیات عمر میگوید که اگر میلادی اتفاق افتد بوقت تحویل قران وسطی و طالع یکی
از دو خانهٔ زحل یا مشتری در مولود نهاری هیلاج آفتاب بود و یا در مولود لیلی قمر هیلاج
بود و کواکب دیگر قوی حال باشند و در اوتاد و ناظر بهیلاج با کدخدا بود ممکن باشد
که مولود سالهای قران وسطی عمر یابد و آن دویست و چهل و هشت سالست بتقریب اما اگر آن
اتفاق بوقت تحویل قران کبری افتد و دلایل بقا قایم کردند چنانکه گفتیم ممکن بود که مولود
سالهای قران کبری عمر یابد و آن نهصد و شصت سال بود بتقریب و عمر نوح باین سنها آورده
اما قول بعضی کسان آنست که چون آفتاب هیلاج بود و در خانه یا شرف خود بود هم او
کدخدا بود عطیت کبری خود دهد و آن صد و بیست سال باشد پس اگر قمر سعد و ناظر بود
بنظر مودت از وی بیست و پنج سال در افزاید و همچنین زهره هشت سال و عطارد
بیست سال و مشتری دوازده سال و جمله مبلغ صد و هشتاد و پنج سال باشد و هر دو نحس ساقط
بوند از کدخدا واجب کند که مولود بدین عطیت برسد و ابومعشر هم برین قول است اما
جمهور برانند که عمر مولود از صد و بیست سال که عطیت کبری آفتابست در نگذرد و این
وقتی شاید که آفتاب هیلاج بود و در حظ خود باشد تا هم او کدخدا بود و سالم باشد از نحوس
و طالع و کواکب دیگر قوی حال باشند اما اگر این احوال قمر را بود با آن شرایط ممکن باشد
که مولود صد و هشت سال عمر یابد که عطیت کبری قمر است باقی در طلب هیلاج گفته آید
انشاء الله تعالی نکتهٔ دوم در طلب هیلاج متقدمان پنج اصل یاد کرده اند هر یکی را از آن
هیلاج خوانند اول نیر اعظم که چشمهٔ حیوان و مایهٔ زندگانیست دوم نیر اصغر که چشمهٔ قوت
طبیعی و مایهٔ کون و فساد است و ثالث و رابع نتایج هر دو و آن جزو مقدم است و سهم
السعادة و خامس درجهٔ طالع که چون روح است میان بدن پس چون درجهٔ طالع محقق شود اوتاد
و مواضع کواکب اگر طالع روزی بود نظر بافتاب کنند اگر او در طالع یابند یا در دهم
یا در هفتم یا یازدهم یا دوم یا هشتم یا نهم پس او شایسته بود بهیلاجیت شایسته بود و الا
ترک او کنند و بنتایج هر دو نگرند پس اگر طالع اجتماعی بود روزی یا شبی اول بجزو اجتماع نگرند

اگر در اوتاد یا مایل الاوتاد بود شایسته بود بهیلاجیت و الا او را نیز ترک کنند و نظر
بسهم السعادة کنند اگر او نیز در اوتاد یا مایل الاوتاد بود هیلاجیت را شایسته بود و الا ترک
او نیز کنند اما اگر طالع استقبالی بود روزی یا شبی بسهم السعادة ننگرند اگر شایسته نبود از وی
بجزو استقبال نظر کنند و اگر این هر دو نتیجه نیز در اوتاد یا مایل الاوتاد نبوند نیز
شایسته نباشند پس هیلاجیت بر درجهٔ طالع ثابت شود او را و بطبع هیلاجیت اما
در طالع شبی مقدم قمر بود بر شمس اگر او در اوتاد یا مایل الاوتاد نهم و سیوم نبود بشمس بنگرند
اگر او نیز در اوتاد یا مایل الاوتاد نبود بنتایج هر دو بنگرند هم بدان صفت و ترتیب که
در پیش گفته و اجتماع یا استقبال مقدم را در روز و شب اعتبار کنند اگر این هر چهار نشاید درجهٔ
طالع هیلاجیت و اگر درجهٔ طالع هم نشاید مولود را عمر نباشد اما قول متقدمان
آنست که در طالع روزی و شبی اگر آفتاب در ربع مذکر و برج مذکر بود شایستهٔ هیلاجیت بود
الا در خانهٔ دوازدهم و سیوم اما قمر بروز و شب بالای زمین یا زیر زمین اگر در ربع مونث
بود و برج مونث شایستهٔ هیلاجیت و در نهم نشاید اگر برج مونث باشد و آفتاب
نیز در نهم نشاید اگر برج مذکر باشد که فرح اوست و قمر در سیوم نشاید بروز و شب که فرح
اوست اگر برج مونث بود اما قول دورتیوس آنست که آفتاب در خانهٔ هفتم
نشاید که هیلاج بود اگر برج مونث باشد و در خانهٔ هشتم نشاید اگر برج مذکر باشد و یاد کرده اند
در نسخهٔ اول که ربع مذکر از درجهٔ طالع است تا درجهٔ عاشر و آن ربع دیگر را در مقابلهٔ او
و بدانند در بسیار اختلاف اقاویل و بین علل است اما محقق اینست که هیلاج دو قسم است
یکی بمواضع چنانکه گفته شد دوم بکدخدا چنانکه اگر هیلاج بموضع شایسته باشد چون او را
کدخدا نبود او همچون روحی بود بی بدن اما از روی حقیقت هیلاج و کدخدا دو عمر اند در
صورت طالع جهة بقاء مولود از زیرین و غیر زیرین چنانکه نموده اند پس اقاویل را از آنجه
طالع نموده ایم و ترتیب هیلاجیت نهاده ایم در مواضع شایسته روزی و شبی از آنچه در پیش
گفتیم تا شکالهای دو سطر اول زایچه که بر حی نوشته شده طالع روزی است و سطر دوم

بیاض مکتوب است و درین زایجه
انچه مختصر و مفید بود آورده شد در ائمه است
که درین صفحه مکتوب است **نمره سیم** در طلب
کدخدا چون هیلاجیت بر یکی ازین اصل
متمایز شود بدوی کدخدا طلب دارند و
کدخدا آن کوکب بود که مستولی باشد در موضع هیلاج
و آن ارباب حظوظ ناظره باشد و اگر در جه زنان بر حیث جایز بود اما بعضی اتصال را نیز
روا داشته اند اما اگر شمس یا قمر هیلاجیت شایسته بوند و در خانه و یا در شرف خود باشند
اولی تر باشند بکدخدای و وقتی باشد در صورت طالع بر برج اصل هیلاج باشند البته
بموضع و کدخدا پس حکم بر آن کنند که از همه قوی تر باشد بالجمله و کدخدا و کثرت هیلاج
دلیل قوة حیات و سلامتی مزاج و بسیاری کدخدا دلیل طول عمر است و خوشی
عیش **نمره چهارم** در کمیت عمرها که هر کوکبی را چهار عطیت است اول عظمی و دوم
کبری سیم وسطی چهارم صغری اما عطیت عظمی را در دولتها و ملتها بکار دارند و باقی
را در موالید و کدخدا عطیت عمری بوضع خود دهد چنانکه اگر بر حقیقت وتدی
بود از او تاد سالهای کبری خود دهد و اگر بر حقیقت مایل الوتد بود سالهای وسطی
عطا کند و اگر بر حقیقت زایل الوتد بود سالهای صغری خود عطا کند و اگر سعدی بکدخدا
ناظر بود از درجه وتدی سالهای صغری خود در عطیت کدخدا زیادت کند و اگر از
درجه مایل الوتد نگرد ثلثان عطیت صغری خود زیادت کند و اگر از درجه زایل الوتد
نگرد ثلث عطیت صغری خود زیادت کند و بعضی گفته اند اگر آن سعد در وتد بود سالهای
صغری خود زیادت کند و اگر در مایل الوتد بود بعدد سالها ماه زیادت کند و اگر در
زایل الوتد بود بعدد سالهای روز زیادت کند اما اگر نحس ناظر بود بکدخدا بنظر مودت
زیادت کنند و عطیت چنانکه گفتیم و بنظر عداوت همان نسبت کم کند از عطیت کدخدا

واگر نحسی بکدخدا نگرد بعداوة از وتدی سالهای صغری خود از عطیت او کم کند بهمان نسبت
که در سعدان گفته شد که زیادت کنند و در هر خانه اما نظر مودت نحسان نه چیزی کم کند و نه
زیادت کند اما در افزایند در خوشی عیش مناسب نظر قبول و رد او و سعدان بنظر نحس حفظ
چیزی کم نکند پس اگر کدخدای قوی حال بود مولود خوش عیش باشد و با راحت و پاکیزه معاش
و فراخ روزی و ترجیح هار نیک باید و پیوسته تن درست بود و عطیت خود را تمام کند و اگر
ضعیف باشد مولود تر آر بود و بیمارناک و اند و همچنین فکم ترتیب و عطیت خود تمام
نتواند کرد اما اگر کدخدا محترق بود بکدخدای نشاید مگر در خانه یا شرف خود و سعود مرد
ناظر اما اگر آن سعد بکدخدا ناظر بود قوی حال بود بنظر قبول باشد از مایل الوتد چهار دانگ
سالهای صغری خود زیادت کند و در زایل الوتد دو دانگ چنانکه گفته ایم و هم تمام
کرده و اگر ضعیف و نامقبول بود ماه و روز زیادت کند اما حکم نحس اگر کم کند همین باشد
و اگر ضعیف بود از خانها بد نگرد سالها کم کند نه ماه و روز و اگر قوی حال بود و از
خانهای نیک نگرد ماه و روز کم کند **اما ابومعشر بلخی** آورده است در موالید کبیر و اگر موضع
هیلاج یا کدخدا بیشی از مرکز وتدی بود تا غایت پنج درجه را هم از حساب آن وتد دارد و اگر
از آن برج بود نه از برج پیش از وی اما بسیار طالع مولودها در نظر آمد عمل استادان معروف
در استخراج هیلاج و کدخدا و دیگر دلایل که تسویة البیوت را اعتبار نکرده اند و بر جهت را
نگاه داشته و در بعضی طالعها دیده شد که حکما و از صاحب او کرده بودند اگر چه درجه طالع
او آخر برج افتاده بود و التفات نکرده بدان پنج درجه که بیش از مرکز هر خانه است که
آن را درجات میته و مرد ار خوانند و در بعضی طالع دیده شد که چون درجه طالع بعد از
پانزده درجه برجی افتاده بود حکم آن طالع هم از صاحب طالع کرده بودند و هم از
صاحب دوم همچنین هر دوازده خانه طالع **و ابو الحامد غزنوی** در کفایه آورده است که آن
معتبر چنین است و اگر بیش از شانزده درجه بود حکم او از صاحب متولی او کنند و متقدمان
برانند که پنج درجه بیش از مرکز هر خانه ضعیف بود چنانکه گفته شد با آنکه بمنکی بکری سازند



باجتماع آن خانه دعوی میکنند که چون کوکب درین پنج درجه بود خانه گذشته از وی بهره یابد
بدانچه چون استوا در درجه خانه دیگر رسیده بود آن خانه از وی نصیبی نیافته باشد پس این
پنج درجه نه ازین خانه نصیب دارد و نه ازان خانه پس او را ضعیف داشتند و میته
و مردار خوانند و بعضی کسان درجات حشو گفتند و میگویند چون کوکب درین حد بود
ضعیف باشد اما بعضی از اصحاب الاحکام گفته اند طالع هر درجه را خواهی که باشی قوت
طالع از اول برج بود و بعضی گفته اند که آغاز قوت طالع پس از درجه او بود به پنج درجه
و نهایت قوت وی اول پنج درجه خانه دیگر باشد بعد از وی و بعضی گفتند قوت طالع از درجه
طالع بود تا اول درجه خانه دیگر اما اصح آنست که آغاز قوت طالع از اول برج است
و غایت قوت او بر درجه طالع و نهایت قوت آخر برج اگر چه درجه طالع آخر برج افتاده
جهت آنکه قوت طبیعی هر برجی مر دیگری را نسبت ندارد پس کوکب چون بطالع در آید آغاز کند
از مزاج خود قوت دادن طالع را با امتزاج طبیعت طالع و چون بدرجه طالع رسد
قوت او بتدریج بکمال رسیده بود چون ازان درجه بگذرد قوت روی نقصان
نهد تا در آخر برج منتفی شود چون ببرج دوم انتقال کند آغاز کند از قوت خود
همچنان نسبت را گفته شد از مزاج خود و طبع آن برج همچنین تا دوازده خانه طالع
پس بحکم این مقدمه کواکب در هر خانه که بود حکم او از همان خانه کنند اما بعضی گفته اند
برجیت را اعتبار کنیم بهمان طریق که گفته شد و وقتی بحکم بر حالها ظاهر مولود کنیم و
سعادتها خارجی تسویت البیوت را اعتبار کنیم و وقتی بحکم بر حالها باطنی مولود کنیم و
سعادتهای داخلی اما در استخراج هیلاج واجب بود اعتبار تسویت البیوت جهت آنکه
این عمل داخل بود و بروج بخارج بدن تعلق دارد اما در استخراج کدخدا بعضی
گفتند برجیت را اعتبار کنیم که او دلیل بدن است و احوال خارجی اما اصح آنست که در
طلب او تسویة البیوت را اعتبار کنیم که او دلیل عمر است و عمر از جمله قوتهای باطنی است
اینست حقیقت این عمل با قاویل بزرگان **تمره پنجم** در شناخت صورت طالعها و مواضع

کواکب طالعها که واقع شود از سه نوع بیرون نباشد یا قایم بود یا مایل یا زایل و علت این تفاوت
از عروض بلدان است اما قایم آن بود که طالع برجی افتد و مرکز برج دوم ازان برج که بعد از وی
بود و سیوم همچنین تا دوازده خانه **اما مایل** چنان بود که طالع برجی بود و مرکز دوم
از برج سیوم و مرکز سیوم از برج چهارم پس مرکز عاشر او از برج یازدهم بود **اما زایل** چنان
بود که طالع برجی افتد و مرکز دوم او هم ازین برج افتد و مرکز سیوم او از دوم باشد و مرکز چهارم
از سیوم پس مرکز عاشر او از برج نهم بود **مثال طالع قایم** طالع میزان است سیزده درجه
و عاشر او سرطان یازده درجه و مشتری در پنجم به درجه و پنجاه و پنج دقیقه و زحل در پنجم به
پنج درجه و چهل و نه دقیقه پس مشتری در آخر قسمت چهارم است تسویة و برجیت در درجات
حشو و زحل در چهارم تسویة پس حکم مشتری از همان برج کنند و حکم زحل را از چهارم **مثال**
طالع مایل طالع جدی است در درجه آخر و مرکز دوم او از حوت و پنج درجه پس عاشر او
میزان بود از عقرب و مرکز ثانی عشر قوس بود از جدی و شش درجه و مریخ در جدی به اول درجه
و زحل در جدی به ده درجه پس مریخ درین صورت طالع در خانه یازدهم است و حکم وی از آنجا
کنند و زحل در دوازدهم **مثال طالع زایل** طالع سرطان افتد به اول برج و مرکز
دوم هم از سرطان بیست و سه درجه پس عاشر او حمل بود از حوت به اوایل برج و مشتری
در بیست و پنج درجه سرطان و آفتاب در اواسط حوت پس حکم مشتری از دوم طالع کنند
تسویة و حکم آفتاب از دهم طالع پس ازینجا معلوم گشت که کوکب وقتها که از یک
برج در سه برج منتظم بود چنانکه مریخ در میان طالع مایل بجدی است که طالع است اما
تسویة در یازدهم است پس اگر مریخ درین صورت به اول حوت بودی در طالع بودی
تسویة چون مرکز ثانی از پنج درجه حوت فرض کردیم اما چون طالع قایم افتد مولود باوقار
بود و بالا او در حد اعتدال و مزاج او معتدل از جهت آنکه او تا دلیل چهار طبع اندر
راستی او تا دلیل اعتدال مزاج بود و اگر طالع مایل بود مولود شتاب کار بود و دراز قد
و منحرف مزاج و دراز گردان و کم ثبات و اگر زایل افتد مولود کاهل بود و کوتاه بالا و گران

و متغیر حال ثمره ششم در کیفیت سیر عطیت کواکب کفته اند استادان این علم شریف عطیت کبری
آفتاب بمقدار درجات یک ثلث است از دور فلک و آن صد و بیست درجه است هر درجه را سالی
کرفتند پس عطیت کبری او صد و بیست سال است اما حکم قمر مثل آفتاب است که عطیت او یک ثلث است
و چون او بقدر دوازده درجه در محاق می افتد این مقدار را از صد و بیست کم کرده اند باقی
صد و هشت ماند بعدد هر درجه سالی کرفتند پس عطیت کبری او صد و هشت سال است اما عطیت صغری
آفتاب بمقدار درجه شرف اوست بهر درجه سالی پس عطیت صغری او نوزده سالست و عطیت
وسطی او مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیت صغری است و آن سی و نه سال و نیم باشد و بقولی دیکر
عطیت وسطی و نصف کبری و نصف صغری اوست و آن شصت و نه سال و نیم باشد اما قمر را
عطیت صغری او بیست و پنج سالست بعدد آنکه او و زهره و دی که باجتماع بیوندند باز بیست و پنج
سال دیکر باید تا در همان جزو مجتمع شوند اما عطیت وسطی او مجموع ربع عطیت کبری و نصف
عطیت صغری اوست چنانکه در آفتاب کفته شد پس مبلغ این نیز سی و نه سال و نیم باشد
مثل آفتاب و بقول دیکر نصف هر دو عطیت است و آن شصت و شش سال و نیم باشد اما پنج
کوکب دیکر را عطیت کبری شامل درجات حدود هر یک است از حدود مصریان بهر درجه سالی
اما زهره در هر هشت سالی که محترق شود بعد از هشت سال باز در همان جزو با فراق رسد
پس عطیت صغری او بعدد این سالها کرفته اند و مریخ را در پانزده سال این حال افتد و مشتری را
در دوازده سال و زحل را در سی سال و عطارد را در بیست سال پس این مقدار سالها عطیت
صغری هر یکست اما عطیت وسطی هر یکی ازین پنج کوکب نصف کبری و نصف صغری او باشد
بی هیچ خلافی و نیر ربع را عطیت وسطی آن کسان هم خلاف کرده اند برین قیاس کرده اند
و ما همه درین جدول نموده ایم ثمره هفتم در تحویل عطیه خواه زیادت و نقصان

مجموع تبکده

تام صحیح

	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
اعظم	١٤٦١	٥٢٠	٢٦٥	٤٢٧	٢٨٤	١١٥١	٤٨٠
کبری	١٢٠	١٠٨	٥٨	٧٩	٦٦	٨٣	٧٦
وسطی	٦٩ ل	٦٦	٤٣	٤٥	٤٠	٤٥	٤٨
صغری	١٩	٢٥	٣٠	١٣	١٥	٨	٣٠

در پیش کفته شد که اکر کدخدا بر حاق وتد بود عطیت کبری دهد و اکر بر حاق مایل الوتد بود عطیت وسطی دهد و بر حاق زایل عطیت صغری دهد اما اکر کدخداه از درجه وتد در کذشته باشد و او را بعد افتاده از ان وتد قسط آن بعد از تمام عطیت او کم کنند و حکم مایل و زایل و کواکب زیاده کننده و کم کننده همین باشد و این عمل را تعدیل القسط خوانند و خلاف بسیار هست درین عمل اما آنچه بسندیده تر است اینست اما اکر کدخداه میان وتد و مایل الوتد افتاده باشد بعد بکیرند از درجه وتد تا درجه کدخدا بدرجات سوا آن را مسافت نام نهند باز نقصان کنند عطیت وسطی او از عطیت کبری او آن باقی را تفاوت نام نهند باز درجه وتد از مایل الوتد کم کنند و باقی را اساس نام نهند پس مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قسمت کنند قسط بعد کدخدا از وتد حاصل آید سال و ماه و روز و ساعات آن قسط را از تمام عطیت کبری کدخدا کم کنند آنچه ماند عطیت معتدل بود بحسب بعد او از درجات وتد مثلا طالع قوس بچندین کو زه مرکز مایل الوتد از جدی این سه کط و مشتری کدخدا در قوس بچندین کب درجه طالع از وی کم کردیم باقی ماند مسافت این ی ده مجنس او بدقایق این ٥ مم سالهاء وسطی او کم است چندین مه ل اکبری که اوست چندین عط کم کردیم باقی ماند تفاوت این لح و این سی و سه سال و نیم و شش ماه است لهاد در دوازده ضرب کردیم و شش ماه با آن جمع کردیم شد همه ماه این ٤٥٢ پس درجه طالع از درجه مایل کم کردیم باقی ماند اساس این احل برج و درجه و دقیقه مجنس او بدقایق این ٢٠١٢ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم کشت مضروب این ٩٠٩٤٨ پس مجنس اساس قسمت کردیم خارج این ماهها ٤٨ و کسر ماند این ١٩١٤ پس ماهها را بر دوازده قسمت کردیم حاصل آمد چهار سال

١٩٨٠
٣٢
٢٠١٢

وآن کسور را در ین ه‌ط‌م ایام ضرب کردیم شد مضروب این ۵۱۶۱۹۹ هم بران اساس
قسمت کردیم خارج شد این لا م ه واین همه ایام بود و کسر ماند این ع‌ع‌ع ایام را بر سی
قسمت کردیم حاصل آمد یازده ماه و هفده روز پس آن کسور را در بیست و چهار ساعت
ضرب کردیم شد مضروب این ع‌م ۱۰۷ هم بران اساس قسمت کردیم شد خارج این ه واین
ساعات بود و کسر ماند این ع‌ع‌ع در شصت ضرب کردیم و هم بران قسمت کردیم حاصل شد این
نط دقایق پس مبلغ این عمل شد چندین د ماره نط واین چهار سال و یازده ماه و هفده
روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه است این تعدیل را از تمام عطیه کبری مشتری که است
چنین عـط کم کردیم باقی ماند این عدهسح ا واین مقدار چهل سال هشت و دوازده
روز و نوزده ساعت و چهل و یک دقیقه و سالها، قریب به هشتاد و شش سال و سه ماه و بیست
روز و نوزده ساعت و چهل و یک دقیقه پس این مقدار عمر طبیعی مولود باشد اما بعضی کسان
مسافت را از کدخدا گیرند با مایل الوتد و همین عمل کنند آنچه حاصل آید از تعدیل از عطیت
وسطی افزایند اما اگر کدخداه میان مایل الوتد و زایل الوتد افتد عمل همین است لکن عطیت
صغری از وسطی کم کنند و اگر کدخداه میان زایل بود و آن وتد دیگر عمل همین باشد لکن
تمام عطیت صغری تفاوت نام کنند و فقط نقصان او را هم از وی کم کنند اما زیادت
و نقصان سعود و نحوس آنست که حصه هر یک را همچنین معدل کنند پس اگر آن سعد یا نحس در
وتد بود عمل بحالت است اگر در مایل و یا زایل بود طریق آنست مثال درجه زایل
این ح ر کر تقویم زهره این ح ه کا از درجه زایل کم کردیم باقی ماند این ه کر واین
مسافت باشد مجلس او بدقایق این ۹۲۳ زهره چون بتسویه در مایل الوتد است عطیت
صغری او که هشت سال است ماه بود درین وقت بقول بعضی در زایل هشت روز است
از هشت ماه کم کردیم باقی ماند تفاوت این ر ک هفت ماه و بیست و دو روز مجلس او این
روزها ۲۳۳ پس درجه مایل الوتد که هست ط س کط از زایل که هست ح ر کر کم کردیم
ماند اساس این ا ی خ مجلس او بدقایق این ۲۰۹۸ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم

کشت

کشت مضروب این ۲۱۵۵۹ این را بر اساس قسمت کردیم کشت خارج این ۱۰۳ ایام
و کسر ماند این ۱۰۶۳ از این کسور ساعات و دقایق بیرون آوردیم چنانکه نمودیم حاصل آمد
ه این ایام را بماه بردیم و باهدیگر جمع کردیم شد چندین ح ب ه واین سه ماه بود و
دوازده روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه چون زهره میان مایل و زایل است
بتسویه این تعدیل بر عطیت خانه زایل که هشت روز است زیادت کردیم شد چندین ح ح
س ه واین سه ماه و بیست روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه و این فقط زهره است
که زیادت کند بر عطیت مشتری پس این عمل بر عکس عمل اولیست که مسافت از زهره که قرابه بود
زایل واو در مایل است اما مثال دیگر آوردیم در نقصان که نحس در زایل است در وتد
و مایل الوتد و زایل الوتد مثال حال این مثال درجه زایل این د ر کو درجه
عاشر این ه که ه تقویم زحل ه ح ل درجه زایل از و کم کردیم باقی ماند مسافت این ما کو
مجلس این ع‌م ۹ پس عطیت صغری زحل که سی سال است در وتد نصیب خانه زایل سی روز
بود از سی سال کم کردیم باقی ماند بیست و نه سال و یازده ماه لهذا را در دوازده ضرب کردیم
تا ماه شد یازده ماه با او جمع کردیم شد مبلغ چندین ماه ۳۵۹ پس درجه خانه زایل را
از وتد عاشر کم کردیم باقی ماند اساس چندین ا ح ل مجلس او بدقایق ۲۳۰۹ پس مسافت
را در تفاوت ضرب کردیم کشت این ۳۴۶۰۷۶ بر اساس قسمت کردیم شد خارج
این ۱۴۹ ماه و کسر ماند این ۵۹۲ پس ماهها را سال بردیم یعنی بر دوازده قسمت
کردیم شد خارج این دوازده سال و چهار ماه و از آن کسور ماند از ماه و روز و ساعات
و دقایق حاصل کردیم چندین ح ح ند کو با آن سال و ماه جمع کردیم شد مبلغ چندین س
رح ند نو واین سال و ماه و روز و ساعات و دقایق است این مبلغ را از عطیت صغری
او کم کردیم که زحل میان زایل و میان وتد است باقی ماند این ی ر کو ط ه د سال و ماه
و روز و ساعات و دقایق پس این اثر زحل است که نقصان کند از عطیت کدخدا چون
درین عمل اندک دقتی است بسبب تفریق کردن سال و ماه و روز شمارها او شرح نموده شد

[illegible]

شعبه ششم در احکام هیئت طالع شانزده اثمار ثمره اول در مقدمه احکام طالع چون
بر طالع مولود حکم خواهند کردن اول دلیل طلب دارند و حکم تر دلیل مستولی باشد از ارباب
حظوظ چنانکه گفته‌ایم در اول کتاب و اگر هیچ مستولی نباشد حکم بر صاحب طالع کنند اگر چه
ساقط بود از درجه طالع و اگر مستولی از یکی زیادت بود قوی‌تر را مقدم دارند و دیگران
شریک او باشند اما اگر در صورت طالع کوکب مستتر باشد حکم کلیات مولود از مستتر کنند و اگر مستتر
از یکی بیشتر بود قوی‌تر را مقدم دارند و دیگران شریک او و دلیلها را خاص و عام را نیکو
اعتبار کنند و این اصول در هر دوازده خانه واجب باشد اما ارباب مثلثات طالع و برج
دیگر را بنگرند و بدانند که رب اول مثلثه بر ثلث اول عمر مولود و رب دوم دلیل است
بر ثلث دوم عمر مولود و رب سیوم دلیل است بر ثلث آخر عمر پس هر کدام کوکب که ازین
سه دلیل قوی‌تر باشد احوال مولود در ایام تربیت او ظاهرتر باشد اما رب سیوم را شریک اول
و دوم بود در خیر و شر و چون نوبت بدو رسد این دو شریک او نباشند مگر ناظر بوند و اهل سعادت
نمایند و ارباب مثلثات هر دوازده خانه را حکم همین باشد اما مردم که در اول عمر کم سعادت باشند
و در میانه عمر یا آخر عمر توانگر شوند و سعید باشند در اول عمر توانگر بوند و محترم و در میانه یا آخر
درویش و بی‌حرمت گردند و چند نوع دیگر که درین صورت اتفاق افتد یکی سبب این ارباب
مثلثات بوند از جمله اسباب حکم و عمل و عزل و سفر و حضر و آنچه بر دوازده خانه منسوب
همین است ثمره دوم در احکام مستولیات بر طالع بدانکه اگر مستولی زحل باشد و او قوی
حال بود مولود دوراندیش و بزرگ و قوی رای و صبور و متحمل و رازدار و متانی و صحبت
بزرگان و زیرکان و پیران باشد و مایل بعمارت و زراعت بود و اگر ضعیف بود ممسک
و کینه‌دار و ستیزه‌کار و دون همت و خوار و ترش و بیچاره و متکسل و دلتنگ دار
و تنها باشد و کننده کارهای سخت و دشوار و مشغوف بر آبا و اجداد و قبیله و استادان
باشد و اگر مشتری با او بود یا ناظر بود مولود مطیع مشایخ و علما و زهاد و اهل تحقیق و خیر کننده
مردم و نیکورای و خوش خلق و درست گو و راست قول و با ادب باشد و اگر مشتری ضعیف

حال بود مولود معالج و عزیمت‌خوان باشد و یا آمیزنده و پارسای بدروغ و مسرور و مطیع و
اگر مریخ با زحل یا ناظر بود مولود بی‌تمیز بود و محنت‌کش و بددل و بدمعامله و بی‌رحمت و بد
محضر و مانع خیرات و مفسد در کارها و غلبه کننده و غصب و دشمن مردم و بخت‌کوش اما
حاجات برآرنده باشد و اگر مریخ ضعیف حال بود مولود زیان کننده بود و راه‌زن و کسب او
از خیانت و ظلم و آزار و خدا ناترس باشد و از شر و جور باک ندارد و بی‌شرم و بی‌نام
و ننگ و شنیع بود و او را دوستی نبود و کور و شکاف و مرده‌کش باشد خاصه که زحل نیز
بدحال بود از سعادات دنیا و آخرت بی‌بهره باشد و اگر زهره با زحل بود و یا ناظر
بود مولود ضد و دشمن زنان باشد و کارهای نیک دوست دارد و صحبت مشایخ طلبد و
حسود باشد و ضعیف زندگانی و از مردم رمیده و غربت برنده بود و از ازواج و دوستان
و اگر زهره بدحال باشد مولود حریص بود بر زنان و نجس بی‌تمیز باشد و با بر زنان و زشتان
صحبت دارد و میخوار و نیکو عهده مردم بود در کارها و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر
بود مولود طالب نیکی بود و خیرات و کارهای پوشیده و عجب و فتادن و تلخ سخن و
عاقل و علم هندسه و فلسفه و نجوم و طلب آنچه دقیقت نیک بداند و عالم دوست بود
و اگر عطارد بدحال بود حقیر و دشمن دار او با وسواس بود و کاهن و تعویذ نویس و فریبنده
مردم و عقل در خلایق و حاجات از وی روا نشود بخیل بود و غیبت‌خوان و اگر
مشتری مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود صاحب منصب و جاه بود و ولایت
دار و نیکوکار و عابد و آسان گیرنده کارها و معتدل خوی و عالم و مدرس و مفتی و
امام و با ورع و داننده قواعد ادیان و امانات را دوست دارد و عبادت خانها
سازد و اسباب تحصیل علم حاصل و مهیا کند و کریم طبع و دوست دار مردم بود و باحیا
و عفت بود و آزادمرد و عادل بود و رحیم و محب استادان و مربیان باشد و اهل
و قبیله خود را شفقت کند و اگر ضعیف حال بود ریاست و بزرگی جوید و حکومت بر
مردم و سبکبار باشد و متلف و ثنا دوست و نام جو و کم اعتقاد و معجب و کاهل در کار

دین وطاعت وخویشتن بین وکم خیر وآنچه کند بریای مردم کند وبی ثبات وبددل
وترسنده وکم عار باشد ومشتغل در صحبت استادان ومربیان ومردم غریب نفس وزهد بر گزیند
وپوشیده اسرار بود واگر مریخ با او بود و یا ناظر بود مولود حاکم گردد یا قاضی ودرشت گوی وحق
شناس وغلیظ خوی وخصومت کننده یا امیر لشکر باشد یا قاضی لشکر وچوب دوست دارد
وتفوق طلبد بر مردم وخداوند امر ونهی وخشم گیرنده وانتقام کشنده وقصاص جوینده
واگر مریخ بد حال بود مولود ستیزه کار وکینه دار بود وپیوسته آشفته وزود سیر ودشمان توزنده با
دغا ورای گردان وبراه خود رونده ومختلف خوی باشد ومضطرب الاحوال وکم تمیز
ومنت نهنده وکم آوازه وخوفناک بود ورغبت کننده تسخیر کواکب ودهم وجن
وعفاریت وعلم سیمیا ومانند اینها واگر زهره با او بود یا ناظر بود مولود بسیار خیر در هر
کار باشد ودوست دارنده اهل بیت واقربا وسلیم دل وراست کار وباخیر واحسان
ودیانت وپاک وپاکیزه سیرت وتوانگر در دین ومذهب واعتقاد وپاکیزه رو
ومطالبت کننده واگر زهره بد حال بود مولود نازک مزاج وملوک طبع بود وحریص عشق
وحریص در زنان ورانده شهوت وتلف کننده مال باشد وفعلهای زنان کند ولعب ولهو
وهزل را دوست دارد وامین وباطاعت باشد ودوست گیرنده مردم بود واگر عطارد
با مشتری بود یا ناظر بود مولود عالم بود در جمله علم ادیان شروع تمام دارد وامام ومفتی
وواعظ بود ومعنی شناس وتیز خاطر ونیکو رای وخوب تدبیر وپسندیده مشورت و
نیکو ظن وبا دیانت وامانت دارد وبا ادب ونیکو اخلاق وروا کننده حاجات
بزودی ومنصف شود در هر علم که بداند ورغبت بطلب علم الهی کند ومعقولات و
شرایع ومنقولات واگر عطارد بد حال بود مولود بد زبان وبهتان گوی وحقیر در
نظر خلایق باشد وبخیل بگمان بزرگی برد وابله وحکیم ومضطرب وتلخ سخن وبر عناد
ملول ونامقبول وحیله ساز وبلحن دار ونویسنده سجلها وطومارها ودغا نهاد کتابت
کننده بود واگر مریخ مستولی بود بر طالع واو قوی حال باشد مولود لشکر کش وامیر وحاکم

وصاحب ولایت وحمایه ودلیر ومردانه وسلاح دوست ومتقلب وجبار وبال
بوافقهای درشت ودر نظرهای عظیم رود وسالاری وسروری جوید وخشم آلوده و
تند وبخشاینده بر ضعفا وزیر دستان باشد واگر مریخ بد حال بود مولود دشنام دهنده
وبی شرم وبی سروپا وبی رحم وخون ریزنده وبد نظر وکینه کش وحسود وفتنه انگیز
ومشنع وترسنده وعذاب دهنده ووام خوار وجامه رباینده ودیوانه شکل و
خیال ناک باشد واگر زهره با او بود یا ناظر بود مولود خندان وخوش عیش ومعاشر
وراغب بشهوة وام بود اما عاقل وبا تمیز وبرآرنده حاجات وکریم طبع ونیکوکار
وشاهد باز باشد وانچه کند در ستر کند واگر زهره بد حال بود مولود آمیزنده بمیز بزنان و
کودکان ودستیر کار بود وتیز شهوت بود واو را خوب وزشت یکسان باشد ودروغ
زن بود وخاین ومفسد وملول وکاهل وغافل باشد ونا پارسا ودلیر بر وام وفسق وفجور
وهزل واگر عطارد با مریخ بود یا ناظر بود مولود در علم سلاح مطلع باشد ونیکو داند
وسپهدار باشد وبزور جنگ وحیلت ساز وحاضر جواب وصاحب طبع وضبط کننده
کارها وغیرها وبد فعل بود وزود خشم بود وفریبنده وبد کننده با دشمنان ونیکو
کننده با دوستان وجوینده قصاص وانتقام باشد وحاجات بو فا رساند وصاحب رای
باشد وخدیعت ومکر کننده بود واگر عطارد بد حال باشد مولود زودسیر باشد ودشمان توزنده
ودانندهٔ حیلت وفریبنده خلایق وشتاب کار وپلید شلوار با امردان ومعروف
بشر انگیختن وراه زدن وطراری ودزدی وقماره ساختن طلسمات وحیلهها وتسخیر
وهم دانندهٔ سحر وخوانندهٔ عزیمت پری ودیو باشد واگر زهره مستولی بود بر طالع واو
قوی حال باشد مولود منعم بود وپاکیزه وبا زینت ولهو دوست ونگارنده عطرها ونیکوکار
ولطیف وپاکیزه طلب وخوش خوار وبا نظافت ودشمن دار بدیها ودوست دار
نیکیها وبسیار خیرات کار وراست قول وبخشاینده وخوب صناعت ونیکو
سیرت وفریادرس ودستگیر ودانندهٔ اصوات والحان واشعار ومعانی وهمیشه یاد کرد خدا بود

و مایل بکار زنان و لباسهای ایشان پوشند و خوش حکایت و شیرین لهجه و دوستی ورز
و ملیح بزرگان و نیکان بود و مشفق بر مادران و خواهران و اقربا و بندگان بود و کرم
عزیز دارد و صلب بود در کار دین و مذهب و اگر ضعیف حال باشد معاشر بود و مایل
بفسق و فجور و عشق و شاهدباز و مناکحت و راندن شهوت بر نیک و بد و طرب کننده
باشد و غزل گوی و دانندهٔ ساز موسیقی و نقاده دوست دارد و عطرساز بود و در اغلب
بشکل و شمایل زنان و مخنثان و خادمان بود و سخرگی کند و خدمت مطربان و تراز و
داران کند و ریاحین فروش و مادر آزار باشد و نامهربان بود و بر خویش و اقربا
بدگمان بود و بر مردم و اهل و غذای بد خورد **و اگر عطارد** با زهره بود یا ناظر بود و
مولود نیکو صناعت و زیرک و تیزخاطر و شاعر و سخن ساز و بدیهه گوی و حاضر جواب
و نیکو اخلاق و خوش صحبت و نیکو مجلس و ندیم بیشتر و شیرین سخن و جلیس از بوجه
احسن و عالم و حکیم و نیکوظن و خوش الفت و جوینده دوستی و بذات نیکو و ممیز باشد
و عاقل و معلم و با اشراف و اهل فضل صحبت دارد و نسبت با نیکان کند و با امردان
و غلامان در آمیزد و مولود غیور بود **و اگر عطارد** بدحال بود مولود پلید باطن باشد
و مکار و فحاش سخن و کم خیانت و کم حیا و دوزبان و دوروی و فریبنده بود و بد
و بدرای و دوراندیش در خبث و بدسیرت و مشنع و بیجا گوینده و غیبت و سعایت
کننده باشد و بی عاقبت در بند خوردن و آشامیدن و حال را بود نه عاقبت را
و اگر عطارد مستولی بود بر طالع و قوی حال باشد مولود عاقل و عالم و ممیز و دبیر و نقاش
و دانندهٔ علوم و صناعت و مستولی باشد با وزیر و صاحب تجربه در کارها و کافی و مصلحت
دان و فایده دهنده و خردمند و نیکوظن و خرده دان و پوشیدهٔ اسرار و واعظ
باشد و سخن فروش و معلم و مدرس و دوستدارنده خواهران و برادران و اقربا و شفقت
برنده و اگر بدحال بود تباه کننده و مزور و کاهن و رایهای او خطا افتد و کارها بد
برد و بجز دغره شود و بعقل خود کار کند و زود از راه برود و در کارها چندان تمیزی ندارد

وجره

وجره و طرار بود و دزد و دوراه دارد و در معاملات ناراست و مردم را غلط اندازد
وعده دهنده بود بیشتر خلاف کند و دشمن دار برادران و خواهران و اقربا باشد و کم شفقت
و بیگانه دوست و بی ثبات و هیچ کس را دوست نخواهد باشد فاحشه گو و در فکرها زهره بود
بدحالیها راجع **اما اگر شمس مستولی بود** بر طالع و او قوی حال بود مولود پادشاهی و حکومت
و سروری طلبد و خود را بشکوه و عز و جاه و رفعت دارد و شریف النفس و بزرگی جوید و
شجاع و دلیر و با وقار بود و توانگر نامبردار و عالی همت و کم التفات و عادل و مایل بکارهای
انجهانی و منصف و تقویت کننده ضعفا و زیردستان و دستگیر و بخشاینده و تربیت کننده
فرومایگان و عاجزان و مشفق در حق آبا و اجداد و خویشان و بزرگان و استادان و
مهربان و کریم طبع بود و سخی و نیکوکار و حق گذار و یاد دارنده نیکیهای مردم و طلبنده
انصاف و اگر بدحال بود مولود خویشتن بین باشد و خود رای و سخن بزرگان گوش
ندارد و تفوق و بزرگی جوید و جاهل و خیره کار و مال دوست و کاهل در کار و بار دینی
و امور آخرت **و اگر زحل با شمس** باشد یا ناظر بود مولود بختیار بود و با کینه و کیا
لیم دارد و بخت کوش و ستاننده با انصاف نه بجور و زور و کارهای درشت بدست
و عمارتهای عالی و حصنها سازد و اگر زحل بدحال باشد ظالم بود و رنج کش و بسختی بجای
دم و زحمت از خصمان و ضدان و قلیل خزانه و خرابی کننده در املاک و معجب بود
ی مغرور **و اگر مشتری با شمس** بود یا ناظر بود و مولود عالم و عادل بجای خود و در وقت
د و اجرا کند با ثبات بود و در وقت و ملک دار با حاکم یا قاضی باشد پاک دین و راست
رو و نیکوکار و جوانمرد بود بطبع و حلیم در وقت و غضب و در وقت [illegible]
ی و مردم دار و توانگر و نهندهٔ ذخایر باشد و وزیر یا پادشاه بود و اگر مشتری
ل بود مولود ظلم کننده در صورت عدل و بخل در صورت جود و وجود و راست کار
مو باید و نفاق کننده و دهندهٔ وعده و کارها از سر برد و ریا بود و نه بجای خود کند
ر مریخ با شمس بود یا ناظر بود و مولود قاهر بود و سخت حمایت و بی سیاست و مظفر بر اعدا

وخصمان وجمع آرنده لشکرها باشد وخداوندان طبل وعلم وولایت گیر باشد واگر دنبی او در موقع
بود وکرم وبخل او بجای خود واگر مریخ بد حال بود مولود جنگها بسیار کند ولشکرها وباران با او
خلاف کنند وترسنده ومنهزم باشد ودزدی وخیانت کند وخداوند ترس باشد وبدکار وجاهل واگر
زهره با شمس باشد مولود پاک دین باشد وستوده وعادل ودادده‌نده ومجلس با لهو وزینت وعطر
دوست دارد وراغب بزنان ورا لذت شهوت وخوشی زندگانی بود وخوش خورنده ونیکو
پوشنده باشد ودوست دار مردم ومعاشر دنیا اکثر وکریم الطبع وعاقل ومقبول دلها وطبعها
باشد وسازنده صورتها از چیزها ونماینده عجایبها وشناسنده صنعت پیرایه وحیلها وآرایش
وجامهای زر ونقوش سرمع کردن واگر زهره بد حال بود دشمن دار زنان باشد وکم شهوت بود
وتنهایی جوید ومعیشت او وبناش وار بود ودر خوردن وپوشیدن وآسامیدن چندان غالی
نباشد وباشد اورا صورت وچندان خوب نبود واگر زهره محترق بود جور کننده باشد وظالم بر زنان
وباشد از زنان او بیمارناک بود یا بد مستا وهلاک کرد دخامه که راجع بود ودر موضع بد و
اگر عطارد با او بود مولود زیرک وعاقل بود وترسنده معانی ومعقولات وعلوم الهی
وسیاسی ودبیری وانشا واستیفا وصاحب رای بود ومردم دار ونیکو سیرت وار ستیز
علوم وصناعات بداند خاصه در نقاشی وصورت گری وتذهیب وجوهر شناسی ودارنده
رسوم دهنده قواعد ممالک واثار رای وبا بصارت باشد ونازک طبع بود وتیز خاطر ومودت
در حرکات وسکنات وفعل او با اعتدال باشد ومقبول بود در دلها وشیرین واسباب معیشت
او پیوسته مهیا باشد واگر عطارد بد حال بود مولود غدار ومکار باشد وظالم وسخن مردم زود مجیح
نبود واگر عطارد محترق بود مولود بیمارناک بود ومتوفی ظالم واگر دهمین بود خوش باشد
مگر راجع بود که در وی جرمی ومولود را اکراه بود وباشد اورا درکارها بی تدبیر وجاه بود
واگر قمر با شمس بود یا ناظر بود مولود متحرک وکاهل در کارها نباشد اکثر نزد اینجا اورا لطف نسبت
باید کردن به یک حاله دارد وسفر دوست دارد وحاکم گرداما کم ثبات بود وزود سیر
باشد که ولایت دارد ملازم صحبت پادشاه وبزرگان ودر کارهای دینی ودنیاوی نیکو مدبر باشد

وعقل

وعقل معاش وتجربها را او پسندیده یابند واگر قمر بد حال بود مولود خسیس همت باشد وصحبت عوام جوید
وخجالت بزرگان نخواهد وسفرها بدرضا وناستوده کند وخدمت کارها اما اگر قمر مستول بود
بر طالع واو قوی حال باشد مولود بحکومت رسد وولایت داری وخلاف مولود وحاجت ونایب
ورسول باشد وداننده سیاحت وعلم طب وسواری وصنعتهای لطیف وداننده خواص اشیا و
صاحب تجربه وزیرک باشد در معاملات ومتحرک وشتاب کار وتیز رفتار وکافی ودانا و
مقبول عوام باشد ومشفق بر برادران وخواهران ومادران واقربا وسبک روح باشد ومحبوب
وخوش مجالست واگر ضعیف حال بود مولود کم خرد باشد وکاهل وبی کار وبی ثبات ومجهول
وبی فرهنگ وبد صفت وکذاب وفال گوی وصیاد وپیک وجاسوس وقواده وآب کار
وجاه کن وبی رحمت در حق اقربا ومادران وخواهران ودون همت وبیمارناک وکم معیشت
واگر زحل با او بود یا بود وناظر باشد زارع بود وبستان بان وحمام دار وسقا وحکیم وطبیب
ودار وفروش وبنا واگر زحل بد حال بود کریه المنظر باشد وتاریک دل وکارهای خسیسانه کند وکم
خرد باشد وطبیب وحکیم رانشین بود واگر مشتری با قمر بود یا ناظر بود نایب قاضی بود یا وزیر
وحاکم وکارکن علما باشد ورسول بزرگان وکارساز خلایق با امانت ودیانت بود ومعلم
وطبیب ومعالج وزیرک باشد ومشفق بر اقربا ودوستی کننده بزرگان واهل خیرات ونواکر
بود واگر مشتری بد حال بود مولود خادم مسجد وخانقاه وکارکن علما وصلحا باشد وتزویر
کننده وسالوس واگر مریخ با قمر بود یا ناظر بود مولود لشکری بود پیش روسپاه یا جاسوس
ورسول لشکر وسلاح ساز وسازنده نیزه وانواع سلاح بود مثل جوشنها وزره وغیرهم و
جابک سوار باشد ودر رقم کاروان شود یا راه زنان وزیرک بود وحیلت ساز وعلم قرب
بود واگر مریخ بد حال بود مولود عیار ویابان دارد ویا دزدان در آمیزد وخیانت
کند وشاکرد مسافران وتجار باشد وکرما وبان بود یا طباخ ویا آهن کر یا قصاب ومانند
این واگر زهره با قمر بود یا ناظر بد ومولود امیر مطربان شود یا سازنده سازها وطرب وداننده
علم موسیقی ورقاصی وعطاری کند با نشاطی ومقبول بود وکار باغ وبستان کند واگر زهره

بود جای بود شاکر و مطربان شود و رسول و کارکن شان و یا جولاه یا حلاج یا حصیرباف یا ریاحین فروش یا آلت زینت زنان طلبد و فروشد **واکر عطارد با قمر بود** یا ناظر بود و مولود دبیر یا نایب دیوان و مهتر کتاب و دیوان شود و در علم حفظ ترفع کند و خط و نقطه و دایره و مساحت بداند و باشد که طالب صنایع شود و اکر عطارد در جای بود مولود رسن تاب و جولاه و کارزر یا دام باف یا حصیرباف یا ازین چیزها سازد و با فراط و یا در رعه کرباس آما از مستولیان هر کدام که در عقده راس بود سعادت او را زیادت کند و در مدلول بیفزاید و اکر در عقده ذنب بود سعادت و مودت او را کم کند و مدلول در انا قص کرداند آما این احکام مستولیان در اوتاد و مایل تفاوت بسیار کند و مواضع هر یک و نظر قبول و رد و مودت و عداوت شان نمودیم احکام هر یک در قوت و ضعف در وقت امتزاج بکار احتیاط کنند و غافل نباشند از انچه بارها یاد کردیم و شرایط بجا آورند تا اغلب احکام راست آید والله اعلم **ثمره سیم** در احکام کلیات طالع بدانکه اکر درجه طالع و مستولی بر وی و صاحب طالع و ارباب مثلثات وی و نیرین و اوتاد و سهم السعادة و صاحب وی قوی حال بوند و نحوس ازیشان ساقط مولود در تیر اوقات تن درست بود و قوی حال و محترم و مقبول آما اکر دلایل ضد آن باشد حکم برخلاف این باشد و اکر بعضی ازین قوی و بعضی ازان ضعیف باشد حکم بر حسب آن کند و اکر صاحب طالع و قمر یا یکی ازین دو از سعدی باز کردد و بسعدی پیوندد مولود از اول عمر تا آخر خوش کذراند از آن جهت که انصراف دلیل از کوکبی دلیل اوایل عمر است و اتصال بدیکری دلیل اواخر عمر و هر مزاج که میان انصراف و اتصال افتد دلیل اواسط عمر است و اکر صاحب طالع یا قمر از نحس منصرف شود و بنحسی دیکر متصل کردد احوال عمر مولود خوش نباشد و اکر از سعد منصرف شود و بنحس متصل کردد اوایل عمرش خوش بود و اکر از نحس منصرف کردد و بسعد متصل شود اواخر عمرش خوشتر باشد و این حکم در دوازده خانه طالع نکاه باید داشت از نظر مودت و عداوت و قبول و رد **ثمره چهارم** بطلمیوس میفرماید از بزرکتر سعادت مولود آنست که از ثابته و عظم اول یا دوم در درجه طالع اتفاق

افتد

مدلول

افتد یا درجه عاشر یا درجه حادی عشر یا درجه نیرین یا درجه سهم السعادة لیکن عاقبت او بد بود خاصه که کوکب نحس باشد آما از بودن کواکب ثابته درین درجات درجه طلوع او هم حکم اکر عرض دار دو از بعد او بر درجه یک شر درجه ممر وی یا جوم وی اجابوده اکر چنین فهم کنند که درجه تقویم باید که بای آن خطا باشد **ثمره پنجم** اکر طالع مولود موافق طالع قران افتد یا او تاد او موافق جزو قران یا مثلثات او و مولود بسعادتهای عظیم برسد از مزاج آن قران و آن دولت و آن ملت و مولود از حاکمان آن مملکت کردد خاصه که مولود از قبیله آن قوم بود **ثمره ششم** اکر درجه طالع مولودی موافق درجه نحس افتد بروز از طالع ملتی یا دولتی یا موافق درجه قرا افتد بشارت آن دولت و ملت یا موافق درجه سهم السعادة او مولود سعادتهای قوی یابد مناسب آن دولت و ملت **ثمره هفتم** اکر طالع مولود اتفاق افتد در سال قران و دلایل در آن وقت قوی بود مولود سعادتهای بزرک یابد و عطایای قوی از مزاج آن قران و مساعدت وی آما اکر قوتهای دلایل بیشتر بود مولود صاحب منصب شود و حاکم کردد در آن قران و آن دولت پس از دوازده خانه مولود آن برج و دلایل او که قوت داشته باشد سعادت مولود از آن خانه ظاهر شود بر طبیعت آن کوکب دلیل و آن عطیت مناسب حال آن قران باشد و حکم مولود زمان همین باشد اما سعادت مناسب حال زمان بود آما اکر این اتفاق مولود در سالی قران نخستین افتد حکم بر ضد افتد خاصه اکر قمر در سرطان بود و هر چند دلایل طالع مولودی بوند عطیه نیکو نیابد که مزاج قران نخستین مانع شود و نکذارد قوتهای دلایل او را پس یکی از اسباب اینست که مولودی طالع ضعیف افتاده بود و او نیکو حال و بار احت باشد و بعضی از منجمان ندانند که آن از کجا و بچه دلیل است آما اکر طالع قوی افتاده باشد و مولود را بد حال بینند چون در سال قران نخستین زاییده بود هم بدانند که آن از کجاست و بچه دلیل است **ثمره هشتم** اکر درجه طالع مولودی موافق سعدی افتد از طالع قران یا برج قران یا از طالع مولود صاحب دولتی تا درجه عاشر موافق السعد

افتد مولود از طبیعت آن سعد عظمت گیرد از دولت آن صاحب دولت و اگر بجای سعد نحس باشد
حکم بر عکس باشد **ثمره نهم** اگر در طالع مولود اجتماع کواکب بود مولود به دولتها اعظم رسد و قوتها
خارجی و داخلی او بکمال باشد و هر چند کواکب بیشتر بود حال قوی تر باشد و صفات جبلّت او بر طبیعت
کوکب سعد بود یا کوکب مقبول در طالع و صفات ذمیمه او بر مزاج کوکب نحس بود یا کوکب
نامقبول اما در هر خانه که کواکب در وی جمع آیند از دوازده خانه طالع مردم مولود رغبت
نمایند جهت طبیعت آن خانه نمایند و هر کوکب که قوی تر بود و مقبول رغبت کنند کان او
از منسوبات او باشند مثلاً اگر کواکب در طالع جمع آمده بوند و عطارد مقبول باشد و مصحف و مردمان
دبیر و حکما و قضات و آنچه بعطارد منسوبست پیش او تردد کنند و جمع آیند بسبب عقل و هنر و کیاست
و فراست و علوم او و امثال این اما اگر در بیت المال اجتماع افتد و عطارد قوی حال بود
مردمان بازرگان و صناعان و نایبان و وکیلان بزرگان و بیاعان پیش او بسیار آیند
و روند بجهت داد و ستد و معاملات بیع و شری و مانند این و قیاس همین است
بروج دیگر را و بروج آتشی و بادی و آبی و خاکی را نیکو اعتبار کنند اما اگر در طالع
قران مشتری و زحل اتفاق افتد کر آفتاب و مریخ و عطارد و زهره باشند و مقبول بوند
مولود دعویهای بزرگ کند و چه عجب که دعوی نبوت دارد خاصه صاحب نهم عطارد
بود یا یکی از آن کواکب که در طالع آید یا طالع یکی از خانهای علوبین باشد انگاه دعوی او
بجای خود بود و یا دعوی ولایت کند پس اگر مریخ مقبول بود جربها قایم گرداند بجهت
حمایت و اگر مشتری و زهره و مریخ نیکو حال باشند حصول دولت او با سانترین وجهی
بود و بیشتر از اقلیم عالم منقاد او شوند و اگر مریخ نامقبول بود دزدیها کند و خیانت
و جایهای بسیار خراب کند و حرب و مقاتله افتد **ثمره دهم** اگر آفتاب بر وتد طالع
بود مولود حاکم ملک و ولایت گردد خاصه اگر مقبول بود و مساعدت و در غرض شمالی
و زائد النور صورت مولود پاکیزه و خوب روی بود و بعضی از حاکم ملک یا مملکت دار
و نایب آن شهر شود و حکم در آن شهر کند و نیابت راند در موضعی که با آفتاب یا بقمر منسوبست

اما اگر آفتاب بروز در عاشر و سهم السعاده افتد و بطالع یا بصاحب طالع او ناظر بود و مقبول
باشد مولود حاکم گردد بحسب موضع و نظر و اگر طالع شبی باشد قمر در عاشر سهم السعاده نیز همین
حکم باشد بعینه و اگر چنین اتفاق بسهم الغیب افتد مولود حاکم گردد اما بسبب کرامت و سخنهای
غیبی و فراست و کیاست **ثمره یازدهم** اگر در طالع مولودی مریخ بر درجه طالع افتد یا
نزدیک بود در سر و روی مولود زخم یا نشان بود یا بر دندان او و مولود مشهور بود و
خصومت کننده و غلبه جوید و صورت او ترکان مانند و مردانه باشد و جنبش دارد و در علم
سلاح شروع کند و نیکو داند و اگر نامقبول بود ترسنده باشد و کم وفا و فتنه انگیز و در
هر خانه بر همین از صورت طالع چون ضعیف بود مولود ترسنده باشد و فسق و فجور کننده
اما اگر زحل در طالع بود بر روی مولود خالها بود و علامتها و پیوسته ترش روی
بود و اندوهگین و زشت روی خاصه اگر نامقبول بود اما اگر عرض کوکبی که در طالع بود شمالی
باشد مولود فربه بود و اگر جنوبی بود لاغر بود **ثمره دوازدهم** اگر در طالع مولود علویان
بد حال باشند و ساقط و نحسان نامقبول مولود احمق باشد و اگر کواکب در بروج بهیمی بوند
قوی تر بود مولود خسیس طبع و جاهل است **ثمره سیزدهم** چون در طالع دلایل نبوت قایم
گردد اگر سفلیان قوی حال باشند و قمر نیک بقوت بود مولود دعوی نبوت در کودکی
و جوانی کند و اگر آفتاب قوی حال و علویان مقوی او دعوی در سن موقوف کند
و کهولیت یاد پیری و قبولیت او از قبولیت دلایل است و پاکی و کیاست و خوی او از
زهره و طاعت و فرزانه و عدل او از مشتری و لشکر و نصرت او از مریخ و صفت و حکمت
و همتا او از قمر و حکم راندن او و صلابت و سیاست او از آفتاب و نکبت و شدت
و ظلم او از زحل و قواعد تدبیر او از عطارد و سبب دولت او از علویین و حکم راس
و ذنب آنست که گفته شده است اما اگر قران در وقت اتفاق افتد که نقل دوری
بود بدوری یا فصلی بفصلی از ادوار دولت آن مولود بکمال رسد و بیشتر از آبادانی
عالم صیت او گیرد و حکم او روان باشد بسبب دلایل قران و مدبران دولت دور یا فصل

ثمرهٔ چهاردهم اگر مولود را مشتری در طالع بود مولود دین دار بود و با اعتقاد و عابد و امانت گزار و خوش صورت و کم آزار و اگر صاحب طالع بود و ناظر باشد هم قوی تر بود و قوی رای بیش و اگر دو اگر مشتری مقبول بود خلایق به و رغبت نمایند و اگر مشتری راجع باشد مولود کم اعتقاد و بی طاعت باشد خاصه اگر عطارد ساقط از طالع بود مردم دار نبود **ثمرهٔ پانزدهم** اگر زهره در طالع بود مولود ملبس پاکیزه و خورنده و خوب صورت و نرم اندام خاصه اگر برج طالع راغب باشد بزنان و مناکحت و اگر مقبول بود زنان بدو رغبت نمایند و در دین و اسلام با اعتقاد باشد و داننده موسیقی بود و زننده ساز خاصه که در خانهای خود بود یا خانهای مشتری اگر در خانهای زحل باشد داننده موسیقی بود و نوازنده ساز و در دلو قوی تر باشد خاصه اگر دلو خانهٔ سیم یا نهم افتد و که منظر بود و طلب فسق و فجور کند و در خانهای مریخ غالب تر بود بهزل و مزاح و بازی و طرب و خوش صورت بود و در خانهای عطارد طلب کودکان دارد و این معانی را در ثمرهٔ اخلاق شرح کرده ام و اگر صاحب طالع مدد ناظر بود کار قوی تر شود و مشهور گردد در هر کس صنعت **ثمرهٔ شانزدهم** اگر عطارد در طالع بود مولود فصیح باشد و زیرک خاصه اگر مقبول بود و اگر راجع باشد رای گردان بود و بی ثبات و وعده دهنده خاصه اگر برج منقلب بود و اگر در خانهای زحل بود مولود حکیم و منجم شود خاصه اگر زحل با او بود یا ناظر باشد و اگر عطارد در حال نحس بود مولود فال گوی بود و زراق و رهنشین و اگر عطارد در خانهای مشتری بود مولود عالم گردد اما کسان بدو رغبت نمایند و عا... باشد و ناخوش لهجه و اگر در خانهای مریخ بود مولود عوان گردد و ظالم و خاین و اگر نحوس بکشاند شود و گاهی باشد که دزد یا راه زن و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود و امر بزرگ شود و اگر در خانهای زهره بود مولود غزل دوست دارد و دروغ گوید و در نور قوی تر باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر بود مولود مقبل باشد و ظریف و خوش سخن بود و اگر عطارد

راجع

راجع بود رای گردان باشد و ستیزه کار و اگر در خانهٔ خود بود خاصه سنبله مولود بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه و دبیر و عالم و عاقل و مصنف در هر علمی خاصه و صاحب رای بود و رسنده بغور چیزها و داننده علوم دقیق و معقولات و باید پیر و ساکن باشد و اگر در جوزا بود خط و بلاغت و فصاحت او بکمال رسد و نقاشی و علوم دقیق نیکو داند و در فلسفه و هندسه مصنف شود و اگر در سرطان بود دل قوت عقل معاش او باشد و صاحب رای بود در امور دنیاوی و اگر قمر با او بود یا ناظر بود و متحرک باشد و حاضر جواب و عاقل و عالم و اگر در اسد بود تند بود و تیز و با غیرت و ممسک و اگر آفتاب با او بود حاکم ولایت گردد و ملک و حاجت رای بود و سیاست کننده و اگر آفتاب با او بود حاکم راجع بود مفسد باشد و بد تدبیر و مردم آزار و ظالم اما اگر عطارد از طالع ساقط بود و منحوس باشد مولود گنگ گردد خاصه که در خانهای مریخ یا مشتری یا زحل بود یا عیبی در اعضای او پدید آید پس اگر بزحل منسوب بود یا در خانهٔ او سبب لنگی و عیبها از دواب بود یا افتادن از جایها و بیماریها و اگر مشتری بود سبب لنگی و عیب او از آماسها بود و حرارت و رطوبت و اگر مریخ بود سبب لنگی و عیب او ریشها بود یا آهن یا آتش و اگر عطارد از طالع ساقط بود یا در برج بهمی و برج گنگ بود مولود سخن نیکو نتواند گفتن و در زبانش خلل باشد و اگر در عقرب بود بدتر باشد و در سخن گفتن آب از دهانش بیرون جهد اما اگر قمر از شعاع آفتاب بیرون آید و بعطارد پیوندد و عطارد بزحل منحوس بود مولود سخن نیکو نتواند گفتن و اگر در برجهای گنگ باشد بدتر بود و اگر قمر در طالع بود و طالع عقرب یا حوت یا دلو و زحل منحوس و عطارد ساقط یا منحوس بزحل مولود در زمانه سخن گفتن اما اگر صاحب طالع در طالع بود و هیچ کوکب بدو ناظر نباشد مزاج مولود بر طبع و مزاج طالع باشد اما اگر کوکبی دیگر بود حکم همین است و لیکن ضعیف تر باشد و هر کوکب را در طالع بود اگر راجع باشد مولود رای گردان بود و تدبیر او صواب نبود و اگر مستولی بر طالع را ناظر باشد بطالع راجع بود یا صاحب

طالع راجع شود حکم همین بود خاصه اگر نحس بود اما بودن رأس در طالع دلیل اجابت دعاها او
بود وطلب زهد و تقوی و طاعات و عبادات و شناختن ذات و صفات باری تعالی اسمه
بود و با طاعات و کرامات و درویشی و گفتن سخنان غیبی خاصه اگر با سهم الغیب بود و دلیل صحت و سلامتی
مولود بود اما حکم ذنب در طالع خلاف این باشد مولود بیمارناک بود و زرد چهره و با عیب
و بدزبان و بهتان گوی و دروغ زن و در اعضای او یا بر چشم او خللی باشد **شعبه دهم**
در احکام خانه دوم از طالع ۶ انمار **ثمره اول** در احکام کلیات دلایل او
همین خانه است و مستولی بر وی و سهم المال و سهم السعادة و صاحب هر دو و مشتری و کوکبی
که در وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل یا بیشتر او قوی حال بوند و از نحس دور
و بهیچ یکی ناظر و بطالع و صاحب طالع ناظر مولود توانگر بود و فراخ معیشت و با رفاهیت
و راحت خاصه که دلایل در اوتاد بوند یا در مایل الاوتاد و از مال و معاش برخورداری
یابد و یاری کاران مطیع او باشند و در سعادت او روز بروز بیفزاید و اگر بعضی دلایل
قوی حال و بعضی ضعیف حال باشند مکنت و جاه و مال بحسب آن قوت دلایل بود و اگر
دلایل بهمه حال نحس باشند حکم برعکس افتد که گفته شد اما سهام این خانه و صاحب مستولی او و سهم
المال و صاحب وی دلیل بودن مال باشد و سهم السعادة دلیل بسیاری و برخورداری بود
و مشتری دلیل توانگری بود باسخا و مال حلال و ارباب مثلثات دلیل اوقات توانگری
و درویشی و اگر کوکبی در اینجا بود حکم برحسب حال او باشد و بودن دلیل در اوتاد دلیل بسیاری
مال بود و باقی ماندن او و در مایل الوتد کمتر از وی و در زایل دلیل فقر بود و در دوازدهم
و ششم دلیل قرض باشد **ثمره دوم** در حکم جزویات اگر صاحب دوم در طالع بود مولود را مال
و معاش بی رنج و مشقت حاصل آید و اگر مقبول بود مال با او ماند و اگر نامقبول بود زود
از دست او بیرون رود خاصه که راجع باشد و اگر در وبال یا هبوط بود مال از خیانت
بدست آرد و از خوارمندی بکارها برد و از دروغ و اگر برج ثابت بود ممسک باشد و اگر
ذوجسدین بود معاملت کننده بود و کرم او که فدا باید بود و خرج باندازه حاجت کند و اگر

برج

برج منقلب بود در خرج اسراف کند و تلف کننده باشد و اگر صاحب طالع در دوم بود مولود
پیوسته در طلب مال بود و کاتب باشد و مال و معاش بدست رنج حاصل کند و اگر میان صاحب طالع
و صاحب این خانه نظر مودت بود مال و معاش او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود
رنج و سختی و خیانت حاصل کند و اگر کوکبی را در طالع یا صاحب طالع بود نور بهر کوکب
که دهد کرم مولود با آن قوم بود که بدان کوکب منسوب بود از وجه عام و از وجه خاص
و اگر کوکبی را که در عاشر بود مولود جاه گردد باشد و معروف در توانگری و در رابع
خدای این بود **ثمره سیم** بودن زحل درین خانه مولود ممسک باشد و بدخواره و کسب او از کارها
سخت باشد و دشوار و طامع بود و از انچه طمع دارد تا نومید نگردد و حاصل نشاید بوقتی را حاصل
آینده بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این بیت و دیگر کواکب زحل در کسب
مال و آسانی آن در افزاید و در یاری گران همچنین و حکم آن مناسب کواکب باشد و اگر نظر
عداوت نگرند حکم بر فقر و سختی بود و رسیدن رزق روز مره **ثمره چهارم** بودن مشتری
درین خانه دلیلست مولود کریم بود و توانگر و غذاها پاک خورد و مال حلال حاصل آرد
و کرم او بجای خود بود و در وقت باشد و اگر مشتری با سهم السعادة بود حالی قوی تر باشد
و اگر نیری بد و ناظر باشد مذکور باشد خاصه را نظر مودت بود و قبول او پس مال او از
پادشاه و بزرگان حاصل آید و خورنده و خوراننده باشد و اگر میان مشتری و صاحب طالع
یا صاحب این خانه نظر مودت بود مولود توانگر شود بی رنج و دشواری و اگر نظر عداوت
بود توانگر شود برنج و سختی و خواری و در عاقبت مال او تلف شود و اگر دیگر کواکب
بمشتری ناظر باشند مال و از هر نوع بدست آید و اگر عطارد بمشتری ناظر بود کسب
او از بازرگانی باشد و دبیری یا نیابت یا وکالت و اگر مریخ بد و ناظر بود از امارت
و غزات و عمل بود و احتساب و اگر نظر عداوت بود و مریخ و مشتری جاهل بوند و نا
مقبول مال او از دزدی بود و خیانت در صورت امانت **ثمره پنجم** بودن مریخ درینجا مولود
کریم بود بصدوری مردم و ناداشته کند آنچه کند و اگر میان او و صاحب طالع یا صاحب آن خانه

نظر مودت بود مال او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود کسب او بزحمت بود و اگر
مریخ بدحال بود مال حرام بدست آرد و زود تلف کند و اگر نیکو حال بود مال از امارت بود
یا از امرا و بزرگان و ترکان و لشکریان و اگر عطارد بود و ناظر بود قوی از بیوت باشد که
مال از دیوان بدست آرد و یا سلاح فروشی یا ساختن سلاح و چوب و یا محافظت بیرخرها
و اگر زهره بود و ناظر بود مال آسان تر بدست آید و کم شبهت باشد و اگر آفتاب ناظر بود
از گنج پادشاه حاصل آید و بیم بود از دزد و برد خامه از نظر نحس بود و اگر علویان هر دو
نگرند مال از بزرگان بدست آرد و اگر سفلیان نگرند از فرودستان بدست آرد **ثمره**
ششم اگر آفتاب در خانه دوم بود یا ناظر بود بصاحب طالع مولود مال انگیز شود و نفوه
جمع آرد و کریم بود و عالی همت و سخت کوشش در کسب مال و فراخ روزی باشد و مال از
حکومت بود یا کارها که بجواهر تعلق دارد یا معادن و اگر مقبول بود کار قوی تر باشد
و پادشاه یا بزرگان او را توانگر کنند و اگر میان او و صاحب این خانه نظر مودت
باشد مال بی زحمت طلب حاصل آید و اگر نظر عداوت بود توانگر شود اما بسختی و اگر زحل بود
ناظر بود مال او از ضمان داری بود و یا از سروری قومی و اگر هر دو بدحال باشند مال
او از رعیت ده بود و دهقانی و اگر مشتری بود و ناظر بود مال از امانت حاصل کند
و خزانه داری و اگر عطارد با او بود مال از مدرسی حاصل کند و معلم و دبیری و بیاعی
و نیابت و تجارت و شاعری و اگر زهره با او بود مال او از بزاز و سازی بدست آید یا
نسیج بافی یا عطر فروشی و خاتونان یا خادمان یا طرب و اگر قمر بود و ناظر بود مال او
از نیابت بود و رسالت و رسل داری و از فرستادن کسان بتجارت و از کاروان
سالاری و مهتری عوام اما بودن راس درین خانه دلیل توانگری و حلال خوردن
بود و حکم ذنب خلاف این باشد اما قوت رب مثلثه اول این خانه دلیل توانگری مولود
بود در اوایل عمر و قوت رب مثلثه دوم دلیل توانگری بود در اواسط عمر و قوت
رب مثلثه سیم دلیل توانگری بود در آخر عمر و اگر میان این ارباب نظر باشد مودت و با

قوت

قوت بود از اول تا آخر عمر توانگر باشد و اگر برخلاف این بود حکم بر ضد باشد **شعبه**
هشتم در احکام خانه سیم از طالع چهار ثمره **ثمره اول** در احکام کلیات او
دلیلهای او همین خانه است و صاحب او و مستولی بروی و سهم الاقربا و صاحب او و زحل
و قمر و زهره و آن کوکب که درین بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل مسعود
بوند بیشتر ایشان دلیل کند بر سعادت احوال برادران و خواهران و اقربا و اگر
بهمدیگر ناظر باشند بنظر مودت دلیل سازگاری بود میان ایشان و افزونی محبت
و طلب یکدیگر و رسانیدن منافع و راحت بهم دیگر و اگر دلایل در اوتاد بوند دلیل
سعادت و کثرت خواهران و برادران باشد اما اگر دلایل منحوس بوند و میان ایشان
نظرها عداوت دلیل رنج و مشقت ایشان بود و بود خصومت و تضاد در میان و اگر
میان صاحب طالع و این دلایل نظر مودت بود مولود با این جماعت دوست بود
و قدم مولود بر ایشان مبارک باشد و اگر نظر عداوت بود دشمنی افتد در میان
و ناسازگاری و اگر در خانهها ساقط بوند با همدیگر بیامیزند و دور افتند اما بودن
صاحب طالع درین خانه مولود مطیع ایشان بود و اگر درین خانه مقبول بود
مطیع ایشان بطوع و رغبت بود و باریخ و اگر صاحب این بیت در طالع بود و خویشان
منقاد او باشند و اگر نامقبول باشد بجبر و اکراه باشند و اگر میان صاحب طالع و زحل
نظر بود بمودت مولود با خویشان بزرگتر دوست بود و از همدیگر منافع گیرند
و اگر نظر عداوت بود حکم بر ضد این باشد اما اگر نظر صاحب طالع بقمر یا زهره بود
بمودت محبت باشد با برادران و خواهران خورد تر و در میان خرابت بود و نظر عداوت
ضد این باشد و اگر این عداوت تربیع بود فعلها کمتر است و اگر مقابله باشد بدتر بود و
اگر این دلایل در اوتاد افتاده باشند و آن برجها مذکر بوند و دلایل همچنین مولود را
برادران دیگر شوند و اگر مونث بوند خواهران شوند **ثمره دوم** در احکام جزویات
بعدان یکی از دو نحس بر مرکز این خانه یا نزدیک بمرکز دلیل موت و مشقت مولود

خویشان باشد خاصه که در چال بوند و اگر این خانه وبال یا هبوط او بود زحمت و مشقت زیادت
تر رسد مناسب آن نحس و حکم ذنب درین خانه همین باشد **ثمره سیم** بودن مشتری درین خانه
دلیل سعادت خویشان بود و مبارک بودن قدم مولود برین قوم و تندرستی و صلاح
و عفت هر یک و نیکی انتقالات مولود باطراف و متعبد بودن او و اگر صاحب طالع بمشتری
ناظر بود حال قوی تر بود و اگر قمر و زهره بمشتری نگرند احوال خویشان خرد نیکوتر
باشد و مولود حرکت و انتقال بسیار کند و در مساحت یا موسیقی بداند و اگر آفتاب
بمشتری ناظر باشد یا بزحل احوال خویشان بزرگتر نیکوتر باشد **ثمره چهارم** بودن عطارد
درین خانه دلیل رای و تدبیر خویشان کند و مولود از علم و حکمت و فطنت چیزی عا
بیاموزد و تجارت کند و معلم شود بر خویشان اما بودن راس درین خانه دلیل
کثرت برادران و خواهران بود و صلاح حال ایشان و حکم ذنب خلاف این باشد
اما حکم ارباب مثلثات چنانست که گفته شده است هر کدام قوی تر بود احوال خویشان
دران وقت نیکوتر باشد **شعبه نهم** در احکام خانه چهارم پنج اثمار **ثمره**
اول در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب او و مستولی او و سهم آبا
و صاحب وی و سهم امهات و صاحب وی و آفتاب و زحل و زهره و قمر و کوکبی
که در وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل سعود باشند یا بسعود ایشان بهمدیگر
ناظر بوند و از نحوس پاک دلیل سعادت حال پدر مولود باشد و مادر او و سلامتی هر یک
و توانگری و عز و جاه و تربیت یافتن مولود از ایشان و سازگاری هر دو با همدیگر و
شفقت بران و اگر دلایل در اوتاد بوند زیادتی دولت و شهرت ایشان باشد
خاصه مقبول بوند و دلیل باشد بر حصول املاک و مقامهای عالی و آبادان و سعادت
حال مولود در عواقب امور و اگر این دلایل بطالع یا بصاحب طالع ناظر بوند
مولود تربیت تمام یابد از مادر و پدر و سعادتها بیند از ایشان و از ضیاع و عقار
خیرات یابد و اگر صاحب طالع برین دلایل یا بدین خانه نظر بود بنظر مودت دلیل سعادت

والدین باشد از قبل مولود و مولود نیک خواه ایشان باشد و اگر نظر عداوت بود با کراه
خدمت ایشان کند یا التفات ننماید و بی رحمتی کند و از ایشان تربیت نیابد و اگر
دلایل از همدیگر ساقط باشند جدایی افتد میان مولود و والدین اما اگر مریخ بر مرکز این
خانه افتد و چال بود دلیل موت پدران باشد اگر برج مذکر است ~~خانه افتد و چال بود~~
دلیل ~~موت پدران~~ باشد بود و اگر برج مونث باشد دلیل موت مادران و حکم ذنب همین
باشد و اگر زحل بود دلیل مشقت ایشان بود و رنج و بیماریها و اگر مقبول بود دلیل کشت
و زرع و عمارات نیکو **ثمره دوم** در احکام جزویات بودن مشتری درین خانه دلیل
عمارتها و خوش بود و ساختن مسجد و صومعه و دلیل توانگری مادران و پدران باشد و
مبارک بودن قدم مولود بر ایشان و سعادت حال مولود از روی ایشان و یافتن
تربیت و خیرات از املاک و نیکی عواقب امور اگر صاحب طالع بدو ناظر باشد آبادانی
بدلخوشی کند و موافقت بود میان مولود و پدران و اگر نظر عداوت بود نیکی کمتر
باشد و اگر مشتری مقبول بود و آفتاب بدو ناظر و زحل همچنین دلیل یافتن دفینها باشد
و طول عمر پدران و توانگری هر یک **ثمره سیم** بودن آفتاب درین خانه دلیل جاه
و رفعت پدران بود و نیکی حال مولود و ساختن عمارتهای عالی و منافع از املاک
و سعادت عواقب اگر آفتاب مقبول بود و صاحب طالع بدو ناظر بنظر قبول مولود
در مقام پادشاه و اکابر نشیند و چون این خانه سعد بود مولود هر چند بزرگتر شود
کار او قوی تر گردد **ثمره چهارم** بودن زهره درین خانه دلیل فرح و مناکحت پدر
باشد خاصه با آفتاب بود یا با زحل و آن نیز بود موافقت میان والدین زیادت
شود خاصه قمر درین میان بود و دلیل سعادت یافتن مولود از پدر و مادر و
از ارتفاعات و اگر زهره و زحل درین خانه محترق شوند موت پدر و مادر باشد
خاصه قمر بشمس یا زحل بد حال بود و اگر زهره قوی حال بود مادر مولود را حال
نیکو باشد و اگر مریخ درین خانه محترق شود پدر مولود را آفت رسد و املاک را از آتش

خوف بود و اگر صاحب طالع درین خانه منحوس بود مولود بجای در ماند ناکام و اگر قمر
وبال یا هبوط او بود محبوس شود بسیار **غره پنجم** بودن عطارد درین خانه مشغول
و زهره با او یا ناظر بدو مولود جایهای منقش سازد و اگر قمر با او بود جوی و حوض
بیرون آورد خاصه اگر برج آبی بود و دلیل رای و تدبیر پدران و مادران باشد و بیشتر
اندیشها مولود در عاقبت کارها باشد و بیع املاک و ساختن باغ و بستان و مدرسه
و کتابخانه و اگر زحل بدو ناظر بود زاویه و خانقاه سازد و جایهای خراب آبادان
کند و اگر زحل در خانه هشتم بود یا بد حال بود گورخانه سازد و در بزرگی عمارت
بیش کند و جایها حصین سازد و اگر مشتری بدو ناظر بود و بد حال باشد در مدرسه
و مجلد ساکن شود و اگر مریخ بدو ناظر بود در جایهای بزرگان ساکن شود و اگر مریخ
بدو ناظر باشد در مطبخ و لشکرگاه و میان ترکان یا حمام ساکن شود یا جایی که آهن
و آتش باشد و اگر آفتاب با او بود در سرای زر یا جایهای بزرگان ساکن شود و
اگر قمر ناظر بود در باغها و جایها که آب روان بود پس ازین کواکب هر کدام که قوی
باشد او را بجای نیکو برد و هر کدام که ضعیف باشد او را بجایهای ناستوده رساند مناسب
کواکب و دلایل دیگر و نظرها صورت همچنین مثلا اگر نظر مشتری بود بمودت آنچه در مدرسه
گفتیم سرای وزرا بود و خانهای عالی سازد و خوش و باقی را قیاس چنین است چون
منسوبات هر یک در حال قوت و ضعف گفته ایم اما اگر این برج خاکی بود مولود در عمارت
و زراعت باشد و اگر برج آبی بود حوض و کاریز و یخدان سازد و اگر بادی بود قصرها
و بادگیرها سازد و اگر آتشی بود حمام و دکانهای طباخی سازد و اگر صاحب رابع در ربع
زایل بود مولود از وطن اصلی دور افتد و در شهری ساکن شود که بدان ربع منسوب باشد
خاصه مقبول بود و اگر در خانه سیم بود یا نهم مولود سفر کند و کارش قوی تر باشد و
دران شهر ساکن شود که بدان کوکب تعلق دارد و موضع او و اگر صاحب طالع درین
خانه بود مولود در وطن خود ساکن بود و اگر حرکت کند مناسب قابل تدبیر او کند و اگر مقبول بود

درین خانه بود خوشی باشد اما بودن قمر یا عطارد درین خانه مولود را از مسکن بیرون برد و بجایها
رساند که منسوب صاحب چهارم بود از جهات عالم یا آنجا برد که صاحب طالع بود یا بدانجا
برد که صاحب نهم باشد یا بدانجا که قابل تدبیر قمر یا عطارد بود یعنی بمواضعی که منسوب بود بدین
کواکب از اقلیم و ناحیت و شهر و ارباع عالم و ازین دلایل هر کدام با قوت تر باشد از ان
غالب تر باشد خاصه در وقت تربیت آن کوکب و اگر هر یکی بجهتی نسبت دارند مولود
سفرها بسیار کند از دور و نزدیک اما در اوایل کتاب گفته شده است که از درجه طالع تا
درجه عاشر دلیل ایام طفولیت است و از درجه عاشر تا سابع ایام جوانی و از درجه سابع
تا رابع دلیل ایام کهولیت و از درجه رابع تا طالع دلیل ایام پیری پس هر کدام ربع ازین
چهار ارباع که نیرین دروی بوند با سعود احوال مولود دران سن قوی تر بود و از
طبیعت آن کوکب و موضع او اما اگر شرایط سفر قایم باشند مولود دران سن سفر بیش
کند بدان اقلیم و ناحیت و شهرها که بدان کوکب منسوب بود و این اصل را معتبر دانند
که در روی تجربه بسیار رفته است اما بودن رأس درین خانه دلیل کثرت املاک بود و صلاح
حال پدر و مادر و دیدن سعادتی که بدین خانه تعلق دارد و ذنب خلاف این باشد اما نظر
صاحب طالع برب مثلثه اول بمودت دلیل تربیت یافتن مولود بود از پدر و مادر و دیدن
سعادتی که بدین خانه تعلق دارد و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس بود و اگر نظر برب
مثلثه ثانی بود این احوال در اواسط عمر بود و اگر برب ثالث بود در اواخر عمر بود
باعتبار نظر و قبولیت **شعبه دهم** در احکام خانه پنجم از طالع مشتمل بر
قسم اول در احکام کلیات و دلایل و مهیمن خانه است و صاحب او و مستولی بروی
و سهم الاولاد و صاحب وی و آفتاب و زهره و قمر و ارباب مثلثات وی و کواکبی که
دروی بود پس اگر این دلایل بیشتر ایشان قوی حال بوند و بهم دیگر ناظر بنظر مودت
دلیل بودن فرزندان بود و اگر در اوتاد بوند دلیل بسیاری بود و مثل و جاه ایشان و اگر
احوال دلایل ضد این باشد حکم برعکس بود و اگر این دلایل در ربع مذکر و برج مذکر بوند و بروج

مذکر فرزندان پسر بوند و خود صفت خاصه دلیل قوی تر مذکر بود و اگر بر ضد این بود دختران
باشند اما اگر سهم الاولاد در حظوظ آفتاب یا آفتاب بسهم ناظر بود و فرزندان پسر باشند
و مقبل خاصه اگر در اوتاد بود و اگر این حال با قمر بود دختران باشند و با دوات کیان کواکب
دیگر همینست از مذکر و مونث و سعد و نحس اما اگر خانه پنجم برج بسیار فرزند بود و آن مثلثه
آبیست فرزند بسیار شود و اگر برج عقیم بود و آن اسد و سنبله است فرزند کم باشد اما موانع فرزند
شمس است و مریخ و زحل و عطارد و ذنب پس بودن این دلایل در برج عقیم دلیل نقصان
فرزند بود و اگر این دلایل بصاحب پنجم نگرند بنظر عداوت یا درین خانه افتند فرزندان
کم زیند اما زحل دلیل موت و مریخ فرزند بود و اگر بد حال بود و مریخ دلیل اسقاط و قتل باشد
و اگر آفتاب بد حال بود حکم آن همان باشد و عطارد اگر نحس بود یکی از دو نحس فعل او در طبع
آن نحس باشد و ذنب دلیل بر زیان رفتن فرزند باشد و اگر نحسان نظر عداوت بسهم الولد
نگرند حکم همین باشد اما اگر صاحب طالع درین خانه بود به مطیع فرزندان بود و اگر نا مقبول
باشد با کراه باشد و عجز و اگر صاحب پنجم در طالع بود حکم همین بود و از طرف فرزندان
و اگر میان دلایل پدر و فرزندی نظر مودت بود با همدیگر سازگار باشند و مطیع بوند و اگر
نظر عداوت بود خلاف این باشد و اگر از همدیگر ساقط بوند در میان فراق افتد و از آن
طرف افتد فراق اگر دلیل او در خانها ساقط بود یا دلایل باشد اما بوستن صاحب پنجم بصاحب
هفتم یا کوکبی اگر در وی بود دلیل بودن فرزندان باشد از جفت و اگر بصاحب ششم بوند
دلیل بودن فرزندان بود از کنیزک یا خدمتکاری **ثمره دوم** در احکام جزویات اگر
یکی از زهره یا مریخ بصاحب پنجم نگرد یا درین خانه باشد یا با صاحب طالع ممازجت کند فرزند
از معشوق شود خاصه اگر این دلیل یکی صاحب یازدهم بود یا صاحب یازدهم برین دلایل
ناظر باشند یا درین خانه و اگر دلایل فرزند میان طالع و عاشر بوند مولود را فرزند در
خردکی شود و اگر میان عاشر و سابع بوند فرزند در سن وقوف شود و اگر میان سابع و رابع
بود فرزند در کهولیت شود و اگر میان رابع و طالع بوند در پیری شود و روایت اگر پسر

نحس

ودختر

و دختر را ایزار این اسباع استدلال کیرند و از بروج و دلایل و کواکب **ثمره سیم** در طرب
و عشقبازی اگر زهره درین خانه باشد یا ناظر بود و یا بصاحب او مولود بسیار طرب باشد و با
فرح و بازی و هزل و با زینت و مزاح کننده و عاشق شونده خاصه اگر عطارد با زهره بود
یا ناظر و اگر مریخ بود فسق و فجور بسیار کند و عشقبازی کاشس کند و دلیرانه **ثمره چهارم**
اگر علویان درین خانه بوند یا ناظر بود و یا بصاحب این خانه طرب با بزرگان کنند در سن پیری
و اگر سفلیان بوند طرب با فرومایگان کند در سن جوانی و اگر بعضی علوی و بعضی سفلی بوند از
جوانی تا به پیری در طرب بود خاصه اگر زهره درین میانه بود یا ناظر بدین دلایل **ثمره
پنجم** اگر مشتری درین خانه بود یا ناظر بود و یا بصاحب او مولود با علما و اهل ادیان دوستی
ورزد و اگر این خانه از خانهای زحل باشد با مشایخ و دراویش عشرتها کند و سماع و رقص
دوست دارد و نظر باز باشد و سوکند خورنده بود **ثمره ششم** نظر صاحب پنجم و یازدهم با
صاحب طالع دلیل عشقبازی بود خاصه اگر نظر قبول باشد و تمتع نیکو یابد و اگر زهره درین میان
بود قوی تر و خوشتر باشد و اگر صاحب این خانه نور بصاحب طالع دهد کسان را بمولود عاشق
شوند و تمتع رسانند بمولود و او از هدایا روزی ماند باشد و اگر صاحب طالع نور برد و
دهد مولود عاشق شونده بود و تمتع دهد بدان کسان **ثمره هفتم** بودن قمر درین خانه دلیل
رسالت کند و اگر قمر مشتری را نگرد توسط کارها کند میان مردم براستی و اگر عطارد
درین میانه باشد دلالی کند و خط نویسی و معاملتها و اگر قمر و زهره درین خانه بد حال باشند
یا بدین خانه ناظر بوند و نقل نور از صاحب طالع بکواکب دیگر کنند یا جمع نور کنند
مولود قیادت کند حکم عطارد همین باشد و قوی تر خاصه اگر نحس بود **ثمره هشتم** حکم ارباب
مثلثات آنست که در خانها دیگر گفته ایم و اوقات ترتیب نموده و اگر ارباب مثلثات
این خانه ازین کواکب افتاده باشد در مدلول زیادت کنند و اثر او در وقت تربیت
زیادت تر او ظاهر تر باشد اما بودن راس درین خانه دلیل کثرت اولاد باشد و
مدلولات دیگر و حکم ذنب خلاف این بود و بدی حال عشق و اولاد و در رسالت

خیانت رود **شعبهٔ یازدهم** در احکام خانهٔ ششم پنج اثمار **ثمرهٔ اول** در احکام
کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی وی و سهم المرض و صاحب وی و قمر
و آن کوکب که درین خانه بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل بیشتر از آن سعود
باشند و قوی حال و سهم ناظر و نحسان ساقط دلیل صحت و سلامتی مولود باشد و پاک از
عیبها و اگر نحس و بدحال بوند حکم بر ضد نشیند امّا اگر این دلایل بر زحل نحس باشند بیماری
از طبیعت زحل بود از آنچه بدو منسوبست و اگر بر مریخ نحس باشد بیماری از منسوبات
مریخ بود و اگر دلایل بموضع بدحال بوند و بیماری و یا عیب در آن عضو ظاهر شود
که بدان برج نسبت دارد مثلاً اگر دلایل در حمل بوند یا در طالع آن اثر در سر
و روی بود و اطراف آن و قیاس بروج دیگر همین است و اگر دلایل بیماری در برج
آتشی بوند سبب علت گرمی و خشکی شود و آنچه از مادهٔ صفرا تولد کند و اگر در برج
خاک بوند از سردی و خشکی بوند و مادهٔ بلغم و اعتبار کند مزاج دلایل را با مزاج
بروج وقت امتزاج در موافقت و مخالفت امّا اگر صاحب طالع درین خانه باشد
مولود خود سبب بیماری و رنج خود شود خاصه اگر طالع ثور یا عقرب بود و اگر صاحب
این خانه در طالع باشد مولود بیشتر وقت تن درست باشد و در پرهیز و نگاه داشتن
خود بود و اگر میان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل سلامتی مولود باشد و اگر
نظر عداوت بود مولود بیمارناک بود ما ار نسبت ار پرهیز بسیار خود را بیمار کند
و در رجعت مریخ باشد و اگر قمر در موضع نحسی بود یا ناظر نحسی مولود بیمارناک باشد
خاصه اگر در طالع یا درین خانه بود و اگر در نظر آفتاب یا نظر سعدی بود مولود پیوسته
بسلامت باشد **ثمرهٔ دوم** در حکم عودیات بعلن نحسان درین خانه مولود بیمارناک
بود و عیب دار باشد از طبیعت آن نحس و اگر سعدان بوند تن درست باشد پیوسته
و بی عیب و اگر سعد در نظر مودت نحسی افتد مولود را بیماری بود امّا منفر
نباشد و کم رنج بود و اگر نظر عداوت بود بیماری او با نفرت بود و عیب دار باشد

ثمرهٔ سیم اگر آفتاب درین خانه بود با کواکب سحابی و در درجهٔ طلوع او مولود نابینا
شود و اگر در احتراق یکی از دو نحس باشد حکم همین بود امّا اینجا سبب درد چشم بود و دارو
پس اگر زحل محترق باشد فساد چشم او از خشکی دماغ بود و خیره گشتن و فرود آمدن
آب سیاه و کوب یافتن از چیزی قوی و اگر مریخ محترق باشد فساد چشم از آهن یا
آتش بود و رسیدن زخم ناگاه و داروهای تیز امّا اگر آفتاب درین خانه منکسف شود
هم نابینا شدن باشد خاصه در عقدهٔ ذنب و اگر شمس با ذنب بود و کسوف باشد رگها و آبله
در چشم پدید آید و اگر شمس با رأس بود رگها بود کم زیان و حکم قمر در هر دو عقده همان بود
الا کمتر از آفتاب امّا اگر قمر بقران زحل بود مولود را از چشم آب فرو آید و اگر در آن وقت
قمر ناقص النور بود نقصان بصر پدید آید یا سپیدی در چشم با برده و اگر بقران مریخ
بود رگها سرخ پدید آید چون سبل و ناخنه و ... و عقوب و مانند این و محتاج شود
بدست کاری و آهن بچشم بردن و اگر در عقدهٔ ذنب بود و مریخ با او یا ناظر بدو زخم
بر چشم او و باطل گردد و نظر آفتاب با نحوس بمودت باب در چشم پدید آید یعنی احول
شود خاصه اگر در برج معوج الطلوع و خاصه که طالع برج معوج الطلوع بود و آن از اول
جدی است تا اول سرطان و اگر نظر آفتاب با نحوس بعداوت باشد دلیل نقصان بصر بود
چنانکه چشم تنگ نکند [illegible] و اگر این دلایل بدحال بوند فساد زیادت
بود در بصر خاصه در چشم راست و اگر این احوال قمر را بود نقصان در چشم چپ
باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب چهارم در خانهٔ ششم بود مولود خود را در خدمت اندازد
یا بندگی یا اسیر یا بنده شود و اگر مقبول بود بسعادت تهایر بسعد والارباب گذرد پس اگر
بمریخ صاحب طالع نحس شود اسیر گردد و اگر زحل نحس گردد در بندگی و بها افتد
امّا اگر این خانه بهیمی بود مولود گله بانی کند و اگر این خانه از خانهای عطارد بود یا عطارد
درین میانها افتاده باشد و نحس بود مریخ مولود بیطاری کند و اگر برج آتشی بود و صاحب
طالع مقبول در وی و عطارد و مشتری ناظر بدین خانه و این خانه یکی از خانهای

عطارد یا مریخ بود مولود طبیب شود خاصه اگر یکی ازین دلایل صاحب عاشر بود یا صاحب
عاشر بدین دلایل ناظر بود و باشد که درست کار یا جراح یا حجام شود اما اگر درین وقت
نیرین با همدیگر ناظر باشند از خانها زهره یا عطارد یا زهره و عطارد با هم بوند و قمر ناظر
خاصه اگر زهره صاحب خانه پنجم یا یازدهم یا دهم بود یا عطارد با قمر چنین بوند مولود کحال
گردد و سرمها سازد و باشد که عطرها آمیزد یا مشاطه بود **ثمره پنجم** در احوال و کیفیت
بندگان قوت طالع و صاحب او و نظر صاحب ششم بدو بمودت و قوت سهم بندگان
و صاحب او دلیل بود بر بندگان باشد و اگر آن قوت از خانها رنجان بود بندگان او
کارکن و رنج کش باشند و اگر از سعدان بود بندگان با او عشاق باشند و مشفق و
از ایشان خیر حاصل آید اما دلیل بندگان سیاه زحل است و بندگان ترک مریخ و بندگان سپید
زهره و عطارد اما اگر دلایل بندگان عطارد و زهره و قمر بوند غلام و کنیزک او جوان
بوند و خوب صورت و سفید پوست خاصه اگر شرقی بوند و اگر خانه ششم از خانها عطارد
بود یا زهره کار قوی تر باشد و از بیع و شری ایشان خیر و نفع حاصل بود خاصه اگر یکی ازین
دلایل صاحب ثانی باشد یا بصاحب ثانی نظر دارد بمودت و حکم مستور نیز همین باشد
و اگر دلایل بندگان مشتری بود و مریخ و زحل بندگان او کلان سال بوند خاصه اگر غربی
باشند و اگر دلایل بندگان یا مشتری در اوتاد بوند یا مایلی الاوتاد بندگانش بسیار بوند
و معروف گردند و در زوایل و ساقط چندان نبود و اگر دلایل بندگان در برج مذکر
بوند و ربع مذکر غلامانش بسیار باشند خاصه اگر ششم برج مذکر بود غلامان دارد و اگر
در برج مونث بوند و ربع مونث کنیزکان دارد و اگر بعضی در برج مذکر و ربع مذکر
و بعضی در برج مونث بوند و ربع مونث از هر دو نوع بندگان دارد خاصه اگر برج
ششم ذو جسدین باشد یا دلایل در برج ذو جسدین باشد اما اگر مریخ و زحل دلیل بندگان
بوند و با هم نظر بعداوت کنند یا بدلایل بندگان بعداوت نگرند بندگان مولود دروغ
گوی و خیانت کننده افتند و اگر بمودت نگرند بندگان راست کار و با وفا باشند اما اگر

دلایل زهره و عطارد و قمر باشند بندگان او خرد سال بوند و خوش طبع و دلیل
کثرت اوتاد است و نظرها، دلایل با هم خاصه بمودت لیکن اگر این دلایل در خانها
مریخ بوند و ناظر بزحل خاصه بمقابله دلیل بود خادمان بود و اگر دلایل در خانهای
زحل بوند و در نظر مریخ حکم همین باشد و اگر دلایل با مریخ نگرند و مریخ بد حال بود حکم همین باشد
و اگر دلایل در خانهای عطارد یا زهره یا قمر بوند و مریخ یا زحل ناظر حکم همین باشد
دلیل غلامان دست آموز بود خاصه که از دلایل یکی صاحب هفتم بود و حکم خدمتکاران
همین است اما اگر آفتاب و اسد دلیل بندگان بوند بندگان گردنکش افتند و با کبر باشند
که اصل ایشان بزرگ بود یا باشد که بر مالک خود حاکم شوند و حکم ارباب مثلثات هم آنست
که گفته ایم بارها و راس درین خانه دلیل ترک رسی است و افزونی بندگان و ذنب
دلیل بیماری است و بودن ریشها و لاغری و زردی روی و عیبها و ریختن موی و چیزی
از انواع مرض و گریختن و بد افتادن بنده و خدمتکار **شعبه دوازدهم**
در احکام خانه هفتم که نزد دانشمندان **ثمره اول** در احکام کلیات او و دلایل او و این
خانه است و صاحب و متولی او و سهم تزویج و صاحب وی و زهره و قمر و ارباب مثلثات
او و کوکبی که درین خانه باشد اما در طالع زنان آفتاب و زحل دلیل باشد بجای زهره و قمر و سهم
تزویج اما از هر دو صاحب و صاحب سهم پس اگر این دلایل قوی حال باشند و بهمدیگر ناظر
و میان این دلایل و دلایل طالع نظر باشد بمودت دلیل یافتن سعادت بود از مناکحت و بر
خورداری و بود موافقت و خوش عیش و اگر دلایل در اوتاد بوند قوی تر باشد و مدت صحبت
مدیدتر و دلیل کثرت نکاح بود خاصه باکسان معروف و از قبیله اکابر خاصه که دلایل در
حظوظ خود باشند و حکم ترکت همین بود و اگر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم بر طرف ضد افتد
اما اگر صاحب هفتم یا متولی روی بدلایل طالع ناظر باشند یا رونده بنظر زنان بمولود
رغبت کنند و اگر دلایل طالع رونده بوند بدلایل هفتم یا بدان دلایل پیوسته باشند
مولود بزنان مایل بود و بنظرها مودت موافقت باشد در میان و بنظرهای عداوت مخالف

بود و اگر دلایل زن در طالع مرد افتند زنان مطیع و زیر دست او بوند و اگر دلایل مرد در
هفتم افتند مرد منقاد و مطیع زنان باشد در خصومتها حکم همین باشد غره دوم در حکم خوبیات اگر
زحل درین خانه بود مولود زن پیر کند خاصه اگر در آتشی برج افتاده بود و مغربی بود و زن پیر و زشت
صورت بود و اگر مشتری بود مولود زن میانه سالی خواهد خاصه اگر در میانه برج بود و عفیفه باشد و شیرین
صورت و اگر مریخ بود زنی بی شرم بود و کم خرد و بار کس باشد و محبوب صورت بود و اگر در آخر
برج بود یا مغربی باشد زن پیر بود و اگر زهره بود درین خانه زن جوان خواهد خاصه اگر در اول
برج بود و خوب صورت بود و لطیف طبع و خوش حرکات و اگر عطارد بود زن با فرهنگ خواهد
و کدبانو و زیرک و سخن گوی و دانا و اگر آفتاب بود زن سرکش افتد و حاکم و متکبر و سلیطه با تعلق
بزرگان یا از اصل معروف و مهیب صورت باشد و اگر قمر بود زن از عوام الناس کند و اگر دلالت
زن در برج چهار خوب صورت باشند و زنان خوب صورت خواهد خاصه اگر دلیل زهره بود اما
هر کوکب که دلیل زن باشد چون مشتری بد و ناظر بود صالحه و عفیفه بود و اگر مریخ ناظر بود بی شرم
و بی ستر باشد قیاس کواکب دیگر چنین باشد اما اگر دلیل زن در حظوظ خود بود زن از اصل بزرگان
باشد و در اوتاد از معروفان و در مایلی الاوتاد از مردم متوسط الحال و در زایل از مردم کم
نام و مجهول و ساقط غره سیم اگر دلیل در اوتاد بودن بسیار کند خاصه اگر برج هفتم منقلب
باشد و در مایلی الوتد کمتر خواهد خاصه اگر برج هفتم ذو جسدین بود و در زایل زن اندک
خواهد یا نخواهد خاصه اگر برج ثابت باشد اما اگر دلایل در اوایل برج بود زن اندک خواهد
و اگر در آخر برج بود زن بسیار کند اما اگر درین خانه کواکب جمع آمده باشند زن بسیار
خواهد و اگر صاحب مستولی این خانه یا کوکبی که درین خانه افتاده بود بر بسیار کواکب ناظر
باشد زن بسیار کند و حکم شرکت همین باشد غره چهارم اگر صاحب هفتم محترق بود زن او
بمیرد یا بیمار ناک بود و اگر راجع بود جدا کند وی و فاسق بود و اگر در مقام اول بود شوی را
نخواهد بدل و اگر در مقام ثانی بود فرار کند اگرچه نا خواهان باشند خاصه اگر بصاحب طالع
ناظر بود و اگر نظر عداوت بود دشمن گیرد شوهر را و اگر منصرف باشد جدایی کند حکم دلیل مرد

همین

همین باشد غره پنجم اگر سعدی درین خانه بود به اوایل برج و شرقی باشد و از [illegible]
افتد و بی عیب خاصه اگر آن زهره بود و خوش صورت باشد و اگر بجای سعد نحس باشد حکم بر ضد افتد خاصه اگر
آن مریخ بود اما اگر صاحب هفتم در مقام ثانی بود و از کوکبی مقبول منصرف شده باشد و بصاحب
طالع متصل شود زن را شوهر دیگر بوده باشد پس اگر کوکب سعد بوده باشد و این را بد خواهد صحبت
هم سعد باشد زن از هر دو شوهر نیکی یابد و اگر هر دو نحس باشند حکم بر عکس افتد اگر یکی نحس بود و دیگر
سعد حکم بر حسب آن کنند غره ششم اگر میان زهره و صاحب طالع نظر باشد و زهره در پنجم یا
پنجم بود و مریخ در میان افتاده باشد خاصه که در طالع باشد مولود تیز شهوت بود و مولع زنان
و عشق بازی و باشد او را زن مطرب خواهد و اگر این احوال ز زنا بود حکم همان باشد و اگر برج هفتم
بهمی بود و صاحب طالع در وی مولود با دواب جمع آید و اگر بجای زهره عطارد بود مولود
ذرع در زبان بار کند و بعد از زن از ان طرف بر زبان رفته بود و اگر زهره درین خانه با
زحل بود یا زحل ناظر باشد حکم همان بود و اگر با مریخ بود به تر باشد و ظاهرتر و زن در حرام دلیر باشد
غره هفتم اگر صاحب هفتم در ششم بود یا در دوازدهم جفت او عیب دار یا رنجور یا بنده یا زاده
یا معیوب باشد یکی شغل خاصه که از خانها زحل بود یا مریخ یا عطارد درین حال باشد غره هشتم
اگر صاحب هفتم در نهم بود یا صاحب طالع در نهم باشد و صاحب هفتم یا کوکبی که در نهم بود در
پیوند و جفت مولود غریب باشد و اگر صاحب نهم در نهم باشد و بصاحب هفتم ناظر بود یا بکوکبی
که در هفتم بود مولود در غربت زن خواهد و اگر هفتم برج منقلب بود زن او کم متحرک بود و
کم ثبات غره نهم اگر صاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود بصاحب سیوم ناظر بود و صاحب سیم
بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود مولود زن از خویشان کند یا خویشان او را زن دهند
غره دهم اگر صاحب عاشر بصاحب هفتم پیوندد یا بکوکبی که در وی بود یا نور
صاحب هفتم بصاحب طالع دهد یا جمع کند مولود را بزرگان زن دهند یا کارهای نکاح
او سازند غره یازدهم این حکمها بر زنان و مردان یکی است اما اگر احکام بر طالع زن
نهند سهم بیرون آرند از زهره تا شمس و از طالع بیفکنند و دلیلها جفت او آفتاب و زحل

بود باقی احکام همین باشد **ثمره دوازدهم** اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع و استقبال افتاده
بود مولود در جوانی زن کند و اگر میان استقبال و اجتماع افتاده بود در پیری زن کند اما در
طالع زنان اگر آفتاب بالای زمین بود در جوانی شوهر کند و اگر زیر زمین بود در پیری شوهر کند
ثمره سیزدهم اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوکبی که در وی باشد و صاحب طالع از وی منصرف شود
و بسعدی متصل گردد مولود زن اول بگذارد و دیگری خواهد و هر دو نیکو باشند و اگر بنحسی
متصل شود زن دوم بد افتد و اگر صاحب هفتم نحس باشد و صاحب طالع را از وی منصرف شود
بسعد پیوندد از بد خلاص یابد و بنیک پیوندد و این اتصالات و انصرافات نیز مودت و
عداوت اثر کند اما دلایل حالات پیری و جوانی را نیز اعتبار کنند اما جمع النور در هفتم دلیل
بسیاری زن خواستن بود و در طالع زنان حکم همین باشد خاصه اگر دلایل در بروج بسیار
نکاح افتاده بوند **ثمره چهاردهم** اگر دلایل جوانی زنان بدلایل مردان پیوندد و دلیلها
مردان فوق الارض باشند از طالع مولود در جوانی زن کند جوان و اگر دلایل تحت الارض باشد
مولود در پیری زن جوان کند خاصه اگر دلیل قوی تر مرد زحل باشد و او در اول برج و دلیل زن
زهره باشد و او نیز در اول برج و با همدیگر ناظر بوند و قیاس طالع زن همین باشد **ثمره پانزدهم**
در احکام مثلثات اگر رب مثلثه این خانه نیکو افتاده باشد احوال مولود از زنان در اوایل عمر
نیکو باشد و اگر رب ثانی نیکو افتاده بود در میانه عمر نیکوتر باشد و اگر رب ثالث نیکو بود در آخر
عمر نیکوتر بود و حکم نحوست را قیاس همین است **ثمره شانزدهم** در مخاصمات اگر صاحب
و مستولی خانه هفتم با صاحب و مستولی طالع ناظر باشند بمودت مولود را خصومت کم افتد خاصه اگر
سعدان بوند و اگر بعداوت نگرند خصومات بسیار افتد خاصه دلایل نحسان پس هر کدام از این دلایل
که در حظوظ خود بود ظفر از آن جانب بود و اگر دلایل هفتم در طالع بوند یا در دوم طالع خصمان
یا مال یا یاران خصمان بدست مولود افتند و عاجز آیند اما اگر دلایل طالع در هشتم یا هفتم افتند مولود
بدست خصمان افتد و مال و یاران او اما بهر طرف که نحسان باشند یا ناظر بوند یا طالع نحس بود
خصومت از آن طرف خیزد و بهر طرف که سعدان بوند یا ناظر باشند صلح از آن دوستی بود و حکم

ان

زن باشد و همین باشد اما بودن رأس درین خانه دلیل کثرت زنان بود و عفت ایشان و صبر خصمان
و ذنب دلیل قلت زنان بود و باستوری و عیب ایشان و فتنه کردن و بلا دیدن از ایشان و
حکم حرب و لشکر با همین باشد اما ظفر مریخ و سعدان و کواکب مستقیم را بود خاصه در وبال **شعبه**
سیزدهم در احکام بیت ثامن ۱۳ ثمره **ثمره اول** در احکام کلیات او دلایل و همین
خانه است و صاحب و مستولی بر وی و سهم موت و صاحب وی و قابل تدبیر هر یک و مرکز
غارب و کوکبی را درین خانه باشد پس اگر این دلایل بشرایط نیکو حال بوند و بهمدیگر ناظر
باشند و از نحوس خالی مرگ مولود طبیعی باشد یعنی تمام عطیت که خواهد بخصه برسد و مولود
پیوسته در امن و راحت و فراغت بوده و وی گفت زنده گانی کند و اگر این دلایل بنحسی
منحوس باشند موت از طبیعت آن نحس حادث شود پس اگر آن نحس زحل بود موت از بیماریها
دراز کش بود و تب ربع و دق و مانند این از آنچه بزحل منسوبست در شدت و نیکی نیز دوا اگر
مریخ بود بیماریها خونی تولد کند و قتل و آنچه بمریخ منسوبست چون طاعون و ذبول و ورم
و مانند آن و اگر از آفتاب منحوس شوند موت از آن بیماریها بود که بآفتاب منسوبست و از
پادشاه و قتل بیماری گرمی و خشکی اما علتها در آن عضوها باشد که بر بروج و کواکب منسوب باشند
چنانکه شرح داده ایم اما اگر سبب مرگ کواکب نحس باشند خاصه اگر در مواضع نحس باشد مرگ
مولود در صورت ناستوده باشد و اگر سعدان بوند در صورت ستوده بود **ثمره دوم** در احکام
جزویات احتراق صاحب هشتم بمرکز هشتم یا مرکز غارب یا بر درجه طالع دلیل موت باشد
از ماده حرارت یا از آتش یا از گرمای سموم و مانند این یا از غضب ملوک خاصه اگر برج
آتشی بود **ثمره سیم** صاحب طالع بقران مریخ یا صاحب ثامن و سعدان ساقط از ثانی
و ازین خانه دلیل موت باشد با آهن یا بآتش خاصه اگر برج آتشی باشد **ثمره چهارم** اگر صاحب طالع
در هشتم بصاحب هشتم نحس شود و سعدان ساقط باشد مولود بدست خصمان هلاک شود از طبیعت
آن کوکب نحس و آن برج **ثمره پنجم** مریخ چون با رأس الغول بود و سیر درجه طالع یا هیلاج یا کدخداه
بمقاطعه رسیده بود خاصه برأس الغول و این خانه طالع یا دوم طالع بود و سعدان ساقط

مولود را بکشند و اگر دران وقت زحل بر مرکز عاشر باشد و با آفتاب منحوس خاصه باحتراق موت
او از دار باشد و اگر زحل در رابع بود مقابله آفتاب و بیت رابع خاکی بود موت از زیر
ماندن دیوار خانه بود و اگر در برج آبی بود از آب در افتادن موت رسد و اگر در برج
بادی بود از جسته کردن و گرفتن دم او باشد و اگر زحل در وبال بود و یا مریخ بنظر عداوت
باشد از ضرب و قتل موت رسد و اگر برج آتشی بود از آتش باشد اما اگر این اسباب حاضر شوند و سعدی
در طالع بود یا ناظر باشد تیسیر او تا دلایل تیسیر دلایل عمر و رصود سعدان رسیده بوند و طالع
تحویل سال و برج انتها سعد بوند بسلامت بیرون آید ازین همه فساد **ثمره ششم** اگر صاحب
طالع و قمر منحوس باشند بمریخ و مریخ در طالع یا ناظر بدحالی بود مولود را در بیابان هلاک شود
خاصه که برج تام اسد یا جدی باشد **ثمره هفتم** اگر قمر در دهم باشد و زحل در چهارم و عطارد در هفتم
منحوس بمریخ و صاحب طالع نحس باشد مولود بدست غوغا و جنگ شود و قمر و خصومت خاصه اگر
زحل در وبال یا هبوط باشد یا در خانه غریب **ثمره هشتم** اگر طالع حمل باشد و مریخ در سرطان
و قمر در عقرب و زحل در طالع مولود خود را بدست هلاک دهد یا خفه را بکشد و اگر مریخ در
عقرب بود یا ذنب و زحل در سرطان و آفتاب در میزان مولود در حرب (رزم) و میان
کشته شود و اگر مریخ در میزان بود بدست خصمان گرفتار شود و اگر مریخ در میزان تحت
الشعاع بود یا در عقرب مولود کشته شود بدان نزدیکها که گفته شد **ثمره نهم** اگر در طالع میزان
بود و زهره بر مرکز غارب محترق شود و زحل در هشتم باشد و مریخ بر درجه طالع مولود
خود را هلاک کند بسبب زنان و شهوت و خصمان و اگر زهره در عقرب بود یا طالع
حمل یا مریخ در ثور باشد و سعدان ساقط بوند و طالع میزان و مریخ در طالع و طالع حمل
را زحل در طالع مولود بسبب زنان هلاک شود **ثمره دهم** اگر نحسی در دوم بود و بدحال
باشد و نحسی دیگر منحوس کرده و عطارد هم از نحسی منحوس بود خاصه اگر برج دوم خاکی یا آبی باشد
و خانه هشتم و صاحب او بدحال موت مولود را زار باشد خاصه اگر طالع حمل بود یا میزان
و اگر سعدی با برج دوم یا هشتم ناظر باشد دفع مضرت کند خاصه که آن مشتری بود یا آفتاب خاصه

هلاک شود

بنظر

بنظر مودت **ثمره یازدهم** اگر قمر در چهارم هبوط صاحب هشتم بوده و او دران خانه بر زحل منحوس و صاحب
طالع محترق یا نحس شوند موت مولود در زندان بود و حبس و اگر آن خانه چهارم وبال صاحب
هشتم بود و او مریخ منحوس و صاحب طالع بر زحل منحوس و قمر بصاحب طالع ناظر بود او موت یا بصاحب
ناظر موت مولود را شکنجه باشد و قرب موم اما دلایل موت از وجه کلیات رسیدن تسیرات
هیلاج است و کدخدا و او تا دار بود بمواضع مخوف در صورت طالع از اصلی و فرعی و
بکواکب ثابته که قاطع اند و آن در عمل تسیرات نموده شد **ثمره دوازدهم** در مکر دهات در
مقدمه روایت که اگر سعدی بر مواضع خوف مستولی شود مکروه از کس نرسد که توقع آن باشد
و اگر نحسی مستولی شود از کسی مکروه رسد که توقع باشد چون این خانه بیت دشمن و نکبت است پس هر
کوکب که درین خانه باشد از طبیعت خصم و اندوه دلالت او کند منسوبات خود اگر صاحب هشتم
درین خانه افتد نکبت و مکروه از جهت و ضدان دلالت و اگر صاحب یازدهم درین خانه بود مکروه
از دوستان دلالت و آن کسی مناسب طبع آن کوکب باشد و آن برج و اگر کوکبی دیگر نظر برد و کند
از آن کوکب و موضع او نیز از باشد بحسب نظر و سعادت و نحوست و قبول و رد اعتبار
کند **ثمره سیزدهم** در حکم میراث و مال بی تاریخ این خانه بیت المال از واجهت و ضدان
و شرکا و بیت المال آن موضعیست از همه فروری بد اجداد ارد پس اگر صاحب مستولی او
در دوم طالع بود یا پیوندد بصاحب دوم مولود را از مال زنان و شریکان و خصمان
یا سوزی بود و اگر صاحب ثامن در رابع بود و بصاحب ثانی پیوندد مولود میراث یابد از
طرف پدران و مادران و اگر از پنجم نور بصاحب ثانی دهد از فرزند میراث گیرد و اگر از
هفتم بصاحب رابع نگرد میراث از جهت گیرد یا شریک یا خصم و قیاس بروج دیگر همین باشد
پس اگر نظرها سعد بود یا کشش باشد و اگر نحس بود بدشواری یابد اما اجناس میراث را از
جوهر بروج طلبند اگر دلایل در بروج آتشی باشند میراث از انواع معادن بود و اگر
در بروج خاکی بوند از نوع نباتی و ضیاع و عقار بود و اگر در بروج بادی بود از نوع
برده و حیوان بود و اگر در بروج آبی شوند از نوع کاریز بود و حوض و جوی و آب گیرها

آما اگر در بروج بهیمی بود از نوع بهایم بود و آنچه منسوبات بروج و کواکب یاد کرده ایم و کواکب را
با بروج امتزاج دهند و حکم اشکال ازان جیان بیرون آرند اما اگر این دلیل نقا بود و کثرت میراث
مال و میراث حلال و ذنب خلاف و بود در احکام و کلام **شعبه چهاردهم**
در احکام خانه نهم با ذره اثمار **ثمره اول** در احکام کلیات او و دلایل و همین خانه است و صاحب
و مستولی او و مریخ و عطارد و قمر و مشتری و ارباب مثلثات و سهم السفر و سهم العلم و صاحب او
و کوکبی که در این خانه بود پس اگر این دلایل بیشتر ایشان قوی حال باشند و از نحوس و وبال دور
و بهم یکدیگر ناظر بنظر مودت دلیل کند بر سفرهای نیکو و نافع و بسیار خیر و راغب بود مولود با موختن
علوم و نیکی مذهب و اعتقاد در دین و دیدن خوابهای نیکو و راستی تدبیر و بودن علم و عقل
ستوده و اگر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم او بر عکس باشد و اگر صاحب این خانه در این خانه
بود مولود سفر بسیار کند برغبت و مراد دل و اگر سعدی که مسعود بود و مقبول تمتع بسیار گیرد از سفر
و اگر در طالع بود حکم همین باشد و آموختن علوم بروی آسان بود و رغبت نماید بتحصیل علوم
و بیشتر از علوم او اغلب [illegible] حاصل آید و با علم و مذهب شهرت تمام یابد اما اگر صاحب طالع
در این خانه باشد مولود سفرها کند برضا و رنج و زحمت بیند و در تحصیل علوم کاهل بود و رنجد و اگر
نامقبول بود بدتر باشد و اگر مقبول بود سفر دوست دارد و یا کاهل و اگر سعدی بود یا
ناظر بود جهت کسان دیگر سفرها کند و نفع بیند و باشد که او را در تحصیل فرمایند اما اگر نحسی بود و
ناظر بود حکم بر خلاف افتد از نفع و نعمت و جاهل و بی حاصل ماند اما اگر میان صاحب طالع
و صاحب این خانه اتصال بود مولود سفرها بسیار کند و دور برود و نیکی یابد خاصه که
نظر مودت بود و اگر این هر دو دلیل در جهات مشرقه باشند سفر او بجانب مشرق بود و حکم
سه جهت دیگر همین است و اگر هر یکی در جهتی باشند از بروج و ربع سفر او در میان آن
دو جهت شود و از این هر دو دلیل هر کدام مقبول بود سفر بدان طرف شود و اگر هر دو
بقوت برابر باشند بهر دو طرف رفته شود و حکم ارباب طالع همین باشد و بپیوستن قمر با این
دو دلیل موجب سفر بسیار باشد و سفرهای دور **ثمره دوم** در احکام جزویات اگر صاحب

این خانه

این خانه زحل بود یا او در این خانه باشد سفر مولود جهت چارپا و چهارپا داری بود خاصه در
برج بهیمی باشد و اگر برج آتشی بود طلب علوم دارد از علوم دقیق و برده خرد و فروشد و در دین
مطعوم طلب … و کم عبادت بود و خوابهای درست بیند و در دین یهود و بیامیزد **ثمره سیم**
اگر مشتری در این خانه بود یا صاحب این خانه باشد سفر مولود جهت بازرگانی بود و بارهای
نفیس خرد و فروشد و سود بسیار کند و اگر مقبول بود بیع و شری از دختر بهای باغ و طعامها
و اگر برج بهیمی بود جهت دواب سفر کند چون گوسفند و آنچه غذا از آن شاید و اگر برج آتشی بود
بیع و شری برده کند و لباسها و در تحصیل علوم جهد نماید و با ورع بود و فقه و تفسیر بداند
و عابد و پاک باشد و سفر کعبه و مزارهای متبرک برود و خوابها راست بیند و بمذهب ستوده
و با وفا بود و عالم و پاکیزه **ثمره چهارم** اگر مریخ صاحب این خانه بود یا در این خانه باشد
مولود سفر کننده بود براهها مخوف و در اضطراب باشد و در میان لشکریان و ترکان سفر
کند و اگر مقبول باشد امیر لشکر بود و سرور و قوی سلاح دارد و اگر در برج بهیمی بود چهارپایان
دارد و اگر در برج آتشی بود و نامقبول دزد بود و راه دارد و در علم سلاح و سواری باشد
و اگر برج آتشی بود نفاط بود و آتش کار و بیشتر سفر او بسبب گریختن بود و در دین و مذهب
سست باشد و خوابهای آشفته بیند **ثمره پنجم** اگر آفتاب در این خانه یا صاحب این خانه باشد
مولود سفرها کند جهت ملوک یا در صحبت ملوک و اکابر و بازرگانیها با خیر کند و طلب
صحبت پادشاه و اکابر دارد و دولت و فرح و نیکی بیند و بیاموزد علم کلام و ارواح
و معقولات و صنعت کیمیا و خواص جواهر خاصه اگر برج آتشی بود یا برج انسی و اگر نامقبول
بود سفر در خدمتکاری کند با مردم فرومایه و رنجه باشد و جاهل ماند و در دین و مذهب
ضعیف بود و خوابهای نیک بیند و با دین نصاری در آمیزد **ثمره ششم** اگر زهره در این خانه
بود یا صاحب این خانه بود مولود سفرها بخوشی کند و در غربت بیشتر و سفر او بیشتر با خادمان
و زنان بود و بازرگانی او بانواع لباسها باشد یا عطرها یا کنیزکان و بیاموزد علم دین اسلام
و با طاعت نیکو اعتقاد باشد و اگر نامقبول بود این صفتها با دروی تمام باشد و اگر برج انسی بود یا مخلوط زد

موسیقی یا دیبابافی یا عطاری و خوابها اینک بیند **غره هشتم** اگر عطارد درین خانه بود
با صاحب این خانه باشد مولود سفرها بسیار کند با خیر و نفع در بازرگانی فواید بیند و در سعی و نرمی
زیرک و کاردان بود و اگر برج انسی بود بیع غلامان کند و اگر در خانهها زحل بود کار قوی تر باشد
و علوم دقیق و فلسفه بیاموزد و رسنده بود بغور معانی و متصف شود در علمی که داند و اعتقاد او
روشن حکما بود و اگر در خانهها مشتری بود دبیر گردد و منشی و عدل و نویسنده خطها و کتابها و فقه
و تفسیر بود و مانند این و اگر در خانهها مریخ بود سفرها را با خوف باشد و همراه دزدان و لشکریان
و راه داران گردد و طرار و خیانت کننده و قمار باز باشد و اگر بجای بود تغییر کند دیو و پری را
و طلب علم کیمیا و سیمیا دارد و حکم اعتقاد باشد و جراح و بیطار گردد و اگر در خانهها زهره
بود سفرها را و بد لوشی بود و طربها کند و بیاموزد علم دین اسلام و خواندن شعر و یا مقری
شود و اگر در میزان بود کار قوی تر باشد و اگر در سنبله سفرها کند و با وزرا و اکابر و حکما صحبت
دارد و عالم گردد و در هر علم که خوض کند بکمال الله نه و امامت قومی کند و در معرفت اشیا و
معقولات نهایت رسد و ناموس دار باشد و قوتها باطنی او بکمال باشد و اگر در جوزا بود از همه
علوم آگاه باشد و نویسنده و نقاش گردد و فصیح و متکلم بود و حاضر جواب و سفرها نیکو کند
و اگر در خانه قمر بود سفر بسیار کند و زود حرکت باشد و کم ثبات و بیاموزد علم غواصی و هر دو آبدار
سفتن و ساختن انواع مهرها و ساختن برابها و زیرک بود در عقل معاش و اگر برج منحوس
بود تماشا شود یا مهرها از گلین بسازد یا آسیابان بود یا کاریز بر کننده بود یا کوزه گری کند
و مانند این و اگر برج منحوس بود آبگینه سازد یا زنجیرها بافد یا حمایل و دست بندها کند و اگر
در خانه آفتاب بود جوهر شناس شود یا صراف یا در زر زدن و سکه سازد و مانند این و همه احکام
بحسب نظرها سعد و نحس باشد **غره نهم** اگر قمر درین خانه بود یا صاحب این خانه باشد سیر کوکب سفر
بسیار کند خاصه زحل رسالت و نیکی و علم مساحت و حساب موافقا و جاسوسی و در کار دین و مذهب
کم ثبات بود و حکم او درین بیت در سایر بیوت کواکب مانند بود بعطارد اما بباید دانستن که
صاحب طالع هر کوکب متصل شود درین خانه مولود رغبت کند بعلمی که منسوب بدان کوکب

بعد

بود و بنظر مودت کار آسان تر بود و بنظر عداوت دشوارتر و اگر صاحب این خانه متصل
بود بکوکبی که درین خانه باشد بنظر مودت مولود آن علم را که بدان کوکب منسوب بود بکمال رساند و اگر
نظر عداوت بود بیاموزد برنج و ناخوشی و معلوم نکند و یا در کار نهاد **غره نهم** اگر صاحب
این خانه در وی بود و رب مثلثه اول ناظر باشد مولود در اوایل عمر سفرها کند و علم بیاموزد و اگر
رب ثالث نظر کند این احوال در آخر عمر ظاهر شود و بسیاری و اندکی علم را از قبول و رد دلیل
دانند و بروج انسی قوی نفع و ضرر نظر مودت و عداوت دانند **غره دهم** اگر صاحب این خانه
بصاحب ثانی نظر دارد سفر مولود جهت مال و معاش باشد و اگر بصاحب ثالث نظر دارد جهت
خویشان بود و طلب علم و اگر بصاحب چهارم نظر دارد جهت املاک بود و پدر و مادر و اگر
بصاحب پنجم نظر دارد جهت فرزند بود و عشق بازی و رسالت و اگر بصاحب ششم نظر دارد
جهت بنده و بیماری بود و اگر بصاحب هفتم جهت جنت و شرکت و خصمان و طلب دزد دیده بود
و اگر بصاحب هشتم نظر دارد جهت خوفی بود یا میراث یا مال زن و ابنا رد و اگر بصاحب دهم
نظر دارد جهت عمل بود یا کار سلطان و یا جهت صناعتی یا پیش بزرگان رود و اگر بصاحب
دوازدهم نظر دارد جهت دشمنان بود یا دواب یا قرض **غره یازدهم** اگر صاحب این خانه
از صاحب رابع منصرف شود و بصاحب سابع متصل گردد و اگر صاحب سابع سعد بود و صاحب
رابع نحس مولود را آنجا که رود بهتر از اینجا باشد و اگر صاحب رابع سعد بود و صاحب سابع
نحس بود سکونت بهتر بود از حرکت و اگر هر دو نحس بوند سفر و حضر بد بود و اگر هر دو سعد باشند
در سفر و حضر نیکی بیند اما اگر کوکبی در هفتم بود و یا او را چنین حالات افتد حکم همین باشد و اگر
کوکب سعد بود مقصد بهتر باشد و اگر نحس بود سکونت بهتر باشد اما صاحب این خانه بصاحب هر
خانه که نظر دارد سفر بر طبیعت و مزاج آن کوکب باشد و آن برج چنانکه گفته شد **غره دوازدهم**
اگر صاحب این خانه در رابع بود مولود سفر نکند و حکم صاحب طالع همین بود و اگر صاحب
نهم با قمر بتربیع در خانه بود و مریخ تحت الشعاع یا تحت الارض بود مولود گریخته بود از کارها
سلطانی یا خیانت و اگر بتربیع زحل بود از شدت گریزد و رنج و روزگار در تنگی و اگر زحل صاحب

هشتم بود یا در خانه هشتم یا صاحب هشتم را نحس کرده بود مولود در غربت تمکن کند و در غربت
میرد **ثمره سیزدهم** اما اگر کواکب درین خانه جمع آمده باشند مولود را اسباب سفر بسیار بود
و جایهای دور برود و بهر جهتی و از بهر علمی که در دست شروع کند چیزی بیاموزد و زیرک باشد
پس هر کدام کوکب که مقبول اهل مذهب و اعتقاد او بدان مایل بود و اگر کواکب بصاحب
نهم ناظر باشند و او درین خانه باشد حکم همین بود و مولود از هر مذهبی چیزی بداند اما در مذهب
خود ثابت باشد **ثمره چهاردهم** اگر صاحب نهم در هشتم بود یا ناظر بصاحب او و کوکبی که
در وی بود مولود هیچ شهری قرار نگیرد خاصه اگر برج منقلب بود و اگر صاحب طالع در هشتم بود
و صاحب نهم بدو ناظر حکم همین باشد اما سفر او جهت زنان بود یا ابنا زنان یا بابت این
سفر کند و بصاحب هر خانه که ناظر بود از ان قوم کسان با او همراه بوند در سفر و باشد
که در غربت ساکن شود و اگر نظرها مودت بود سفرها برضا بود و باخیر و نظر عداوت خلاف
این باشد **ثمره پانزدهم** سفر مولود در ان جهت بود که نسبت بطالع و مثلثات او منسوب باشد
و یا در ان جهت که صاحب نهم بود یا قابل تدبیر او یا قابل تدبیر قمر اما ازین دلایل آن که قوی
تر بود مولود را در ان جهت سفرهای بیشتر و ارباع طالع را نیز حکم همین باشد چنانکه اگر دلایل
سفر در ربع زایل باشند سفرها بسیار شود و اگر در دو ربع مایل بوند سفر نشود و اگر شود اندک شود
و یا نزدیک واقع شود ربع زایل از طالع است تا رابع و از سابع تا عاشر و دو ربع دیگر
مایل اند اما حکم راس درین خانه مثل مشتری باشد و احکام راس آنست که مولود با طاعت بود
و دعا بیاموزد و خوابها آراسته بیند و در سفر علم الهی بیاموزد و دعا او زود باجابت
رسد و ذنب خلاف این باشد و اگر راس با کوکبی بود درین خانه در سعد او زیادت کند و ذنب کم
کند **شعبه پانزدهم** در احکام خانه دهم مشتمل بر ثمار **ثمره اول** در احکام
کلیات او دلیل درین خانه است و صاحب او و زحل مستولی بر وی و سهم عمل و سهم سلطان
و صاحب هر دو و بروز شمس و بشب قمر و عطارد و مریخ شریک این دلایل و ارباب مثلثات
و کوکبی که درین خانه باشد پس اگر این دلایل قوی حال بوند و بهمدیگر ناظر مولود با دولت بود و جاه

و جاه و رفعت و ثروت در ممالک و حاکم گردد بر سر قومی و کامران بود و معروف و مشهور شود
و آنچه چنین مانند اما بعضی کسان گفته اند که این خانه و صاحب وی با زهره و قمر و سهم مادر و صاحب
او دلیل مادر اند پس اگر این دلایل نیکو حال بوند و سعود با در مولود را حال نیکو بود و دولت او
روز بروز زیادت گردد مناسب حال او و اگر این دلایل با دلایل پدر ناظر باشند بمودت میان
ایشان موافقت زیادت تر شود و سازکاری کنند با همدیگر و مولود ترتیب نیکو یابد و اگر
نظر عداوت بود در خصومت و تشویش باشند و اگر با همدیگر ساقط بوند در میان طلاق
و فراق افتد و ذکر این حال در خانه چهارم رفته است اما اگر دلایل این خانه برخلاف آنچه
بود پس رفت حکم این خانه برضد افتد اما اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر بود بمودت این
اسباب حال او بکسان بهترین وجهی و یا برخورداری یابند و اگر نظر عداوت بود برخلاف
آن باشد یا چیزی که حال او برنج و مشقت دهی برخورداری یابد اما اگر بعضی دلایل نیکو حال بود و بعضی نحس
امتزاج دهند پس هر کدام دلیل که قوی تر بود سعادت از انجا رسد و از منسوبات آن
کوکب و هر کدام بد حال بود از وی زحمت رسد **ثمره دوم** در صناعت مولود اگر دلایل صناعت
در حمل افتاده بود مولود صناعتی کند بر روی و اطراف و تعلق دارد و اگر در ثور افتاده
بود صناعتی کند که بگردن و حوالی و تعلق دارد و قیاس بروج دیگر همین است و نقش صناعت
از طبیعت کوکب دلیل بود و موضع او پس اگر دلیل در ان برج که بود مقبول بود و سعود بنظرها
سعد مولود صناعتها را تشریف کند و از دست او نیکو بیرون آید و قبول یابد و اگر نامقبول
بود و نحوس بود بنظرها نحس صناعتها خسیس کند و آن از دست او بی قیمت بیرون آید و
مردود بود پس بر خلاف این **مثلا** اگر آفتاب دلیل صناعت افتد و او در حمل بود مولود تاج سازد
و کلاههای قیمتی و اگر دلیل زهره افتد و در حمل بود کلاه دوزی یا کلالی کند یا هنر زر شود و آینه
دار بود و اگر عطارد بود مولود عمامها سازد و طاقیها دوزد و اگر قمر بود شانه سازد یا
سرخاب و سفیداب کند و خضاب سازد و اگر زحل بود کلاه دوزد از نمد و پوست و جز آن
و اگر مشتری بود عمامهای عالی سازد و زیر دستارها مخطط و قیمتی و اگر مریخ بود خود سازد

از آهن و برنج و روی بند و امثال این اما اگر زهره مریخ ناظر بود مولود آینه داری کند و مشاطه
شود و اگر زحل نگرد مولود مقنعه و معجر سازد و آنچه از وی سر و روی پاک کنند و اگر زهره مشتری را
نگرد دستارها سازد از ابریشم یا کاشیه و قصبها و قرنیه اما اگر عطارد در زحل نگرد مولود دستارها
صوف سازد و پشمینه و اگر مشتری نگرد صوفهای قیمتی سازد و دستارها فوطه و ملون و نقشها
و اگر قمر مشتری نگرد چیزهای ارزان سازد و بسازد و لایق عوام و مردم دون بود اما اگر
آفتاب با مشتری نگرد یا زهره بود مولود تاج و پیرایه و حلقه و سربند سازد و عنبرینه و
مرصعات کند و اگر آفتاب با زحل و مریخ بود مولود آنچه سازد از برنج سازد و فرنج کرده
و قلب کار بود و عنبرینهها از روغین سازد اما وجه دیگر آنست که اگر دلایل صناعت
در برج انسی باشند مولود صناعتها کند که با آدمیان تعلق دارد چون ساختن انواع
جامهها و دوختن و بافتن الوان ابابها و ترکیب سلاحها و امثال این و اگر دلایل در برج بهیمی
بوند مولود آنچه سازد به دواب و چهارپایان تعلق دارد چون زین و لگام و قلادهها
و پلاسها و پالان و جل و نعل ستور و آنچه بدین ماند و تاجر استربان و خربنده بود اما اگر
بعضی دلایل در برج انسی بود و بعضی در برج بهیمی امتزاج دهند و مولود صناعتی کند
که بمردم تعلق دارد و آلات آن از حیوان بود چون ساختن جامدان و مفرش و زیلو و موزه
و نمد و نرد و شطرنج و مانند این اما هر کدام کوکب که بر دلایلها صنعت نگرد چیزی که طبیعت
خود در مدلول زیادت کند اگر سعد بود شکل و هیأت آن مصنوع را خوب تر گرداند و
مقبول تر و با قیمت تر و اگر نحس بود بر خلاف این باشد مثال آنست که چون زحل دلالت
بر ساختن آلات از پشم و پوست و استخوان و اگر مشتری بدو ناظر بود در آن چیزها زر
و نقره بکار برد و ظرایف سازد و اگر مریخ بدو نگرد آنچه زیلو و قالی میبافند
بافد و آنچه جامدان میدوخت یا کفش دوزد و آنچه شطرنج میساخت از عاج شاخ گاو
بکار برد و قیاس دیگرها همین است اما اگر دلایل صنعت مریخ بود و زحل باشند و در خانهها
عطارد بوند مولود درود گر بود و گلکن و بنا و کوزه گر و مانند این و اگر عطارد

درخانهها

در خانهها یکی ازین دو کوکب بود حکم او مانند این بود اما اگر مریخ و زحل در خانهها زهره
بوند مولود سازنده سازهای موسیقی بود یا خراط یا ترازو گر بود و امثال این و اگر
زهره در یکی از خانهها ایشان بود حکم او بدین نزدیک بود و در وقت احکام باید چیزهای
مناسب از آنچه گفته شد بخاطر آرد و استنباط کردن و اگر مریخ و زحل در خانهها مشتری
بوند مولود کتابها را جلد کند و کمان سازد و کشتی و منبر تراشد و اگر مشتری با یکی از خانهها
ایشان بود قیاس همین باشد اما اگر این هر دو نحس در اسد باشند مولود آبگینه سازد و هوس کیمیا
دارد یا ریخته گری یا مس گری و در برج آتشی است همین باشد نگر در قوس که دلیل فراتی و
هرانی نیابد و اگر مریخ و زحل در خانه قمر بوند مولود اکیش بود یا شکر در اوبه و یا آب ران
دیه و امثال این اما اگر عطارد و صاحب نهم با یکدیگر امتزاج افتد و بصاحب طالع ناظر بود و صاحب
شرف عاشر در عاشر بود مولود واعظ گردد یا خطیب و معروف و مشهور شود خاصه
که طالع برج با آواز بود و اگر صاحب حادی عشر در شرف خود بود با آن شرایط که گفته
شد حکم همان بود یا نایب واعظ شود و چندان شهرت نیابد خاصه که طالع برج
بی آواز باشد و اگر عطارد در طالع بود و صاحب شرف عاشر در عاشر حکم همین باشد
و او واعظ ملوک شود و فصاحت و بلاغت او بغایت بود اما اگر مشتری بعطارد
نگرد و او در خانهها مشتری باشد سخن او از تفسیر بود و حدیث و اگر بجای مشتری زحل باشد
سخن او از جنس حکمتها و طریق مشایخ اما اگر قمر بر مرکز عاشر بود و در نقطه اوج
کوکبی بزهره و عطارد نگرد مولود بردار بازی کند یا بر اسپ خاصه که برج بادی باشد غره

سیوم در احکام جزویات اگر زحل درین خانه بود و صاحب طالع نگرنده بدو مولود
حرفت دهقانی کند خاصه که این برج خاکی یا آبی بود یا پیش بزرگان کاری کند که
بزحل منسوب باشد و اگر مشتری درین خانه بود و صاحب طالع بدو نگرنده مولود قاضی
شود یا متقاضی یا حاکم یا نایب بزرگان خاصه که برج انسی بود و امام شود یا مدرس و کاری
کند که بمشتری منسوب بود و اگر مریخ این چنین باشد مولود امیر لشکر شود و سازنده انواع سلاحها

خاصه برج آتشی بود در علم سلاح و سواری نیکو داند و اگر آفتاب بود مولود والی و حاکم و ملک شود
یا از نزدیکان پادشاه بود یا سرور قومی شود یا فراش یا جوهر شناسی کند و اگر زهره بود مولود
بزازی یا عطاری کند یا درزی شود یا زننده ساز یا موسیقی یا خدمت خاتونان یا خادمان
کند خاصه که برج بادی یا خاکی بود و اگر عطارد بود مولود مستوفی شود یا دبیر یا نایب دیوان یا مشرف
یا وکیل خاصه برج بادی بود یا خاکی یا حاجات کند یا دبیری یا دلالی و اگر قمر باشد ولی عهد شود یا خلیفه
و یا حاکم گردد بر عوام الناس یا نیابت خاتونان کند یا کودکان خاصه که برج آبی یا خاکی
بود اما درین اتصالات حکم مناسب نظر و قبول در هر دو بود از مودت و عداوت و سعادت
و نحوست کوکب دلیل اما اگر کواکب بیش از یکی باشد و بود امتزاج دهند و حکم صنعت بیرون آرند
و اگر بجای رب صاحب طالع صاحب این بیت ناظر بود بکوکبی که درین خانه باشد خاصه نظر
قبول باشد کار صنعت و رفعت مولود قوی تر بود و اگر نظر نحس بود یا کوکب نامقبول باشد
مولود متنفر بود از اعمال و صناعت و آن صناعت خسیس بود یا مولود از آن ننگ دارد
مثال آنست که اگر زحل در خانه مقبول بود و صاحب طالع یا صاحب این خانه بدو
ناظر بود بمودت مولود نایب خاندانها قدیم گردد و مشایخ و سرور قومی شود و در کار
زراعت و عمارت نیکو داند و اگر نامقبول باشد و صاحب طالع بدو منحوس بود و مولود
مزدور گل کاران شود یا حمال و اگر در هبوط بود چاه کن شود یا کاریز سازد یا گورکن شود
و هر یکی ازین عمل بطبیعت برجی تعلق دارد چنانکه اگر برج آتشی بود کارهای آتشی کند و
مهرها سازد از گل و اگر در برج آتشی منحوس شود مولود راه نشین گردد و فال گوی و اگر زحل
در برج آبی بود و بدحال و صاحب هشتم بدو منحوس مولود مرده شوی گردد و اگر صاحب
ششم بدو منحوس بود مولود خادم گرمابه شود و اگر برج بهیمی باشد چرم سازد و انبان یا دو
زننده موزه بود و مانند این اما اگر بجای زحل مریخ باشد و نامقبول بود و صاحب هشتم از
وی منحوس و برج بهیمی باشد مولود قصاب شود و اگر برج انسی بود جلاد شود یا جراح و در برج
آتشی بریان گر شود و در برج آبی ماهی گیر و کشتی بانی کند و در برج خاکی صیاد شود و قیاس کواکب

دیگر همین است و این اصل را نیکو نگاه دارند که اگر کوکب قوی حال بود و در نظر سعودان حکم
بر نیکی مدلول او کنند و تربیت بود آن چیز و اگر ضعیف بود در نظر نحوس حکم بر بدی مدلول
کنند و خسران آن چیز مثلا اگر مشتری قوی حال بود مولود وزیر یا قاضی شود و اگر ضعیف باشد مولود
خادم عالمان بود یا وزیر یا فقیه مسجد و مدرسه یا خانقاه کند و بدین اگر ده ام قوتها و ضعفها
هر یکی را ثمره چهارم اگر میان طالع و صاحب این خانه نظر بود بمودت بزرگان مولود را
عزیز دارند خاصه که نظر قبول بود و اگر نظر عداوت بود عزیز ندارند و اگر از یکدیگر ساقط باشند
بپیش بزرگان راه نیابد و کم نام بود بگر دلایل دیگری قوی افتاده بود ثمره پنجم چنانکه احکام
صاحب طالع با کواکب گفته شد در ثمره سیوم ازین شعبه حکم قمر در صورت طالع با کواکب و درج
چون ناظر بود همان طریق بود اما وجه علمی و صنعتی در شخصی دیگر سبب شود غیر مولود چنانکه کسی
دیگر فرماید او را تا جهت دیگر کس را ان فتد ثمره ششم اگر مستولی بر سهام السلطان آفتاب
بود مولود را پادشاه دولتها باید و از نزدیکان او شود و حکم قمر همین است اگر طالع شبی بود
و قمر قوی حال باشد اما اگر مستولی زحل باشد مولود فراش یا دربان پادشاه شود و امثال این
و اگر مستولی مشتری باشد مولود امین و معتمد پادشاه شود و مانند این و اگر مستولی مریخ
باشد مولود امیر لشکر یا سرهنگ شود یا مطبخی و اگر زهره بود امیر مجلس شود یا جامه دار و آنچه مناسب
زهره باشد و اگر عطارد باشد دبیر یا وزیر یا مستوفی یا ندیم یا مدلح پادشاه و بزرگان شود بحسب احوال
هر کوکبی بقدر قوت و ضعف او باشد و اگر دو یا سه کوکب مستولی باشند امتزاج دهند و قوی
تر را مقدم دارند و اگر سهم در وتد بود قوت او تمام باشد و اگر در زایل الوتد بود در سقوط بود
حکم مستولیان او همین بود ثمره هشتم در احکام ممتزج اگر کوکب ممتزج درین خانه بود همه احوال
مولود را بدین خانه نسبت دارد بر طبیعت آن کوکب بود و عمل و صفت مولود از مزاج
کواکب ممتزج خیزد مثلا اگر آفتاب ممتزج بود مولود معروف گردد یا مالک یا حاکم یا سرور قومی شود
و علم سیاست و ولایت داری نیکو داند و این صفات در مولود شهری ظاهر بود که این
برج منسوب باشد و قیاس باقی کواکب همین است و این اصل را در شعبه اخلاق نیکو باز

کرده‌ایم در همه حکمها ازان غافل نباشند اما اگر در طالع کوکب متحیر نباشد و مستولی نبود و اکثر کواکب
از طالع ساقط بوند ضعیف مولود مجهول ماند و بی کار و کاهل و روزگار گذارد و برنج
جای زید و بر طبع درجه طالع رود **ثمره هشتم** اگر صاحب طالع ناظر بود برب مثلثه اول این خانه بنظر
مودت و هر دو سعود باشند و مقبول جاه و رفعت مولود در اوایل عمر پدید آید خاصه اگر این کواکب
سفلی باشند و مولود در حرفت و صنعت و عمل نکو افتد مناسب کوکب قوی‌تر و موضع او
پس اگر این حال با رب مثلثه ثانی بود این صفات در میانه عمر پدید آید و اگر با رب ثالث بود در
آخر عمر پدید آید خاصه اگر کواکب علوی باشند و اگر هر سه ارباب قوی افتاده بوند احوال مولود در
همدیگر پیوند از اول عمر تا آخر عمر در یک نسق گردد و از طبیعت هر کوکبی متاثر باشد اما اگر هر سه
ضعیف افتاده بوند حکم بر خلاف این باشد اما اگر راس درین خانه بود در برج شرف خدای او بحال
بود و مولود [illegible] ذات و صفات او و متعبد باشد و متحلی [illegible] بود و ازین سبب کار او بالا
گیرد و دولت و جاه او بر ترقی باشد و شرف نفس و حاکم بود بر ملوک و سلاطین و اگر ذنب بود در
نهم افتاده بود حرمت [illegible] را الجواب بیند و راست فعل [illegible] اما اگر ذنب بدین خانه بود مولود
خوار و بی قدر شود و صنعتی و علمی نداند که نیکو کند و هر چه کند از عیبی خالی نباشد و معروف بعیب
و خست هو الله اعلم **شعبه شانزدهم** در احکام خانه یازدهم بر پنج اثمار **ثمره اول**
در احکام کلیات او دلیل او همین خانه است و صاحب او و متولی بر وی و سهم السعادة و صاحب
وی و مشتری و زهره و ارباب مثلثات وی و کوکبی که درین خانه باشد پس اگر این دلایل قوی
حال باشند و بهمدیگر ناظر بمودت یا درین خانه باشند دلیل یافتن سعادات بود و کثرت دوستان
صادق و یافتن تمتع از ایشان و رسیدن بهر امیدی که دارد و اگر احوال دلایل بر خلاف
این بود حکم بر عکس افتد پس اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر بود بمودت این همه اسباب
حاصل شود باسان‌ترین وجوه و اگر بنظر عداوت بود چیزی حاصل آید بجهد و رنج و زحمت و اگر
این دلایل از نحسان دور بوند دلیل بجستن بود مطلوب و برخورداری یافتن از آن و سعادت
روی نماید و مراد حاصل شود و اگر نحسان ناظر بوند حکم بر خلاف افتد اما اگر صاحب طالع درین خانه

بود مولود پیوسته در طلب امیدها و حاجات و مطاع بود و مطیع دوستان باشد و در دوست
ورزیدن بود و اگر صاحب این خانه در طالع باشد دوستان فرمان بردار مولود بوند و امیدهای
او بی رنج بر آید و لهو و زینت دوست دارد و از بیت المال پادشاه و اکابر با نصیب بود
و اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه نظر بود بمودت مولود از دوستان و دوستان
از مولود شکر گویند و بهمدیگر نفع و خیر رسانند و اگر نظر عداوت بود حکم بر عکس بود و اگر
از همدیگر ساقط افتاده باشند مولود را دوستان کم باشند اما اگر صاحب طالع ازین خانه
و صاحب او ساقط بود بی وفائی از مولود خیزد و اگر صاحب این خانه در دوازدهم بود
دوستان با مولود دشمنی کنند و اگر در هشتم بود قصد مولود دارند و اگر در ششم بود مولود را
رنجه دارند و اگر در دوم بود قصد مال مولود کنند **ثمره دوم** در احکام جزویات اگر سعدان
درین خانه باشند مولود را دوستان با وفا بوند و معتقد او و ازیشان نیکیها بیند پس اگر
آن سعد مشتری بود سعادت او از وجه امانت [illegible] و راستی و انجه خیرات باشد و شادیها بیند
و دوستان او از منسوبات مشتری باشند و اگر زهره بود سعادات او از روی معاشرت
لهو و طرب و زینت و عشق از کسانی که بزهره منسوب بوند اما اگر زحل درین خانه بود
مکروه از امساک دوستان بیند و کاهلی و تعویق و تقصیر ایشان و دوستان از منسوبات
زحل باشند و اگر مریخ بود اندوه از بی اعتقادی دوستان بیند و قصد بد و خیانت و دروغ
و حیلت و دوستان او از منسوبات مریخ بوند و باشد که مولود در مال سلطان و اکابر خیانت
کند خاصه اگر زحل یا ناقبول بود و اگر عطارد درین خانه بود و سعود بیند مولود دلخوشیها
بیند از دوستان و خوش سخنی و مواصلت ایشان نیکو افتد و مکتوبات افتد در میان و اگر مولود
بمریخ یا زحل نسبت دارد یا مریخ بعطارد ناظر بود یا این خانه حظ مریخ باشد مولود تعوید
نوشتن دوستان اکثر دوساختن حیلت و اگر عطارد منحوس بود مولود در حیلت غلو کند
و مکروهی بیند و نفاق بیند از دوستان و تهمت کشد از منسوبات عطارد و در میان بزرگان
خیانت اندیشد و اگر قمر درین خانه بود مولود غم از بی‌وفائی دوستان و مرگ دوستان [illegible]

و اگر آفتاب درین خانه بود مولود را دوستان بزرگان باشند و معروفان و توانگران
و او از سبب دوستان شهرت یابد و پیش پادشاه معروف شود و درین صورت قبول کواکب را
درین خانه عظیم اعتبار باید کردن و نظرهای هر یک را از سعد و نحس اما اگر راس درین خانه بود
فعل مشتری کند و در دوستان بیفزاید و با امیدها برساند و ذنب فعل زحل کند و در دوستان
نقصان کند و دشواری رساند بدانجا امیدوار دو چندانکه با دوستان وفا کند لیکن وفای
چند از ایشان **ثمره سیم** جنس دوستان مولود و صفات ایشان از منسوبات کوکبی بود که درین خانه
بود و از صاحب این خانه و قابل تدبیر وی اما جوانی و پیری ایشان از تشریق و تغریب کواکب
دانند و بودن ایشان در اول و آخر برج اما خوبی و زشتی و لطافت و خوش طبعی و معاشرت
و مجاورت و زینت و پاکی و نجاست و امثال این را از زهره و عطارد و مریخ نگرند و اگر
قابل تدبیر بود حکم از صاحب خانه کنند پس اگر صاحب خانه در اوتاد بود دوستانش بسیار باشند
و در مایل اوتاد در توسط و در زایل چیزی نباشد اما وجهی دیگر آنست که صاحب هر خانه
که برین خانه نظر کند یا با صاحب او ناظر باشد مودت دوستان مولود از منسوبات آن کوکب
باشند مثلا اگر دلایل خانه سیوم ناظر باشند برین خانه یا با صاحب وی خویشان او را دوست
باشند و قیاس خانهای دیگر همین باشد بنظر مودت و عداوت اما قوی تر مثلثات این بیت
منسوب باشند مولود را دوست دارند و آن خانه هفتم است و سیوم و حکم مثلثات طالع ایشان همی
و آن نهم است و پنجم **ثمره چهارم** اگر مستولی بر سهم الاصدقا سعدان باشند مولود از دوستان
سعادت بیند و اگر نحسان باشند شقاوت بیند و سعادت و نحوست و نفع و ضرر و خیر و شر از
طبیعت آن سعد بود یا آن نحس و بعضی سهم در اوتاد دلیل بسیاری دوستان است و دوستی سهم
و صاحب او دلیل سعادت ایشان بود و دوستان مولود از منسوبات کوکب مستولی بوند بر موضع
سهم سعادت و نحوست ایشان از قوت و ضعف سهم و صاحب او بود **ثمره پنجم** اگر صاحب
طالع برب مثلثه اول این خانه ناظر بود محبت مولود را در اوایل عمر دوستان بسیار شوند و اگر
برب ثانی نظر دارد در میانه عمر بسیار شوند و اگر برب ثالث نظر دارد در آخر عمرش دوستان

بسیار باشند

بسیار باشند اما اگر دلایل دوستان در بروج چهارگانه منقلب باشند دوستان بسیار شوند اما زود
منقطع گردند و اگر در بروج ثابت باشند در دوستی وفادار باشند و در بروج ذو جسدین
کار بر توسط بود و کم اعتماد باشند و بر دو دل بوند اما اگر قمر یکی از دلیل دوستان افتد
دوستان بسیار شوند از عوام خلق و متغیر حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود و اگر زحل
یکی از دلیل دوستان افتد دوستانش ترش باشند و در دوستی پایدار بوند خاصه اگر در برج
ثابت باشند و قیاس کواکب دیگر همین است **شعبه هفدهم** در احکام خانه
دوازدهم یازده اثمار **ثمره اول** در احکام کلیات و دلایل او همین خانه است و صاحب
و مستولی بر وی و سهم الاعدا و صاحب وی و زحل و ارباب مثلثات این خانه و کوکبی که در
وی بود پس اگر این دلایل مسعود باشند و قوی حال دلیل سعادت حال دشمنان بود و فراغت مولود
از ایشان و ایمنی و سلامتی و اگر حال برخلاف این باشد حکم برعکس بود و اگر دلایل در اوتاد بوند
یا مایلی الاوتاد دلیل کثرت دشمنان باشد و احترام ایشان و شهرت و اگر در زایل
و ساقط بوند حکم برضد افتد اما اگر این دلایل با صاحب طالع یا بطالع بعداوت نگرند
مولود را دشمنان بسیار باشند و اگر صاحب طالع درین خانه بود حکم همین است و مولود
بدست دشمنان گرفتار شود و بدتر آن بود که این خانه وبال یا هبوط او بود و اگر صاحب
طالع با صاحب این خانه منحوس شود آن دشمنان را بدی کار رسد و اگر مسعود شود نیکی رسد و اگر
صاحب این خانه با صاحب طالع نحس شود مولود بدشمنان ضرر رساند و اگر نحسان درین
خانه باشند مولود را بسیار دشمن بود و بلا و بد اندیشند و خداوندی خود در رنج و مشقت افتند
و از ایشان ایمن نباید بود و اگر سعدان بوند دشمنان کسی باشند که از ایشان توقع دشمنی نباشد و
خواهند که بطریق احسن دشمنی کنند و بیشتر از ایشان ضرری نرسد و توقع نفع باید داشت از ایشان
ثمره دوم در احکام و ذوات بودن صاحب یازدهم درین خانه دلیل دشمنی باشد از دوستان
و یا بودن صاحب این خانه در یازدهم دلیل دوستی کردن دشمنان بود با مولود پس اگر
کوکب سعد و مقبول بود برغبت بود و اگر نامقبول و نحس بود بر کدورت و نفاق نظر

دوستی میان سعدین و دلیل‌ها کی و صفای محبت باشد **ثمره سیوم** نظر دوستی میان صاحب یازدهم
و صاحب دوازدهم دلیل محبت میان دوستان و دشمنان مولود بود اگر صاحب یازدهم بر دوازدهم
بود و محبت از طرف دوستان مولود خیزد و اگر صاحب دوازدهم بصاحب یازدهم
بود دوستی از جانب دشمنان باشد و اگر نظر عداوت بود حکم بر عکس باشد و این حکم با صاحب
هر خانه همین واجب کند چنانکه اگر این اتفاقات با صاحب پنجم افتد دوستی و دشمنی با فرزندان
مولود کنند بحسب نظر سعد و نحس **ثمره چهارم** هر کوکب که درین خانه باشد بنگرند تا او صاحب
کدام خانه است از طالع آن قوم دشمن مولود شوند و آن دشمنان از منسوبات آن کوکب
و خانه او باشند مثلا اگر صاحب خانه سیوم درین خانه بود خویشان دشمن شوند و اگر آن
کوکب زحل بود برادران باشند و اما نکه زحل نسبت دارند قیاس بروج و کواکب دیگر همین است
ثمره پنجم اگر بر موضع سهم الاعدا مستولی نحسان بوند از دشمنان مضرت رسد و اگر سعدان
بود مضرت نرسد و اگر این دلایل در اوتاد باشند یا مایل الاوتاد دشمنان بسیار بوند و قوی
حال باشند و در زایل ضعیف باشند و از مولود دور افتند **ثمره ششم** صاحب این خانه در
هر خانه که بود دشمنان از مزاج آن خانه انگیزد چنانکه اگر در خانه دهم یا صاحب دهم بود
پادشاه و بزرگان دشمن شوند بسبب عمل یا دولت یا ضاعت قیاس بروج دیگر همین باشد **ثمره
هفتم** اگر صاحب و مستولی این خانه تحت الشعاع بوند دشمنان مولود در آنکه از پادشاه [illegible]
و اگر نحسی منحوس بوند شقی و زحمند باشند و قریح و منقبات ایشان از طبیعت آن کوکب نحس بود
که خانه و مستولی این خانه بود و منحوس کردند و اگر در وبال یا هبوط بوند دشمنان مولود بد بخت
باشند و درمانده و اگر در شرف یا خانه خود بوند دشمنان مولود قوی حال و با دولت باشند
ثمره هشتم بدلایل اختلاف دوستی و دشمنی را نیز از طالع دو شخص بگیرند و آن چنان باشد که اگر
طالع دو مولود یک برج بود آن هر دو باهمدیگر دوستی دارند و اگر یکی دوازدهم دیگری را
افتد دشمن آن باشد و اگر دو طالع مولود را صاحب یکی افتد باهمدیگر دوست باشند و اگر افتاده
آن دو طالع مولود باهمدیگر نظر عداوت کنند میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در دلایل

بحه

تجربه چهارم رسیده است روشن **ثمره نهم** در حبس و قرض اگر طالع ثور یا عقرب بود و صاحب طالع
در دوازدهم بود مولود محبوس شود و در دست دشمنان افتد و اگر صاحب طالع بصاحب ثانی منحوس
شود در برج دوازدهم بسبب حبس از مال بود و قرض و اگر بصاحب دهم منحوس شود صاحب کار
پادشاه بود و صنعت و علما را اکابر قیاس بروج دیگر همین است اما اگر صاحب ثانی در
دوازدهم منحوس بود مال و معاش مولود بسبب قرض دادن و دشمنان مستهلک شود و اگر مسعود
باشد مال زیادت گردد از قرض دادن و معاش مولود از آنجا حاصل آید پس اگر مریخ جدو ناظر
بود یا دلیل مال در خانه مریخ بود مال او بوجه حرام زیادت گردد و اگر این حال با مشتری افتد
از وجه رخصت شریعت زیادت گردد و اگر این کوکب نحس شده باشد و یا نحس بود و سعدی بدو
ناظر باشد مال حرام را در صورت حلال کند و اگر آن نحس زحل باشد و او را در خانه دوم حظ
بود یا بصاحب خانه دوم نگرد مولود مال از پشت دواب بدست آرد در برج گاو سخن آخر
که نظر عداوت بود و مشقت بیش باشد و راحت کمتر و اگر زحل مقبول بود درین خانه فایده
بیش دهد و رنج کمتر باشد و اگر سعدی بدو ناظر بود کار قوی تر باشد خاصه اگر درین خانه فرح
دارد **ثمره دهم** در حکم چارپایان بود زحل درین خانه بود دواب بارکش باشد و از وحوش
آنچه در قید آرند و مشتری دلیل بود حیوانات شریف بود چون کوسفند و آنچه از منسوبات
او بود و ذکر رفته است و بودن مریخ دلیل بز باشد و آفتاب دلیل اسبان و زهره دلیل گاو
و مریخ خانگی و عطارد دلیل استر و طیور چنانکه گفته ایم و قوی تر آنکه باشد این برج بهمی
بود و بعضی از این کواکب هر کدام که درین خانه بود یا صاحب او باشد و یا صاحب ثانی متصل
بود وجه مال و معاش مولود از آن حیوانات حاصل آید [illegible] نسبت دارد و اگر نظر مودت بود
خیر و نفع بیشتر بود و حصول او آسان تر بود و بی رنج و با برخورداری و اگر نظر عداوت
بود حکم بر خلاف این باشد و اگر صاحب ثانی در وتدی باشد خیر بسیار تر بود خاصه اگر مسعود و
مقبول و اگر این دلایل بصاحب طالع ناظر باشد کار بهتر بود اما باقی ماندن مال را اکثر بند
بیرون دلیلها اگر در بروج ثابت بوند مال خود را نگاه دارد و اگر در بروج منقلب بوند

خروج کند و تلف دهد و اگر در بروج ذو جسدین باشند کار بر توسط بود مولودی که خواهد بشر
و خرج آهسته کنند و دیگر آنست که اوتاد دلیل باقی ماندن مال بود و مایلی الاوتاد دلیل توسط
حال و زوایل دلیل نابودن مال و ساقط دلیل فقر و سختی و اما ماندن و نا ماندن مال بکوکب سعد و
نحس تعلق دارد و راجع و مستقیم **ثمره یازدهم** حکم ارباب مثلثات در هر خانه رفته است
پس هر کدام ازین سه ارباب که قوی حال تر بود اثر او بایام تربیت او ظاهرتر باشد در سعادت
اما اگر در رب اول و دوم مستولی بوند برین خانه و مستولی شوند احوال مولود بطبیعت این خانه بر
یک نسق کردد از اول تا او در سعادت خاصه اگر هر دو یا هر سه بهم ناظر باشند بمودت و اگر نحوس
بوند بر یک نسق بود از اول در شقاوت **نتیجه پنجم** در تسیرات و مدبرات و قواسم و
احکام ازمان و صاحب دور و فردارات بر رای اهل فرس در پنج شعبات **شعبه اول**
در کیفیت تسیرات شش اثمار **شعبه دوم** در اعمال تسیرات چهار اثمار **شعبه**
سیم در تسیرات اعظم نه اثمار **شعبه چهارم** در احکام مدبرات و قواسم شش
اثمار **شعبه پنجم** در احکام ازمنها و صاحب دور و فردارات سه اثمار **شعبه**
اول در کیفیت تسیرات شش اثمار **ثمره اول** در اقسام تسیرات و دشوارترین علمهاست در
علم نجوم و حرکت او تصوری است نه حقیقی و محسوس نیست موهوم است و اگر حقیقت طلب دارند
گوییم رسیدن از دلیل اولست بثانی بقوت یا قوت از امتزاج هر دو دلیل حاصل آید مناسب
موضع شکل موجودی که از تمزیج دو عنصر وجود یابد و اما تسیرات بر پنج نوع است **اول** تسیر اعظم
است که هر یکسال یک درجه مطلعی رود و در هر ماه پنج دقیقه و هر شش روز یک دقیقه تقریبا پس او را
طالع و هیلاج و کدخدا دلایل اصلی را بدین تسیر اعتبار کنند تا احوال عمر معلوم کردد از رسیدن
او بدلیلها و قواطع و غیر آن **دوم** تسیر اکبر است که هر یکسال شمسی یک برج رود و در هر ماه دو درجه
و بیست و هشت دقیقه و هر روز پنج دقیقه بتقریب پس برج انتها عبارت ازین تسیر است و او را
تسیر سنوی نیز خوانند و حکم یکساله ازوی کنند **سیم** تسیر اوسط است که هر یکسال شمسی سیزده برج
و ربع یک برج انتها و دوازده برج طالع و هر ماه یک برج و دو درجه و سی دقیقه و هر روز یک درجه

و پنج دقیقه و او را تسیر شهوری کویند و حکم هر ماه ازوی کنند و این تسیر را بطلمیوس ساخته است و ما
نیز در زیج معتمد آورده ایم **چهارم** تسیر اصغر است که از درجه برج انتها رانند هر ماه سیزده برج و
کسری و هر روز سیزده درجه و کسری پس درجه اول ساعت تحویل درجه برج انتها را نقل درجه طالع کنند
و حصه ماه و روز از تسیر سنوی بر او افزایند بر آن درجه و همچنین حصه ماه و روز از تسیر شهوری و هر دوازده
ماه را تا تمام سال این هر دو تسیر هم بر آن درجه و دقیقه طالع رسیده باشد در برجی که بعد از برج انتها
بود بر توالی مثالی طالع میزانست سیزده درجه و بیست دقیقه و سال سیزدهم انتها بطالع رسیده
پس برین درجه و دقیقه طالع حصه یکماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه زیادت کردیم و هر روز پنج
دقیقه از تسیر سنوی و هم بروی زیادت کردیم حصه ماه و روز از تسیر شهوری هر ماه یک برج و دو درجه
و سی دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه از زمان تحویل سال چون سیصد و شصت و پنج روز و
شش ساعت بکذشت این هر دو تسیر بقوت رسیده بهمان سیزده درجه و بیست دقیقه پس تسیر سنوی
یک برج رفته است و تسیر شهوری یک برج انتها و دوازده خانه طالع بریده بود و بر کل دلایل
اصلی و فرعی کذشته و حکم تسیر یومی همین بود اما [illegible] اهل روزکار را و اکثر در عمل
دارند و بروی چندان اعتماد نکنند **پنجم** آنست که او را هر روز پنجاه و نه دقیقه و
هشت ثانیه رانند مثل حرکت آفتاب و طالع تحویل را بدین تسیر عمل کنند تا تمام سال را دور کرده بود
و بر همه دلایل اصلی و فرعی کذشته و بوقت تحویل سال دیگر بهمان جزو باز رسیده و طریق عمل آنست
که کفتیم در آن دو تسیر و حصه ماه و روز او از جدول حرکت شهور و ایام آفتاب بر کیرند
ثمره دوم در معرفت درجات نحس و قواطع و کواکب قاطع انوار قطع کننده عمر و کواکب
بر دو قسم اند اصلی و فرعی اصلی آنست که در وقت ولادت اتفاق افتاده باشد چنان موضع نحسین
در صورت طالع و شعاع تربیعات و مقابلات و هر دو موضع آفتاب و شعاع دو تربیع
و مقابله او و ماه و عقده ذنب و موضع عطارد اگر نحس بود و شعاع دو تربیع و مقابله او
و مرکز وتدی که در حد نحسی افتاده بود و اول [illegible] نحسان و موضع سهم الموت و درجه هشتم
و ششم و موضع صاحب هشتم اگر نحس بود و مرکز سابع و مواضع ذوات الاذناب و درجات طالع

ودرجات غروب درجات قمر کواکب ثابته الجز قاطعند وسحابیان آنانوعی آنست که بعد از ولادت
واقع شود چون جوزهر قران نحسین بجزو های اجتماعات واستقبالات و طالعهای هر یک و جزو مقارنات
کواکب با نحسان و جزو مجاسده کواکب با ذنب و جزو احتراقات کواکب و جزو کسوفات و خسوفات
و درجه طالع هر دو و موضع مدبر کسوفات و جزو مجاسده نیرین با ذنب و درجه تربیع آفتاب
وماه و مقابله هر دو در وقت تحویل سال و مولود و تمکین مواضع و شعاعات هر دو نحس اما یک سهم است
قاطع ترین دلایل دلایلی طریق استخراج او آنست که بروز بگیرند بعد از مریخ بزحل و از طالع
بیفکنند و شب برخلاف این **ثمره سیم** در معرفت دلایل موت و آن سیزده است اول
رسیدن تسییر هیلاج است بدان دلیلها قاطع **دوم** رسیدن تسییر که خدا است بدان دلایل **سیم**
رسیدن تسییر درجه طالع **چهارم** رسیدن تسییر وتد سابع **پنجم** رسیدن وتد عاشر **ششم**
رسیدن تسییر وتد رابع **هفتم** رسیدن تسییر برج انتها **هشتم** تسییر صاحب او **نهم**
تسییر درجه طالع تحویل **دهم** تسییر صاحب او **یازدهم** تسییر درجه ششم **دوازدهم**
تسییر صاحب او **سیزدهم** تسییر مستولی است بر طالع اصل پس اگر تسییر یکی از این دلایل خاصه
هیلاج یا کدخدا ضعیف افتاده بود یا غایت کدخدا انثلث رسیده باشد یا بنصف یا بثلثان اما
اگر سعدی ناظر باشد در وقت رسیدن تسییر بدین مواضع یا برج انتها یا جایگاه سعدی رسیده باشد
از دوازده برج طالع خاصه اگر در وتدی بود یا موضع یکی از دو نیر رسیده باشد در اصل
و ساقط از او قوی حال باشد یا طالع تحویل سعود افتاده بود و صاحب او سعدی در یکی از این
طالع باشد یا ناظر بود بمودت خاصه از او تا دو نحوس ساقط بوند از هر سه طالع یا طالع اصل فصل
بود و دراز مواضع مخوف بسعدی مستولی شده باشد بر هیلاج یا کدخدا یا بر موضع هر دو بنوعی
از انواع با تسییر دلایل اصل اکثر این تسییرات در حدود سعود منتهی شده یا صاحب فردار در برج
او سعد بوند پس دفع ان قضا کنند و مانع ان گردند و از آن بسلامت بگذرد خاصه اگر
در اصل دلایل قوی افتاده باشند اما چون دلیل دافع و مانع قایم باشند دران وقت
عارضه افتد که دونده مناسب دلیل مفسد و تسییر او از اعظم و اکبر و اوسط و دفع آن متعسر است

دلیل دافع باشد و طبیعت او اما اگر تسییر دلایل اصل بموضع سعود رسند و برج انتها و سال خدا
سعد بوند و طالع تحویل و صاحب او همچنین پاک باشند از نحس دلیل خوشی عیش باشد و صحت
و سلامتی نفس بر ترقی بدن و قوتها نفس و سعادات احوال او از خارجی و داخلی و هو اعلم
ثمره چهارم در معرفت قاسم و مدبر قول بطلمیوس آنست که تسییر بحد هر کوکب که رسد آن
درجه را درجه قسمت خوانند و صاحب حد را قاسم از حدود مهرمان و حکم آن تسییر بخیر و شر
از طبیعت قاسم بود تا تسییر در حد او باشد و گفته شده است که از تسییر اعظم قوی بود در حکم اعمال
و کلیات طالع و از تسییر اکبر کمتر از وی بود در احوال عمرها و نوبات طالع و حکم هر ماه از وی
کنند و حکم تسییر اصغر روز بروز باشد و اما شرط آنست که بدرجه قسمت بنگرند و قاسم اگر قاسم سعد
باشد حکم بسعادت کنند و کیفیت سعادت را از طبیعت او بگیرند و بدانند حالات او را از
قوتهار ذاتی و عرضی در اصل و در وقت و بنگرند ببرج تسییر که چه نسبت دارد بطالع اصل
و برج انتها و طالع تحویل و مناسب این همه احکام کنند و اگر قاسم نحس باشد ذاتی یا عرضی
و آن نسبتها نیک باشد پس حکم بنسبت آن کنند و اگر بعضی سعد و بعضی نحس افتاده باشند
احکام بطریق تمزیج کنند اما در تسییر سنوی حکم بر سال خدا برج تسییر کنند و چون تسییر بشعاع یا جرم
کوکبی باشد در آن برج آن کوکب مدبر باشد بر احوال آن برج و حکم از وی کنند تا بوقتی که تسییر
از شعاع یا جرم او بگذرد باز حکم بر سال خدا افکند پس چنانکه بنصف جرمین را در اتصالات
نگاه دارند در رسیدن تسییر را درین وقت نگاه دارند بنصف شعاع یا جرم کوکب و همان
نسبتها که گفته شد بکار برند **ثمره پنجم** در استخراج اوتار ساعات مطالع ساعات اوتار ساعات
کوکب بحسب موضع او باشد پس اگر کوکب بر درجه عاشر بود یا بر درجه رابع اوتار ساعات او
یازده بود راست و اگر بر درجه طالع بود یا هفتم اوتار ساعات بحسب موضع او بود اما اگر کوکب
میان عاشر و طالع افتاده بود فضل بگیرند میان یازده درجه او و اوتار ساعات درجه آن کوکب
و از او اضرب کنند در ساعات بعد کوکب از وتد دهم یا چهارم و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید
پس اگر فضل یازده را نقص برا و اوتار ساعات کوکب و کوکب میان عاشر و طالع بود یا رتفع

او تعدیل را از پانزده کم کنند و اگر فضل اوار ساعات کوکب رابعه تعدیل بر پانزده افزایند آنچه حاصل آید اوار ساعات کوکب رابعه **ثمره ششم** در معرفت مطرح شعاعات کواکب مطرح شعاعات بر دو قسم است یکی بر درجه سواء و حدوان در تربیع و تسدیس و تثلیث و مقابله معلوم است اما قسم دوم بر درجات مطالع است و آن احدوده بر بد نبود بسبب محوی کواکب و جه عمل آنست که ضرب کنند او ار ساعات درجه آن کوکب را خواهند در چهار آنچه بر آید از مطالع درجه آن کوکب بخط استوا از اول حمل کم کنند آنچه ماند قوس او بکیرند بمطالع خط استوا آنچه حاصل آید موضع تسدیس ایسر کوکب باشد و نظیر او موضع تثلیث ایمن باشد باز ضرب کنند او ار ساعات را در شش و مضروب را کم کنند از مطالع کوکب و قوس باقی بگیرند بمطالع خط استوا آن موضع تربیع ایسر حاصل آید و نظیر او تربیع ایمن بود باو کم کنند او ار ساعات را از سی آنچه ماند نظیر او ار ساعات کوکب بود پس ضرب کنند او را در چهار و مضروب را بر مطالع خط استوا زیادت کنند و قوس او بگیرند بمطالع خط استوا تسدیس ایمن حاصل آید نظیر او تثلیث ایسر است و درجه مقابله نظیر درجه کوکب بود **شعبه دوم** در اعمال تسییرات چهار ثمار **ثمره اول** در مقدمه این اعمال و احوال او هر کوکب دلیل را او تسییر خواهند کرد اگر بر درجه طالع بود و او را عرض نباشد عمل بر درجه ممر او عمل باید کرد و اگر عرض ندارد دلیل سهمی از سهمات عمل بر درجه او باید کرد اما اگر دلیل میان او تاد باشد بر درجه عمل باید کرد که میان درجه ممر باد و درجه طلوع یا غروب او بود و اعتبار نکنند درجه تقویم را چنانکه جهال کنند اما معتبر در تسییر موضع مقدم را بود نه موضع ثانی را و مقدم از آن می خواهیم که از افق اول طالع شود و ثانی از آنکه بعد از وی طالع گردد چنانکه درین صورت طالع آفتاب را تسییر می کنیم بر درجه غارب چنانکه قول بطلیموس است اما در حقیقت درجه غارب را تسییر کردن میشود بموضع آفتاب جهت آنکه درجه غارب مقدم است در طلوع بر درجه آفتاب را حمل پس از نور طالع میشود اما چون دلیلی را که تسییر کنند اگر بر گذر آن دلیل مرکز و تدی بود دلیل اول تا بدان مرکز برانند بر قاعده او بعد از آن چنانکه رفتار این مرکز بود برانند دیدیم

در اعمال

و در اعمال بعضی از معروفان این عمل که تسییر این دقیقه رسیده بودند **ثمره دوم** در تسییر دلیلی که میان وتد سابع و عاشر باشد چون خواهند که دلیلی را که میان سابع و عاشر باشد در جه مراتب تسییر کنند بقول بطلیموس وجه عمل آنست که شش برج بر مرکز غارب زیادت کنند و مطالع او بگیرند ببلد و در حقیقت

صورت تضیيف طالع این کتاب روز پنجشنبه سیوم ربیع الاول سنه [illegible] هجریه در شهر بخارا

عقرب / قوس / سهم الغیب	میزان / المریخ	اسد / الذنب / سهم السعادة
جدی	سنبله / ارباب سعادات	سرطان
دلو / حوت / الراس / زحل / المشتری / القمر	الزهره / حمل	عطارد / الشمس / ثور / جوزا

آن مطالع طالع باشد و آن را مقدم کویند باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند و مطالع او بگیرند ببلد و آن را ثانی گویند و آن مطالع نظیر او بود پس مقدم را از ثانی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز بتقریب و بشش برج افزودن آنست که مطالع هر درجه از بروج با مغارب او برابر است چنانکه طالع میزان است بسیزده درجه مطالع او با مطالع سیزده درجه حمل برابر است جهت آنکه هر دو درجه از فلک البروج برابر آید نظیر افق و رده قاد معدل النهار همچنین **مثال** طالع میزان غارب حمل آفتاب در ثور شش برج بر مرکز غارب افزودیم شد این مطالعش ببلد **فصول** و این مطالع طالع بود آن را مقدم خوانند باز شش برج بر موضع آفتاب زیادت کردیم شد این مطالعش ببلد این و این را ثانی خوانند پس مقدم را از ثانی کم کردیم ماند این پس درجات او را سی و سه سال حساب کردیم و پنجاه و چهار دقیقه را در شش ضرب کردیم بر سی قسمت کردیم خارج این و این ده ماه است و بیست و چهار روز بتقریب یعنی این مدت را تسییر بر مرکز غارب بموضع آفتاب خواهد رسید اگر چه قول بطلیموس چنانست اما حوالت او در حقیقت چنین است جهت آنکه عمل بر عکس اعمال دیگر است **ثمره** در زیادت و نقصان عطیت کواکب اگر نحسی یکوخدا ببعد اوت ناظر باشد چیزی از عطیت او نقصان کند و آن بقدر او ار ساعات آن نحس باشد فوق الارض یا تحت الارض و بقدر بعد او از طالع یا غارب و جه عمل آنست که مطالع

طالع بلد از مطالع کوکب نحس کم کنند اگر تحت الارض باشد و ما بین المطالعین را بر اجزاء ساعات
درجهٔ طالع قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد کوکب بود از طالع نصف سدس او از تمام
نقصان اصلی نحس کم کنند آنچه ماند حصهٔ نقصان آن نحس باشد از عطیت عمر آنرا وضع کنند باقی عطیت
معدل ماند **مثال** درین صورت طالع و موضع زحل این ح ه مط اجزاء ساعات او ب یط
اگر زحل بر درجهٔ طالع بودی مقدار اجزاء ساعات فوق کم کردیم چون دور افتاده است از طالع
بقدر ساعات بعد او از طالع چیزی کم شود از حصهٔ نقصان او چنانکه گفتیم مطالع طالع این قصو لط
مطالع موضع زحل شه کد ه تفاضل وکر با بر اجزاء ساعات درجهٔ طالع که هست ید ر
قسمت کردیم شد خارج این ح ب و این ساعات بعد زحل است از طالع پس بقدر هر ساعتی نصف
سدس بعد از نقصان اصلی زحل که هست این ب یط کم کردیم طریق عمل آنست که ساعات بعد را
در نقصان اصلی زحل ضرب کنند و بر دوازده قسمت کنند که نصف سدس بعد است آنچه خارج
شود حصهٔ نقصان باشد از نقصان اصلی زحل کم کنند باقی که ماند نقصان زحل باشد آنرا از تمام عطیت
کم کنند عطیت معدل ماند چنانکه ما را ساعات بود هست این ح نب در نقصان اصلی زحل که هست
ب یط ضرب کردیم شد ۳۹۳۱۴۱ بر دوازده که نصف سدس بود هست قسمت کردیم شد خارج
این ط م از نقصان اصلی زحل که هست این ب یط کم کردیم باقی ماند این ح ر و این حصهٔ
نقصان زحل است بقدر بعد او از طالع این را از عطیت شمس کم کردیم باقی عطیت معدل ماند این
لب و این مدت سی و دو سال و هفت ماه و بیست روز تقریب و در زیادت کردن معدل طریق
عمل اینست اگرچه ذکر آن رفته است این عمل در شعبهٔ هیلاج و کدخدا اینجا صلاح دیدیم یاد کردن
بدین وجه که مناسبت است و اگر دلیل فوق الارض باشد بعد از مرکز غارب گیرند و بر اجزاء ساعات کوکب
عمل کنند **ثمرهٔ چهارم** در عمل تسییر اوسط چون خواهند تا زمانی معلوم بدانند که تسییر اوسط بکجا رسیده است
طالع بنهند و تعدد سالها آن ناره برج بر طالع افزایند اگر از دور زیادت شود دور از وی طرح
کنند آنچه ماند موضع تسییر بود در مبدأ آن سال قصد و اگر با سالها ماه و روز بود حصهٔ هر یکی از جدول
برگیرند و با آن موضع تسییر جمع کنند آنچه شود موضع تسییر بود **مثال** طالع این و ک ی برکی لع

چهارده سال فرض کردیم که گذشته است شمسی و دو ماه و ده روز پس چهارده که سالها را چهارده برج
بر طالع زیادت کردیم و دور بینداختیم ماند این ح ک ی و این موضع تسییر بود در مبدأ سال قصد
حصهٔ دو ماه این ب ر حصه روز این مط مجموع این ه مه این را بر موضع تسییر زیادت کردیم
شد ح یط ه و این موضع تسییر باشد در زمان معلوم اما اگر زمان مجهول باشد و تسییر الیه معلوم پس
این عمل عکس اول بود و چون خواهند تا بدانند که چند مدت این تسییر بدان موضع رسد طالع از موضع
کنند از موضع تسییر الیه و اگر نتوانند دور بیارند آنچه ماند هر برجی سالی بود و هر دو درجه
و بیست و هشت و دو دقیقه ماهی و هر پنج دقیقه یک روز چنانکه نموده ایم آنچه جمع شود مدت
زمان بود رسیدن تسییر از درجهٔ طالع بموضع معلوم **مثال** طالع این و ک ی موضع تسییر الیه این
ا ح لب وضع کردیم طالع از وی وقتی که دور بیاوردیم ماند این و که ح از وی حصهٔ ماه
و سال بدادیم حاصل آمد شش سال از شش برج و از بیست و هفت درجه و هشت دقیقه یازده ماه
معلوم شد که این مدت رسیدن تسییر درجهٔ طالع بموضع آفتاب خواهد رسید **شعبهٔ سیم** در تسییر اعظم
نه اثمار **ثمرهٔ اول** در تسییر مرکز عاشر و رابع چون خواهند که تسییر و تندی کنند از این دو وتد
بموضع سهمی یا کوکبی که او را عرض باشد و در همین ربع بود بگیرند مطالع درجهٔ عاشر بخط
استوا و آن مقدم باشد و بگیرند مطالع آن دلیل هم بخط استوا و آن ثانی بود پس مقدم از
ثانی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و آن رسیدن تسییر مقدم بود بثانی
اما اگر تسییر یکی از این دو مرکز کنند بکوکبی که او را عرض باشد اول عرض او بدانند و درجهٔ ممر
او استخراج کنند و مطالع درجهٔ ممر بگیرند بخط استوا و آن ثانی باشد مطالع وتد عاشر یا رابع
که مقدم است از ثانی کم کنند باقی درجات تسییر بود هر درجه سالی و هر دقیقه شش روز
مثال فرض کردیم مرکز عاشر این ح یه مه مطالع او بخط استوا این م ر و که مقدم است موضع
سهم السعاده این ه ر له مطالع او بخط استوا این ن م ح که ثانی است پس مقدم از ثانی
کم کردیم باقی ماند این لب ند و این مدت رسیدن تسییر وتد عاشر است بسهم السعاده و طریق
عمل مرکز رابع همین است **ثمرهٔ دوم** در تسییر درجهٔ طالع و غارب چون خواهند که تسییر و تندی

کنند ازین دو وتد بموضع سهمی اگر کوکبی که عرض ندارد مطالع طالع بگیرند ببلد و آن مقدم باشد

و مطالع طالع بگیرند آن دلیل ببلد و ان تالی باشد و اگر کوکبی داشت را او را عرضی یا عرض او

بدانند و درجهٔ طلوع او استخراج کنند و مطالع درجهٔ طلوع او بگیرند آن تالی باشد پس مقدم از

تالی کم کنند آنچه ماند هر درجهٔ سالی بود چنانکه گفته ایم اما اگر تسییر در درجهٔ غارب کنند بگیرند مطالع

نظیر او ببلد آن تالی بود و اگر تسییر الدرا عرض بود درجهٔ غروب او استخراج کنند و مطالع نظیر آن

ببلد بگیرند درجهٔ غروب تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند باقی درجات تسییر ماند **ثمره سیم** در

استخراج ساعات بعد دلیل از اوتاد پس از آنکه تقریر مطلوب کنیم مقدمه گفته میشود و آن چنانست

که معلومست بتحقیق که هر ربعی از ارباع معدل النهار شش ساعت معوج طالع شود و طلوعات

ارباع فلک البروج بیش و کم این باشد بعلت عروض بلدان پس چون اجزاء دلیلی را که مقدم

گفته ایم تسییر خواهند کرد اگر تسل اجزا او آن وتدی بود یعنی که بر حاق آن وتد باشد تسییر او چنان کنند را

تسییر او تا اما اگر مقدم از وتد دور افتاده بود اینجا واجب کند معرفت ساعات بعد او از ان

وتد جهت آنکه گفته ایم که اگر مقدم بر وتد عاشر یا رابع بود اجزا ساعات او یازده درجه باشد است

و چون فرض کردیم که در گذشته است لازم آید که اجزاء ساعات او تفاوت کرده بود پس ساعات

معوج از وتد تا دلیل معلوم باشد و از دلیل تا وتد بعد از وی هم معلوم بود پس ضروری باشد

معرفت ساعات بعد دلیل از وتد و نسبت او بشش و معرفت نسبت اجزاء ساعات او بجمع موضع

تا برین دو نسبت مطالع دلیل را آورا مقدم خوانده ایم معدل شود در هر ربع که باشد و مطالع

تالی که مسیر الیه است هم معدل گردد بدان ساعات بعد مقدم از وتد اما شبههٔ می آید برین عمل

و آن چنانست که اگر مطالع مقدم را بساعات بعد او از وتد معدل کنند بعلت دوری او از وتد

و تفاوت اجزاء ساعات او واجب کند مطالع تالی را بدان ساعات بعد معدل مقدم کردن چون

بعد تالی از ان وتد زیادتست از بعد مقدم باشد و بسبب ساعات او بیش و تفاوت بسیار باشد

میان اجزاء ساعات تالی و اجزاء ساعات مقدم اما از روی قیاس چنان بایستی که نسبت ساعات

بعد تالی هم معلوم کنی و نسبت اجزاء ساعات او تا مطالع تالی را بدان نسبتها معدل کردندی اما

دانستن

دانستن اجزاء ساعات چنان باشد که قوس النهار دلیل را بر دوازده قسمت کنند اجزاء ساعات او حاصل آید

چون از آن از سی کم کنند باقی اجزاء ساعات نظیر او ماند چون این مقدمات معلوم شد

و خواهند که ساعات بعد دلیلی بدانند که میان دو وتد افتاده باشد بعد بگیرند از وتد

تا دلیل و اجزاء ساعات او استخراج کنند و آن بعد را برین اجزاء ساعات قسمت کنند خارج

قسمت ساعات بعد دلیل بود از وتد چنانکه اگر دلیل از وتد عاشر در گذشته بود مطالع

او بگیرند بخط استوا از اول حمل و مطالع عاشر هم بخط استوا از وی کم کنند آنچه ماند بعد او

بود از وتد عاشر و چون آن بعد را از نود کم کنند باقی بعد ماند از دلیل قسمت کنند خارج

قسمت ساعات بعد بود معوج از وتد عاشر تا دلیل چون این ساعات بعد را از شش کم کنند ساعات

بعد ماند از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل مابین رابع و سابع افتاده بود مطالع وتد رابع بخط

استوا از مطالع دلیل کم کنند باقی بعد دلیل ماند تا وتد رابع آن را بر اجزاء ساعات نظیر دلیل

قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود از وتد رابع اما اگر دلیل مابین طالع و رابع افتاده

بود مطالع طالع ببلد از مطالع دلیل ببلد کم کنند باقی بعد دلیل بود تا وتد طالع آن را

بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بود از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل

مابین سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر وتد سابع ببلد یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر دلیل

کم کنند باقی بعد دلیل بود از وتد سابع آن را بر اجزاء ساعات دلیل قسمت کنند ساعات بعد

دلیل حاصل آید از وتد سابع **ثمره چهارم** در تسییر دلیلی که مابین عاشر و طالع افتاده بوده

به دلیلی را هم درین ربع بود گفته شده است که تا دلیلی را که تسییر کنیم مقدم میخوانیم و مسیر الیه را

تالی پس چون مقدم میان عاشر و طالع افتاده بود و تالی هم درین ربع باشد بگیرند مطالع

مقدم بخط استوا و ببلد و تفاضل بدانند میان هر دو مطالع و آن را در ساعات بعد مقدم از وتد

عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه حاصل آید تعدیل باشد پس اگر مطالع خط استوا بیش

بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا در هر دو حال مطالع خط استوا معدل گردد و همچنین

مطالع تالی بگیرند بخط استوا و ببلد و تفاضل بدانند و هم در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر

ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه خارج شود تعدیل بود پس اگر فضل مطالع خط استوا زیادت بود تعدیل
از وی کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا بدین دو
عمل مطالع خط استوا معدل گردد پس مطالع خط استوا معدل مقدم را از مطالع معدل تالی
بخط استوا کم کنند آنچه باقی ماند هر درجه را سالی حساب کنند و هر دقیقه را شش روز یعنی این مدت را
تسییر مقدم سالی رساند و این عمل تسییر جزو معلوم است بجزو معلوم **ثمره پنجم** در تسییر دلایل که
مابین رابع و سابع افتاده بود بدلیلی که هم در ربع بود اگر مقدم میان رابع و سابع افتاده بود
و تالی نیز درین ربع بود بگیرند مطالع نظیر مقدم بخط استوا و بلد و تفاضل مابین دو مطالع را
در ساعات بعد مقدم از وتد رابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل
مطالع نظیر خط استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل بر مطالع
نظیر خط استوا افزایند تا مطالع خط استوا معدل شود پس مطالع نظیر تالی بخط استوا و بلد
بگیرند و تفاضل مابین دو مطالع را هم در ساعات بعد مقدم ضرب کنند و بر شش قسمت کنند
تعدیل بیرون آید چنانکه گفتیم از مطالع نظیر تالی بخط استوا کم کنند اگر فضل او را بود و اگر نه بر وی
زیادت کنند اگر فضل مطالع بلد را بود و مطالع نظیر مقدم بخط استوا از وی کم کنند
باقی درجات تسییر ماند **ثمره ششم** در تسییر دلیلی که مابین طالع و رابع بود و دلیل دیگر هم
درین ربع بود اگر مقدم میان وتد طالع و رابع باشد و تالی هم درین ربع بود بگیرند مطالع
دلیل ببلد و بخط استوا و تفاضل میان هر دو را در ساعات بعد مقدم از وتد طالع ضرب کنند
و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع بلد را بود بر مطالع خط استوا
تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع خط استوا را بود تعدیل بر مطالع بلد افزایند تا مطالع
بلد معدل گردد و با مطالع بلد تالی همین عمل کنند پس مطالع مقدم معدل ببلد از مطالع
معدل تالی ببلد کم کنند باقی درجات تسییر ماند **ثمره هفتم** در تسییر دلیلی را که میان سابع
و عاشر افتاده بود بدلیلی را هم مطالع نظیر او بگیرند ببلد و خط استوا و تفاضل هر دو را
در ساعات بعد مقدم از وتد سابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطا

نظیر بلد را بود تعدیل از وی کم کنند و الا بر وی افزایند تا مطالع نظیر بلد معدل شود و با مطالع
نظیر تالی ببلد همین عمل کنند پس مطالع نظیر مقدم بلد از مطالع معدل نظیر تالی ببلد کم کنند
باقی درجات تسییر ماند **ثمره هشتم** در تسییر اوتاد اربعه علی الرسم پیش ازین یاد کردیم که تسییر
جزو معلوم بود بجزو معلوم و این تسییر جزو معلوم است بجزو مجهول و وجه عمل آنست که اگر تسییر
وتد طالع کنند یا دلیلی را که بر حقیقت وتد باشد بعدد هر یک سال یک درجه بر مطالع طالع
زیادت کنند تا بر مطالع دلیلی را بر درجه طالع بود و او را مطالع معدل خوانند و قوس
او بگیرند مطالع بلد موضع تسییر درجه طالع تا موضع تسییر آن دلیل حاصل آید پس صاحب حد
آن درجه را قاسم خوانند و حکم او از طبیعت قاسم کنند چنانکه ذکر رفته است و نظیر این تسییر
نظیر درجه غارب بود و صاحب حد او قاسم باشد اما اگر بر مولودی سالها گذشته باشد و خواهند
که در وقتی معین بدانند که تسییر درجه بکجا رسیده است مثلا خواهند تا تسییر موضع درجه طالع بدانند
سالهای تمام گذشته را بر مطالع طالع زیادت کنند و اگر با سالها ماه و روز بود بحصه
هر یک برای افزایند تا مطالع معدل باشد قوس او بگیرند مطالع بلد موضع تسییر معلوم شود نظیر
او موضع تسییر وتد غارب باشد اما همین مطالع معدل را قوس گیرند در جدول مطالع خط استوا
از اول جدی موضع تسییر وتد عاشر حاصل آید و نظیر او موضع تسییر وتد رابع بود پس احکام
یک از قاسم کنند و حکم دلیلی را بر او تا دو افتاده باشد همین است **ثمره نهم** در تسییر دلیلی را
مابین الوتدین افتاده بود بجزو مجهول بدین عمل شبهتی آینده است و آن چنانست که ما هر
دلیل را که میان دو وتد است بجزو معلوم تسییر میکنیم واجبست مطالع او را معدل کردن
و ساعات بعد او از وتد چنانکه در پیش رفت اینجا این عمل حاجت نیست چون تسییر او بجزو
معلوم را نیز نمی شود اما از روی قیاس آنست که معدل کردن مطالع دلیل جهت بعد او است
از وتد نه جهت تسییر اگر که تعدیل تسییر از هیچ او نیست و ذکر رفته است که تعدیل مطالع
مقدم مناسب ساعات بعد او بود از وتد و مناسب او از ساعات او و جب موضع و این هر
دو علت اینجا موجود است پس واجب کنند مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد

اگر سیر ایشان مجهولست کوشش چنان سطالع دلیل معدل کنند تسییر او بحسب ربع او رانند چنانکه
هر یک را نموده ایم روشن و شرح **شعبه چهارم** در احکام مدبرات و خواص شش اثنا **غرّه**
اول در احکام مدبرات در پیش گفته ایم که مدبران کوکبانند که تسییر شعاع یا جرم او در حد
و حکم آن برج از مدبر کنند تا تسییر در شعاع او بود یا با جرم او پس اگر مدبر سعد بود و در اصل سعد
بود و او را در طالع حظی باشد یا در موضع شعاع خود دلیل کند بر سعادت حال قوی تمام و جان مولود
و صحت بدن و دور بودن از مکروهات و عوارض ظاهری و باطنی و اگر مدبر در بیت المال
حظی دارد دلیل حصول مال بود و فراخ معاش و سعادت هر کس و یاری دهندگی او در کارها و اگر
در بیت السلطان حظی دارد دلیل سعادت بود از قبل سلطان و بزرگان و بودن شغل و
عمل نیک و پیش رفتن صناعات و رواج کارها و قوت جاه و رفعت باشد و شهرت
در شهر و ناحیت و سعادت حال مادر بود و آنچه بدین خانه تعلق دارد و اگر در بیت السابع
حظی دارد دلیل مناکحت بود و سعادت از روی زنان و ضدان و خصمان و شرکا
و موضعی که مولود قصد آنجا دارد و اگر در رابع حظی دارد دلیل نیکی احوال املاک باشد و ار
تفاعات و آبادان جایها و خوشی عیش در مسکن و قرارگاه خود و سعادت حال پدران و
مادران و عاقبت کارها قیاس هر دوازده برج همین است اما اگر مدبر نحس باشد یا در آن
وقت نحس بود حکم برعکس افتد هر خانه را او فسادی که افتد از طبیعت نحس باشد و برسند از
مضرت او و اگر نحس یا منحوس بود باشد در اصل یا محترق یا منحوس کسوف و خسوف و مانند این
اما اگر مدبر نحس یا منحوس باشد یا در دوازدهم بود دلیل رنجها باشد و درماندن و حبس و قید
و فساد دواب و اندوه از قرض و اگر مدبر نحس یا منحوس صاحب ششم بود یا در ششم باشد دلیل
بیماریها بود و گرانی اندام و دشواری حرکت و نقصان اشتهای طعام در ایام کهولیت یا
پیری یا مکروه دیدن از بنده و خدمتکار و مردم فرومایه سال است که اگر مدبر زهره بود و منحوس
شده در اصل یا در وقت پس مضرت او بسیار خوردن طعام و شراب بود و راندن شهوت و عشق
و طرب و مانند این و اگر زهره بمریخ منحوس بود مضرت از فسق و فجور باشد و لواط و طلب حرام و شهوت

راندن

راندن پلید و خیانت با زنان و خواهران و مادران و جرب و قوبا و بیماریها از صفرا
و بلغم و ضعف منتها از بزرگان و مکروه از روی لشکریان و مردم مفسد و دروغ گوی و مانند
این و اگر زهره بزحل منحوس بود مضرت از شهوت زنان پیر بود و درشتیان و تنگی معاش
و سختی تهمت و فضیحت شدن بکارها و ناستوده بند و زندان و دست تنگی و فقر و رنجوری
از ماده برودت و مکروه از مشایخ و بندگان و خدمتکاران و زنان پیر و مانند این و اگر
مدبر مشتری بود منحوس بمریخ در اصل یا در وقت پس مضرت از غذاها چرب و شیرین باشد و گوشت
خام و لحم شکاری و طلب مال حرام برخصت شرع و سالوسی و مرائیات و دروغ و نفاق و زرق
و سوگند خوردن و مکروه رسد از حاکمان و قاضیان و رنجوری برادر بسبب وارث و رسیدن
خبرها برامضا و اگر بزحل منحوس شد مضرت از دعویها کهن باشد و غربت کارهای قدیم و زیبان و اهل
صحرا و بندگان و خدمتکاران و مکروه رسیدن از مشایخ و درویشان و زاهدان بی ریا
و بی علم و مردم منافق و اندرون او از بیماریها بود از سبب فکر و اندیشه و معاملات اما اگر
خیر و شر مدبر تا وقتی بود از تسییر در شعاع او باشد یا با جرم او چنانکه زیادت کردیم اما اگر مدبر
عطارد بود با هر کوکب که باشد فعل او کند از سعد و نحس یا در خانه هر کدام کوکب که بود اما اگر
بذات سعود بود دلیل قوت و رای و تدبیر باشد و ساختن معاملات و بیع و شری و کتابت کردن
و آموختن علمی و محبت داشتن با ارباب قلم و اهل فضل و خواندن اخبار و اشعار و بدست آوردن
نامه و کتاب و اگر منحوس بود کندی طبع و ضعف رای و تدبیر و کید و مکر ساختن و دروغ گفتن
بسیار و بهتان و لجاج و مکروه رسیدن از جور و جفای مردم فرومایه و ساقط و عاجز
شدن بسبب تهمت و اقرار و نفاق کردن ایشان و بی حاجت گشتن اما وجه دیگر آنست که در هر
خانه که باشد چون نحس شود در وقت تدبیر فساد و مضرت بموضع او رسد از طبیعت آن نحس و نسبت او بصاحب
طالع و از نسبت نحس بطالع مثلا طالع ثور باشد و زهره در یازدهم بحوت مدبر بود در دوی و زحل در پنجم
سنبله و زهره در مقابله او مولود را از دوستان که دل بسته بود کمال انتشار خاصه زنان شریک باشند و اهل
مکروهی باشند کسانرا مضرت [illegible] از بزرگان مولود یا [illegible] مولود یا [illegible] مولود و آن قوم مردم حکم

بوند اما از خاندان قدیم و مشایخ و دهاقین باشند یا از فرزند مولود مفارقت کند یا فرزند مولود صاحب
شود یا عشق یا طرب یا اخبار بد و مولود دار رنجوری پدید آید از ماده بلغم یا از طرب یا از عشق از
سوداها، اما اگر بدر بسعدی مسعود شود حکم بسعادت باید کرد از طبیعت آن سعد و موضع و خانه او و ذات
سعادت مناسب آن سعد باشد با طالع چنانکه اگر سعد مشتری باشد و او صاحب بیت المال بود سعادت مال
باشد و اگر در خانه پنجم باشد از زوجه بود و بود یا از کودک فرزند یا از طرب و این طریق عرض دلیل است
و در عبارات چند آنکه مفهوم نیفتد تامل واجب نکو باید داشت و موضع بدر و نظرها و قبول و رد
بمودت و عداوت اعتبار باید کرد **ثمره دوم** در احکام تسییر اعظم اول مقدمه گفته شود که در ثمره
اول یاد کرده ایم که تسییر اعظم جهت راندن هیلاج و کدخدا است و اوتاد اربعه و آنچه دلایل اصلحات است
بموضع سعود و نحوس و دلایل قاطع تا از اینجا استدلال کنند بقا و فنا مولود و سعادت و شقاوت
او را پس چون تسییر دلایل عمر بمواضع نحوس قاطع رسد از آن نموده ایم دلیل قطع عمر باشد از طبیعت آن قاطع
و موضع او و نسبت مسیر و مسیر الیه با طالع اصل و تحویل و برج انتها و حکم کلیات تا غایت تریز اصول
باشد و حکم کلیات سعادت و نحوست و قوتهای ظاهری و باطنی اما اگر تسییر اوتاد با مسیر تریز تا تسییر
نتایج هر دو تسییر دلیل دیگر کرد در درجه و تدی افتاده بعد یا با بین الوتدین باشد بموضع نحسی دلیل
فساد مزاج بود و نقصان حواس ظاهر و حواس باطن و قوتها بعضی بحسب دلیل و موضع تسییر و موضع
مسیر الیه اما اگر تسییر دلایل را بموضع سعدی رسانند استدلال کنند بسعادت حال و قوتها که گفتیم و صحت
نفس و سلامتی و قوت سعادتها داخلی و خارجی اما اگر تسییر بعضی از آن دلایل بسعود و بعضی بنحوس
رسد حکم بر غلبه و قوت دلیل کنند و قبول و رد هر یک در حال و در وقت و اعتبار نظرها کنند چنانکه
گفته ایم و تمیز کنند میان مانع و معطی بفکرت تمام و ذهن صافی پس ما چیزی از احکام هر یک یاد
کردیم بحسب قاسم مفرد تا از اینجا قیاس کنند اما اگر قاسم درجات براب از دلایل کلیات
سعید باشند خاصه در اول سعود بود دلیل طول عمر بود و خوشی عیش و سعادتها تمام مولود از
خارجی و داخلی و اگر قاسم نحس بود خاصه منحوس بود حکم او بر ضد افتد **اما اگر** بر موضع تسییر درجه
طالع قاسم مشتری باشد دلیل کند بر پاکی مولود و راستی و امانت گذاری و مشغول بودن بطاعات و خیرات

و رغبت کردن بامور آخرتی و طلب مال و توانگری و تحصیل علوم دینی و استیلا یافتن بر
قوی و حکومت و نفاق و رزق بوجه احسن و مجالست با وزرا و ائمه و فقها و مردم توده و
معروف و شهرت یافتن بنام نیک و نهان کرم و پوشیدن لباسهای کبود و عالمانه و اعتدال
مزاج مایل بحرارت و سلامتی قوتها و صحت بدن و همه احوال مناسب سال عمر باشد و این اصول
نیکو اعتبار کنند و ضایع نگذارند در جمیع احکام **اگر قاسم** زهره بود دلیل بر طلب لذات
و مناکحت و غذاها و چرب و شیرین و راندن شهوت و صحبت خوبان و اصحاب طرب
و هزل و لعب و مردم معاشر و زنان و کودکان و حسن موانست با اصوات و الحان
و مزامیر و بویهای خوش و پوشیدن لباسها سفید و زنانه و لطیف و نازک و ساختن
زینت و اعتدال مزاج مایل برطوبت و صحت و تن درستی **و اگر قاسم زحل** باشد دلیل کند
بر گرانی اندام و کسلانی و تعویق در کارها و دشواری حرکات نسبت بسال عمر و دلیل
کند بر سختی و فقر و تنگدستی و عجز و صبر و حلم و کم همتی و طمع داشتن و نومید زیستن و کشیدن
ظلم و جور از مردم فرومایه و دون و پریشانی خاطر و افتادن بترس و بیم و شکسته دل
شدن و پوشیدن لباسهای کهن و بی قیمت و خوردن غذاهای بدبو گنده و ناگوارنده
و شور و موانست جستن با مردم جاهل و عمر ضایع گذارده و مایل شدن مزاج به یبوست
و پدید آمدن امراض مزمنه و بند و سحر **و اگر قاسم مریخ باشد** دلیل کند بر تندی و تیزی
و شتاب زدگی و عیاری و سرکشی و دلیری و شجاعی و گزاف کاری و ظفر جستن و راندن
لهو و نهی و پوشیدن در اداء خلق و ناخشودن بر زیر دستان و ضعیفان و تلف کردن مال
و منال و اختلاط جستن با ارباب سلاح و ترکان و رندان و عیاران و شکاران و بی باکان
و حرب و خصومت کردن و کار بستن انواع سلاحها و مفسد شدن در امور و بی توشی
رفتن فسق و فجور و ریختن خون حیوانات و پوشیدن لباسهای سرخ و جامهای چوب
و میل مزاج بصفرا و یبوست و بیمار بهاد موی مناسب سال عمر **و اگر قاسم عطارد باشد**
دلیل کند بر قوت رای و تدبیر و تیزی خاطر و فصاحت و بلاغت و عقل و تمیز و خواندن

اخبار و طلب صحبت ارباب قلم و اصحاب هنر و مردم عالم و حکیم و میل بعلوم دقیق و تجارت
و بیع و شری کالاها و شری غلامان و مصنوعات و دلیل دلخوشیها بعود ارستو فیان و نایان و دیگران
و متصرفان و دلیل خوش زفانی باشد و لطیفه گفتن و رغبت نماید بشعر و دبیری و معلمی و
ساختن نفایس و نقاشی و لعب و لباسهای ملون پوشد و نگاه دارد و مزاج او مایل شود
بمزاج برج عطارد و درجه قسمت **ثمره سیم** در احکام تسییر و تدبیر رابع اگر و تدبیر رابع را کام
مشتری باشد دلیل کند بر زیادتی اسباب و املاک و سرایها و آبادان کردن جایها و عمارت
مساجد و صوامع و زیارت جایها و مدارس و خانقاه و نیکی عواقب امور و ساکن شدن
در مقامهای عالی و جایهای پاک و خوش و یافتن مال خاصه مدفون و نیکی ارتفاعات
و طعوم و فراخ دستی و توانگری و نیکی احوال پدران و مادران و قوت حرص مولود و اختلاط
او با علما و قضاة و یافتن سعادات از بزرگان و سعادت و بشایر **و اگر قسم زهره باشد**
دلیل کند بر کرم و احسان و بیرون آوردن نام نیک و میل کند بصحبت اهل طرب و خاتونان
و خادمان و لذات و رغبت نماید بطعامها و شرابها و غذاهای خوش و لطیف و سرای
یابد در شهر و ناحیت بحسن سیرت و اخلاق پسندیده و عمارت باغ و بستان و سردآب
و حوض خانه و آبهای روان و جایهای با نزهت و دلیل سعادت احوال پدران و مادران
باشد و نیکی دخل و ارتفاعات و انواع میوها و گلستانها و سبزیها و آنچه بنقل شاید
و اگر قسم زحل باشد دلیل کند بر سفر و انتقال از مسکن مألوف و رفتن از شهر بشهر
و از وطن بوطن و شکستگی شدن از پدران و مادران و دلیل انقلاب احوال این جماعت
باشد و بیماری و موت ایشان و میل کند بر زراعت و ترتیب جایها و عمارت کورها و زرای
و رباط و کاروانسرای و نیکی یابد از ارتفاعات و از حیوانات و شدت پیدا کند از کارها
در حقت و خلاف بندگان و دوستان و یاران و طلب عزلت دارد و عاجز و دلتنگ
باشد و فرد دوستی و ترش روی کند و بیچارگی و در مقامها ساکن شود و راضی نشود در آن جایها
و عاقبت اندیش باشد و آهوی هر کار رحمت از آن بزبان برد **و اگر قسم مریخ باشد** دلیل کند

بر خرابی خان و مان و بر ایشان دکان و املاک و ضیاع و عقار و ساختن مسکن در میان کریان
ذرکان و گریختن و خوف از بند و زندان و ضرب و قتل و عیال شدن بشر و فتنه و قتل و عوانی
و راه زدن و دزدی و خیانت و خلاف و مکر و حیلت و دروغ گفتن و آزار پدران و
مادران و مستولی شدن بیماریها چون برین جماعت و قصد ایشان کند و دلیل سوختن جایها
باشد و بی داری کردن و بی عاقبت شدن در کارها خاصه در کارهای آن جهانی **و اگر قسم**
عطارد باشد دلیل کند بر نقاشی بتخانها و مادخانها و جایگاه تماشا و در هم پیوسته و کوهها
مستغلات و رباط و کاروانسراها و بیع و شری املاک و معماری کردن و بزرگ شدن بر
اصحاب حرف و صناعت وران و اهل بازار و انتقال از وطن بتجارت و سیاحی و وکیلی و نیابت
و آمیختن با اهل دیوان و متصرفان و عمال و اهل فضل و پیران و رغبت بتعلیم مساحت و ساهی
و دلیل قوه تدبیر پدران و مادران **ثمره چهارم در احکام** تسییر و تدبیر سابع و اگر قسم
مشتری باشد دلیل کند بر امن و فراغت از قبل خصمان و ضدان و مصالحه جستن این قوم و
دلیل تن مولود بود و صحت نفس و خوشی عیش و نیکی رای و تدبیر و مصاحبت در روعه و سخنان
و صلاح حال خانه و یافتن منفعت از زنان و اهل و عیال و قهر کردن این طایفه بد و دیا
دستی جستن و تسلطی کردن ایشان و افتادن کارها بر شرعی و دعویها و رسیدن بمال و
توانگری و خاصه بمال بی رنج برخی و بسیار کردن معاملات و داد و ستد و بیع و شری
نیک و بودن فرزندان خاصه پسران و مبارکی عقد و نکاح و شرکت در سفر و حضور
غایب باشد و کم شده و دزدیده و اگر قسم زهره باشد دلیل کند بر قبولیت عز و شرف
از قبل زنان و شریکان و ضدان و خصمان و یافتن شهرت و نام نیک و معرفت
از گرو این قوم و افزونی حجت از اهل خانه و دوستی کردن با اصحاب طرب و زنان و
راندن شهوت و یافتن نشاط و لذات و رغبت بنکاح و تزویج و شرکت و حصول جفت
خوبصورت و لطف طبع و بسیاری فرح از روی زنان و بمراد ایشان رفتن و
تسلط ایشان و زیب و شادمانی کند و افتادن سفرها با خیر و نفع و یافتن مال خاصه

از اهل و عیال و نیکی شرکت و مناکحت و زیادتی دوستان و فرزندان خاصه فرزان
و رایها اصابت و راست رفتن سخنان و صحت و سلامتی مولود و اهل خانه و یافتن لذات
از زندگانی و اگر قسم زحل باشد دلیل کند بر تب و کدورت میان مولود مبارک و مخدوان
و خصمان و شریکان و طمع کردن در رو بخانه و مال قصد خصمان و رسیدن ضرر و زیان در خوف
از دعویها کهن و ناسازگاری و حیلت و کید اندیشیدن و بدی بینند از فعل خود و بد باشد
سفر و معاملت و اگر قسم مریخ باشد دلیل کند بر خیانت زن و انبار افتادن خصومت و خصمی
از نو پدید آید و نشاید درین وقت امانت نهادن و راز گفتن و سفر کردن و زن خواستن
و انبازی کردن و دوستی لشکریان و ترکان داشتن و دلیل ساختن اهل خانه باشد با غیری و افتادن
خصومت و بخشم رفتن او و چیزی در دین یا بر دم دادن و قصد کردن و خیانت آمدن شدن
و بانگی که بر دست مولود نیز خطا رود و تدبیرها ناصواب اندیشیدن و بد و افتادن و خصومت
کننده بود و زنان بروی غضب رانند و او تند خوش و راندن شهوت بلید و لواط مشهور
شود و خود را در فتنها اندازد از بد راهی و بی اعتقادی خاصه در دین و مذهب و اگر
قسم عطارد بود دلیل کند بر بسیاری بیع و شری و معامله کردن و افتادن برغبت
و تجارت و آموختن علم از طب و نجوم و احکام و دلیل قوت رای و تدبیر بود در معیشت
و مودب کردد و فصیح و حیله باز و دلیل قوت فراست باشد و شناختن مزاج مردم و میل
شود بغلامان و امردان و اگر نکاح کند زن ترک و فاضل بدست افتد و عاقل و کوشیا
و کوبا و زنان آورد و مولود بسیار متهم شود و در حق او بد گویند مردم را و دو رفاقی
کنند با او خاصه زن و ابنا زو بروی نفاق غلبه کند و او را بسبب زنان خصومتها
افتد و مال و بطاری بر بند و بزرق و فسوس مار او ابتعویذ نوشتن و مکر و صید در قید آرند
ثمره پنجم در احکام سیر و تنو عاشرا اگر بر موضع سیر قسم مشتری باشد دلیل کند بر شغل
و عمل خیر و پیش آمدن کارها نیک و با نفع و دلیل تواضع بود و راست کاری و مقبولیت
بزرگان و خداوندان دولت و معارف ملک و دلیل امور آموختن کارهای دینی و طلب صحبت

ملوک و وزرا و حجاب و نواب و ائمه و قضاه و دلیل راندن حکم بود و افزونی جاه
و رفعت و منزلت و پیش رفتن بازرگانیها با سود و نمودن کرم و شفقت و توانگر شدن و شهرت
یافتن بنام نیک و دوستی کردن با اهل طاعت و زهد و علما و رغبت کردن بعلوم دینی و توبه
و ندامت و پوشیده داشتن اسرار و ناموس کردن و نفاق و دلیل سعادت احوال مادر
بود و پارسایی و صحت و سلامتی او و وصول مولود بمال و منال و جاه و منزل و اگر
قسم زهره باشد دلیل کند بر عمل بزازی و جامه فروشی و عطاری و امیری مطربان
و زینت سازی و بیع و شری برده و انواع پیرایه و حلیها و ملازمت خاتونان
و خادمان و جوانان و معاملت با این طبقه مردم و افزونی جاه و زینت و خوشی از
کذر اصحاب طرب و پیش رفتن امور و زدن مزامیر و اوتار و مشهور شدن بعاشقی و یا
فتن منفعت از طبقات زهره و از بزرگان و مردم خوب صورت و نیکو سیرت
و لطیف طبع و تازه روی و دلیل دیدن سعادتها بود و لذتها دادن و خوشی
زندگانی و تلطف با مادران و خواهران و دوستان و توانگر شدن و عشرت کردن و
بمراد رسیدن بهره لذات این جهانی باشد و اگر قسم زحل باشد دلیل کند بر بسته شدن کارها
و خوف از سلطان و نزدیکان سلطان بسبب کارها کهن و گذشته و دعویها دیرینه
و تعویق و افتادن از چشم بزرگان و از شغل و عمل و منزلت و حرمت و در بیم و هراس
ماندن و در اندیشهای محال و موقوف شدن از شغلهای دیرینه و پیش آمدن کارهای درشت
و سخت و خوفناک و رسانیدن شدت بمردم و رسیدن ظلم و جور و خوض کردن بکارهای
دشوار و بیم افتادن از بلندی و خوف از جایهای تاریک و صحراها هولناک و مشغول شدن
بکار مزارعت و عمارت و آبادانی زمینها و خراب و توانگر شدن و شهرت یافتن
جنبت و خوف موت مادر بود یا بیماری بی صعب و اگر قسم مریخ باشد دلیل کند بر
رغبت کردن بسلاح و خدمت سلطان و امرا و لشکریان و طلب داشتن جاه و حکومت
دار و نهی و جستن حرب و مکر و خدعت و خصومت و کارزارها با خوف و بیم باشد

از زخم و جراحت و مایل شدن بضرب و قتل و رنجانیدن خلایق و خیانت کردن و بدکارها
و ظلم و خلاف و عوانی و هر چیز که بکنند زود به بد و باز گردد و سبب هلاک و قتل او شود و از
در افتادن با تش بیم بود و دلیل کند بر ساختن انواع سلاحها و کار بستن آن و دلیل در روی
بود و باز شدن با دزدان و بدان و مادر او را خوف باشد از قتل یا بیماری **و اگر قاسم عطارد
بود** دلیل کند بر طلب صحبت سلطان و اکابر از کذر دبیری و فضل و شعر و حفظ و فصاحت
و بلاغت و تکلم یا یافتن شغل و عمل چون نیابت یا وکالت یا منجمی یا طبیبی یا کارهای دیوانی
یا صناعت یا سبب کفایت یا ندیمی یا خواندن کتب و دلیل شهرت باشد در شهر و
ناحیت و دلیل توانگری و تصرف جایها و چیزها و بسیار بازرگانی کند و بیاعی و بیع
و شری قماشهای نفیس برده و رغبت کند باختلاط ارباب عقل و تمیز و اهل هنر و فضل
اما حکم تسییر نیرین آنست که اگر آفتاب در اصل یا در وقت بدر یا قاسم که سعد ناظر بود
بود زیادت کند طلب صحبت ملوک و توانگری و شهرت و جاه و رفعت و قوت
عقل و عزیزی و پیش رفتن کارها و آفات و نیکی رای و برساند بحکومت و سروری
قومی و از آن او مانند از مشتری باشد اما اگر بدر یا قاسم که نحس باشد ناظر بود از نحوست
او کم کند و مانند شقاوت او شود اما اگر این احوال قمر را بود بهمان اثرها کند
الا مکنه از آفتاب و زیادت کند و قوت عقل و کسب و کارها و این جهانی را پیش رود
و بزرگی یابد از عوام الناس و اثر با اگر بدر یا قاسم نحس بود بکاهد از نحوست بقدر
قوت و قبولیت اما اگر نظر نیرین بعداوت بود مضرت اسراف و خراج باشد چنانکه یاد
کردیم در ثمره دوم از شعبه اول و اگر محترق باشد خوف مرگ بود اما استیلای کواکب یا بودن
ایشان در اوتاد و خاص نیرین و تدبر حکم همین باشد و بار ما گفتیم که احکام مناسب شخصی باشد
و شرف و حسب او و مناسب سال عمر او و قبول او در بدر و قاسم و احوال هر یک **ثمره ششم
در تمزیج قاسم** با دلایل اصل و وقت احکام شرط در این صفت آنست که بوقت احکام نگرند
بقاسم تا در اصل قوی بوده است بقوتهای ذاتی و عرضی یا ضعیف بود اگر قوی بوده است بقدر

قوت در رسانیدن سعادت زیادت کند از آنچه گفتیم و از شقاوت بکاهد و اگر ضعیف بوده است
از سعادت کم کند و در شقاوت بیفزاید اما در شقاوت و سعادت قاسم را با دلایل طالع
در اصل نسبت دهند بدان طریق که بنگرند که قاسم را و برج تسییر را با طالع چه نسبت است یعنی
قاسم صاحب چندم خانه است از طالع و برج تسییر همچنین و قاسم در موضع تسییر غیر خود
حظ دیگر ندارد و یا این برج او را جایگاه هبوط است و باندازه شهادت و قوت و قبول او در
احکام نهند و در آمیزند قاسم را با دلایل اصلی و اتصالات
و هر یک را در موضع خود در اصل و در وقت و همچنانکه در تسییرات اعتبار است
کواکب و حالات هر یک را اعتبار است هر یک بهر وقتی دوری تمام کنند و در دوازده
خانه طالع پس واجب کند تسییر کواکب سبعه کانه و نظرهای هر یک را با قاسم امتزاج دادن
و هیچ طرف را ضایع نگذاشتن و بر همه ... بقدر قوت و احکام بر دلیلهای قوی
تر نهادن که اثر آن ظاهرتر بود اما ذکر دلایل اصلی را از کواکب و مراکز بیوت و سهام
تسییر اعظم رانند هر سال که طالع تحویل کنند و برج انتها بدانند تا معلوم شود که تسییر
کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است و حکم سعادت و نحوست مدلول آن جا کنند
و نسبت دهند و قاسم بروج را با طالع چنانکه نموده ایم اما از رسیدن تسییر طالع سنوی
و شهوری و تسییر طالع تحویل بسعود و نحوس و شعاعات هر یک از اصلی و فرعی حکم آن سال
و شهور و ایام او کنند که این تسییرات با تسییرات دلایل اصلی موافق اند یا مخالف در قوت
و ضعف و سعادت و نحوست و احکام بر مقتضی آن نهند پس اگر تسییر اعظم از حد سعد بحد
نحس نقل کند اگر مقطع عمر نکند مضرت او سالها بردارد اما اگر تسییر سنوی از حد سعد بحد نحس
نقل کند ... او ماهها بود و اگر تسییر شهوری یا تسییر طالع تحویل از حد سعد بحد نحس نقل کند
زحمت او روزها بود اما اگر این تسییرات از حدود نحسان بحدود سعدان نقل کند مضرت هر یک
بمنفعت بدل شود چنانکه از رنج براحت رسند و از بیماری بصحت و از غم بشادی و مانند این و
کیفیت مضرت و منفعت مناسب طبیعت تسییر و موضع او و قاسم بود و مناسب موضع قاسم

وفانها را و با طالع **شعبه پنجم** در حکم زمانها و صاحب دور و فردارات
سرانجام **ثمره اول** در حکم زمانها حکمای یونان احکام نجومی را بر فردارات گفته اند و اهل
بابل از آن رموز خبر دادند و اهل فارس و هند شرح آن اعتبار کردند از آن جمله یکی از نهادهای ما
مولودات و این عمل را با اهل بابل نسبت کنند و فردا را مفرد خوانند و اصل این عمل را عطیت
کبری آفتاب نهاده اند که صد و بیست سالست و آن را بر هفت کوکب قسمت کرده اند مختلف
چنانکه قسم **قمر** از وقت ولادت تا مدت چهار سال شمسی و بعد از آن قسم **عطارد**
است ده سال و قسم **زهره** است هشت سال و قسم **آفتاب** است نوزده سال و قسم
مریخ است پانزده سال و قسم **مشتری** است دوازده سال و باقی قسم **زحل** است
تا آخر عمر پس هر کدام کوکب که در صورت طالع قوی تر بود مولود در زمان استیلا و تربیت
او نیکو حال و با دولت و سعادت بود مناسب کوکب با طالع اما در چهار سال تربیت قمر تن
مولود زود افزای بود و هر لحظه از حالی بحالی گردد چنانکه قمر و غذاها را و همه تربیت و میل او
بچیزهای آبی بود چون انواع میوها و لبنیات و امثال این بعد از چهار سال **عطارد**
مستولی شود تا تمام چهارده سال قوت فهم در روی بترقی نهد و آغاز کند دانستن چیزها
و دریافتن معانی و تعلیم در روی اثر کند و پدید آید قوت اخلاق و خاصیتها و اعمال و
دانستن ادب و علم و ننگ و بد بعد از چهارده سال **زهره** مستولی گردد تا تمام بیست و دو
سال آغاز کند در وی حرکت منی و جنبیدن شهوت و آرزو بردن بجفت و میل لذات
و خوردن و پوشیدن و فریفتن مردم و فریفته شدن و آنچه تصرفات حیوانیست وی
عاشقی کردن بعد از بیست و دو سال **آفتاب** مستولی گردد تا تمام چهل و یک سال مزاج مولود
قوت گیرد و استیلا جوید و قدرت بر چیزها و از هزل و لعب روی بوقار و صیانت آرد و میل
کند بحرمات و امور آن جهانی و ترحم و کرم پیش گیرد و بخشایش کند و سروری طلب دارد بعد
از چهل و یکسال تا تمام پنجاه و شش سال **مریخ** مستولی شود آغاز کند پدید آمدن قوت بخل
و حرص و سختی کشیدن و درشتی کردن و آزار خلایق و کسب مال و معاش و اندیشه

کردن

کردن بسیار در امور و آگاه شدن بضعف و قوتهای بدنی و حواس و پوشیده داشتن اسرار و عاقبت
اندیشی و کمی شهوت و لذات بعد از پنجاه و شش سال تا تمام شصت و هشت سال **مشتری** مستولی
گردد طلب نام نیک دارد و جهد در کار دینی کند و فرو ماندن گیرد از کارها بتن خود کردن
و دیگر کشیدن رنج و مشقت در کار دنیاوی و خود را مستعد امور پسندیده گرداند و خیرات و طاعات را
پیش رود بعد از شصت و هشت سال تا تمام عمر **زحل** مستولی گردد و پدید آید کسلانی و دشواری
و حرکات در روی و شهوات و لذات نماند و مزاج سرد گردد و اندکی و سبکی خواب بعد از
مردم ملول شود و تنهایی جوید و از این جهان روی بدان جهان آرد و امساک نهایت بدی و سخت
کشی و معلول شود و چاره طلب **ثمره دوم** در قسمت فردارات عمل فردارات قدیم است و او
منسوبست باهل فارس و آغاز این فردار در طالع روزی از آفتاب است و در طالع شبی
آغاز از ماه و اصل این عمل بر هفتاد و پنج سال شمسی نهاده اند بدان طریق قسمت کرده اند بمقدار
را بر هفت کوکب مخالف چنانکه آفتاب را ده سالست و ماه را نه سال و زحل را یازده سال و
مشتری را دوازده سال و مریخ را هفت سال و زهره را هشت سال و عطارد را سیزده سال پس
اگر طالع روزی باشد از وقت ولادت تا تمام ده سال مولود در تربیت آفتاب بود و چون
ده سال را بر هفت کوکب قسمت کنند نصیب هر کوکب یکسال و پنج ماه و چهار روز و هفت
ساعت بود پس نصیب خود را بعد از ولادت آفتاب تنها تربیت کند بعد از این هر شریک
آفتاب زهره شود و هر دو تربیت کنند تا نصیب زهره تمام بگذرد بعد از زهره عطارد را
شریک آفتاب شود و هر دو تربیت کنند تا نصیب عطارد هم تمام بگذرد بعد از عطارد
شریک قمر شود بعد قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ و بر شرکت مریخ ده سال فردارات
شمس تمام شود بعد از ده سال نوبت فردارات بزهره رسد از اول سال یازدهم با کوکب
نصیب خود تنها تربیت کند بعد از آن شریک زهره عطارد شود و هر دو تربیت کنند بعد
از آن شریک زهره قمر شود بعد از قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ و فردارات زهره
بر شرکت آفتاب تمام شود بعد از زهره نوبت فردارات بعطارد رسد چون نوبت او



باشریکان تمام شود نوبت بقمر رسد برهمین قیاس تا تمام شدن هفتاد و پنج سال اما اگر طالع شبی بود از وقت
ولادت تمدت ده سال صاحب فردار قمر باشد و چون نوبت را بر هفت کوکب قسمت کنند
بنصیب هر یکی سالی باشد و نه ماه و دوازده روز بیست و یک ساعت پس این مدت قمر تنها ر
کند بعد از این مدت زحل شریک قمر شود و هر دو تربیت کنند و بعد از آن مشتری شریک شود
و باز مریخ آفتاب و زهره و در شرکت عطارد تمام شود فردارت قمر بعد از نه سال نوبت
فردارت بزحل باشد چون نوبت او با شریکان بگذرد نوبت بمشتری باشد و باز بمریخ
با شریکان همچنین تا هفتاد و پنج سال بر عطارد تمام شود و ما جدول نهادیم و مدت
فردارت هر کوکب را بر هفت قسمت کردیم
و نصیب هر یک را در وی نهاده تا وقت
عمل محتاج نشوند بقسمت کردن پس از این
کوکب هر کدام که قوی حال بود باشد در اصل چون
نوبت فردارت با شرکت بود دلیل سعادت
دهد از طبیعت خود و شریک مناسب خانه
خویش با طالع و اگر ضعیف باشد اثری نکند

جذول حصهاء فردارات

کواکب	[illegible]	سال	ماه	روز	ساعات
شمس	ی	ا	ه	ی	د
زهره	ح	ا	ا	کا	ی
عطارد	یج	ا	ی	ح	ید
قمر	ط	ا	ح	ب	کا
زحل	یا	ا	ی	دکه	ح
مشتری	یب	ا	و	ید	ح
مریخ	ز	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اما اگر صاحب فردار قوی بود بوقت شرکت در آن سعادت بیفزاید از طبیعت خود و اگر
شریک ضعیف بود چیزی از زیادت نکند اما صاحب دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع است
یکسال اول بعد از ولادت و صاحب دور سال دوم آن کوکب که فلک او تحت فلک
صاحب طالع بود و سال سیوم بر همین قیاس تا سال هشتم صاحب دور باز صاحب طالع بود
و سال از دهم تا بعد آنکه عمر باشد دور میکنند برین ترتیب اما نزدیک اهل بابل سال اول صاحب
ساعت ولادت بود صاحب دور و از ساعت مخفف و سال دوم کوکبی بود که صاحب
ساعت دوم بود از ولادت بر همان ترتیب که گفته شد پس هر کدام کوکب که قوی حال
بود در نوبت دور و احوال مولود نیکو باشد مناسب طبیعت آن کوکب چنانکه بارها یاد

کرده ام ثمره سیم در ختم کتاب بر فحوای اهل احکام بطلمیوس این علم را بلفظ صنعت
خوانده است جهت آنکه احکام هر طالعی علیحده باید ساختن که هیچ طالع و اوضاع
دلایل او به دیگری نماند پس واجب آن کند که در صورت طالع تفکر و تامل نیکو بجای آرد
و بخاطر تیز و ذهن صافی احکام سازند بر اصول و قوانین این صنعت تا حق او گذارده
باشد و شرایطی که در دیباچه مذکور است از سر عقل و امانت بکار دارند اما آنچه این
فقیر درین کتاب یاد کرده آنست که از اقاویل استادان رحمهم الله بود و بعضی
با کلمه چند از محصول و تجارب خود چون پیوسته صورت طالعها سلاطین و اکابر و مخدوما
و مریدان در نظر بود و همچنین صورت طالع والدین و فرزندان و خویشان و قبیله و
از هر یکی فایده و تجربه حاصل بود بعد حال هر شخصی و طالع او پس جهد در آن نمود تا الحق
مبتدی را دانستن او آسان تر بود و فهم نزدیک تر باشد بیت شود و در عبارت
سهل آورده و در شرح تطویل کرده و آنچه دور تر بود ترک آن واجب دید و در خاطر
بود این کتاب ساخته شود باب ششم او در طالع تحویل و برج انتها و هفتم در طالع
وقت انواع ضمیرها اما برین ختم کردیم حالیا اگر بعد ازین عمر وفا کند آن باقی نیز ساخته
گردد و اگر چه این بنده در اعداد مصنفان نمی آید
و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق
تم الکتاب بعون الله
الملک المنان
م

بوشیده نماند که قوت و ضعف کواکب را بحسب تمایز سه قسم کرده اند عظیم از و میانه
اثر و حقیر اثر و باز هر یکی از ین اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی و ترکیب
ثنائیه عقلیه میان اقسام هرآینه نه باشد پس نه حالات و مراتب این اصناف از
قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی انچه حقیر از ادنی مراتب باشد او را یک بهره بود یعنی
یکنهاره و همچنین بر تزاید یکیک بهره میرود تا منتهی شود بانچه عظیم اثر اعلام مرتبت
و او را هر آینه نه نهاره بود اما اصناف قوتهای قسم اول سی و یکیست از انجمله پنج
عظیم اثر اعلام مراتب اول خانه ۲ درجه شرف ۳ ابتراز یعنی بودن کوکب
در اقوی بیوت از بیوت اثنی عشریه چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع
و رابع و خامس خاصه اگر مشتری از کواکب باو ناظر باشند و کمال ابتراز انگاه بود که
با وجود این حال در حظی از حظوظ ذاتیه خود باشد و دور از رجعت و احتراق و بعضی با
وجود ضعف و بال و هبوط چون کوکب در یکی از ین بیوت بود معتبر گیرند اما این ضعیف
است چه هیچ عرض با ذات معارضه نتواند کرد ۴ تصمیم یعنی دوری کوکب از آفتاب
بمقدار شانزده دقیقه و بعضی مقدوه گفته اند و تصمیم عطارد از همه قوی تر بود زیرا که
کب جرم آفتاب کند و لهذا او را درین حال کفتاب ثانی خوانند و تصمیم دلیل عزت
و جاه و عظمت باشد ۵ جرم ثابته سعد یعنی در درجه همر کوکبی از سعود ثوابت اشمل در جه همر
کوکبی از سعود ثوابت شود و بهره هر یک از ین مرتبه نه باشد و شش عظیم اثر اوسط مراتب
۱ برج شرف ۲ استقامت سیر ۳ اعتلا یعنی فلکش آن کوکب ... از فلک آفتاب اعلی باشد
۴ دستوریه ۵ حلب ۶ طریقه نیره یعنی بودن کوکب در ما بین درجه شرف
آفتاب و شرف قمر و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هشت باشد و بیست عظیم
اثر ادنی مراتب ۱ تشریق علوی را و تغریب سفلی را ۲ حیثا قبال ۳ درجه طالع ۴

درجه

در جه عاشر ۵ عدم عرض ۶ در ذروه اوج ۷ در ذروه تدویر و سطی ۸ حیز ۹ دفع قوت ۱۰
دفع طبیعت ۱۱ قبول در مکان یعنی بودن کوکب در حظوظ خویش قوی حال ۱۲
ذو الیمینین یعنی بودن کوکب در عاشر و مطرح شعاع هر دو تربیع او فوق الارض ۱۳
همر در قران یعنی ان کوکب که در قران کوکب دیگر مستعلی باشد یعنی بعد او از مرکز
عالم اکثر باشد از ان دیگری همر او راست و این اکثریت بحسب اجزای قطر حامل و تدویر
هر کدام است نه فی نفس الامر ۱۴ ممازجت سعود ۱۵ احد ۱۶ امکان سهم السعاده ۱۷
ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد ۱۸ جمع نور ۱۹ نقل نور ۲۰ استیلا بر جزو مقدم و بهره هر یکی
ازین اصناف درین مرتبه هفت باشد اما اصناف قوتهای قسم دوم چهل و چهار است
ده میانه اثر اعلی مراتب ۱ اقامت یعنی استقامت ۲ سرعت سیر ۳ حد سعد ۴ مثلثه
اولی ۵ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۷ صعود در شمالی یعنی در شمال معدل النهار
بود و مع هذا غایت ارتفاع او روز بروز متزاید بود ۸ بودن کوکب فوق الارض
۹ بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مونث در برج مونث ۱۰ بری از نحوس و بهره
هر یکی ازین اصناف درین مرتبه شش باشد و یازده میانه اثر اوسط مراتب ۱
استعلا یعنی بودن کوکب در دهم و یازدهم دیگری ۲ ربع مقبل ۳ عرض شمالی ۴
زیاده نور ۵ زیادت قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق دوم و سیم باشد
اما زیاده نور در قمر وقتی بود که از تربیع اول که او را با آفتاب افتد در گذشته
بود و بدوم نرسیده ۶ زیاده سیر ۷ زیادت عدد ۸ زیاده حساب و این اگر
در متحیره وقتی بود که کوکب هابط بود از تدویر اما زیاده حساب در قمر وقتی که صاعد
باشد ۹ درجه سعادات افزای ۱۰ مثلثه اولی سعد ۱۱ ربع مذکر مذکر را و ربع مونث
مونث را ۱۲ وجه ۱۳ نیمهر ۱۴ مثلثه ثانیه ۱۵ دوازده بهر و بهره هر یکی ازین اصناف
درین مرتبه پنج است و هفده میانه اثر ادنی مراتب ۱ بیت مایل ۲ بیت فرح
۳ بیت قوة ۴ بیت مذکر مذکر را و بیت مونث مونث را ۵ بیت سعد ۶

مثلثه ثانیه سعد ۷ نصرت یعنی قوت صاحب بیت چه خداوند هر خانه نام کوکب حال
دران خانه باشد و دلیل عاقبت آن ۸ اعانت یعنی هر کوکب که در خانه خود صاحب شرف
آن خانه را یابد او را اعانت کند چنانکه مریخ آفتاب را در حمل و درین باب نظر شرط
نیست ۹ استعانت یعنی هر کوکب که در برج شرف خود بعد از آینه از کوکبی که صاحب
بیت آن برج است استعانت خواهد اما درین باب نظر شرط است ۱۰ نعمت ۱۱ مکافات
۱۲ حصار میانه دو سعد ۱۳ بودن کوکب نهاری بروز تحت الشعاع و لیلی بشب و این
قوت خاص آفتاب راست ۱۴ ایمن از آفتاب یعنی در نصف لیلی شرح از فلک
۱۵ دریجان ۱۶ اردحان ۱۷ هفت بهره و بهره هر یکی ازین اصناف در مرتبه کمال است
اما اصناف قوتهای قسم سیم پانزده است پنج حقیر از اعلی مراتب ۱ وجه سعد ۲
نه بهر سعد ۳ اثنی عشریه سعد ۴ درجه نیره ۵ درجه مظلمه زحل را فقط بجهه مناسبت
و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه بیست و هفت حقیر از اوسط مراتب
۱ دریجان سعد ۲ اردحان سعد ۳ هفت بهر سعد ۴ درجه مذکر مذکر را و درجه مؤنث
مؤنث را ۵ نصف صاعد الطالع ۶ برج موافق مزاج ۷ برج موافق خوی و این
هر دو را از نسبت برج و کواکب که در باب سابق بیان شده استنباط توان
نمود و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه دو بیست و پنج حقیر از ادنی مراتب ۱
نیم بهار و این خاص است به نیرین و در دیگر کواکب چنان باشد که بروز در نیم بهر
آفتاب باشد و بشب در نیم بهر ماه ۲ برج شمالی ۳ برج دوست و ما بجهه معرفة دوستی
و دشمنی کواکب جدولی وضع کردیم تا طالبان این فن را مفید باشد و جدول این است

در صفحه ابتدا

سامی

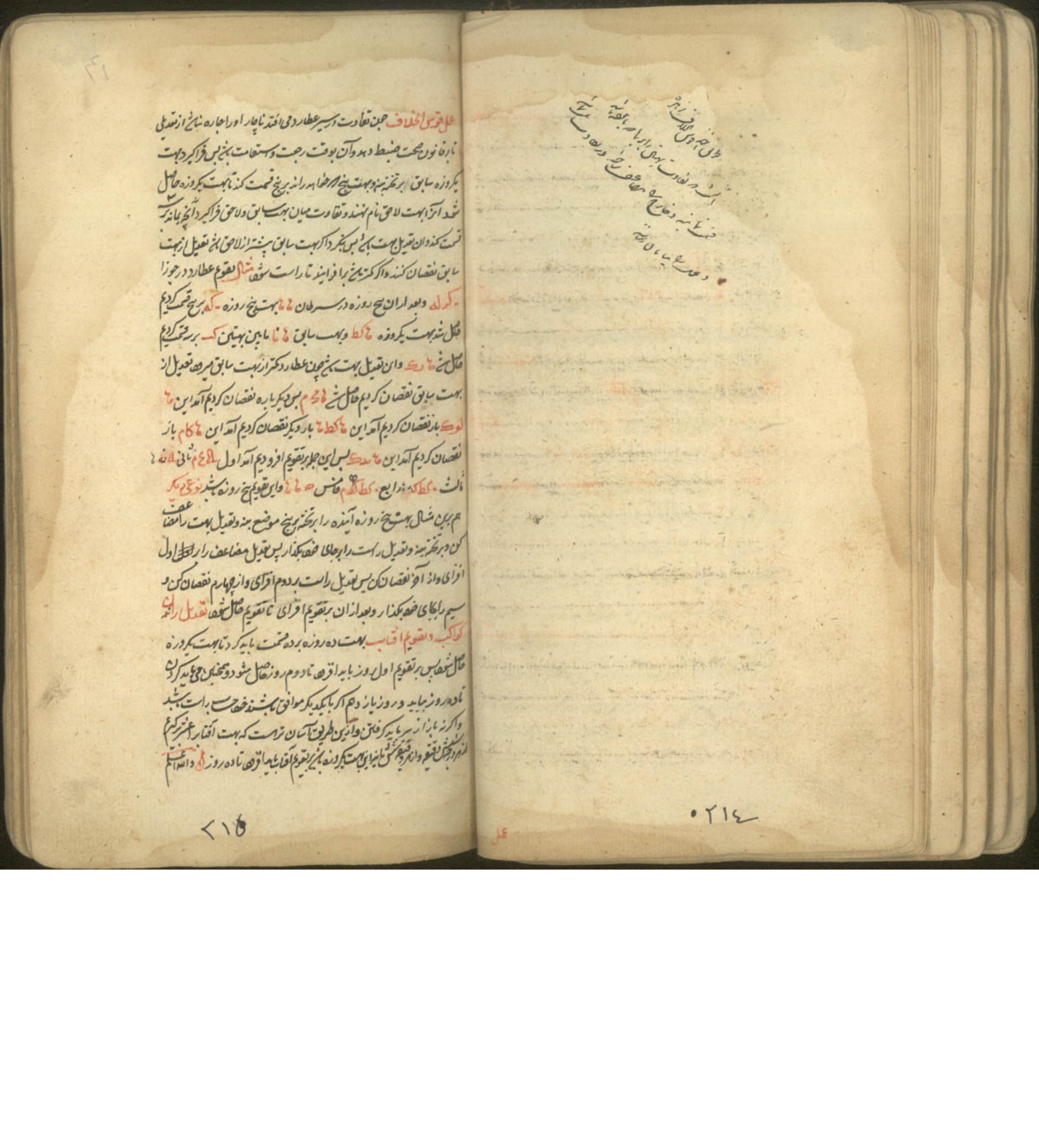
۴ برج مستقیم الطلوع ۵ ولایت و این خاص است
به نیرین چنانکه در روز ولایت آفتاب را
بود و در شب ماه را و بهره هر یکی ازین
اصناف درین مرتبه یکی است اما اصناف
ضعفها قسم اول است و بحث از انجمله
هفت عظیم از اعلا مراتب ۱ وبال ۲
درجه هبوط ۳ احتراق و حد آن از هر
طرف شش درجه بود ۴ کسوف
آفتاب را ۵ خسوف ماه را ۶ کسوف کواکب را
یعنی مستور گردند ۷ جرم ثابته نحس که در
شرح ان در ثابته سعد گفتیم و بهره هر یکی ازین
اصناف درین مرتبه شش و شش عظیم از
اوسط مراتب ۱ برج هبوط ۲ رجعت
۳ تحت الشعاع ۴ طریقه محترقه یعنی بودن کوکب در مابین درجه هبوط آفتاب و هبوط
قمر ۵ انحطاط فلک یعنی فلک کوکب از فلک آفتاب منحط باشد ۶ بودن مقدم و
دو تربیع او و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هشت باشد و بیست و دو عظیم
از ادنی مراتب ۱ تغریب علوی را و تشریق سفلی را ۲ دوری از منطقه ۳
استقبال فلک یعنی درجه هفتم از طالع ۴ درجه رابع ۵ بیت ثامن ۶ نقطه
حضیض و بیر ۷ ذوالیسارین یعنی بودن کواکب در رابع و مطرح شعاع تربیعی و تحت
الارض ۹ انکار ۱۰ است ادبار ۱۱ ممر نحسی بر دو قران ۱۲ ممازجت نحوس بنظر
عداوت ۱۳ قطع نور ۱۴ منع نور ۱۵ انتکاث ۱۶ اعتراض ۱۷ عقده جوزهر
نیرین را خاص ۱۸ نحوست آفتاب بطلوع نحسین قبل از و و نحوست ماه بطلوع نحسین بعد از و

نقطه حضیض ربع ۷

۱۹ حد نحس ۲۰ ضر یعنی ضرر زحل بمشتری و ضرر مشتری بعطارد و ضرر آفتاب و عطارد هر دو بزهره را ضرر نیست و ضرر قمر و مریخ بیکدیگر و این مشروطست بآنکه کوکب ضار در بیت کوکب مضرور نباشد و برعکس مثل زحل در حوت یا مشتری در دلو ۲۱ درجه تاریک نحس ۲۲ درجه سهم قاطع و آن سهمی باشد که از درجه مریخ و زحل و درجه طالع گیرند و بهره هر یک ازین اضناف درین مرتبه هفت یک است اما اصناف ضعفای قسم دوم سی و یکست نه میانه از اعلا مراتب ۱ اقامت جهت رجعت ۲ بطو سیر ۳ هبوط در فلک اوج ۴ هبوط در فلک تدویر ۵ هبوط در جنوب یعنی در جنوب معدل النهار باشد و مع هذا دور بود از غایت ارتفاع او تا قص بعد ۶ بودن کوکب تحت الارض ۷ برج مذکر مونث مذکر را ۸ مثلثه اولی نحس ۹ غریب در مکان یعنی در آن برج او را هیچ حظی نباشد از قوت و ضعف مثل آفتاب در سنبله و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه شش باشد و سیزده میانه از اوسط مراتب ۱ ربع مدبر ۲ عرض جنوبی ۳ نقصان نور ۴ نقصان قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق اول و چهارم باشد اما نقصان نور در قمر وقتی باشد میان ربع دوم و اول ثمن کمتر ۵ نقصان عدد ۶ نقصان حساب و این هر دو وقتی باشد که کوکب صاعد باشد از تدویر اما نقصان حساب در قمر وقتی باشد که هابط باشد ۷ نقصان سیر ۸ درجه بیر ۹ مثلثه مار نحس ۱۰ ربع مذکر مونث و ربع مونث مذکر را ۱۱ خلاف شکل ۱۲ وحشت سیر ۱۳ علامت سیر و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه بخت و ده میانه از ادنی مراتب ۱ بیت زایل غیر ساقط ۲ بیت ترح ۳ بیت ضعف ۴ بیت مذکر مونث را و بیت مونث مذکر را ۵ بیت نحس ۶ ضعف خداوند خانه ۷ منافرت یعنی بودن کواکب نهاری در خانه کواکب لیلی و عکسش ۸ حصار میانه دو نحس ۹ عقده جوزهر نحره را ۱۰ متیاسر بودن از آفتاب یعنی در نیمه روزی از فلک و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهار است از ضعف اما ضعفهای قسم سیم هفده است پنج حقیر از اعلا مراتب ۱ وجه نحس ۲ نه بهر نحس ۳ اثنی عشر نحس ۴

درجه

درجه مظلمه ۵ درجه بیره زحل را فقط و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه سه است و نه حقیر از اوسط مراتب ۱ وبال نحس ۲ ازدواج نحس ۳ هفت بهر نحس ۴ درجه قیمه ۵ درجه مونث مذکر را و درجه مذکر مونث را ۶ بودن ثریا در درجات دال علی العمی ۷ بودن کواکب در نصف هابط از طالع ۸ برج مخالف مزاج ۹ برج مخالف خوی او و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد و سه حقیر از ادنی مراتب ۱ برج جنوبی ۲ برج وحشی ۳ برج معوج الطلوع و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد اینست تمامی سخن در قوت و ضعف کواکب و مراتب آن و اهل احکام گویند که همچنانکه هیچ شخصی نبود در هیچ وقتی که قوت و ضعف او باهم آمیخته نبود همچنین هیچ کوکبی نباشد در هیچ موضعی که قوت او ممزوج نباشد بضعفی و ضعفش بقوتی پس چون خواهند که متوجه احکام نجومی شوند شرط آنست که اول ضعف و قوت کواکب تمام ضبط کنند بعد از آن بهرهای قوت و ضعف را با یکدیگر مقابله کرده از آن میانه مزاجی خاص استنباط و استخراج نمایند تا بحسب مقدار قوت و ضعف کواکب معلوم شود و حکمی که از آن کنند مستحکم و معتمد علیه باشد
والله خیر الواقفین و احکم الحاکمین
والسلام علی من اتبع
الهدی



عمل قوس الخلاف چون تفاوت در سیر عطارد می افتد ناچار او را چاره نباشد از تعدیل
تا رفانون صحت ضبط دهد و آن بوقت رجعت و استقامت باشد پس فراگیرد بهت
یکروزه سابق بر تخته بنه و بهت پنج از ضابطه را بر پنج قسمت کند تا بهت یکروزه حاصل
شود آنرا بهت لاحق نام نهند و تفاوت میان بهت سابق و لاحق فراگیرد آنچه بماند بر سه
قسمت کند و آن تعدیل بهت باشد پس بنگرد اگر بهت سابق بیشتر از لاحق باشد تعدیل از بهت
سابق نقصان کنند و اگر کمتر باشد برافزایند تا راست شود مثال تقویم عطارد در جوزا
. کو له و بعد از آن پنج روزه در سرطان ه ه بهت پنج روزه . که بر پنج قسمت کردیم
حاصل شد بهت یکروزه ه کط و بهت سابق ه نا ما بین بهتین کـ بر سه قسمت کردیم
حاصل شد ه ر ک و آن تعدیل بهت باشد چون عطارد کمتر از بهت سابق بود تعدیل از
بهت سابق نقصان کردیم حاصل شد ه م م پس دیگر باره نقصان کردیم آمد این ه
لو ک باز نقصان کردیم آمد این ه کط ه بار دیگر نقصان کردیم آمد این ه کا م باز
نقصان کردیم آمد این ه ید ک پس این جمله بر تقویم افزودیم آمد اول ... ثانی ...
ثالث . کط کد رابع . کط ... خامس ... و این تقویم پنج روزه باشد نوعی دیگر
هم برین مثال بهت پنج روزه آینده را بر تخته بر پنج موضع بنه و تعدیل بهت را مضاعف
کن و بر تخته بنه و تعدیل راست را بجای خود بگذار پس تعدیل مضاعف را بر اول
افزای و از آن نقصان کن پس تعدیل راست بر دوم افزای و از چهارم نقصان کن و
سیم را بجای خود بگذار و بعد از آن بر تقویم افزای تا تقویم حاصل شود تعدیل راجع
کواکب و تقویم آفتاب بهت ده روزه بر ده قسمت باید کرد تا بهت یکروزه
حاصل شود پس بر تقویم اول روز باید افزود تا دوم روز حاصل شود و همچنین می باید کرد
تا ده روز بباید و روز یازدهم اگر با یکدیگر موافق باشند خود حساب راست باشد
و اگر نه باز از سر باید گرفتن و از این طریق آسان تر است که بهت آفتاب اعتبار کنیم
از بهر دو جزو تقویم و از دقیقه کسر ... تا بنیان بهت یکروزه باشد بر تقویم آفتاب باید افزود تا ده روز ... والله اعلم

طریق راندن مختصر غیر عطارد آنگاه کواکب مستقیم و بهر بسیار تفاوت نکند آن
همچنان بغیر آفتاب بهت ده روزه را بر ده قسمت جدا باید کرد و بر تقویم اول روز افزود دو همچنین
تا دهم روز و اگر راجع باشد بهتش ده یک بر باید گرفت و از تقویم نقصان کرد آنگاه که تفاوت بهتش
زیادتی باشد پس اگر کوکب باشد یک بر رجوع و استقامت تفاوت نکند آن اقتعدیل باید کرد تا بر ترتیبی از ده
نکنند اگر عمل در ده روز اشتهار روز یکدرجه رفته باشد و در ده روز متصل هر روز پنجاه و نه دقیقه
و ناگاه از یکدرجه با پنجاه دقیقه آید نه بر نظام و ترتیبی باشد جدا از یک درجه تا پنجاه دقیقه تدریج
آید و تعدیل این را جدولی نهاده آمد تا آسان تر باشد و عمل این جدول چنانست که بهت کوکب ده
روزه بگیریم و بر ده قسمت کنیم تا بهت یکروزه حاصل آید و آن را به جایگاه برتخته بنهیم
پس تا از روز که پیش از ین ده روز بعد بهت کوکب چند بوده باشد و تفاوت میان این دو
بهت بگیریم و درین جدول آریم و برابرش بر میگیریم اگر بهت روز گذشته کمتر از ین باشد
که درین روز خواهد رفتن آنچه در جدول یابیم از جایگاه اول نقصان کنیم و بجا بگاه دهم
افزائیم و آنچه در جدول دوم یابیم از جایگاه دوم نقصان کنیم و بجایگاه نهم افزائیم
و آنچه در جدول سیم یابیم از جایگاه سیم نقصان کنیم و بر موضع هشتم افزائیم و آنچه در جدول
چهارم یابیم از جایگاه چهارم نقصان کنیم و بر موضع هفتم افزائیم و پنجم و ششم را بر حال
خود گذاریم و اگر بهت روز گذشته بیشتر از آن باشد که درین روز خواهد رفتن عمل بر عکس آنچه
گفته آمد میکنیم چون بهت ده روزه برتخته تعدیل کرده باشیم بهبینیم تا کوکب راجعست یا مستقیم
اگر مستقیم است بهت اول را بر تقویم اول و دوم را بر تقویم دوم افزائیم و همچنین میکنیم تا
با آخر و اگر کوکب راجع باشد بهت اول را از تقویم اول و دوم را از تقویم دوم نقصان کنیم
و همچنین تا با آخر تقویم حاصل شود اما عطارد را عمل قوس اختلاف بهمه سیارات اگر خواهیم
که تعدیل بجدول کند عملش چنانست که بهت سابق بجایگاه برتخته نهیم و تفاوت میان هر دو بهت بگیریم
و درین جدول آوریم و آنچه در جدول اول یابیم از جای اول نقصان کنیم و بر جای پنجم افزائیم اگر بهت
سابق زیادت از بهت حال است و آنچه در جدول دوم یابیم از موضع دوم نقصان کنیم و بر چهارم افزائیم

وسیم را

وسیم را بر جای خویش بگذاریم بهت پنج روزه معدل کرده باشیم و اگر در بهت روی
در نقصان دارد آنچه در جدول اول یابیم بر جای اول افزائیم و از پنجم بکاهیم و آنچه
در جدول دوم یابیم بر دوم افزائیم و از چهارم بکاهیم بهت پنج روزه معدل گردد
اگر مستقیم باشد بر افزائیم و اگر راجع باشد نقصان کنیم تا بهت پنج روز حال شود والله اعلم

[illegible]	جدول سیر کواکب در ده روز				[illegible]	جدول سیر کواکب ... پنج روز	
	سیم	الثانی	الثالث	الرابع		[illegible]	[illegible]
[illegible]	یح لو						
[illegible]	ا						
[illegible]	یح						
[illegible]	کد						
[illegible]	ی						
[illegible]	لو						
[illegible]	ا						
[illegible]	یح						
[illegible]	کد						
[illegible]	ی						
[illegible]	لو						
[illegible]	ا						
[illegible]	یح						
[illegible]	کد						
[illegible]	ی						
[illegible]	لو						
[illegible]	ا						
[illegible]	یح						
[illegible]	کد						
[illegible]	ی						

فصل اندر دانستن ادوار سه گانه یعنی دور عالم و دور طوفان و دور ملت
و از بروج و ستاره فصل میان سالها پانصد و چهل و پنج بگیریم تا آن سال که خواهیم از سالها
یزدجردی و این فصل را بدان ادوار ستارگان و دور عالم برین مبلغ ۳۹۷ زیادت
کنیم و دور طوفان برین مبلغ ۲۰۴۴ زیادت کنیم و دور ملت را برین مبلغ ۵۴۵
زیادت کنیم و اگر سالها کمتر از پانصد و چهل و پنج بود آن فصل را از این مبلغ بکاهیم
انچه حاصل آید در جدول ادوار ستارگان طلب کنیم بدان جای که بیابیم در رسد
دوران ستاره بود فصل و درجات را از بهر دور عالم برین مبلغ ۸۳۰۷
افزاییم و طوفان را برین مبلغ ۱۳۲۵ افزاییم و دور ملت را برین مبلغ ۲۵
افزاییم و اگر سال ما کمتر از پانصد و چهل و پنج بود از این مبلغ نقصان کنیم
انگاه بر موضع دور بود از بروج در اول سال پانصد و چهل و پنج و دور عالم بعقرب
بود بچندین کوکه و طوفان بسرطان بچندین کد و دور ملت هم بسرطان بچندین
ول بعد از این سال بعد در هر سال پنج دقیقه برین موضع افزاییم تا مقصود حاصل شود
چون ادوار سالها را از سیصد و شصت قسمت کنیم و باقی را در پنج دقیقه ضرب کنیم انچه
حاصل آید بر شصت قسمت کنیم درجه و دقیقه بیرون آید و جدول ادوار بروج و ادوار کواکب اینست

جدول ادوار الکواکب — اسماء الکواکب	سالهاء دورها
القمر	۲۵۲۰
عطارد	۲۱۶۰
الزهرة	۱۸۰۰
الشمس	۱۴۴۰
المریخ	۱۰۸۰
المشتری	۷۲۰
زحل	۳۶۰

جدول ادوار البروج — اسماء البروج	سنین البروج
الحمل	۳۶۰
الثور	۷۲۰
الجوزا	۱۰۸۰
السرطان	۱۴۴۰
الاسد	۱۸۰۰
السنبله	۲۱۶۰
المیزان	۲۵۲۰
العقرب	۲۸۸۰
القوس	۳۲۴۰
الجدی	۳۶۰۰
الدلو	۳۹۶۰
الحوت	۴۳۲۰

طالع اجتماع یا استقبال چون در وتدهای طالع اختیار افتد یا شرف بود یا در خانه خویش بود
دلیل تمامی آن کار بود ح آنکه اجتماع و یا استقبال چون در آن برج اتفاق افتد که طالع
مولود صاحب اختیار باشد بر وجه صلاح اتفاق افتد آن کار تمام گردد ی آنکه چون خداوند
آن حد که آن اجتماع یا آن استقبال و خداوند خانه آن اجتماع یا آن استقبال هم موافق
باشند دلیل باشد بر آن کار که ابتدا کنند بر وجه کار رود و از او باقی ماند ه آنکه آن برج که اجتماع
یا استقبال در وی اتفاق افتاده باشد جای بیت الحیوة باشد و خانه دوم از وی جای بیت
المال و السع و الثری باشد و هم برین قیاس خانهای دیگر را اعتبار باید کردن پس چون
خواهی که بعد از آن اجتماع و یا استقبال اختیاری کنی از برای کاری جهد آن کن که قمر و طالع
در برجی افتد که لایق آن کار بود چنانکه اگر خواهی که بنا نهادن را اختیار کنی جهد باید کرد
تا ماه یا صاحب طالع اختیار در رابع بود از مواضع استقبال یا اجتماع و آنکه اگر اوتاد
فلکی در آن ساعت که ابتدا کاری خواهند کردن موافق باشند با اوتاد فلکی در وقت
اجتماع یا استقبال دلیل باشد بر آن کار که را ابتدا خواهد کردن بسیار رود و کار بر غایت
کمال برسد ی آنکه بهترین سعدی را در اختیارات رعایت کنند آن سعد بود که در وقت
اجتماع یا استقبال مستولی بوده باشد بر طالع آن اختیار را بر آن موضع را در وقت اختیار
در وی بوده باشد و اگر چنانکه آن سعد خداوند آن حد بود که اجتماع یا استقبال گذشته در آن
اتفاق افتاده باشد بهتر بود و اگر آن سعد با آن شرطها که گفته شد خداوند طالع قران یا
سال الهذاء یا خداوند طالع تحویل سال یا خداوند فردارت باشد دلیل کند بر غایت کمال
آن کار ح اگر ارباب مثلثات جای قمر در وقت اجتماع یا استقبال از نحوس سلیم باشند
و ناظر باشند بزرگترین دلیل تمامی آن کار بود و الا دلیل ضعف بود اما قسم دوم
و آن در اعتبار حالهای قمر است در غیر اجتماع و استقبال و آن از ده وجه است آ
آنکه در هر کاری که ابتدای او در وقتی اتفاق افتد که ماه از نقطه راس جدا شود آن کار
تمام گردد زیرا که روی بجانب شمال نهاده است ب آنکه ابتدا که آن وقت اتفاق افتد

که ماه در برجی مستقیم الطلوع باشد آن کار آسان بر آید ج آنکه ماه از وقت اجتماع تا تربیع اول
دلیل نشاط باشد بر کارهای شدن کسی نزد ملکی و آن ملک نزدیک او خشم باشد دلیل بود بر کارهایی از آنچه
راستی و درستی در وجود آید و از تربیع تا مقابل چون کسی بود که از مخدوم خود خشم کرده باشد
بکار مشغول کرده دلیل بود بر خصومت زیرا که مقابله دلیل مصادرت بود و از مقابله
تا تربیع دوم دلیل بود بر آنکه کس را بخصومت دعوت کنند و او از آن کار به بود و از
تربیع دوم تا باجتماع دلیل بود بر کارهای پوشیده د آنکه ما بیان کردیم که ماه دلیل ابتدا است
و خداوند خانه او دلیل عاقبت پس در ابتدای کارها حال ماه و خداوند خانه او بر چهار قسم بود
ا آنکه قمر در وتدی از اوتاد طالع باشد و آن خداوند خانه وی بوی ناظر و این دلیل آن بود
که آن کار در ابتدا و در انتها بخوبی حاصل شود ب آنکه قمر در وتدی از اوتاد نبود ولکن
خداوند خانه وی از وی ساقط بود و آن دلیل خوبی ابتدا و تباهی انتها بود ج آنکه قمر
در اوتاد نبود لکن خداوند خانه وی بوی ناظر بود و این دلیل تباهی ابتدا بود و خوبی انتها د
آنکه قمر نه در اوتاد بود و نه خداوند خانه بوی ناظر بود و این دلیل تباهی ابتدا و انتها
بود و این چهار قسم را که گفته آمد در همه چیزها مر دلیل ابتدا و دلیل عاقبت را اعتبار باید
کرد ه در ابتدای کارها اگر ماه متصل باشد بنحسین و آن نحس خداوند خانه او بود
نبود اگر خداوند خانه او نبود دلیل آن بود که آن کار در وجود نیاید و اگر خداوند خانه
او بود آن کار در وجود آید و در آن کار اگر ماه بسعدی متصل باشد یا نباشد اگر بسعدی متصل
باشد در اول آن کار خصومتی پدید آید و بعاقبت بصلح انجامد و اگر بسعدی متصل نبود آن
کار در وجود آمد و لکن با وحشت بسیار و بهترین حالها آن که ماه در ابتدای کارها آن بود
که ماه از سعدی بازگشته بود مگر در حق آنکه خواهد که بگریزد که در حق او بهتر آن باشد
که ماه از نحسین منصرف باشد ز اولیتر آن بود که ماه در شب فوق الارض بود و در روز تحت
الارض ح آنکه اثنا عشریه ماه دلیل است بر عاقبت پس اگر اثنا عشریه بموضع قمر با سعدی باشد
چنانکه آن سعد مر افق آن عمل بود و اثنا عشریه آن سعد با قمر باشد دلیل آن کند که آن کار را عاقبت

خنج

خوبی در وجود آید ط در ابتدای کارها بهتر آن بود که ماه منفصل باشد از کوکبی سفلی و متصل
بعلوی و معنی انفصال از سفلی بعلوی آنست که از ستاره باز گردد و بستاره پیوندد که
فلک او بالاتر و فلک ستاره نحسین بود یا از ستاره که زود رهبوط نهاده بود باز گردد و بستاره
پیوندد که روی بشرف نهاده باشد و این شرطها در همه ابتداها نگاه باید داشتن الا در آن
وقت که پادشاه بجنگ خواهد رفتن زیرا که باید که ماه درین کار روی از علو بسفل نهاده باشد
ی بهترین ابتداها آن باشد که در آن وقت هر دو نیر در حدود سعود باشند و بیکدیگر ناظر
باشند از نظرهای سعد و آن از حدهای موافق آن کار باشد که ابتدا خواهد کردن
و خداوندان حدها ناظر باشند بهترین نظرهای سعد اینست جمله چیزها که تعلق دارد بر
عایت حال قمر **الثانی** آنچه تعلق دارد بر عایت خانه ماه و آن آنست که چون خداوند
خانه قمر نحس باشد باید که ناظر بود بقمر از اوتاد طالع **الثالث** آنچه تعلق برعایت حال
طالع دارد و آن هفت نوع است ا آنکه طالع یا برجی منقلب بود یا برجی ثابت یا برجی
ذو جسدین و هر یک از ین اقسام بعضی کارها را شایسته بود و بعضی را نبود اما برجهای منقلب
اگر طالع باشند یا ماه در ایشان باشد دلیل آن کند که آن کارها را انقطاعی بود و زود تباه گردد
و هر بیماری که طالع او این برجها باشد زود زایل شود و خصومتها در روی در از نکشد و هر کسی
بگریزد زود باز آید و کسی را در وی وعده کنند بآن وفا نکنند و خوابها و سخنها را در وی
اتفاق افتد باطل بود و سفرها را در وی افتد در اکثر اوقات خوب آید و بعد از آنکه
این سخنها یاد کردیم نظر باید کردن در برجهای منقلب از چهار ربع ا آنکه برج حمل از همه
بروج سریع الانقلاب تر است و اما سرطان در سرعت انقلاب از وی کمتر است
ولکن از وی سبکتر است از بهر آنکه خداوند ماه از همه سریعتر است و میزان در انقلاب
معتدل است و جدی اسکن بطی الانقلاب است از آنکه خداوند او زحل است و او در غایت بطوء
حرکت است از جهت زحل ب آنکه اگر این برجهای منقلب سعدی بوی ناظر باشد دلیل آن بود که
آن کار هر چند با شدت انتباه بود لکن بعاقبت تمام شود و اگر نحسین بوی ناظر بود دلیل بود

برغایت تباهی کار رود اگر هم سعود و هم نحوس ناظر باشند آن کار تمام شود ولکن بمحنت و مشقت

ج آنکه اگر خداوند طالع در برجی ثابت بود انقلاب آن کار در مدت دراز حاصل شود نظر باید کردن در درجه چهارم طالع و در آن درجه که ماه در وی باشد اگر خداوند آن درجه مریخ بود انقلاب آن کار زود بود و اگر زحل باشد انقلاب آن کار در عسرت و محنت بود

و اگر خداوند طالع یا درجه طالع یا درجه ماه و در آن درجه یا مریخ بود انقلاب آن کار زود باشد و اگر عطارد یا زهره یا مشتری بود آن کار حاصل شود پس بزودی منقلب شود

اگر طالع یا خانه ماه از برجهای ثابت باشد دلیل ثبات آن کار بود و سعادت و نحوست آن کار متعلق بود بسعادت و نحوست کواکب و نظرهای ایشان و او شایسته است مر بنا کردن را و زن خواستن را الا از قاف که لایق او برجهای منقلبست و بهران بهاری که طالع او از برجهای ثابت بود در ارکشد و خصومت در روی الصلح نا انجامد و باید دانستن که عقرب سبکترین برجهای ثابت است از برای آنکه خداوند او مریخ است و اسد از همه ثابت ترست و قوی در محل خویش می آرد که دلو از همه ثابت ترست که خداوند او زحلست و اما اگر برجهای ذوجسدین طالع باشند یا خانه ماه باشند دلیل آن بود که از آن کار در روی ابتدا کنند اعراض کنند و بار دیگر با وی رجوع کنند و صلاح و فساد آن متعلق بود بنظر سعود و نحوس و این برجها شایسته بود کارها را که بدو کس تعلق دارد چون بیع و شری و شرکت و هر کس را که در این طالع حبس کنند او را حبس زود برون آرند و بار دیگر بدان حبس باز برند و اگر گریخته را بیابند بار دیگر بگریزد و اگر وعده کنند خلاف کنند و اگر بیمار بهتر شود بار دیگر بیمار شود وجه دوم اعتبار آنکه طالع برج معوج بود یا مستقیم اگر معوج بود یا ماه در وی بود دلیل کند بر دشخواری آن کار پس اگر سعود ناظر باشند دلیل بود بر امید داشتن بر حصول آن چیز و اگر نحوس ناظر باشند دلیل غایت دشخواری بود و اگر هم سعود و هم نحوس ناظر باشند دلیل توسط بود و باید دانستن که چون ماه درین برجها معوج بود و زاید بود در نور و در حساب دلیل آن باشد که اگر چیزی بود و شنوند

سعی کنند و اگر بخرند گران خرند چون بفروشند هم سعی کنند و اما برجهای مستقیم الطلوع اگر طالع باشند یا خانه قمر باشند دلیل تمامی آن کار کنند و شایسته بود دوستی کردن را و دعا جستن را پس اگر سعود ناظر باشند دلیل بود بر غایت کمال این کار و اگر نحوس ناظر باشند دلیل دشخواری بود و اگر هم سعود و هم نحوس ناظر باشند کار متوسط بود و باید دانستن که چون ماه در این برجها باشد و ناقص بود یا در نور یا در حساب چیزها بهای ارزان خریده شود و در فروختن سعی بود وجه سیم اعتبار آنکه اگر طالع برجی پری بود دلیل پرندگان بود و آن جوزا است و سنبله و قوس و حوت برای صید نیک بود و برجهای دلیل پادشاهان حمل و جوزا و اسد است و این برجها از برای لایق پادشاهان بود و برجها که دلیل بود بر او از همه برجهاست خوبتر و برجهای آبی چون برجهای آبی از برای مطربان نیک باشد و بروج آتشی برای کارهای آتش نیک باشد وجه چهارم برجهای نهاری لایق اختیارات نهاری بود و برجهای لیلی موافق اختیارهای لیلی و همچنین ستارگان نهاری موافق اختیارات نهاری و ستارهای شبی موافق اختیارهای شبی و همچنین پس اگر حال برخلاف این بود این کار را بسته بنظر سعود و نحوس بود وجه ۵ باید که طالع بطبع مانند آن مقصود بود چنانکه برجهای آتشی مر کارهای سلطانی را و چنانکه خانهای مریخ جنگ را وجه ۶ باید که سعود را در طالع حصه عام بود د اگر طالع برجی معوج بود منقلب و درجات عاقبت وی در برجی مستوی ثابت بود اول آن کار دشخوار بود و آخرش آسان افتد الرابع اعتبار حال خداوند طالع و آن بر چهار وجه است

ا آنکه باید که خداوند طالع ناظر بود بطالع و بطلمیوس گفته است که هر آن سیاره که ناظر نبود بخانه خود بمانند مردی بود از خانه خود دور بود و حفظ خانه خود نتواند کردن

ب آنکه خداوند طالع نحس باشد باید که نظر او از تثلیث یا از تسدیس باشد و همچنین خداوند خانه ماه و خداوند خانه حاجت زیرا که نظر نحوس از تثلیث یا از تسدیس و نظر سعود از مقابله و تربیع مکروه نیست ج آنکه خداوند طالع چون نحس بود باید که از نظرها او ازو تا ایمن شود ... د چهارم باید کردن تا خداوند طالع یا سهم السعادة با هم باشند که آن دلیل کمال بود

اعتبار حال درجهٔ طالع بداند تا هر درجه از هر برجی خاصیتی او خاصیت آن برج نیز کرده دوری
وی از برج حمل هم چنان بعد از دوری آن که درجه از اول آن برج چنانکه درجه نخستین از حمل
شایسته بود مر ابتدا کارها را و درجه دوم از ثور شایسته بود زراعت را و درجه سیوم
از جوزا شایسته بود چیزی خواندن و خدمت پادشاهان را و درجه چهارم از سرطان
شایسته بود کارهای پوشیده را بیرون آوردن و هم برین قیاس دیگر درجات اعتبار
باید کردن پس چون این درجات سعود باشند از از تحصیل این مهمات در حق خود استعمال
باید کردن و اگر منحوس باشند در ابطال آن مهمات در حق دشمن بکار باید داشتن و بباید دانستن
که چون مشتری و زهره درین درجها باشند دلیلها ایشان قوی تر بود و اگر زحل و مریخ درین
برجها باشند دلایل ایشان نیک ضعیف بود اگر که درجه که منحوس باشد چنانکه اگر مریخ در
درجه سیم بود از عقوب مخالفت پادشاه اعاذ کند درین وقت آفت او بسیار شود
و اگر مشتری در طالع تحویل درین درجه بود کار آسان شود **السادس** اعتبار حال دیگر
دیدها و باید اوتاد از نحوس خالی بود و رعایت این کردن بعد از طالع اولی تر بعاشر
پس سابع پس رابع **السابع** اعتبار خانهٔ غرض و آن از دو وجه است ا آنکه پیش
ازین یاد کردیم که خانهٔ حاجت باید که مناسب آن حاجت بود پس اکنون اگر نبود باید
در خانهٔ حاجت سعدی قوی حال بود و اگر نه باری نحسی ناظر نبود و باید خداوند او از
نحوس سلیم باشد ب جهد باید کردن که خانهٔ حاجت در اصل طالع مولود سعود بود باشد و خداوند
او قوی حال **الثامن** اعتبار حال ستارهٔ حاجت و آن از دو وجه است ا جهد باید
کردن تا ستارهٔ حاجت ناظر بود بطالع و بخداوند طالع و بخانهٔ حاجت از تثلیث یا از
تسدیس یا از تربیع سعد باشد اما اگر نحس بود جهد باید کردن تا نظر او از تربیع و مقابله نباشد
پس اگر نظر ستارهٔ حاجت بطالع میسر نشود باید ناظر بود بصاحب طالع و علما اند
می گویند نظر ستارهٔ حاجت بصاحب طالع بهتر از آن بود نظر او بطالع ب جهد باید
کردن تا خداوند خانه ستارهٔ حاجت قوی حال بود زیرا که او دلیل عاقبت است **التاسع**

اعتبار

اعتبار حال سهام و آن از چهار وجه است ا صلاح سهم سعادت اعتبار باید کردن زیرا که
او دلیل ابتدا است ب صلاح خداوند خانه او را اعتبار باید کردن که او دلیل عاقبت ج
سهم السعادة باید ناظر بود بماه و اگر خداوند سهم السعاده ساقط بود از طالع صحیح مرفت
حاصل نشود چون سهم السعادة ناظر بود بماه پس اگر نظر سهم السعادة بماه میسر نشود باید میان
هر دو ستاره سعد بود تا هر دو را باهم مجتمع کند و اولیتر آن بود که از ناکستانند بسهم السعادة
جهد د باید آن سهم که منسوب بود بدان صاحب مسعود بود و باید سهم السعادة با وی مشارک
بود در آن حالت **العاشر** اعتبار آن ساعت که از اختیار در وی اتفاق افتد چنانکه
اگر آن اختیار از برای کار خیر بود باید که در ساعتها مشتری یا زهره باشد یا در ساعتهای
عطارد چون سعود باشد و اگر اختیار از برای کارها بد بود حال برعکس این باشد **الحادی عشر**
کارها که در وی ثبات طلبند جز شهادت زحل راست نیاید و کارها که در وی از طول مدت
احتراز کنند جز بشهادت مریخ راست نیاید اینست آن یازده وجه که در اول فصل وعده
کردیم **فصل** در بیان چیزها که از وی احتراز باید کردن و آن هشت است ا آنچه تعلق
باجتماع و استقبال دارد و آن دو وجه است ا چون تحویل اجتماع تباه بود و نحوس
بر آن طالع مستولی باشد پرهیز باید کردن در آن ماه از ابتدا کردن کارها که دوام آن مطلوب باشد
ب آنکه چون اجتماع نیرین در آن ماه در روی نحسی افتاد یا اسواکوف انقلابی افتاد یا
کروان زحل و مشتری در آن درجه در آن ماه اتفاق افتاده باشد یعنی آن قران با بود در وی
نحسی از ابتدا کردن در آن ماه احتراز باید کرد که آن سنگ تباه بود خاصه که نحوس مستولی بود
باشند اما اگر هر دو سعد در آن درجه گرد شده باشند آن نحوست زایل شود و آن ماه را استیکی
آن بود در وی کارها ابتدا کنند ب آنچه تعلق بماه دارد و آن از نه وجه است آ
حذر باید کردن از آنکه ماه در طالع باشد خاصه تا الا در بیع و شری چون ماه سعود بود طالع
بطالع نیک مبنی روا باشد دوم اصطف حکیم گوید که ماه چون در رفایت تری است از سعادت و نحوست
زود در وی پیدا شود پس اگر در طالع بود تغیرها عظیم بر مزاج آنکس پدید آید ج حذر باید کردن

ماه

از آنکه ماه ساقط بود از طالع د حذر باید کردن از مقارنت ماه با مریخ در اول روز و اول ماه
و از مقارنت او با زحل در اول ماه خاصه در افزونی ه حذر باید کردن از آنکه ماه را خداوند
خانه او را با یکدیگر نظر عداوت بود زیرا که دلیل مضادت و خصومت کند در آن کار را ابتدا
کرده باشند مگر کارها را از قبیل زنان باشد آن سهل تر باشد و حذر باید کردن از نحوستهای قمر
و آن یازده وجه است ا آنکه در محاق بود و آن چنان بود که در میان او و میان آفتاب
دوازده درجه بود یا کمتر و بهتر آن بود که روشنه بود با آفتاب ب آنکه بر حد خسوف باشد و نیز
چنان بود که خسوف در آن برج اتفاق افتد که ماه در وی بود باشد در اصل طالع مولود ج
مقابل او با آفتاب و نیز در بعضی حکما این نحوست نیست د آنکه در تربیع آفتاب بود ه
آنکه مقارن نحوس بود یا تربیع نحوس یا مقابله نحوس بود و آنکه محصور بود در میان نحسین ز آنکه میان
او و میان راس یا ذنب دوازده درجه بود یا کمتر ح آنکه در طریق محترقه بود و آن نوزده درجه
میزان تا پانزده درجه عقرب است ط آنکه در اواخر برج بود در حدهای نحوس ی آنکه با ثانی عشر
نحوس بود یا آنکه زایل بود از وتدها یعنی در برج سیوم یا آن فرح او است یب آنکه بطی السیر
بود چنانکه سیر او کم از سیزده درجه و یازده دقیقه باشد یج آنکه وحشی بود و آن چنان بود که
از نحسین باز گشته بود و هیچ کوکب نپیوندد ید آنکه روی بجانب جنوب نهاده باشد یه آنکه در جوزهری
ماه است نحوستها ماه و جمله حکما اتفاق کرده اند که چون قمر منحوس بود بعضی از آنچه اکر گفتیم
و لیکن باید احتراز کردن از ابتدا کارها د آنکه تعلق بخداوند طالع و بخداوند خانه قمر و خداوند
خانه صاحب دارد و آن از ز وجه است ا پرهیز باید کردن از آنکه این دلیلها راجع باشند
ب حذر باید کردن از آنکه ذنب در طالع افتد یا در خانه حاجت یا با آفتاب یا با ماه یا با ستاره
حاجت بود ج حذر باید کردن از آنکه این دلایل در کار منحوس باشند خصوصا از آنکه
مغرب باشند زیرا که آن دلیل فساد بود د حذر باید کردن از آنکه نحوس در اوتاد باشند و اگر ستاره
حاجت بود خاصه در طالع که آن سبب مشقت بود ه حذر باید کردن از آنکه خداوند خانه حاجت
نحس بود خاصه اگر در طالع باشد و حذر باید کردن از آنکه خداوند ششم در وتدها نهم زایل بود ز آن خداوند

خانه قمر نحس بودن او دلیل بود بر فساد هر اختیاری که اتفاق افتد و صلاح حال قمر درین باب
سخن مند باشد ح چون خداوند خانه غرض نحس بود باید که خداوند ساعت در اوتاد یعنی نظر او بطالع
نظر مودت ولیکن باید که جایگاه او ماه دهم یا هشتم بود مانند سبع یا ثالث یا خامس مگر آن وقت که
اختیار سفر و غیره و هب کنند ط درجهای که از بابلیان جاهها خوانده اند و آن درجهای
نحس و تاریک و از آن حذر باید کردن اما در حمل ازین درجات پنج است و یا یو کد
کط و اما در ثور ششش است ه یج یح کد که کو و اما در جوزا پنجست ب یب یز کو ل
و در سرطان پنجست یب یز کج کو ل و در اسد هفت است و یج یه کب کج کح ل و در سنبله
پنجست ح یج یو کا که و در میزان چهار است ا ز ک ل و در عقرب پنجست
ط ی کب کج کز و در قوس پنجست ز یب یه کد کز و در جدی پنجست ه
ی ک کو ل و در دلو پنجست ا یب یز کج کط و در حوت پنجست د ط کد کز کح
این درجها چنان است که چون ستاره سعد در وی باشد او را سبک و ضعیف کند و چون نحس در آنجا باشد دلیل
بود بر سعادت عرضی و باشد که دلیل باشد بر تمام نحوست ه اعتبار اوقات و السن حکم کرده اند که
پرهیز باید کردن از ابتدا کارها کردن پیش از کسوف بهفت روز و بعد از کسوف بهفت روز
و همچنین پیش از خسوف ماه بسه روز و بعد از خسوف ماه بسه روز ج و آنچه تعلق دارد
بروزها و آن چهار وجه است ا آنکه روزها که از ایام البیض گویند حکما اتفاق کرده اند که
از وقت اجتماع ماه با آفتاب تا اجتماع دیگر مرتبها بسیار است و هر مرتبه کاری دیگر را
شاید و شرح این آنست که از وقت اجتماع تا دوازده ساعت که گذشته از آن اختیار را
بود و این دوازده ساعت سخت تباه بود زیرا که چهار ساعت نخستین دلیل هلاک تن
و جان باشد و چهار ساعت دوم دلیل بیماری و تباهی حال باشد و چهار ساعت سیم دلیل تباهی
مال بود اگر چه دلیل بیماری نبود و بعد از این دوازده ساعت دیگر تعلق بزهره دارد
و این ساعتها شایسته بود همه کارها را خاصه آنچه تعلق بزهره دارد و بعد از این دوازده ساعت
دیگر تعلق بعطارد دارد و این ساعتها شایسته است کارهای عطارد را و بعد از این دوازده

ساعت دیگر متعلق بماه دارد و آن شایسته باشد راه رفتن را و پیش سلطان شدن و فرمود و سخن را
فاصله را و مسعود باشد و بعد ازان دوازده ساعت دیگر زحل را باشد و این شایسته باشد زراعت کردن
و جوی کندن را و درخت نشاندن و بنا نهادن را خاصه در چهار ساعت نخستین چون ماه زائد
النور بود و بعد ازان دوازده ساعت دیگر مشتری راست و این ساعتها شایسته است
کارهای سلطانی را و برکت و مانند آن را و بعد ازان دوازده ساعت دیگر مریخ
راست چهار ساعت نخستین شایسته است رسیدن سفر را و سلاح پوشیدن را و جنگ کردن
را و چهار ساعت دوم شایسته است حجامت و فصد را و چهار ساعت سیوم هیچ کار را
نشاید و بعد ازین نوبت بار دیگر با آفتاب باز رسد و آن ساعتها نیک بود و نیک تباه
هم و هم برین ترتیب ساعات نیک باز می آید و البتی حکیم می گوید تا بی جای ماه کمتر از آن است
که تباهی ایام نیست ب حذر باید کردن از ابتداء کارها در ایام نقصان و آن از اول
بیست و هفتم ماه بود تا نیمه روز چهارم از ماه دیگر و بعد ازان تا تمامت یازده روز
ایام زیادت بود و بعد ازان از ابتدا آخر روز دوازدهم تا نیمه روز نوزدهم ایام نقصان بود
و بعد ازان تا آخر روز بیست و سیم ایام زیادت بود ج حذر باید کردن از اسباع و آن نهم ماه
و نهم و بیست و هشتم ماه است و همچنین حذر باید کردن از اسباع و آن هفتم و چهاردهم و
بیست و یکم و بیست و هشتم ماه است د روا نبود که دلیل این کار را ابتدا خواهد کردن مردودی
فوق السعود بود یا تحت النحوس اینست آن چیزها را که ازوی احتراز باید کردن در اختیارات

فصل هفتم در آنکه آثار اختیار در حق وی ظاهرتر بود با آنکه آثار اختیارات در حق اشان
نیک ظاهر شود زیراکه هر چه در حق ایشان ظاهر شود در حق رعیت هم ظاهر شود و هر آنکه عام
تر بود ظاهرتر بود حکما گفته اند که اختیار را استدلالست بدلیلها در عام و دلیلها و عام را
اثر جز در حق کسی که افعال ایشان عام بود ظاهر نشود و آن نباشند الا پادشاهان

فصل هشتم در چیزها که اختیار را از بهر آن روا باشد کو شما میگوید هر کاری را هر روز
ماهی هفته یا هر ماه در وجود آید اختیار از برای او مفید نبود و این مکیت از برای آنکه

بجام رفتن هر هفته اتفاق افتد غالبا باز آنکه او اختیار کرد بجام رفتن پیش از همه اختیارها شرح
داده است و حوائیشان جنانت را هر چند آن کار دیرتر در وجود آید و کمتر مکرر گردد اثر اختیار
در حق وی ظاهرتر بود

فصل نهم در آنکه اختیار چگونه باید کرد در وقتی که تاخیر
میسر نشود حکما گفته اند که چون تاخیر ممکن نبود و طلب صلاح دلیلها میسر نشود ابتدا را کی
وقت باید کردن که مشتری یا زهره در طالع بود زیرا که ایشان بخوستان ابتدا وقع کنند
عمر بن فرخان الطبری میگوید این سخن در کارها درست باشد که ازوی طلب ثبات و دوام
نکنند اما آن کارها که دوام ازوی مطلوب باشد تمام نگردد الا آنکه قمر سلیم بود از نحوس
و دروتیوس میگوید چون تاخیر کردن از ابتدا ممکن نبود وقت صلاح ماه را از
طالع ساقط باید کردن و باید که در طالع سعدی باشد و برین سخن مقالت اولی را ختم کنیم

مقالت دوم در جزئیات

بدانکه ما این اصلها را بیان کردیم در مقالت نخستین
چنان بیان کردیم که هر کس که خاطر قوی و طبع مستقیم دارد و بران اصول تمامی وقوف
حاصل دارد او را حاجت نباید بدان اختیارات جزئی زیراکه بیشتر سخنها که در اختیارات
جزئی گفته شود جز آن نبود که ما در مقالت کلیات شرح دادیم لکن چون خاطر هر کس
بدین معنی وفا نکند لا جرم بسیار چیزها که حاجت بدان بیشتر افتد درین مقالت آوردیم
و یک و بدان آن از یکدیگر جدا کردیم تا بر خواننده آسان بود والله اعلم لا اینست فهرست
آن جزءها ا بگرمابه رفتن ب موی از سر پاک کردن ج موزه بکار داشتن و پاکیزگی کردن
د ناخن چیدن ه آهن باندام بردن و فصد کردن ز حجامت کردن ح خون بسیار
بیرون کردن ط ختنه کردن ی ابتداء علاج کردن یا علاج اعضا کردن یب علاج حبس
بیماریها یج داروی مسهل خوردن ید دارو که سودا آرد یه دارو که صفرا آرد یو مطبوخ خوردن
یز دارو در علت از سر و چشم برد یح غرغره و قی کردن یط علاج بیماریها دیرینه کردن
ک دران دارو که اسهال عظیم کند کا جامه بریدن و پوشیدن کب صناعت زر و نقره
کج در خریدن کد در فروختن که در شرکت کردن کو در مال فرستادن کز ابرای

کو در دوام طلب کردن کح در دوام دادن کط در صناعت کیمیا ل در غربت کردن از یار دوستی لا غربت از برای دشمنی لب عهد بستن لج در کارها پوشیده کردن لد پنهان شدن له پیدا کردن کارها لو سفر کردن بجهتی از بهر طلب منفعت لز اختیار وقتی در شبانروز از برای طلب حاجت لح در نامه نوشتن از بهر حاجت لط در ابتدا آموختن پیشها م در تعلیم روز دنها ما در تعلیم سیاحت مب فرزند بکتاب دادن مج بنیاد افکندن مد از تعلیم ادب مه در هدم کردن مو در ضیاع خریدن مز در ضیاع خریدن مح درکاه برکندن مط درخت نشاندن ن درتخم کاشتن نا در اجارت زمینها نب در جاریای خریدن از نشستن را نج در جاریای خریدن که بروی نتوان نشستن ند در برده خریدن نه در آزاد کردن بنده نو در شیر دادن کودک را نز در بازکردن کودک از شیر نح در نکاح کردن نط در زفاف س در سفر خشک سا در سفر اندر آب سب در جنگ رفتن سج در شهر شدن سد در بیعت و بر تخت نشستن سه در لوا بستن سو در لوا گشودن سز در خراج استادن از سلطان سح صید مرغان کردن سط در صید دریا کردن ع در صید کردن چهارپایان عا در تماشا بر خشک عب در تماشا بر آب عج در تماشا براسب عد کسی در آب روان کردن عه شراب کردن عو شراب خوردن عز بحمام رفتن عح شطرنج و نرد باختن عط چوگان زدن ف در وقت دعا کردن
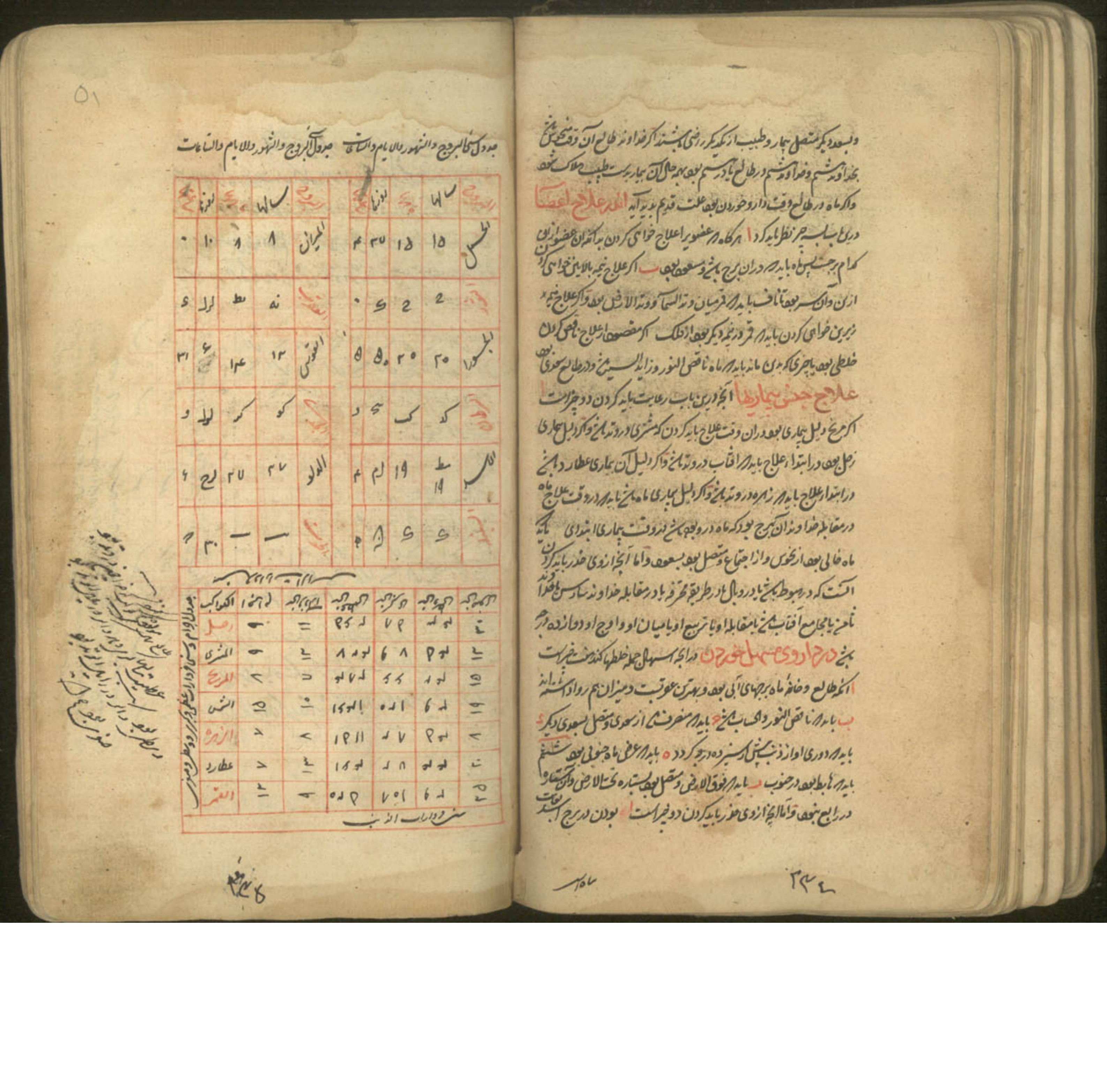
کو در ... چیزهایی که درین اختیار ربوی تمام شود آنست که باید طالع یکی از برج آبی باشد و قمر در حمل یا در عقرب باشد والا در قوس یا حوت یا سرطان یا اسد محمد ایوب گوید بهترین آنست که ماه در سرطان بود و اگر درین حال متصل بود بمشتری یا بزهره یا از تثلیث یا از تسدیس دلیل بود بر انس و زیادتی جمال و اگر ماه در حوت بود باید متصل بود بزهره تا کمال جمال حاصل بود اما آنچه ازوی پرهیز باید کردن سه است ا روا نبود که قمر مجاسد عطارد یا زهره یا زحل بود ب روا نبود که در جایها یکی ازین ستارها بود ج اگر ماه در برج منقلب بود و عطارد در طالع بود دلیل بران بود که رفته بیرون آید و اگر ماه متصل بود بزحل و زحل در اوتاد بود

دلیل بود بر ضجر شدن و اگر متصل بود بآفتاب دلیل بود بتشنگی و اگر متصل بمریخ دلیل بود که صفرا و حرارت از حد در گذرد **در موی از سر باز کردن** چیزهایی که درین اختیار ربوی تمام شود دو است ا باید که قمر در برجهای ذو جسدین باشد الا در سنبله محمد ایوب روا داردکه در میزان بود یا در دلو گوشیار گفته است باید که در برجهای آبی بود ب باید که ماه متصل بود بیکی از هرد و سعد زیرا که آن دلیل بود بر آنکه موی باز دیگر در ساوی بر آید و اما آنچه ازوی حذر باید کردن شش چیز است ا نباید که ماه در برجهای منقلب و ثابت بود خاصه جدی زیرا که دلیل بود بر آنکه موی دیر بر آید و هوا و مدتش را ابزان بسبب غم باشد ب باید که ماه متصل نبود بزحل هم این علت که گفته شد ج باید که ماه متصل نبود بمریخ د روا نبود که زحل یا مریخ در طالع وقت باشد ه روا نبود که قمر در حمل باشد و روا نبود که قمر در طالع بود **در نوره کشیدن** چیزهایی که درین اختیار ربوی تمام شود چهار است ا باید که ماه متصل بود بآفتاب یا تحت الشعاع بود چنانکه از آفتاب جدا شده باشد ب باید که در برجهای آبی بود و روا نبود که در حمل و ثور و اسد و جدی بود محمد ایوب گوید باید که ماه در برجهای ارضی بود ج باید که ماه متصل بود بستارگان که در هبوط باشند یا محترق یا راجع زیرا که این دلیل بود که آن موی دیر بر آید د باید که خداوند طالع منحوس بود از وتد السماء و وتد الارض **در ناخن چیدن** آنچه درین اختیار ربوی تمام شود دو است ا باید که ماه در خانه زهره یا خانه مریخ یا خانه نیرین باشد محمد ایوب گوید بهترین آنکه در خانه ثور یا سرطان یا عقرب یا دلو باشد ب باید که ماه زاید باشد در نور و در حساب یا در هر دو و اما آنچه ازوی حذر باید کردن چهار چیز است ا حذر باید کردن از آنکه ماه در جوزا و حوت بود زیرا که این دو برج ضعیف اند و ایشان بد بکشند این کار را و دلیل بود بر آنکه آن ناخن دیگر باره نروید ب حذر باید کردن از آنکه مریخ در طالع وقت بود یا ماه در یک برج باشد زیرا که مخاطره بود که گوشت ببرد ج حذر باید کردن از آنکه زحل در طالع بود یا قمر د حذر باید کردن از آنکه ماه متصل بود بستاره راجع خاصه چون در هبوط بود والا ام در وقت آفت در ناخن پدید آید **در آهن بادام بردن** آنچه درین اختیار ربوی تمام شود ... است ا آهن بادام آنگاه روا بود

بردن اگر ماه در برجی بود که آن اندام منسوب بود بدان برج و سر منسوب است بحمل و گردن و قفا
بثور و دوش و بازوها بجوزا و سینه بسرطان و پشت و پهلوها باسد و شکم و روده بسنبله
و سره بمیزان و فرج بعقرب و هر دو ران بقوس و سر زانوها بجدی و ساقها بدلو و
پایها بحوت گوشت شمار میگوید اگر در آن برج که عضو بوی منسوب است سعدی قوی بود آهن
بردن بوی روا است ب باید که ماه ناقص النور نبود و سلیم بود از نحوس ج باید که ماه
متصل بود بمشتری و مشتری فوق الارض باشد اما در عاشر و اما در حادی عشر یا در تاسع بود و نحس
اگر بود مشتری در این مواضع معتبر نشود باید که در طالع بود و قمر باید که ناظر بود یا
با قبات و قابل النور باشد از وی زیرا که این دلیل بود بر صحت بنوعی کامل شود و اما آنچه از
وی حذر باید کردن دو چیز است ا آنکه ماه بری بود از مقارنه آفتاب ب باید که بری
بود از نحوس خاصه از مریخ **در فصد کردن** آنچه این اختیار بوی تمام شود چهار است
ا ستوری گوید بهتر آن بود که ماه در برجی ثابت بود الا در ثور ب قصرانی گوید بهتر آن
باشد که ماه زاید باشد در نور و در حساب ج باید که در برجهای مذکر باشد د باید که ماه متصل
بود بسعود اما آنچه از وی حذر باید کردن هشت چیز است ا آنکه خانه ماه برجهای منقلب
و ذو جسدین نباشد خاصه جوزا ب باید که خانه ماه و طالع برجهای ارضی نبود ج از برج
حوت حذر باید کردن د در وقت اجتماع تا سیزده درجه این کار نشاید ه از وقت
استقبال احتراز باید کردن و حذر باید کردن از آنکه زحل و مریخ در طالع باشد یا با ماه زیرا
که این دلیل بود بر آنکه جای جراحت التیام نگیرد و تباه شود و حاجت آید به بریدن آن عضو و در آن
با مریخ احتراز واجب تر است ز احتراز باید کردن از آنکه زحل در ثانی طالع
بود ح حذر باید کردن از آنکه زحل یا مریخ در هشتم قمر باشد **در حجامت کردن**
آنچه این اختیار بوی تمام شود دو چیز است ا محمد ایوب میگوید باید که خانه ماه و طالع برجی
از این برجهای هوایی بود زیرا که چون چنین باشد خون فاسد بیرون آید و خون صافی بماند و نفع او
ظاهر شود ب باید که ماه متصل باشد بمشتری ستوری گوید باید که ماه زاید النور بود و قمرانی

کوید

گوید باید که ماه ناقص النور و الحساب بود و اما آنچه از وی حذر باید کردن چیز است ا
بهترین همه آنست که ماه در ثور باشد یا در دلو ب دورونیوس گوید چون دریابی بهترین باشد زیرا
ایشان بحس بود در غایت تباهی بود ج محمد ایوب گوید حذر باید کردن از آنکه ماه تحت
الشعاع باشد و از آنکه طالع یا خانه ماه برجهای ارضی بود زیرا که خوف آن بود که سودا
پدید آید و از آنکه برجهای آبی بود زیرا که خوف آن بود که فالج و لقوه پدید آید **در خون**
بسیار بیرون کردن آنچه این اختیار بوی تمام شود چهار است ا باید که ماه زاید النور
و الحساب بود ب باید که بعد از اجتماع و پیش از استقبال بود ج سیم باید که ماه متصل بود بمریخ
از تثلیث یا از تسدیس د باید که خداوند ماه متصل باشد از تسدیس **فصل** و چون خواهی که
خون اندک بیرون کنی چنانکه بنفع آن کامل بود ضد این شرطها اعتبار باید کرد که ماه از
عطارد ساقط بود **در ختنه کردن** آنچه اختیار بوی تمام گردد شش چیز است ا
باید که ماه متصل بود بزهره ب باید که ماه متصل بود بیکی از دو سعد ج باید که ماه در برجهای
شمالی بود د باید که زاید بود ه باید که خداوند خانه او شمالی بود و باید که خداوند خانه
طالع صاعد بود و باید که خانه ماه و طالع برجی هوایی بود و اما آنچه از وی حذر باید
کردن دو چیز است ا حذر کن از آنکه ماه در عقرب بود خاصه چون مریخ بوی ناظر بود از
او یا طالع ب اما اگر نظر مریخ از تثلیث یا از تسدیس باشد و ماه ناقص نبود **در ابتدا**
علاج کردن آنچه این کار بوی تمام گردد چهار است ا آنکه اگر سعدی در طالع بود
معصوم کامل بود و ذکر خوب طبیب ظاهر گردد ب اگر در عاشر بود بیمار فرمان برد
و تخلیط نکند ج اگر در سابع بود علاج نفع پذیرد د اگر در رابع بود آن علاج کار
گر آید و اما آنچه از وی حذر باید کردن چهار چیز است ا آنکه اگر نحسی در طالع بود آن علاج
خطا بود و تباهی آن ظاهر شود ب اگر در عاشر بود بیمار تخلیط کند و کار دشوار شود ج
اگر در رابع بیمار از آن علت بعلت دیگر رود د اگر در رابع بود خطر هلاک بود اگر در
ابتدا علاج قمر منحوس بود بیمار و طبیب از یکدیگر متنفر شوند و اگر از سعدی منصرف باشد



وبسعود دیگر متصل بیمار و طبیب از یکدیگر راضی باشند اگر خداوند طالع آن وقت منحوس باشد بخداوند ششم وخداوند ششم در طالع یا در ششم بود بهمه حال آن بیمار بدست طبیب هلاک شود واگر ماه در طالع وقت دارو خوردن بود علت قدیم بدید آید **اندر علاج اعضا** درین باب جز نظر باید کرد ا هرگاه که عضوی را علاج خواهی کردن بدانکه آن عضو از کدام برج است پس ماه باید که دران برج باشد و مسعود بود ب اگر علاج نیمه بالایین خواهی کردن از سر تا ناف باید که قمر میان وتد السما و وتد الارض بود واگر علاج نیمه زیرین خواهی کردن باید که قمر در نیمه دیگر بود از فلک اگر مقصود از علاج ناقص کردن خلطی بود یا چیزی که در تن مانده باید که ماه ناقص النور و زاید السیر باشد و در طالع سعدی بود

علاج جمله بیماریها انچه درین باب رعایت باید کردن دو چیز است ا اگر مریخ دلیل بیماری بود دران وقت علاج باید کردن که مشتری در وتد باشد واگر دلیل بیماری زحل بود در ابتدا علاج باید که آفتاب در وتد باشد واگر دلیل آن بیماری عطارد باشد در ابتدا علاج باید که زهره در وتد باشد واگر دلیل بیماری ماه باشد باید که در وقت علاج ماه در مقابله خداوند آن برج بود که ماه در و بوده باشد در وقت بیماری ابتدای باید که ماه خالی بود از نحوس و از اجتماع و متصل بود بسعود و اما انچه ازوی حذر باید کردن آنست که در هبوط نباشد و در وبال و در طریقه محترقه و در مقابله خداوند ساعت و خداوند ناظر یا مجامع آفتاب باشد یا مقابله او یا تربیع او یا میان او و اوج او دوازده درجه باشد **در خوردن داروی مسهل** دراینجا اسهال جمله خلطها کند پنج چیز است ا انکه طالع و خانه ماه برجهای آبی بود و بهترین عقرب است و میزان هم روا داشته اند ب باید که ناقص النور و الحساب باشد ج باید که منصرف شد از سعدی و متصل بسعدی دیگر د باید که دوری او از ذنب بیش از سیزده درجه گردد ه باید که عرض ماه جنوبی بود ششم باید که هابط بود در جنوب د باید که فوق الارض و متصل بود بستاره تحت الارض و آن ستاره در رابع بود و اما انچه ازوی حذر باید کردن دو چیز است ا بودن در برج ابتدا بعت

جدول کمال البروج والشهور والایام والساعات

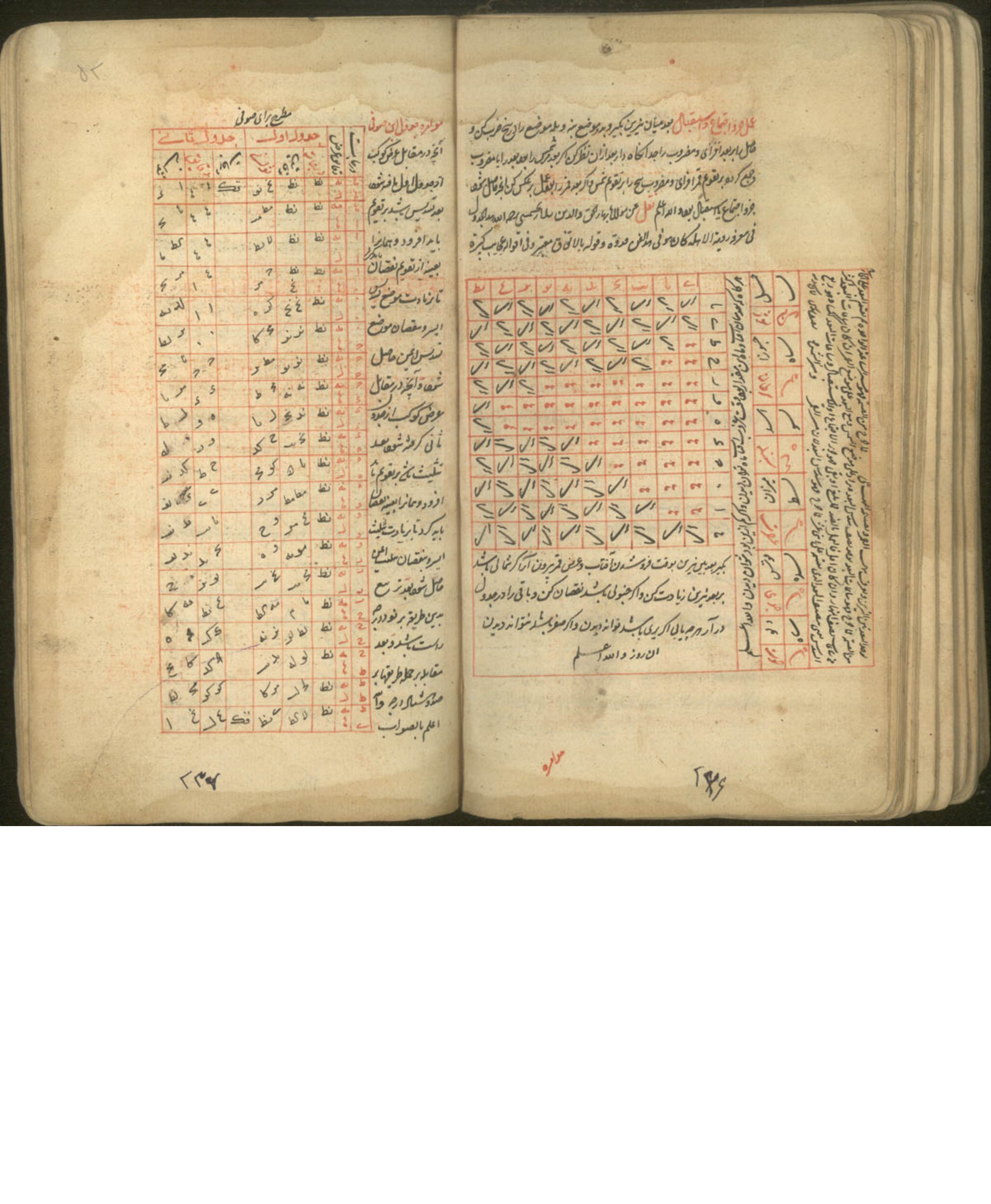
جدول البروج والشهور والایام والساعات

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	البروج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	البروج
۰	۱۰	۹	۹	المیزان	۴	۳۷	۱۵	۱۵	الحمل
ی	لز	ط	نه	العقرب	۰	ی	۲	۲	الثور
۳۱	۶	۱۴	۱۳	القوس	۵	۵۰	۲۵	۲۵	الجوزا
و	لز	کر	کو	الجدی	د	یح	ک	کد	السرطان
۶	لح	۲۷	۲۷	الدلو	۴	لم	۱۹	ط ۱۹	الاسد
۱	۳۰	—	—	الحوت	۴	ا	ی	ی	السنبله

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الکواکب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زحل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	المشتری
۱۵	لو	له	له لو	۷	۷	۷	المریخ
۱۶	له ۶	۱ ه ه	۱ لو ۱	۱۰	۱۵	۱۵	الشمس
۷	لو ۲	ه ۷	۱۲ ۱۱	۷	۷	۷	الزهره
۳	لو لو	۱ ۸	۱ لو ۱	۱۳	۷	۷	عطارد
۲ ۵	له ۶	۱ ه ۷	۲ له ه	۹	۱۲	۱۲	القمر

سنین ادوار الذنب



عمل جزو اجتماع و استقبال بعد میان نیرین بگیر و بعد موضع بنه و بله موضع را در پنج ضرب کن و حاصل را بر بعد افزای و مضروب را جدا نگاه دار بعد از آن نظر کن اگر بعد برگرد را جع بعد را با مضروب جمع کرده بر تقویم قمر افزای و مضروب پنج را بر تقویم شمس و اگر بعد قمر را بعمل برعکس کن تا حاصل شود جزو اجتماع یا استقبال بعون الله الملهم نقل عن مولانا بهاء الحق والدین ملا الحسینی رحمه الله و الحمد و ... فی معرفة رؤیة الاهله کان هو فی هذا الفن حدوه و قوله بالاتفاق معتبر و فی اقواله عجایب کثیره

بگیر بعد بین نیرین بوقت فرو شدن آفتاب و عرض قمر بدون آن اگر شمالی باشد بر بعد نیرین زیادت کن و اگر جنوبی باشد نقصان کن و باقی را در جدول در آر هر جای که اگر ی باشد توانند دیدن و اگر صفر باشد نتوانند دیدن ان روز والله اعلم

مواهره

مطلع برای صوفی

مواهره جدول ای صوفی

آنچه در مقابل عرض کوکب از جدول اول یافته شود بعد تدریس باشد بر تقویم باید افزود و همان را بعینه از تقویم نقصان باید کرد تا زیادت موضع تدریس ایسر و نقصان موضع تدریس ایمن حاصل شود و آنچه در مقابل عرض کوکب از جدول ثانی گرفته شود بعد تثلیث باشد بر تقویم باید افزود و همان را بعینه نقصان باید کرد تا زیادت تثلیث ایسر و نقصان تثلیث ایمن حاصل شود بعد تربیع بدین طریق بر نود در جه راست باشد و بعد مقابله بر جمله طریق بر صد و هشتاد درجه والله اعلم بالصواب

مطرح شعاع برای ابارجان

درجات	زیادة عرض	جدول اول				جدول ثانی	
		[illegible]	بعد	[illegible]	برج	[illegible]	برج
٤	ه ل	X	ـ	و و	ـ	د يد	ل ه
١	ه	X	ـ	ل يد	ـ	كد ل	كط ح
١	ه ل	X	ـ	كـ لا	ـ	كو مه	ل ه
ـ	ه	X	ـ	يح نه	ـ	ـ نط	ل نط
ـ	ه ل	X	ا ا	ل كه	ـ ا	د يد	كط نط
٢	ه ل	X	ا ٠	مد	ا	كد كط	كط نغ
٢	ه ل	X	٠	كد مو	ا	لو مد	لح نو
٢ ٤	ه ل	X	ح ح	٥ ٩	ا	ـ نط	كو نو
٤	ه ل	X	٤ ٠	ه و	٠	د يد	كه نو
٤ ٠	ه ل	X	٠ و	م يح	٠	كد كط	كط نا
٠	ه ل	X	د د	٠ نا	٠	لو مد	ك مط
٠ و	ه ل	X	ح ح	م ل	٠	ب نط	بو مه
و	ه ل	X	ط ط	مد لد	ح ح	د يد	يح ما
و	ه ل	X	ل ما	يح و	ح ح	كد كط	ط لو
ز	ه ل	X	ـ	لو مو	ح	لو مد	ا كو
ح	ه	X	يح يد	لح لا	ح	نا نط	نه كـ
ح	ه ل	X	له لو	كو كد	ى	و يد	نه لو
ح ط	ه	X	لح يح	٩ كـ	ى	كا كط	يح ط
ط	ه ل	X	نط ى	كو كط	ى	لو مد	له ا
ل	ه	X	كا كد	لـ مد	ى ى	نا نح	كو ما

موامره جدول البرجان

انچه در مقابل عرض کوکب
از جدول ع در سوی تسدیس
باشد بر تقویم کواکب زیادت
باید کرد و آنچه در عشر از
تقویم نقصان باید کرد
تا زیادت تسدیس ایسر و
نقصان تسدیس ایمن حاصل
شود و چون هر دو تسدیس
معلوم گشت نظر در یک
تثلیث باشد تثلیث ایمن
نظر تسدیس ایسر و تثلیث
ایسر نظر تسدیس ایمن و تربیع
بر بعد نود درجه و مقابله
بر بعد صد و هشتاد درجه باشد
چنانکه در طریق بوجهی صونی
و اما آنچه از جدول ثانی در مقابل
عرض کوکب بعد مقدار عرض
و مطرح شعاع تسدیس باشد و هم
در آن جهت که عرض کوکب
بود و مقدار عرض مطرح
شعاع تثلیث در خلاف

جهت عرض کوکب بعد و عرض مقابله مساوی عرض کوکب باشد در مقدار و در خلاف جهت و در تربیع
را عرض بهمینها اما میان آنکه عرض مطرح شعاع کجا اعتبار باید کرد شرحی زیادت خواهد در
موضع دیگر ذکر کرده آید ان شاء الله تعالی

معرفة تسویة البیوت بطریق المعانی در بیرون آوردن تمامی درجات فلک یعنی
تسویة البیوت چون درجه طالع معلوم باشد خواهیم که دیگر خانها را درجات بدانیم مطالع طالع
واز کبریم و مطالع و مطالع خط استوا که از اول حمل بدانیم و فضل میان هر دو بگیریم
این تعدیل النهار درجه طالع باشد ثلث تعدیل النهار بستانیم اگر طالع از بروج جنوبی بود
یعنی از اول میزان تا آخر حوت این ثلث را بر سی درجه افزاییم آن را تعدیل اول خوانیم
و این تعدیل ربع شرقی غائب باشد یعنی دوم و سیم و چهارم دیگر باز از سی نقصان کنیم او را
تعدیل دوم خوانیم و این تعدیل ربع غربی غائب باشد یعنی پنجم و ششم و هفتم و اگر طالع از
بروج شمالی بود یعنی از اول حمل تا آخر سنبله از سی نقصان کرده تعدیل اول بود و بر سی
افزوده تعدیل دوم پس مطالع خط استوا که از اول حمل بگیریم و تعدیل اول بر وی
افزاییم آنچه حاصل آید مطالع دوم باشد دیگر بار بر مطالع دوم افزاییم مطالع سیم باشد دیگر بار
بر مطالع سیم افزاییم مطالع چهارم باشد پس بر مطالع چهارم تعدیل دوم افزاییم مطالع پنجم
شود دیگر بار تعدیل دوم بر مطالع پنجم افزاییم مطالع ششم باشد دیگر بار بر مطالع ششم افزاییم
مطالع هفتم بود پس مطالع هر اقوس کردانیم در مطالع فلک مستقیم که از اول حمل
آنچه بدید آید درجات خانها باشد و درجات خانهای دیگر در مقابل این خانها باشند

والله اعلم بالصواب.

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

قال العالم العلامة افضل العلما و المحقق الامام فخر الملة والدین محمد بن عمر بن الحسین
الرازی برد الله مضجعه ثنای بی منتها مر حضرت کبریای خداوندی را که آفریدگاری او را خاص
عناصر و معادن خالیست و پروردگاری او از [illegible] گردش آسمان و ستارگان
متعالی و صلوة بی نهایت و تحیات بی غایت بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم اکرم
پیشوای عالمیان و مقتدای پیغمبران است و بر آل او و سلم تسلیما **اما بعد** چون
هیچ عبادت بعد از طاعت خدای تعالی و متابعت رسول خدای عز اسمه بهتر از خدمت
پادشاه نیست که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم واجب است بر مرد عاقل
بمقدار قدرت و اندازه استطاعت جهد در آن مبذول داشتن خاصه که آن خدمت
موجب بقای ذکر جمیل و آثار پسندیده باشد و چون بندگان حضرت اعلی پادشاه عالم سلطان
اسلام اعز الله انصاره را در اوقات عزیمت نهضت و قصد حرکت التفات
خاطری بود با اختیارات نجومی واجب دانستم ازین معنی تصنیفی ساختن و سخنهای آن
علما در آن تصنیف بر داشتن بلفظهای آسان و عبارتهای نزدیک بخاطر پس کتابهای
استادان چون بطلمیوس و والیس و دورنیوس و ابومعشر بلخی و عمر بن فرخان الطبری
واحمد بن عبد الجلیل السجزی و یعقوب بن علی النصرانی و محمد بن ایوب الطبری و کوشیار
بن لبان الجیلی و سهل بن بشر جمع کردم و آنچه ایشان در کتابهای خود بی نظم و بی ترتیب
آورده بودند از آن مرتب کردم و سخنهای مکرر بینداختم و آنچه قابل سخن بود بیاوردم
و هر کسی که درین علم خوض کرده بود و کتابهای متقدمان را مطالعه کرده داند که هیچ کتاب درین
علم بدین مرتبی و محرری کس نشناخته است و این مجموع را بر دیگر مجموعات فضل بسیار و
مزیت بی شمار است و نام این کتاب الاختیارات العلائیة فی الاختیارات السماویة بر نهادم
تا بواسطه اقبال خداوند جاوید مقبول عالمیان و مطلوب جهانیان گردد و ایزد تعالی
توفیق خیرات کرامت کناد و اضعاف هدایت ارزانی داراد و خیرات دینی و دنیاوی میسر

گرداناد

گرداناد و این کتاب را دو مقاله بنا نهاده آمد **مقالهٔ اول** در کلیات **مقالهٔ دوم** در
جزئیات **مقالهٔ نخستین** در کلیات و آن نه فصلست **آ** در اختیار **ب** در موضوع
و مبادی اختیار **ج** در فایدهٔ اختیار **د** در ضروریات اختیارات **ه** در مکملات اختیارات
در محذورات اختیارات **و** در آنکس که اختیار برای او کنند **ز** در آن کار که اختیار
از برای او کنند **ط** در اختیار کردن در وقت ضرورت **فصل** نخستین در حد
اختیار کوشیار گفته است که اختیار سعادت وقتست که او را اختیار کنند و مناسبت او مر آن
غرض را که مطلوب بود و آمیخته شدن او با طالع آمیخته شدن پسندیده و بدانکه این حد
خطاست از هفت وجه **آ** آنکه سعادت وقت نفس اختیار نبود بلکه سعادت وقت چیزیست
که او مطلوب بود از اختیار و فرق بود میان نفس اختیار و میان آنچه که او مطلوب بود
از اختیار پس گفتن که اختیار سعادت وقتست با آنکه سعادت وقت نفس اختیار نیست خطا بود
ب آنکه در همه اختیارها سعادت وقت مطلوب نبود چه اگر کسی خواهد که اختیاری کند
برای خراب کردن قلعه یا از برای دارو دادن شخصی یا بیمار بود که در آن بیماری هلاک
شود آن اختیار جز بنظر نحوس راست نیاید پس معلوم گشت که در همه اختیارات سعادت وقت
مطلوب نیست **ج** آنکه در تعریف اختیار سعادت وقت مختار کرده است و تعریف مجمل
جز بدان نتوان کردن که گویند مختار آن چیز باشد که متعلق اختیار بود پس این دور باشد
د آنکه درین حد تکرار است زیرا که چون گفت باید که طالع وقت اختیار مناسب
غرض او بود پس بذکر سعادت وقت هیچ حاجت نباشد زیرا که سعادت وقت در
تحت این وقت در آید **ه** آنکه گفت که آمیخته شدن او با صاحب طالع هم خطاست
زیرا که وقت را امتزاج نبود با صاحب طالع بلکه امتزاج جز میان دو کوکب صورت
نبندد **و** آنکه مراعات طالع یک سببست از اسباب سعادت وقت و با آن سببهای
دیگر می باید چنانکه بیان آن گفته اند پس اگر با ذکر سعادت وقت دیگر سببها سعادتهای وقت
باید کرد پس چرا دیگر سببها یاد نکرد و اگر چنانست که با ذکر سعادت وقت ذکر اسباب.

حد
و در آن کسی که اختیار برای او کنند ح صح

سعادت وقت واجب نبود پس ذکر این سبب کردن زیادت بود پس علی کل حال درین حد
زیادتی یا نقصانی حاصل است د انکه این شرطها که درین حد یاد کرده است یافته نشود در اختیار
کلی که بوقت ضرورت کرده شود و چون بعضی اختیارها ازین حد بیرون بود این حد خطا
بود بدانکه حدها کفتن کاری دشوار است و هیچ کس را این معنی مسلم نشود مگر کسی را
که علم منطق که قسطاس مستقیم است تمامی حاصل کرده باشند و کوشیار هر چند او را از علم
ریاضی نصیبی بود است لیکن از علم منطق خالی بود لازم در غلطها افتاده است و او در زیج
خود که او را زیج جامع نام نهاده است بابی آورده است و آنرا جامع علم الهیئة نام کرده
دران باب چیزها گفته که در علم هیئة بکار دارند و بیشتران حدها را ناقص و معیوب
آورده است ایزد تعالی توفیق کرامت کناد و چون خطای این حد پیدا شد ما در حد
اختیار گوییم که اختیار عبارتست از گزیدن وقتی را بهترین وقتها آن که یافته شود از آن
وقتها که موافق مقصود بود دران مدت که آن وقت درو طلب کنند و ازان
اشکالها که گفته شد برین حد هیچ وارد نشود فصل در موضوع این علم و مبادی وی
بدانکه موضوع هر علمی آن چیزها را که دران علم از احوال ذاتی او بحث کنند و موضوع این
افلاک و کواکبست ازان روی که از قوت بفعل آید آن چیز که اختیار از برای او کنیم
باشند و اما مبادی این علم یا از قضایای تجربی باشد یا از قضایای معقول و کسانی را
گفتند که مبادی این علم قضیتهای تجربی است پس خطا است زیرا که اصحاب احکام را
اتفاقست بر انکه چون قمر با خداوند طالع متصل شود بدان ستاره که صاحب حاجت بود
از سیارات اما قمر را و صاحب طالع را که متصل گردانیم بکوکبی از ثوابت که آن کوکب
بطبع خداوند حاجت بود از سیارات تا آن مقصود حاصل شود و معلوم است که تجربه
ما معروف طبایع ستارهای ثابته نرسد زیرا که کمترین شرطی در صحت تجربیات آنست که یک
فعل از یک کوکب در یک درجه بارها ببینند و این امکان ندارد که عمر برآن وفا کند چه کواکب
ثابته دو دور یا بیشتر تمام می کنند لکن یک دور ایشان در مدت بیست و چهار هزار سال

تمام شود پس عمر بتجربه احوال ایشان چگونه وفا کند پس معلوم شد که اگر چیزی از طبایع ستارها
ثابته معلوم است جز بوحی و الهام و خوابهای راست معلوم نشده است پس معلوم شد که
در مبادی این جایگه بقضایا یا تجربی حاجت نیست بقضایای معقول هم حاجت فصل
در فایده اختیار بباید دانستن که طالع وقت یا طالع مولود و برج انتها و طالع تحویل از سه
قسم خالی نبود یا هر دو سعد باشند یا هر دو نحس باشند یا یکی سعد باشد و دوم نحس اما اگر هر دو
سعد باشند لابد بود از سعادتی عظیم حاصل شود و اگر هر دو نحس باشند لابد بود از نحوستی عظیم حاصل
شود و اگر یکی سعد بود و دوم نحس این قسم بر سه قسمت یا سعد غالب بود یا نحس غالب
بود یا هر دو برابر باشند و اگر سعد غالب بود آنچه از وی مبادی اسباب نحوست بود هم دفع
آن نحوست مشغول شود و آنچه ازان مقدار فاضل آید سبب حصول سعادت شود و اگر
نحس غالب بود حکم همان بود که گفته شد و اگر برابر باشند هر دو بیکدیگر مشغول شوند و آن
شخص را نه سعادت حاصل آید و نه نحوست چنانکه دو شخص در قوت برابر باشند هر یکی
از ایشان یکطرف از چوبی بکشند چون هر دو غایت قوت خود در عمل آرند و هر دو
قوت متساوی باشند لابد باشد که آن چوب در میان ساکن گردد و هیچ جانب
حرکت نکند و چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که اختیار نیک سود مند باشد هم تولد آنست
زیرا که اگر طالع و برج انتها و طالع تحویل آن شخص نیک باشند و طالع سعد اختیار کرده شود
لابد باشد که سعادت زیادت گردد و اگر آن طالعها بد باشد طالع سعد اختیار کرده غایت
سعادت بود آن نحوست زایل کند و نحوست را بسبب سعادت گردد و اگر چه باری بعضی ازان نحوست
کمتر کند پس پیدا شد که اختیار کردن نزدیک عقل از مهمات است اگر سایل سوال کند و گوید که در
اختیار هیچ فایده نیست و برین پنج دلیل است ا انکه اگر ستارگان را اثری در سعادت و نحوست
نیست پس اثرهای ستارگان که در طالع مولود و طالع تحویل او بود یا واجب بود ظاهر شدن آن
یا واجب نبود اگر واجب بود ظاهر شدن او پس در اختیار کردن هیچ فایده نبود و اگر ستارگان
هیچ اثر نیست در سعادت و نحوست پس در اختیار کردن هیچ فایده نبود پس پیدا شد که در اختیار

کردن در هر دو تقدیر هیچ فایده نیست ب انکه ما می بینیم که از برای سفر کردن دو
شخص یک اختیار کردند و در آن سفر یکی سود مند آمد و دوم نحس زیان کار و اگر آن اختیار را
اثری بودی بایستی که منفعت آن یا مضرت آن بهر دو شخص رسیدی ج انکه باتفاق اثر ستارگان
که در طالع مولود و برج انتها و طالع تحویل باشد قوی تر از آن باشد که اثر آن ستارها که در طالع
وقت اختیار باشد زیرا که طالع وقت طالعی عارضی است و طالع مولود اصلی و هرگز عارض
با اصلی برابر نبود پس طالع اختیار دفع اثرهای طالع اصل نتواند کرد پس در اختیار هیچ فایده نیست
د انکه دفع تقدیر الهی ممکن نیست پس اختیار را فایده نباشد ه مصطفی ع م می فرماید من امن
بالنجوم فقد کفر و اگر نجوم حق بودی کفر نبودی و چون حق نبود در وی هیچ فایده نبود جواب
از سخن اول آنست که اثر طالع مولود و برج انتها و طالع تحویل انگاه واجب آید اظهار
کرده که او را مانعی و دافعی نباشد اما چون طالع وقت اختیار دافع آن اثرها بود لازم نیاید
که از آن اثرها در وجود آید همچنانکه ترشی که آن وقت بر قرار بماند که شکر با وی
آمیخته نشود اما چون شکر با وی بیامیزد چنانکه از ترشی شکر لختی کم شود از ترشی نیز کم
نیز لختی کم شود همچنین چون طالع مولود اقتضای نحوست کند و طالع وقت اختیار اقتضای سعادت
کند هر یک از اثر آن دیگر لختی کم گرداند تا آن نحوست که مقتضی طالع اصلی بود کم شود
جواب از سخن دوم از دو وجه ا آنست که چنانکه طالع اختیار نیک لختی از نحوست
طالع مولود کم کند طالع مولود لختی از سعادت طالع اختیار کم کند پس چون دو کس یک
اختیار سفر روند و یکی را نیک آید و دوم را بد این معنی برای آن چنین بود که طالع مولود و
طالع تحویل یکی نیک بوده باشد و یکی بد آنکس را که طالع مولود و برج انتها و طالع تحویل
نیک بوده باشد و اختیار آن یار شود لاجرم او را منفعتی تمام از آن سفر حاصل آید و آنکس را
که طالع مولود و طالع تحویل بد بوده باشد چون اختیار نیک بآن یار شود هر چند لختی از نحوست
کم گردد لکن چون غلبه اسباب نحوست را بود لاجرم از آن سفر مضرتی بوی رسد
و اگر نه اختیار نیک اتفاق افتادی بودی مضرت وی بیش از آن بودی ب آنست که منجم در

اختیارات

اختیارات دعوی قطع و یقین نکنند البته بلکه منجمان کار را وان بود که غلبه ظنی فرا نماید و
مقطوع نبوده باشد شاید که صواب یا خطا افتد و لکن نظر عاقل بر آن جانب باشد
که بیشتر اتفاق صواب افتد اگر چنانست که منفعت بیشتر بود ترک آن گفتن روا
ندارد چنانکه هیچ عاقل ترک طب و معالجت نگوید از بهر آنکه علاج کردن گاهی سود
دارد و گاهی زیان و چون از این معنی هیچ قدح در علم طب لازم نمی آید نیز در
علم نجوم لازم نیاید جواب از سخن سیوم آنست که دلیلها که در اختیارات اعتبار
کنند دلایل عامست و دلیلها که در طوالع موالید بود دلیلها خاص است و دلیل عام
در علم نجوم مقدم بود بر دلیل خاص و از نیست که چون احوال کواکب در بعضی اوقات
دلیل بود بر قحطی یا زلزله اهل آن شهر با اختلاف طالعهای ایشان متساوی باشند در آن
بلاد و اگر بعضی از ادلا اقتضای هزیمت لشکری کنند بیشتر آن قوم در قتل و رنج برابر
باشند با آنکه طالع هر یک مخالف طالع آن دیگر باشد پس معلوم شد که دلیلها که در باب اختیارات
رعایت کنند قوی تر است از آن دلیلها که در طالع مولودهاست هر یک را [illegible]
شد سوال باطل شد جواب از سخن چهارم آنست که هر چند دفع تقدیر الهی مقدور بشر نیست
و لکن ایزد تعالی هر چیزی را سبب چیزی دیگر کرده است چنانکه نان خوردن را سبب
سیری کرده است و دارو خوردن را سبب زوال مرض و خلطهای و عبادت کردن
را سبب نجات و معصیت را سبب عقاب پس اگر از آنکه ما تقدیر خدای تعالی را منع نتوانیم
کرد لازم نیاید که ترک اختیار گوییم از آنکه ما تقدیر خدا را منع نتوانیم کرد باید که ما ترک
نان خوردن گوییم و ترک طاعت کردن و فرمان برداری کاهلی آوردن گوییم و گوییم
که اگر تقدیر خدای تعالی چنانست که من از نیکبختان باشم بدبخت نشوم و اگر طاعت کنم و اگر
نکنم پس چنانکه این سخن از عقل و شرع دور است این نیز چنانست جواب از سخن پنجم آنست که
اگر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است که من آمن بالنجوم فقد کفر ذات که ظاهر [illegible]
بسته اند زیرا که اگر کسی ایمان آورد بنجوم از آن جهت که هستی ایشان دلیلیست بر هستی

آفریدگاری حی و عالم و قادر و قدیم این کفر نبود بل که عین ایمان بود بلکه عالی‌تر درجه بود
در ایمان چنانکه چون ابراهیم الخلیل صلوات الله علیه در ستارگان و ماه و آفتاب نظر کرد
و بواسطه آنکه نظر باری بود راه برد انسان از دقیقه بر روی تمامی فرماید اینجا که فرموده و کذلک
حجتنا آتیناها ابراهیم بلکه باید دانستن که نظر در نجوم بر شش قسم است ۱ آنکه کند در مرئی
ایشان نظر کنند تا بواسطه آن آفریدگار را و علم و قدرت بی‌نهایت او را بدانند ۲
آنکه در حرکات ایشان نظر کنند تا اوقات نماز و روزه و زکوة و حج و قبله جهت بدانند
و نظر کردن در ستارگان بدین وجه واجب بود ۳ آنکه در مقادیر اجرام و ابعاد و دوری
ایشان از اختلاف و تفاوت نظر کنند چنانکه در کتابها علم هیئت بیان کرده‌اند
و نظر کردن در ستارگان ازین وجه پسندیده باشد زیرا که هر کس که این علم بهتر داند آثار
حکمت خدای تعالی در آسمانها و زمینها بهتر بداند ۴ اعتقاد دارند که این ستارگان را
اثر هست درین عالم بطبع لکن چنانکه ایزد تعالی از راه عادت طلوع آفتاب را
سبب روشنی عالم کرده است و غروب او سبب تاریکی عالم کرده و نزدیکی او را بسمت
سر سبب حرارت هوا کرده و دوری او را از سمت سر سبب برودت هوا کرده
چنانکه نظر این ستارگان را سبب سعادت و نحوست کرده است از راه عادت نه
از راه طبیعت و اتفاق جمله محققان و متکلمان اگر اعتقاد در علم نجوم بدین وجه نه
کفر بود و نه ضلالت ۵ آنکه اعتقاد دارند که این ستارگان بطبع موثرانند در
عالم و این اعتقاد هرچند که خطاست ولکن بکفر نمی‌کشد ۶ آنکه اعتقاد کنند که ستارگان
مدبران عالم اند و سعادت و نحوست جز از فیض ایشان حاصل نشود و بر ما عبادت
ایشان واجب است این اعتقاد کفر محض است پس معلوم شد که ایمان بنجوم کی ایمان بود
و کی کفر بود و این تفصیل برای آن درین کتاب آوردیم تا هر کس که درین علم نگرد
چنان نگرد که منفعت آن او را حاصل بود و مضرت آن با اعتقاد وی باز نگردد

فصل

در چیزهای که رعایت آن در اختیارات واجب بود هفت چیزاست که رعایت آن

در اختیارات واجب بود چون در وقت مهلت بود ۱ اصلاح حال قمر و مراد ما از لفظ
صلاح هرجا که یاد کنیم یا حصول سعادت بود یا دفع عدم نحوست و بدانکه رعایت صلاح
حال قمر کردن در اختیارات از برای آن اولی‌تر است از رعایت صلاح حال دیگر ستا
رگان زیرا که ماه را سه خاصیت است ۱ آنکه ماه نزدیکترین همه ستارگانست بزمین پس
تاثیر او درین عالم اولی‌تر بود از تاثیر دیگر ستارگان ب آنکه حرکتهای قمر از حرکتهای دیگر
ستارگان سریعتر است و چیزها که درین عالم بر ما حادث میشود پیوسته در تغیر باشد
پس اضافت این حوادث بحرکتهای سریع قمر اولی‌تر بود از اضافتهای آن بحرکت بطی
ستارگان ج قمر از غایت سرعت حرکت انوار کواکب را بیکدیگر آمیخته گرداند و
امتزاج ایشان سبب حدوث حوادث گردد و بسیار در قمر یافته میشود در دیگر
ستارگان یافته نمیشود و درین عالم بس ازین و رعایت حال قمر در اختیارات اولی‌تر
بود و بدانکه قمر دلیل ابتدا بود و خداوند خانه او دلیل عاقبت باشد و لکن شرط آنکه
قمر در اوتاد بود یا ناظر باشد بطالع اما اگر چنین نبود دلیل ابتدا طالع بود و دلیل
عاقبت رابع ب صلاح خداوند خانه قمر ج صلاح طالع د صلاح خداوند طالع
ه صلاح خانه غرض چنانکه خانه دهم بر کارهای سلطانی و صلاح خداوند خانه
غرض و اولی‌تر آن باشد که خداوند خانه ستاره بود که مدبر آن غرض بود چنانکه جهد
کنند تا خداوند خانه عاشر آفتاب بود زیرا که عاشر تعلق بسلطان دارد و آفتاب
نیز تعلق بسلطان دارد ز صلاح ستاره که مدبر غرض بود حاجت آن هفت چیز که رعایت
آن واجب بود در اختیارات چنانکه در وقت مهلت بود و الیس حکیم گوید که اختیار
کردن روا نبود الا بدو شهادت و آن شهادت صاحب طالع اما بشهادت ماه و اما
بشهادت کوکب که صاحب خانه غرض بود و حکیمان دیگر میگویند که چون خانه غرض
و خداوند خانه غرض تباه باشند صلاحیت دیگر دلیلها هیچ سود ندارد زیرا که بسیار بود
که طالع و ماه هردو سعد باشند لکن خداوند خانه بیت الغرض ساقط بود یا تحت الشعاع بود پس

درین عالم بس ازین

هیچ منفعت حاصل نشود **مثال** این است که حسن سهل از خراسان بیرون آمد بطالع اسد
و مشتری و ماه در وتد ثور بودند در وسط السماء و آفتاب بدر اسد بود در برج که تعلق
بملوک دارد در خانه خویش لکن خداوند بیت العمل و آن زهره بود در سنبله بود در هبوط
لازم کار او در اضطراب بود و از بودن ماه و مشتری در وسط السماء و بودن آفتاب
در خانه خویش در برج ملوک هیچ مقصود حاصل نشد پس معلوم شد که رعایت کردن صلاح
خداوند خانه غرض بهمه حال واجبست **فصل ده** در بیان چیزهای که رعایت کردن آن
سبب کمال اختیار بود و آن یازده چیز است ۱ آنکه تعلق بقمر دارد و آن بر دو قسم است
بعضی آنکه تعلق بران اجتماع یا بدان استقبال دارد که متقدم بود بر آن اختیار و بعضی آنکه
تعلق بحالها دیگر دارد از احوال قمر **اما قسم اول** به آنکه نظر کردن در حال اجتماع و استقبال
از مهمات بود است ۱ آنکه آن اجتماع یا آن استقبال طالع یا در وتدها طالع اختیار بود
یا در برجها که مایل الوتد باشد یا در برجهای که زایل از آن وتد زایل است اگر در وتدی از اوتاد باشد
این نیز هم بر دو قسم بود زیرا که آن اجتماع و یا استقبال یا با یکی از سعدها باشد یا آنکه با نحوس پیوسته
باشد قمر چون از آن اجتماع یا از آن استقبال باز گردد و بسعد دیگر پیوندد دلیل خوبی آن کار
بود هم در ابتدا و هم در انتها و اگر بنحسی پیوندد دلیل خوبی ابتدا بود و تباهی انتها و اگر قمر
در وقت اجتماع یا استقبال با سعدی پیوسته باشد و در وقت بازگشتن از آن اجتماع یا از آن استقبال
با سعدی پیوندد یا بنحسی اگر بسعدی پیوندد دلیل تباهی ابتدا بود و خوبی انتها و اگر
بنحسی پیوندد دلیل آن بود که آن کار هم در ابتدا و هم در انتها تباه باشد و اما اگر آن
اجتماع یا آن استقبال اگر در برجها اتفاق افتد که مایل اوتاد طالع الاختیار بود دلیل
آن باشد که آن اقسام چهارگانه که گفته شد میانه باشد و اما اگر در برجها اتفاق افتد که
زایل باشند زایل از اوتاد طالع اختیار دلیل آن باشد که آن اقسام چهارگانه در غایت
ضعف بود الا که در جانب شر زیرا که نحس را اصلا نحوست نماند هر چند که حال تر باشند
نحوست این بیشتر بود ب آن چیزها که با اجتماع و استقبال تعلق دارد آن است که خداوند

طالع

تباه است ب مه آنکه ماه متصل بود بنحوس که اگر متصل بود بزحل کار گر نباید و بانجام علتهاء دیگر
پدید آید و اگر بمریخ متصل بود در ذناف و پیچیدن روده پدید آرند و کوشیار میگوید نظر مریخ
از تثلیث یا از تسدیس روا داشته است تا دارو کار کارگر آید و از مقابله ماه بمشتری احتراز
باید کردن والا دارو ضعیف بود و لکن با آفتاب ناظر بود از نظرها که تباه حرارت وی سود
زیاده شود و اگر متصل بود بکوکب راجع آن دارو قی براند **در دارو که سودا
آرد** درین معنی دو چیز نگاه باید داشت ۱ باید که طالع و خانه ماه برجی آبی بود یا ضد
سودا انجه ب باید که ماه متصل بود بمشتری و آنچه از وی حذر باید کرد دو است ۱ نباید که
طالع و خانه قمر برجی ارضی بود ب آنکه ماه بزحل متصل بود **در دارو که صفرا آرد** درین
معنی دو چیز نگاه باید داشتن ۱ آنکه طالع و خانه ماه برجی هوائی بود ب آنکه ماه متصل
بود بزهره و از دو چیز حذر باید کردن ۱ آنکه طالع و خانه ماه برجی آتشی بود ب آنکه متصل
بود بمریخ یا با آفتاب **در مطبوخ خوردن** دو چیز نگاه باید داشتن ۱ آنکه طالع و خانه ماه
برجی آبی بود ب آنکه ماه متصل بود بزهره و از دو چیز حذر باید کردن ۱ آنکه طالع یا خانه ماه برجی
آتشی بود یا خاکی ب آنکه ماه متصل بود بزحل یا بمریخ یا با آفتاب و طالع و خانه ماه برجی منقلب
بود و برجهای ثابت بغایت بد باشد **در داروی که اسهال عظیم آرد** درین باب
دو چیز نگاه باید داشت ۱ آنکه ماه متصل بود بکوکبی که از تحت الشعاع بیرون خواهد آمد ب آنکه
که ماه متصل بود بستاره که مستقیم شده باشد در آن وقت و آنچه از وی حذر باید کردن آن است
که ماه متصل بود بستاره تحت الشعاع یا راجع و اما آن دارو که کار میانه کند در دو وقت
۱ آنکه ماه در برجهای ذو جسدین بود ب آنکه در تربیع سعدین یا تربیع عطارد چون مسعود باشد
در دارو که علت از سر و چشم برد درین اختیار چهار چیز نگاه باید داشت ۱ آنکه
که ماه در حمل یا در ثور بود ب باید که از استقبال باز گشته بود و روی با اجتماع نهاده ج
باید که بطی السیر بود د باید که میان او و میان ذنب کم از پانزده درجه بود و آنجا این کار را
نشاید ضد این چیزها یاد کرده شد **در غرغره و قی کردن** درین باب سه چیز نگاه باید داشت

ا محمد ایوب می گوید باید که ماه در حمل باشد میان دوازده درجه تا بیست درجه ب و کوشیار و قصرانی
میگویند باید که در حمل بود یا در ثور ج بطلمیوس میگوید که باید که در برجهای آتشی بود ولکن شرط
آنکه مسعود بود بزهره د باید که ماه ناقص النور بود و مسعود محمد ایوب گوید باید که ماه متصل بود
بسعود و اما آنچه ازوی احتراز باید کردن آنست که متصل بود بمریخ یا بکواکب از تربیع و مقابله
چون در حمل باشد علاج بیماریهای حاره درین معنی سه چیز نگاه باید داشتن ا آنکه
که ماه در برجهای ارضی بود و بهترین ثور است ب باید که سعود در اوتاد باشند ج باید
که ماه خالی بود از مناحس و آنچه ازوی حذر باید کردن آنست که ماه متصل بود بزحل زیرا که
آن سبب درازی بیماری بود جامه نو بریدن و پوشیدن آنچه درین معنی رعایت
باید کردن هفت چیز است ا آنکه ماه در برج ذوجسدین بود ب آنکه خداوند ساعت ناقص
السیر بود و منحدر در جنوب ج آنکه ماه زاید النور و الحساب بود د آنکه باید که قابل تدبیر
ماه ساقط و ضعیف بود ه آنکه متصل بود بزهره اولیتر بود و آنکه پوشیده در ساعت
سعود اتفاق افتد ز آنکه در طالع سعدی بود و ماه در عاشر و مسعود بود بران سعود که در
طالع باشد و از دو چیز حذر باید کرد ا آنکه ماه در برج ثابت بود و اسد بدترین بیت ب حذر
باید کردن از مجاسده قمر بنحوس با مقابله یا تربیع ایشان خاصه آفتاب زیرا که مقابله و مقارنه
آفتاب دلیل این باشد که آن جامه بر تن کهنه شود و بعاقبت آن جامه را با خداوندش در گور
نهند در صناعت زر و نقره درین معنی چهار چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه در برجهای
آتشی بود ب باید که ناظر بود بآفتاب یا بمریخ از تثلیث یا از تسدیس و اگر ناظر بود بسعدین
از هر نظر که باشد روا باشد ج باید که ماه در برجهای ذوجسدین باشد و اولیتر آن بود که آن برج مستقیم
الطلوع باشد د باید که صاحب طالع صاعد بود در خریدن درین معنی پنج چیز نگاه باید
داشتن ا باید که ماه در برجهای مستقیم الطلوع بود زیرا که اگر چنین باشد مشتری را بهتر بود
و اگر در برجهای معوج الطلوع مشتری را زیان بود و بایع را سود ب باید که ماه زاید النور
و الحساب بود ج باید که سهم السعادة در خانه مشتری بود و متصل باشد بسعود د ماه از ان وقت که

اراجتماع باز گردد تا تربیع اول دلیل بود بر عدل و انصاف در معامله و از تربیع اول تا مقابله
دلیل بود بر حصول مقصود بایع و از مقابله تا تربیع دوم دلیل بود بر نیکی حال مشتری و از تربیع
دوم تا مقارنه نیک باشد خریدن چیزها در سر ه باید که ماه ساقط بود از مریخ و عطارد و الا خصومت
آرد و همچنین باید که از مجاسده ذنب ساقط بود و باید که ماه متصل باشد بسعود اتصال پسندیده
فروختن درین معنی چهار چیز نگاه باید داشتن ا باید که ماه منصرف باشد از سعدی و بسعدی دیگر
متصل و اگر نحسین بوند بایع را زیان دارد ب باید که ماه در شرف خود بود ج باید که ماه
در برجهای معوج الطلوع بود د باید که ناقص النور و الحساب بود که اگر چنین باشد دلیل
بود بر سود بایع و زیان مشتری در شرکت و انباز کردن درین معنی سه چیز نگاه باید
داشت ا آنکه طالع و خانه ماه برجهای ذوجسدین باشند و بعضی از حکما اسد و جدی را
درین معنی روا داشته اند ب اما جوزا دلیل دوستی و امانت بود و سنبله دلیل منفعت
بود و لیکن با خصومت و اسد دلیل منفعت بود و جدی دلیل آن بود که هر دو از یکدیگر شاد
باشند اما دیگر برجهای این کار را نشاید اما حمل دلیل آن بود که آن شرکت زود زایل شود
و ثور دلیل عاقبت بد بود و سرطان دلیل [illegible] باشد و میزان دلیل [illegible] کردن از
شرکت [illegible] بود و عقرب دلیل کند بر جنگ و دلو دلیل کند بر زیان کردن در معاملهها
و ما در مقدمه [illegible] کردیم که احوال [illegible] بنظر ستارگان بگردد ج بهترین نظرها درین
باب آنست که سعود با قمر باشند یا در طالع یا ناظر باشند از مثلثه بماه یا بطالع اگر صاحب
خانه ماه ناظر بود بماه دلیل بود بر آنکه ایشان در وقت مفارقت از یکدیگر راضی باشند
و دران شرکت سود کنند و اگر ناظر نبود دلیل بود که هر دو انباز یکدیگر را متهم کنند و بدان سبب
انبازی باطل شود اما آنچه ازوی حذر باید کردن دو چیز است یکی نحوس در اوتاد دوم
نظر خداوند خانه بماه از مقابله یا از تربیع که خصومت برآرد و مفارقت انگیزد در
فرستادن مال از جهت سود درین باب سه چیز نگاه باید داشتن ا باید که ماه و عطارد
هر دو مسعود باشند و ماه بعطارد متصل بود ب [illegible] و [illegible] از رجال اند

خداوند هر دو باید صالح باشند ح باید عطارد در نور مریخ بود تا آن مقصود
زود حاصل شود **در وام طلب کردن** درین باب پنج چیز نگاه باید داشت ا باید
ماه در عقرب یا قوس یا اسد یا حوت باشد ب باید طالع یکی ازین برجها باشد ج باید
ماه ناقص النور بود د باید ماه بری بود از نحوس و متصل باشد بسعود یا بعطارد در آن وقت
که عطارد مسعود باشد ه باید صاحب طالع و صاحب بیت دوم سلیم باشند از نحوس و متشاکل یکدیگر
باشند و اما آنچه ازوی حذر باید کردن سه چیزاست ا آنکه ماه در تربیع مریخ بود ب آنکه
ماه در مقابله زحل باشد ج آنکه در خانه سده زحل باشد و این از همه بتراست **در وام دادن**
باید مشتری با عطارد ناظر باشند بماه تا وام زود بازرسد و اما آنچه ازوی حذر کردن باید
سه چیزاست ا آنکه قمر در موضع مظلم باشد و آن از نوزده درجه میزان تا سه درجه
عقرب بود ب آنکه ماه را عرض نبود از منطقة البروج و محققان آنرا طریقة المحترقة
گویند ج آنکه هابط بود در جنوب د آنکه در اول درجها جوزا و اسد و قوس بود
یا طالع این درجها بود ه باید عطارد دور باشد از نظر زحل و مریخ زیرا که مریخ سبب خصومت
و عداوت بود و زحل دلیل مطل بود **صنعت کیمیا** هفت چیز درین باب نگاه باید
داشت ا باید اوتاد از نحوس خالی باشند ب باید ذو جسدین باشند ج باید
صاحب طالع در عاشر باشد یا در حادی عشر د باید ماه ناظر باشد با آفتاب از نظر سعد ه باید
سعود بعضی در طالع اجتماع و استقبال بیشتر ازان بود باشد و باید خداوند خانها مسعود
باشند و اگر عمل کیمیا از برای زر بود صلاح آفتاب نگاه باید داشت و اگر از برای نقره
بود صلاح ماه رعایت باید کرد و اما آنچه ازوی حذر باید سه چیزاست ا پرهیز از نحوست
عطارد ب پرهیز از آنکه طالع برج معوج باشد ج پرهیز از آنکه طالع در حد نحوس باشد یا در مقارنه
و مقارنه ایشان باشد یا با ذنب بود **در عزیمت کردن از دوستی** درین معنی یازده چیز
نگاه باید داشت ا باید که طالع برج ذو جسدین باشد ب باید آن کار در ساعت زهره
کنند خاصه در روز زهره ج باید زهره خالی بود از نحوستها د باید زهره ناظر بود بطالع

ه باید زهره خداوند حد طالع باشد و باید ماه متصل بود با آفتاب از تثلیث یا از تسدیس
ز صلاح عطارد و مشتری و آفتاب نگاه باید داشت ح باید زحل و مریخ و ماه
در اوتاد نباشند و بران ستارگان مستولی نباشند ط اگر این عمل برای ذکور بود طالع
و خداوند طالع باید مذکر بود و اگر برای اناث بود طالع و خداوند طالع نیز مونث باشد
ی چون عزیمت خواهی کردن از برای کاری باید نگریستن تا آن کار از کدام ستاره
حاصل شود و بکدام عضو تعلق دارد پس دهم آن ستاره را بدان عضو مسلط باید کردن
و هر چند دهم قوی تر باشد آن کار زود حاصل آید دلیل آنکس را این عزیمت در حق او خواهند
کردن باید شناختن تا اگر آن ستاره مذکر بود آن در ساعت ستاره مذکر کنند و اگر
مونث بود در ساعت ستاره مونث کنند و دوم آنکه تا آن ستاره که عزیمت بوی
تمام شود قوی تر باشد از آن ستاره که دلیل آن شخص بود **عزیمت کردن از برای دشمنی**
درین معنی هشت چیز نگاه باید داشتن ا طالع باید برج منقلب بود ب ماه باید در
برج منقلب باشد ج باید زحل و مریخ ناظر باشند بماه و نظر زحل در باب او تیز د این کار
در ساعت زحل باید کرد ه باید زحل در وسط السما بود و قوی حال بود و باید هر دو
ناظر باشند بزحل ز باید نیرین از یکدیگر ساقط باشند ح باید خداوند طالع
زحل باشد **در تعویذ نوشتن** درین سه چیز نگاه باید داشتن ا صلاح قمر و طالع ب نظر
قمر و طالع ج صلاح عطارد **در کارها کوشیدن** درین باب ده چیز نگاه باید داشت
ا باید ماه در تحت الشعاع باشد و روی باجتماع دارد ب باید خداوند طالع نحس بود
ج باید هر دو نیر از یکدیگر ساقط باشند د باید هر دو نیر در تحت الارض باشند ه و اگر
ستارگان دیگر تحت الارض باشند بهتر بود و مریخ باید ساقط بود از طالع ز ماه
باید متصل بود بعطارد و نیز در تحت الشعاع باشد ح باید آفتاب متصل بود بخداوند خانه
[illegible] یا بخداوند چهارم خود ط باید صاحب طالع ساقط بود از وسط السما اما اگر
خواهی آن کار را که پوشیده شود ی باید خداوند طالع و نیرین منحوس باشند

تا آن کس را که گفته شد **در آنکه کسی خواهد که تنها شود** باید که ماه از اجتماع باز گشته باشد و هنوز
تحت الشعاع باشد و اگر نه باید که فوق الارض بود و متصل بسعدی تحت الارض و باید که خداوند خانه
او همچنین **در پیدا کردن کارها** درین معنی پنج چیز نگاه باید داشتن ا باید که ماه در برجهای منقلب بود
ب باید که نیرین ناظر باشند بیکدیگر از تثلیث یا از تسدیس ج باید که نیرین ناظر باشند بطالع و
طالع سعود باشد د باید که آفتاب ناظر بود بطالع از تثلیث ه باید که یکی از نیرین در وسط
السماء بود **در سفر کردن بجهتی از جهات عالم** از برای طلب معیشت اگر ستارگان موافق اوتاد
باشند در طالع وقت سوال باشند جانب مشرق بهتر بود و اگر در وتد عاشر باشند جانب
جنوب بهتر بود و اگر در سابع باشند مغرب بهتر بود و اگر در رابع باشند شمال و اگر در میان
دو وتد باشند ازین وتدها که گفته شد سفر بجانبی باید کردن که در میان دو جانب بود که
تعلق بدان دو وتد دارد **در اختیار ربعی از ارباع شبانروز از برای طلب حاجتها**
اگر دلیلها در آن حاجت در طالع بود یا در ناحیت مشرق اول روز آن کار را بهتر بود
و اگر در میان وسط السماء بود یا جنوب بود آخر روز را بهتر بود و اگر در وتد سابع بود در
مغرب نیمه اول از شبان کار را بهتر بود و اگر میان وتد الارض و طالع بود در شمال و نیمه آخر شب
بهتر بود و نحوس را بدین قیاس باید کرد **در نامه نبشتن و ابتدا کردن بعرض حاجت** درین
معنی هشت چیز نگاه باید داشت ا کوشیار گوید باید که طالع برج منقلب باشد ب محمد
ایوب گوید باید که طالع برجی بود که عطارد در او در وضعی باشد چنانکه یا خانه او بود یا شرف
یا مثلثه یا حد یا وجه او پس اگر عطارد در حظوظ خود نبود باید که ماه با خداوند طالع درین
حظ باشد از عطارد و اگر میسر نشود باید که عاشر برجی بود که عطارد در او در وی
حظی ج باید که طالع و خداوندش دور باشند از نحوس د باید که خداوند طالع در وسط السماء
باشد یا روی بوسط السماء دارد ه باید که عطارد در مشرق بود و مستقیم و در اوتاد بود
و محترق نبود و باید که ماه بعطارد مسعود بود یا متصل بود بوی ز اگر نامه نبشتن از برای حاجت
بود باید که ماه متصل بدان ستاره که مدبر آنکس باشد که نامه بوی نویسند باید که ماه مقبول

آن ستاره بود چنانکه اگر نامه بپادشاهان نویسند باید که ماه متصل بود بآفتاب و اگر بقاضیان نویسند
باید که ماه متصل بود بمشتری و اگر به بزرگان نویسند باید که متصل بود بزحل و اگر بلشکریان بود که ابتدا
کنند که ماه در ثور از هشت درجه تا چهارده درجه و در جوزا از یک درجه تا شش درجه
و از سنبله از یک درجه تا هفت درجه و در جدی و دلو از هر یک درجه تا هفت درجه ج
باید که ماه زاید النور و حاسب بود و صاعد در شمال و اما از آنچه احتراز باید کردن آنست که
ماه در قوس یا در حوت بود **در ابتدا آموختن نبشتنها** باید که ماه در حمل یا در ثور یا در
جوزا یا در سنبله یا در میزان یا در حوت بود و در دیگر برجها البته روا نبود و الا کج خط
بیاموزد **در تعلیم ادب** درین باب پنج چیز نگاه باید داشتن ا باید که عطارد و مشتری
مستقیم باشند ب باید که عطارد متصل باشد بمشتری ج باید که عطارد و مشتری در اوتاد
طالع د باید که طالع وقت سنبله بود ه اگر عطارد در برجهای آتشی بود دلیل کمال بود
و اما آنچه از وی حذر باید کرد آنست که مریخ در طالع بود و الا آنکس دشمن آن علم
شود و اگر زحل در طالع بود هر چه خواند فراموش کند **در تعلیم رودها** سه چیز نگاه باید
داشت ا باید که طالع جوزا بود یا میزان یا دلو زیرا که این برجها هوایی اند و او
تعلق بهوا دارد ب باید که ماه متصل بود بعطارد یا بزهره یا یکی ازین دو ستاره بر گشته
بود و بدیگری پیوسته و اگر این چنین نباشد باید که ماه در خانه زهره بود متصل بعطارد
یا در خانه عطارد متصل بزهره ج بهترین همه آن باشد که زهره و عطارد و ماه جمله
در یک وتد باشند از اوتاد اربعه **در تعلیم حساب** طالع باید که جوزا یا سرطان یا سنبله
یا قوس یا حوت باشد و ماه درین یکی ازین برجها بود و خداوندان آن بروج دور باشند
از نحوس **در فرزند بکتاب و دایه فرستادن** درین باب چهار چیز نگاه باید داشت
ا باید که طالع وقت و خداوندش بری باشند از نحوس ب باید که خداوند طالع متصل
بسعدی در وسط السماء یا در حادی عشر ج باید که ماه مقبول بود از عطارد د
باید که ماه و عطارد هر دو ساقط باشند از نحسان و از نظر ماه بزحل یا مریخ یا مقابله

آفتاب یا تربیع او حذر باید کرد **در بنیاد افکندن** درین معنی سیزده چیز نگاه باید داشت ا
باید که ماه زاید النور یا زاید الحساب بود یا هر دو ب باید که صاعد بود در شمال ج باید که
در برجهای ارضی بود د قصرانی گوید باید که در بروج ذو جسدین بود و بهترین سنبله
ه محمد ایوب گوید باید که برجی ثابت بود و بهترین اسد است و ثور هم نیک است و باید
شرقی بود از طالع ز باید که رب فوق الارض و جزو تحت الارض باید که روی نهاده
باشد از هبوط بشرف ح باید که در برجهای زاید بود ط باید که آغاز از نیمه ماه بود یا
چهاردهم ی باید که ماه متصل بسعود از تثلیث یا از تسدیس یا باید که خداوند طالع
در برجی ارضی بود یب باید که خداوند خانه ماه ناظر بود بماه از تربیع زیرا که آن دلیل
بقا بود یج باید که اوتاد خالی باشند از نحوس خاصه وتد رابع و اما آنچه از وی حذر باید کرد
هشت چیز است ا باید که قمر و خداوند خانه او و سهم السعادة منحوس نباشند در بنیاد نهادن
پس اگر او در اینطرح خواهد بود باید که زهره قوی بود و متصل بود بمریخ زیرا که میان
مریخ و زهره صداقتست و اگر خالی بود از نظر زهره دلیل خرابی و سوختن آن خانه کند
ب باید که در میان زهره و زحل تربیع نظر نبود ج حذر باید کرد از آنکه قمر با زحل یا با ذنب
بود د حذر باید کرد از آنکه زحل در وتدی بود خاصه چهارم زیرا که تمام نشود و اگر تمام
شود خداوندان با پیوسته در رنج بود از دزدان و مصیبتها و بعاقبت ناخراب شود
ه پرهیز باید کردن از آنکه خداوند خانه قمر ساقط بود و از آنکه خداوند طالع ساقط بود
از طالع و آنکه خداوند با خداوند خانه ماه تحت الشعاع یا منحوس بود زیرا که خداوند طالع
خانه بمیرد پیش از تمام شدن آن ز آنکه ماه ناقص النور والحساب بود ح آنکه خداوند طالع
منحدر بود یا در دوم باشد از طالع که آن دلیل باشد که آن خانه بفروشند از برای ادای دین
بترین چیزها آنست که ماه هابط باشد در جنوب و بتر آنست که ما بین المیزان والجدی بود
هدم کردن درین معنی ده چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه هابط باشد در جنوب ب
باید که از نحوس منصرف بود و بسعود پیوسته ج و باید که آن شرقی باشد و صاعد و مستقیم د

اگر

اگر این میسر نشود باید که متصل بود بخداوند خانه قمر از نظرهای پسندیده اما اگر نظر تربیع یا مقابله
باشد دشوار باشد آن خواب کردد ه اولیتر آن بود که طالع برجهای هوایی یا آتشی و باید که
ماه و خداوند طالع در برجهای آتشی یا هوایی باشد و اولیتر آن باشد که طالع و خداوندش و ماه
درین برجها باشد که چون آفتاب در آن برجها باشد روز روی بکوتاهی نهاده باشد و آن
از اول سرطانست تا آخر قوس ح اولیتر آن بود که ماه بمغرب بود و ناقص بود در
و متصل باشد بستاره ناقص السیر در روی در هبوط آمده و راجع بود ط باید که ماه شرقی
بود و ناقص در سیر و نور و در حرکت اول بود از طالع و متصل بکوکب زایل ی
باید اگر ماه فوق الارض باشد دفع تدبیر خود کند بستاره تحت الارض و اگر در تحت
الارض بود دفع تدبیر کند بستاره فوق الارض **در ضیاع خریدن** ا باید که ماه
در برجهای ارضی باشد ب باید که ماه متصل باشد بسعود و تثلیث زحل یا بتسدیس او باشد ج باید که
مریخ ساقط بود د باید که رابع و خداوند رابع و خداوند سهم [illegible] ه باید که جاها ... بود در حساب
و در شرف خود باشد یا در وسط السماء بود و باید که ماه خالی باشد از نحوس **کاریز کندن**
درین باب چهار چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه تحت الارض باشد در سادس یا در رابع
و اگر فوق الارض باشد در حادی عشر ب باید که سعد ناظر باشد بماه و آن سعد باید که در برج
ثابت بود و اولیتر آن باشد که آن سعد مشتری بود و در وسط السماء بود و اگر این میسر نشود زهره
باید که در وسط السماء باشد ج باید که زحل قوی حال باشد و ماه ناظر بوی از تثلیث یا از تسدیس
د باید که ماه در برجهای آبی بود یا در اسد **در درخت نشاندن** درین باب شش چیز
نگاه باید داشت ا باید که ماه در برج ارضی یا مائی بود کوشیار گوید باید که طالع و
خانه ماه برجی ذو جسدین ب باید که طالع برجی ازین برجها باشد ج محمد ایوب گوید اگر ماه در
طالع باشد آن زودتر بر آید اما باید که اتصال او با سعدی باشد که آن سعد در طالع یا در
عاشر یا در شرف خویش د قصرانی گوید باید که خداوند طالع شرقی و صاعد باشد
که آن دلیل رست رستن بود ه باید که زحل قوی حال بود در اوتاد یا در مایلی الاوتاد و او را

در طالع شهادت بود د بهتر آن بود که طالع یا خانهٔ ماه برجی بود که دلیل آن درخت باشد که از
چیز احتراز باید کرد ا آنکه زحل متصل بود بکوکبی که در هبوط خویش بود که درخت خشک شود ب باید
ماه متصل نبود بمریخ و نه بآفتاب که آن دلیل خشک شدن آن درخت باشد از بی آبی د بهتر آن که بود
از برجهای آتشی متصل بود ح آنکه خداوند خانهٔ ماه در احتراق باشد که خداوند آن ثمرهٔ آن
درخت نخورد **در کاشتن تخم** درین معنی سه چیز نگاه باید داشت ا باید که طالع برج ذو
جسدین باشد ب باید که خداوند طالع بری بود از نحوس و ناظر باشد بطالع ح باید که ماه
در برجی منقلب بود زاید در عدد و حساب و اما از دو چیز حذر باید کرد ا آنکه قمر ناقص بود
که آن دلیل آن بود که تخم تباه شود ب آنکه بطالع نحوس را نظری باشد تا کشت را آفتی نرسد
در اجارت زمینها سه چیز نگاه باید داشت درین معنی ا باید که اوتاد از نحوس خالی باشند
ب باید که ماه متصل بود بسعدی و منصرف از سعدی باشد هر دو سعد با یکدیگر ناظر باشند ح باید
ماه بخداوند خانهٔ خود ناظر بود **در چهارپای خریدن از جستن را** درین باب چهار چیز نگاه
باید داشت ا محمد ایوب گوید که باید که طالع و خداوند ماه حمل باشد یا ثور یا یکی از
برجهای ذو جسدین و کوشیار گوید باید که در برج ثابت بعد الاعقاب و دلو ب باید
خانهٔ ماه برجی ذو جسدین بود ح باید که متصل بود بکوکبی مستقیم السیر د محرکو باید که اوتاد
از نحوس خالی باشد و باید که خداوند سادس و سادس سلیم باشند از نحوس و اما از چیزی
احتراز باید کردن سه چیز است ا آنکه ماه بکوکبی مستقیم متصل باشد که آن دلیل بود که آن
حیوان بر خداوندگاران ناخوش آید ب باید که زحل ناظر نبود ح باید که ماه در اسد
یا در حوت یا در مقابلهٔ مریخ نبود که آن دلیل تباهی است **در خریدن اسپ و بروی سوار
نشستن** اگر آن چهارپای ریاضت ناکرده بود باید که طالع وقت خریدن و موضع ماه
نیمهٔ آخرین اسد بود و اگر خواهند که بهایش زیادت شود طالع وقت برج ذو جسدین
باید و اگر چهارپای بارکش بود طالع و خانهٔ ماه نیمهٔ آخرین قوس باید **در مبایع خریدن** و بیع
چهار چیز نگاه باید داشت ا محمد ایوب گوید باید که ماه در برجهای ارضی یا هوایی بعد الاعتبار

نت یه ب عمر فرخان گوید در نیمه برجهار والا باشد الا در حمل و عقرب و جدی و بهترین آنکه
در صورت مردم بود چون قمر اشی کو به حوت روا است ح باید که طالع و خداوند و قمر و خداوند
خانهٔ قمر سلیم باشند از نحوس د باید که خداوند سادس و با خداوند طالع ... محمد
ایوب که آن برده خریدن را در دست ایشان صنعتی بود باید که طالع و خانه نیمهٔ ماه از سن
جوزا باشد **در برده آزاد کردن** درین باب چهار چیز اعتبار باید کردن ا باید که ماه زائد
النور بود و باید که متصل بسعدی شرقی بود ب باید که طالع و خداوندش از نحوس بری
باشند ح باید که هر دو نیز از نظر باشد از تثلیث یا از تسدیس و هر دو سلیم باشند از نحوس
د و از مقابله نیز احتراز باید کرد که آن دلیل خصومت باشد میان بنده و خداوند و بحری
گوید ماه در سابع باشد نحوس باشد **در شیر دادن کودک را** درین باب چهار چیز نگاه
باید داشتن ا باید که ماه بری باشد از نحوس ب باید متصل بود بزهره ح باید که زهره صاعد بود
در فلک د باید که زهره مستقیم السیر بود **در باز کردن کودک را از شیر** آنچه درین باب نگاه
باید داشتن چهار چیز است ا باید که ماه دور باشد از شعاع آفتاب ب باید که ماه متصل بود بخداوند
خانهٔ خود یا خداوند طالع ح باید که خداوند خانهٔ ماه در برجی ارضی بود د باید که طالع
خانهٔ ستاره سعد بود جز زهره که اگر زهره بود دلیل کند که آن مادر کودک را دیگر بعد از آن کودک
اکثر بار نگیرد **در نکاح کردن** درین باب ده چیز نگاه باید داشتن ا باید که طالع و دیگر
وتدها سالم باشند از نحوس ب باید که ماه و زهره هر دو سعد باشند ح باید که زهره در خانها
سعد باشد یا در حدود ایشان د باید که زهره ناظر بود بخداوند خانهٔ خود در وقت اتصال
وی اگر سعد باشد و اگر نحس بود باید که از وی بازگشته بود ه باید که ماه و زهره و مشتری در هر
مثلثه باشند و بهتر آنکه در مثلثهٔ آبی باشند و باید که ماه در شرف زهره باشد یا در چهار وی
یا در فرح وی یا در مثلثهٔ وی یا در قران مشتری یا در قران عطارد در آن وقت عطارد
مسعود باشد ز باید که آفتاب و طالع و خداوند طالع و آن ستاره که ماه از وی باز گشته
بود سلیم باشند از نحوس زیرا که ایشان دلیل مرد باشند ح همچنین زهره و سابع و خداوندش

وان ستاره را ماه بوی رونده باشد باید را سلیم باشند از نحوس زیرا که آن همه دلیل زیان باشد
و همچنین عاشر و ماه دلیل بود بر آنچه از میان ایشان بود و رابع و خداوند خانه ماه دلیل
عاقبت ایشان بود ط باید را وسط السماء خالی نباشد از سعدی ی باید را ماه در برجی ثابت بود
بهترین ثور و اسد است و بهترین میانه ثور است از ده درجه تا بیست درجه و اما انچه از
وی حذر باید کرد دو چیز است ا حذر کن از انکه زهره ناظر بود بنحوس ب پرهیز از انکه ماه
در تربیع نحوس یا در مقابله ایشان باشد زیرا که آن دلیل فرقت بود بسبب منازعت داشتن یکدیگر
در زفاف کردن باید را ماه در حمل و سرطان و جدی و دلو نباشد و در برجهاء ثابت بود
و باید را در ثانی عشر و ثانی و سادس نبود در سفر کردن بر خشک درین معنی دوازده چیز
نگاه باید داشتن ا باید را ماه در برجی خشک باشد و بهترین انکه آن برج منقلب بود ب باید را
طالع خالی بود از نحوس و همچنین خداوند طالع ج باید را هفتم خالی نباشد از سعدی د باید را
خداوند نهم سعد بود و در طالع بود ه باید را ماه در نهم طالع یا در ثالث وی یا در حادی
عشر یا در پنجم بود و باید را متصل بود بمشتری یا با آفتاب ز باید را نحوس ساقط باشند
از طالع و از ماه ح باید را هر دو نیر ناظر باشند بیکدیگر و بطالع همچنین ناظر باشند
ط باید را قابل تدبیر ماه قوی حال باشد در طالع یا در عاشر یا در حادی عشر زیرا که آن
دلیل بود را او را در سفر خیرها بسیار حاصل شود ی باید را ماه ناظر بود بخداوند
خانه او یا باید را خداوند طالع و خداوند خانه ماه در اوتاد باشند و سلیم از
مناحس یب اگر آفتاب بتربیع سعد باشد یا در مقابله ایشان دلیل بر مراد یافتن باشد
بود و اما آنچه از وی حذر باید کردن هفت چیز است ا حذر باید کردن از انکه خداوند
طالع از طالع ساقط باشد و همچنین خداوند خانه ماه از ماه ب پرهیز باید کردن از انکه ماه
تحت الشعاع یا در سادس یا در ثانی عشر باشد ج حذر باید کردن از انکه عطارد همچنین باشد
د حذر باید کرد از انکه ماه در مقارنه نحوس باشد یا در تربیع یا در مقابله ایشان
زیرا که نظر نحوس بماه بتر بود از نظرات ایشان بطالع ه قصرانی گوید اگر ماه در اول ماه متصل

بمریخ دلیل آفت از دزدان یا از پادشاه یا از آتش ه حذر باید کرد از انکه ماه در
رابع باشد که آن دلیل دشخواری راه بود و دوری مسافت و حذر کن از بودن ماه
در طالع که آن دلیل بیماری بود در راه آنست ز حذر کن از انکه هر دو نیر از طالع ساقط باشند
که دلیل درازی سفر کند انکس را در راه و بدانند که انکس که سفر خواهد کرد اگر
طالع مولد معلوم باشد باید را خداوندی سلیم باشد از مناحس و همچنین سال خدای وی و ماه
در آن وقت که در وی سفر خواهد کرد و عاشر طالع مولود وی یا یاد بکرد و تنهای وی
و ماه در طالع باید یا در عاشر یا در تاسع قوی حال در سفر کردن در آب آنچه
درین باب اعتبار باید کردن سه چیز است ا انکه ماه در برجهای آبی بود و محمد ایوب گوید
در برجهای روان ب باید را این برجها خالی بود از نحوس ج باید را اوتاد مسعود باشند
و آنچه ازوی احتراز باید کردن دو چیز است ا انکه ماه متصل باشد بزحل اوتد ب محمد ایوب
ایوب گفته است را مکره که در طالع سیاره بود مقیم با ماه را اتصال بود بنحسی کستاره
در جنگ رفتن درین باب بیست چیز نگاه باید داشتن ا باید را طالع یکی از خانهای ارکان
علوی بود و بهترین خانها مریخ بود یا انکه مریخ بوی ناظر بود از تثلیث یا از تسدیس ب
باید را خداوند طالع در طالع در وسط السماء یا در حادی عشر باشد و اگر این میسر نشود باید که
در رابع یا در سابع مقبول بود ج کوشیار گوید را ماه در برجی منقلب بود و خداوند طالع
در برجی ثابت یا ذو جسدین باشد د محمد ایوب گوید باید را در سرطان بود تثلیث مریخ بمشتری
ناظر بود و در عقرب و در حوت هم نیک باشد ه باید را خداوند طالع مستولی بود بر
صاحب سابع و باید که خداوند سابع در طالع یا در ثانی بود در جایگاهی بود یا مقبول
و متصل بکوکبی ساقط ز واگر خداوند طالع و خداوند سابع یکدیگر ناظر باشند از
تثلیث یا از تسدیس دلیل صلح بود ح باید را خداوند هشتم در ثانی باشد ط باید را هر دو
نیر متصل باشند بخداوند طالع ی باید را خداوند طالع متصل بود بخداوند عاشر یا باید
خداوند خانه بخداوند طالع ناظر بود نظر پسندیده که آن دلیل قوت اعوان آنکس باشد

که کارزار آغاز کند مه اگر اتفاق چنان افتد که خداوند سابع با خداوند ثانی متصل شود آن دلیل
تباه شدن دشمنان بود له باید که آن ستاره که ماه از وی گذشته بود بازگشته بود در آن
وقت قوی حال بود و آن ستاره که ماه بوی رسیده بود ضعیف بود که آن دلیل قوت طالب و ضعف
مطلوب بود ید باید که ماه منصرف باشد از ستاره متصل ستاره که فلک وی زیر فلک آن ستاره
بود که از وی بازگشته بود یه قصرانی گوید چون ماه ناظر بود دلالت وی قوی تر بود از دلالت
خداوند طالع یو اگر غالب الظن آن باشد که جنگ خواهد افتادن باید که مریخ در وتد باشد و طالع
از سعد خالی نبود یز باید که ثانی و خداوند ثانی مسعود و قوی حال باشند یح و باید که مریخ و عطارد
و ماه و خداوند خانه او قوی حال باشند زیرا که ایشان دلیل جنگ باشند یط اگر خواهند که هر دو
خصم بیکدیگر رسند باید که آن ستاره که ماه از وی بازگشته بود از طالع ساقط باشد و از آن
کوکب که قمر بوی متصل بود و باید که خداوند طالع و خداوند سابع از یکدیگر ساقط باشند و اگر
هر دو یکدیگر را ناظر باشند نظر پسندیده ایشان را صلح افتد اما اگر یکی ازین دو راجع باشد
و در جایگاه ناموافق بود خصم بروی غالب شود بعد از صلح یب اگر آن کوکب راجع در ثانی
بود خصم او را بگیرد و اگر در ثانی بود مال او بستانند و اگر در ثانی عشر یا در سادس بود او را
حبس کنند کا اگر عطارد با مریخ متصل شود بسعدی آنکس که خصم بوی رسیده باشد جایگاه بوی
دهد کب اگر عطارد تحت الشعاع بود خصم بیکدیگر حیلت می سازند اگر عطارد در تربیع عقده باشد
هر دو برابر باشند در قوت و اما آنچه از وی حذر باید کردن دوازده چیز است ا آنکه خداوند
طالع در ثانی عشر باشد و محترق باشد ب آنکه ساقط باشد یا متصل بکوکبی ساقط ج آنکه خداوند سابع متصل
بود بخداوند رابع ستاره که در وتد باشد د آنکه خداوند سابع متصل باشد بخداوند رابع که
دلیل قوت خصم گیرد از برای آنکه رابع آنکس کاشر خصم او باشد ه آنکه بخداوند طالع متصل
بخداوند ثامن بود و باید که خداوند ثانی در سابع و در ثامن نباشد ز حذر باید کرد از آنکه
ماه و خداوند خانه او وبال باشند ح حذر کن از فساد اثنی عشریه ماه که او دلیل عاقبت است
ط حذر کن از آنکه زحل در خانه خداوند طالع باشد و خداوند خانه و خداوند طالع نحس بود که

این دلیل هزیمت بود ی حذر باید کرد از آنکه خداوند طالع بخانه خداوند سابع در آید و خداوند
سابع در خانه خویش باشد و خداوند طالع وی متصل شود که آن دلیل هزیمت بود یا حذر کن از آنکه
دلیل مطلوب بر بالای دلیل طالب بگذرد که آن دلیل ظفر او باشد و اگر جنگی خواهد کرد باید
ارباب حدها و دلالت انگارها و بار ناظر باشند که دلیل قوت و شجاعت بود یب بطلیموس
گفت حذر کن از جنگ در آن وقت که ماه در ثور بود و ناظر مریخ نظر ناپسندیده و چون قمر در
ثور و سرطان باشد باید که تثلیث مریخ بود و هر دو سعد بوی ناظر باشند و باید که برجی آبی
بود و در برجهای خاکی نبود **در شهر و خانه نو شدن** آنچه درین معنی اعتبار باید کرد نه چیز است
ا باید کرد و دوم طالع وقت مسعود بود ب باید که خداوند برج دوم کوکبی سعد باشد ج باید که
او بالای زمین باشد د اگر خداوند دوم کوکبی نحس باشد باید که ناظر بود بطالع یا بخداوند طالع
نظر پسندیده ه اگر خواهی که در شهری روی که آنجا مقام کنی باید که ماه در اسد باشد
مقبول از خداوند طالع و باید که ماه قوی حال باشد ز باید که طالع و خداوند وی بری باشند
از نحوس ح باید که سهم السعاده در طالع یا در وسط السماء بود ناظر صاحب طالع ط باید که
ماه بر بالای زمین بود و اما آنچه از وی حذر باید کردن پنج چیز است ا آنکه ماه با خداوند
خانه او تحت الارض باشد که دلیل خوف و دشخواری آن کار باشد که در آن شهر خواهند و اما اگر
در آن شهر کارها پوشیده خواهند کردن اگر چنین باشد زیان نکند و اگر تحت الشعاع باشد بهتر
ب آنکه خداوند ثانی راجع بود یا تحت الشعاع یا مقیم زیرا که آن دلیل بازگشتن بود از آن
شهر بزودی یا آنکه در آن شهر هیچ سود نیابد ج آنکه ماه بمجاسده زحل بود که دلیل دشخواری
و مضرت باشد د آنکه ماه با خداوند ثانی بود یا خداوند ثانی با عطارد و مریخ بوی ناظر
بود از سابع که آن دلیل جراحت بود و اگر زحل بجای مریخ بود دلیل تأخیر بود در آن کار
که خواهند کردن و مالها بسیار ضایع شود ه اگر ماه با مریخ بود در قوس یا ناظر بود بوی
آن مضرت از آتش بود **در بیعت و برکت ملک نشستن** در این باب نوزده چیز نگاه باید
داشتن ا باید که طالع و خداوند وی و ماه و خداوند خانه وی سلیم باشند از نحوس ب

و علم احکام

باید از ناظر باشند بمشتری یا بتثلیث مریخ نباشند ح باید از طالع و خانه ماه برجهای ثابت تثلیل
قمرانی گوید بهترین اسد و عقرب باشد محمد ایوب گوید عقرب در همه احوال بد است و برجهای ذو
جسدین همه نیک باشد خاصه قوس و حوت اگر خداوند ایشان در برجهای ثابت باشند د باید که
دلیل آن عمل قوی حال باشد چنانکه آفتاب در کار سلطانی و مشتری در قضا و نجوم و همچنین دیگر ستارگان
ه بهترین آن بود که ماه با آفتاب متصل باشد و آفتاب بمشتری از جایگاهی مقبول و و اگر خداوند
وسط السما مشتری بود بغایت نیک باشد ز باید که آفتاب در برجهای آتشی بود ح باید که اوتاد
چهارگانه از سعود خالی باشند خاصه وتد عاشر ط باید که خداوند عاشر ممازج بود با خداوند
طالع ی باید که ماه از ستاره منصرف باشد و متصل بستاره که فلک او بالاتر از فلک آن ستاره بود
یا بهترین آن بود که آفتاب در وسط السما باشد با زهره یا با مشتری و بهتر از این آنکه در شرف
خویش باشد یب باید که خداوند طالع در وتد بود و بهترین همه وتد عاشر است آنگه رابع و
نیز باشد یج باید که خداوند طالع در شرف خویش باشد یا متصل بود بخداوند شرف طالع ید باید که
طالع یا درجه او سط در برجهای آتشی بود یا هوایی که آن دلیل هیبت باشد یه باید که
ماه زاید باشد یو باید که سهم السعاده قوی حال باشد و در اوتاد باشد خاصه در عاشر یز
سنجری گوید باید که طالع و خداوند خانه و خانه ماه برجی مستقیم الطلوع باشد یح قمرانی
گوید بهتر آن باشد که طالع وقت عاشر طالع آن شهر باشد یا آن اقلیم و اگر آن طالع
وتدی از اوتاد طالع آن قران بود که در پیش گذشته باشد یا از اوتاد طالع اجتماع
سال یا از اوتاد طالع اجتماع یا استقبال آن بهتر بود و اما آنچه از وی احتراز باید کرد
هست چیزاست ا حذر باید کرد از برجهای که موافق ملوک نباشد و آن حمل و سرطان و عقرب
و جدی و دلو است و از آن برج که در وی زحل یا مریخ یا ذنب باشد بپرهیز از آنکه نحوسی
ناظر باشد از اوتاد ب حذر باید کردن از قسام حالی آفتاب که آنگاه ربایند نبود ج
حذر باید از آن جزو استقبال یا اجتماع که در پیش گذشته منحوس باشد و یا نحوس بروی گرسی
د حذر کن از کسوف یا از خسوف که آن تحت بد باشد ه حذر کن از آنکه ماه در زایل وتد

باشد یا منحوس یکی از ان مناحس که در مقدم یاد کرده شد و حذر کن از آنکه ماه از آفتاب منصرف
بود از آنکه دلیل نقصان کند و حذر کن از نقصان ماه در نور یا در عدد یا در حساب در
عقد لوا آنچه در وی اعتبار باید کردن چهار چیز است ا باید که ماه در یکی از خانهای عطارد
باشد یا زهره یا مشتری و اگر لوا بستن از بهر حرب باید که ماه در خانهای مریخ باشد و بهترین عقرب
ب قمرانی گوید باید که ماه و خداوند طالع در خانهای مریخ و مشتری باشد ج باید که ماه
از نظر مریخ خالی نباشد از تثلیث یا از تسدیس د باید که طالع و خداوندی و ماه و خداوند خانه
وی سعود باشند ه باید که خداوند طالع و خانه ماه مستقیم باشند و اما آنچه از وی حذر باید کرد
آنست که خداوند طالع یا خداوند خانه قمر راجع باشند در گشادن لوا اگر خواهند
که بار دیگران کار روی باشد درین معنی شش چیز نگاه باید داشت ا آنکه ماه در برج ذو جسدین
بود و همچنین طالع برج ذو جسدین باشد ب باید که ماه در اوتاد باشد ج باید که متصل بود
بسعود د باید که زاید بود در نور ه باید که صاعد بود در شمال و باید که طالع خالی
بود از نحوس و اگر خواهند که بدان کار رجوعی هرگز نبود سه چیز اعتبار باید کرد ا باید که طالع و
خانه ماه برج ثابت باشد ب باید که ماه ساقط بود از طالع ج باید که ماه منحوس بود
و در جمله آنچه در ابتدا این یاد کرده شد عکس وی اعتبار باید کردن در خراج ستدن
باید که متصل باشد بزحل در اوتاد ماه از تثلیث یا از تسدیس و در خانه زحل باشد و بهترین آنست
سعد بوی ناظر باشند در حاجت خواستن درین باب پنج چیز نگاه باید داشت ا
آنکه طالع برج آبی باشد ب آنکه ماه در ثور بود در وسط السما ج آنکه ماه و خداوند
طالع متصل باشند بسعود د باید که ماه زاید بود ه باید که ماه صاعد بود در صید کردن
مرغان آنچه در وی اعتبار باید کردن دوازده چیز است ا آنکه ماه در برج هوایی بود ب
آنکه متصل بود بعطارد ج آنکه عطارد قوی حال بود د اگر صید مرغان آبی خواهند کرد باید که
قمر متصل بود بستاره که او در برج آبی بود ه اگر صید باز کنند جوزا بهتر بود و اگر
بچرغ و شاهین کنند میزان بود و و اگر بعقاب کنند دلو بهتر بود ز صید کردن را بهتر النت

که طالع برج منقلب بود ح باید که ماه در عاشر بود مسعود و مشتری در طالع و مریخ در سابع
و زحل ساقط و زهره در یکی از وتدها یا در مایلی الوتدها باشد و بهترین حادی عشر است ط اگر ماه
بزهره متصل باشد سخت نیکو باشد و در آن صید نشاط افزاید ی باید که خداوند سابع قوی باشد
و منحوس یا باید که ماه منصرف بود از مریخ ب محمد ایوب گوید اگر ماه در طالع بود دلیل بود
بر آسانی صید ج باید که آن کوکب که ماه بوی متصل در مایلی الوتدها که اگر در وتدها باشد آن
دلیل قوت صید کننده و اگر ساقط بود دلیل مردن صید کنند و اما آنچه ازوی احتراز باید کردن شش
چیز است ا آنکه ماه خالی السیر بود ب آنکه در آن برج باشد ج اگر ماه در جدی بود منحوس
بمریخ و مریخ در حمل و قمر در وسط السماء زیرا که آن دلیل بود که سگ باز نیاید د اگر
وقت صید کردن ماه بستاره راجع متصل باشد بر آن صید ظفر نیابد البته ه باید که ماه از خود
خانه خود ساقط بود و حذر کن از آنکه منحوس بود بزحل که از هم بتر است در صید چهار پایان
درین باب پنج چیز نگاه باید داشت ا آنکه ماه در برجهای آتشی بود ب باید که ماه متصل بود
بمریخ از تسدیس یا از تثلیث زیرا که آن دلیل قوت آن جانور بود که بر وی صید کنند ج باید که
ماه ناظر بود بسعدی که آن سعد در طالع باشد د باید که در سابع نحسی بود و بهتر آن مریخ
بود زیرا که زحل دلیل عذر و حیل آن صید بود ه اگر صید کننده را قصد بآن جانور بود که
بیم دارد باید که ماه در عاشر بود متصل بزهره و اگر قصد وی بدان جانور بود که چنگال
دارد چون خرگوش و مانند آن باید که ماه منصرف بود از مریخ و اگر قصد ددگان کنند چون
شیر و پلنگ و مانند آن و هرچه سگ گزنده دور مان باد و باید که مریخ در طالع نباشد
ماه در وتدی از اوتاد زیرا که اگر چنین باشد ایمن باشد در آن کار و بترین همه این کار آن بود
که یکی از برجهای آتشی طالع که آن دلیل جراحت بود در صید کردن دریا درین باب هفت
چیز نگاه باید داشت ا آنکه طالع برج ذوجسدین باشد ب کوشیار گوید حوت روا نبود
باید که خداوند طالع و ماه در برجهای آبی باشد ج باید که ماه بخداوند خانه خود ناظر باشد
باید که خداوند طالع بطالع ناظر باشد ه باید که ماه زاید النور بود و باید که ماه متصل بود

زهره

بزهره یا بعطارد و بهتر آن باشد که دلیل طالع و کاشر و ساعت صید زهره و ماه و عطارد باشند
و اما آنچه ازوی حذر باید کردن دو چیز است ا آنکه مریخ در برج مائی بود ب آنکه زهره در
مقارنه مریخ بود در تماشا و شکار جنگ درین باب پنج چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه
در برج ذوجسدین باشد ب باید که متصل بود و بهترین زهره است که او بخت موافق بر این معنی را
و با باز آمدن آنکس استادان بود و بسیج غم بدو نرسد ج اگر ماه از سعدی باز گشته بود هم
نیکو باشد د اگر ماه در برج دوم آمد و زهره را ببیند و درین نزهت گاه کسی باشند که
بدیدار ایشان شادمانه گردد ه و از بهر نزهت و تماشا در بستانها باید که ماه در برجی خاکی
بود و طالع وقت همچنین و اگر تماشا بر شط آب بود یا جایگاهی که در روی آب بسیار بود
باید که ماه در برجهای آبی بود که دلیل مشغولی و انده بود ب آنکه ماه منحوس باشد از زحل
که دلیل تنها ماندن و دل مشغولی و ضجر بود در تماشا بر اسب درین باب پنج چیز نگاه
باید داشت ا باید که طالع وقت برجی ارضی بود ب باید که برج چهار قوایم باشد ج باید که
سعدی در طالع باشد د بهترین آنست که ماه باز گشته بود از زهره و خالی السیر بود ه
اگر خواهند که دور شود باید که طالع برج منقلب بود که او بحرکت لایق تر است و اگر
خواهند که هر یکی مقام کند طالع برج ثابت باید اما آنچه ازوی حذر باید کردن دو چیز است
ا عقرب که هبوط قمر و حد نحس است ب محمد ایوب گوید کم کسی بود که نزهت بر دل
شود بر طالع برج آبی و قمر در دهم بود و باران نشن بکرد اگر وقت باران بود در
تماشا آب آنچه درین باب نگاه باید داشت پنج چیز است ا باید که طالع برج
آبی بود ب باید که زهره در طالع بود یا در دهم یا در یازدهم ج اگر ماه متصل باشد
بزهره و زهره در برج ذوجسدین بود دلیل بود که اندر میان کشتی رانیا خنیاگر بدیدن
ایشان شاد کردند د باید که ماه در ثالث بود یا در خامس یا در حادی عشر ه اگر خواهند
که در آن تماشا دیر بمانند طالع برج ثابت باید و ماه در وسط السماء و اگر خواهند که زود
برگردند باید که طالع برج منقلب بود و در وی سعدی باشد در کشتی در آب روان کردن درین

و متصل بزهره و اما آنچه ازوی احتراز باید کردن دو چیز است
اول آنکه ماه با مریخ بود م

سه چیز نگاه باید داشت ا باید که هر دو سعد ناظر باشند بطالع و بهر دو نیر ب باید که
ماه با عطارد باشد ج باید که در اول حمل باشد یا در وسط ثور یا در آخر جوزا یا در سرطان یا در
وسط سنبله یا در اول میزان یا در وسط عقرب یا در آخر جدی یا در دلو اگر سعدی بوی
ناظر باشد در شراب کردن آنچه درین معنی نگاه باید داشتن پنج چیزست ا باید که ماه در
حوت یا در سرطان بود ب باید که ماه متصل بود بزهره اگر بعد از اتصال زهره با آفتاب
پیوند دارد از تثلیث یا از تسدیس آن شراب بسیار کس بی‌بلا خورند و هر کس از آن شراب نصیب
یابد ج اگر اتصال ماه بعطارد و زهره بود باشد آن شراب بخرمی و لهو و طرب خورده
آید از برای چه معالجت کنند باید که ماه در برج هوایی بود و متصل بعطارد ه
و بهتر آن بود که مشتری ناظر بود تا از آن شراب منفعتی عظیم یابد و اما آنچه از وی حذر
باید کردن دو چیزست ا آنکه قمر زحل ناظر باشد که آن شراب تباه کننده و غم فزاینده
باشد ب آنکه ماه بمریخ ناظر بود ناپسندیده که آن دلیل بود که آن شراب بزیان آید
یا چیزی او را تباه کند در وقت شراب خوردن درین باب سه چیز نگاه باید داشتن ا
هرگاه که ماه در ثور رود و در میزان و در حوت باشد و مشتری در اوتاد و ماه در دهم و هفتم
باشد هر شراب که خورند نیک باشد ب چون ماه متصل بود با آفتاب از تثلیث خوردن چند نیک بود
ج چون ماه متصل بود بمشتری مجمعهای خوردن شرابهای سکر و فقاع و آنچه بدین ماند
و اما آنچه از آن احتراز باید کردن دو چیزست ا چون ماه در برج خاکی باشد و متصل بود
بزحل نشاید خوردن شراب که آن زیان دارد ب چون ماه در برجهای آتشی بود
و متصل بمریخ مکروه باشد در آن وقت خوردن شراب کشمش و انگبین و مانند آن
در دواهای رفتن درین باب دو چیز اعتبار باید کرد ا چون ماه در برج خاکی باشد و زحل متصل
بود بزحل نشاید خوردن شراب کشمش آنکه ماه متصل بود بسعدی و بهتر آن باشد که بتثلیث باشد یا بتسدیس
وی باشد ب باید که ناظر بود بعطارد و اما آنچه از آن احتراز باید کرد دو چیزست ا آنکه ماه
با یکی از دو نحس باشد یا بتربیع یا بمقابله او ب آنکه یکی از نحس در وتد باشد در طرح و نرد باختن

آنچه در وی نگاه باید داشتن ده چیزست ا اگر ماه متصل بود بیکی از هر دو سعد آنکه
آغاز کند او غالب آید و اگر بنحسی متصل شود مغلوب باشد ب بهترین آنست که ماه منصرف
باشد از عطارد و متصل باشد بمریخ ج اگر در طالع سعدی باشد یا صاحب طالع در عاشر بود آنکه
آغاز کند غلبه او را بود د و بهترین آن بود که در سابع نحسی بود ه اگر ماه منصرف باشد
از عطارد و بخداوند طالع متصل بود دلیل بود بر حضور کسی که آغاز کننده را تعلیم دهد و
اگر خداوند طالع و خداوند سابع هر دو در وسط السما باشند هر دو برابر باشند و اگر
ماه و عطارد در طالع باشند هر دو دروغ زن باشند ز قصرانی گوید در آن جانب
باید نشستن که شطرنج و نرد باختن که ماه در برج آن جانب باشد و اگر چنانکه اتفاق افتد
در جانب قمر نشینند آن بهتر بود چنانکه ماه در حمل باشد و حمل دلیل مشرق بود در جانب مغرب
باید نشستن ح باید دانستن که مشرق یار شمال بود و مغرب یار جنوب ط سنجری گوید باید
مریخ در آن برج باشد که مصاف بود جهت آغاز کننده ی باید که صاحب طالع نحس کننده
بود صاحب سابع را و اما آنچه از وی حذر باید کرد دو اینست که خداوند طالع و خداوند سابع
ناظر باشند یکدیگر را از مقابله که او دلیل جنگ و خصومت بود میان هر دو در چوگان
زدن درین باب سه چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه در برج منقلب باشد ب باید که
متصل بسعود باشد یا بمریخ از تثلیث ج باید که طالع وقت بیرون رفتن از برای چو
گان زدن برجی منقلب باشد و بهترین آنست که حمل و میزان بود د باید که خداوند
طالع متصل باشد بسعود ه باید که فوق الارض بود و بری از نحوس و از احتراق و و اگر خواهند
که غالب شوند گوی بدان جانب باید زدن که ماه در آن جانب بود ز باید که مریخ
قوی بود که او دلیل قوت اسبان است و اما آنچه از وی حذر باید کردن پنج چیزست ا
آنکه ماه در برج ثابت بود زیرا که آن دلیل گرانی باشد و همچنان برجهای ذو جسدین ب
حذر باید کردن از آنکه ماه با زحل باشد زیرا که حرکت را سرد کند ج حذر باید کردن از آنکه ماه
با خداوند طالع متصل باشد بستاره که در هبوط باشد زیرا که او دلیل افتادن از اسب باشد



محمد ایوب کوید باید ار مسعود در اوتاد باشد ه عمر فرخان کوید باید ار زحل در وتد باشد
خاصه در طالع **در وقت دعا کفتن** یعقوب بن اسحق الکندی درین معنی رسالتی
ساخته است اما انچه حکما درین معنی کفته تمامی بیاورده است و ما حاصل انچه دران رسالت
آورده است بتمامی بیاریم و بعد از انکه حکما کفته اند بکوییم یعقوب میکوید قومی کفته اند نیک
در وقت دعا سعدی که طالع بود و سعدی دیکر در رابع تا ابتدای کار و عاقبت وی نیکو باشد
قومی دیکر کفته اند باید ار در طالع بود و دوم در عاشر و قومی دیکر کفته اند ار یکی در
عاشر باید و دوم در رابع و قومی دیکر کفته اند باید ار یکی در تاسع بود و دوم در رابع
و باید که این هر دو سعد و مشرق باشند و از نحوس بری باشند و محترق و راجع نباشند
و باید ار ماه بدین سعود ... و بعضی کفته اند ار دعا از برای آخرت انکاه باید کردن
که ماه در خانهای زهره باشد و متصل بمشتری و اکر از برای دنیا کنند باید ار ماه در
خانهای مشتری باشد و متصل بزهره و اکر از برای طلب ضیاع و عقار بود باید
ماه متصل بود بزحل چنانکه از وی مقبول باشد و سعود دران موضع بود ار اکر کوی
و اکر از برای طلب ریاست و پادشاهی بود بافتاب متصل بود و اکر از برای لشکر
کشی بود باید ار بمریخ متصل بود و اکر از برای طلب علم باشد باید ار بعطارد متصل بود
و اکر از برای لذتها و کارها زنان بود بزهره متصل باید و بعضی کفته اند که هر وقت که
عطارد با مریخ مقارن کف الخضیب باشد آن وقت اجابت دعا بود با صلاح این دعا
کننده و اکر افتاب مقارن وی باشد دلیل آن بود ار دعا کننده توانکری و شجاعت
باید و اکر زحل مقارن او بود و مسعود بود دلیل آن بود ار دعا کننده از میانه عمر تا آخر توانکر
و نیک حال باشد و اکر منحوس باشد در آخر عمر وی بیچارکی او زیادت باشد و اکر مشتری مقارن وی
باشد دلیل بود ار دعا کننده بر دشمن خود ظفر یابد و اکر زهره مقارن وی بود وی را دلیل بود که
دعا کننده مالهای بسیار یابد اما عمر وی اندک بود و حکما دیکر کفته اند در وقت دعا
کردن باید ار مشتری بار اس بود در عاشر طالع آن وقت و از نحوس سلیم باشد و ماه منصرف

بود

باشد از خداوند طالع و متصل بمشتری یا متصل بصاحب وسط السماء و خداوند وسط السماء
ناظر بود بخانه خویش و خداوند طالع در وسط السماء بود و اوتاد سلیم باشند زیرا که درین
وقت دعا مستجاب بود خاصه ار دعا برای آخرت بود و یا برای کارهای دینی و اکر این چنین
وقت میسر نشود لکن مشتری بار اس بود در وسط السماء و خداوند طالع سلیم
بود از نحوس و ماه متصل بود با سعود آن وقت هم خوب
و مسعود بود و ما این کتاب را بر اختیارات دعا
بلفظ خوب و پسندیده ختم
کردیم بعون الله و کرمه
تمام ۱۰۶۴

قد وقع الفراغ من تحریر هذا الکتاب علی ید اقل العباد و احوجهم ... محمد رفیع ... الی رحمة الله ... ربیع ... و الف ... لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات ... و اکمل التحیات ... المصطفی ...

